



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



روض الجنان ودرج الجنان فی تفسیر القرآن

شماره ۱

تفسیر شیخ ابوالفتح رازی

تألیف

علی بن ابی حمزہ عثمانی

ترجمہ محمد شہباز

جلد ۱۲

مؤسسه انتشارات و کتابخانه اسلامیہ، قم

پیشانی

مکتبہ اسلامیہ، قم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن

نویسنده:

ابوالفتوح رازی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن - جلد ۱۲
۸	مشخصات کتاب
۸	[جلد دوازدهم]
۹	سوره التحل
۹	[سوره النحل (۱۶): آیات ۱ تا ۲۳]
۹	[اشاره]
۹	[ترجمه]
۲۶	[سوره النحل (۱۶): آیات ۲۴ تا ۴۰]
۲۶	[اشاره]
۲۶	[ترجمه]
۴۲	[سوره النحل (۱۶): آیات ۴۱ تا ۶۵]
۴۲	[اشاره]
۴۳	[ترجمه]
۵۹	[سوره النحل (۱۶): آیات ۶۶ تا ۷۷]
۵۹	[اشاره]
۶۰	[ترجمه]
۷۳	[سوره النحل (۱۶): آیات ۷۸ تا ۱۰۰]
۷۳	[اشاره]
۷۴	[ترجمه]
۹۴	[سوره النحل (۱۶): آیات ۱۰۱ تا ۱۲۸]
۹۴	[اشاره]
۹۵	[ترجمه]

- ۱۲۳ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۱ تا ۱۵]
- ۱۲۳ [اشاره]
- ۱۲۴ [ترجمه]
- ۱۸۰ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۱۶ تا ۳۹]
- ۱۸۰ [اشاره]
- ۱۸۱ [ترجمه]
- ۱۹۲ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۴۰ تا ۵۷]
- ۱۹۲ [اشاره]
- ۱۹۲ [ترجمه]
- ۱۹۸ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۵۸ تا ۸۲]
- ۱۹۹ [اشاره]
- ۱۹۹ [ترجمه]
- ۲۲۱ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۸۳ تا ۱۱۱]
- ۲۲۱ [اشاره]
- ۲۲۲ [ترجمه]
- ۲۳۴ [سوره الکهف (۱۸): آیات ۱ تا ۲۶]
- ۲۳۴ [اشاره]
- ۲۳۵ [ترجمه]
- ۲۵۳ [سوره الکهف (۱۸): آیات ۲۷ تا ۵۱]
- ۲۵۳ [اشاره]
- ۲۵۴ [ترجمه]
- ۲۶۷ [سوره الکهف (۱۸): آیات ۵۲ تا ۵۹]
- ۲۶۷ [اشاره]
- ۲۶۷ [ترجمه]

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۲۷۰

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن - جلد ۱۲

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، قرن ۶ق.

عنوان قراردادی : روض الجنان و روح الجنان

عنوان و نام پدیدآور : روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن/ تالیف حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی النیشابوری مشهور به ابوالفتوح رازی، به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی، محمد مهدی ناصح. مشخصات نشر : مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳-.

یادداشت : فهرست نویسی براساس جلد شانزدهم، چاپ ۱۳۶۵.

یادداشت : ج. ۳ (چاپ: ۱۳۷۰).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ: ۱۳۷۲).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ: ۱۳۶۶).

یادداشت : ج. ۱۸ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۱۹ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۲۰ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : عنوان دیگر کتاب " تفسیر ابوالفتوح رازی".

عنوان دیگر : تفسیر ابوالفتوح رازی.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۶ق.

موضوع : نثر فارسی -- قرن ۶ق.

شناسه افزوده : یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۲۶-، مصحح

شناسه افزوده : ناصح، محمد مهدی، ۱۳۱۸-، مصحح

شناسه افزوده : آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهش‌های اسلامی

رده بندی کنگره : BP۹۴/۵/الف ۹۲ ۱۳۰۰ ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی : م ۶۵-۲۰۲۲

شماره جلد : ۱۲

صفحه : ۹

صفحه : ۱ [جلد پنجم]

[جلد دوازدهم]

بسم الله الرحمن الرحيم

سورة النحل

بدان که اینکه سورت مکی است الا قوله: وَ اِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوْا بِمِثْلِ مَا عُوْقِبْتُمْ بِهِ... «۱»

[سورة النحل (۱۶): آیات ۱ تا ۲۳]

[اشاره]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَتٰی اَمْرُ اللّٰهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوْهُ سُبْحٰنَهُ وَ تَعَالٰی عَمَّا يُشْرِكُوْنَ (۱) يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوْحِ مِنْ اَمْرِهِ عَلٰی مَنْ يَّشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ اَنْ اَنْذِرُوْا اَنْهٗ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا فَاتَّقُوْنَ (۲) خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالٰی عَمَّا يُشْرِكُوْنَ (۳) خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ فَاِذَا هُوَ خَصِيْمٌ مُّبِيْنٌ (۴)

وَ الْاَنْعَامِ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيْهَا دَفْعٌ وَ مَنَافِعٌ وَ مِنْهَا تَاْكُلُوْنَ (۵) وَ لَكُمْ فِيْهَا جَمَالٌ حِيْنَ تُرِيْحُوْنَ وَ حِيْنَ تَسْرِحُوْنَ (۶) وَ تَحْمِلُ اَنْقَالَكُمْ اِلٰى بَلَدٍ لَّمْ تَكُوْنُوْا بِالْغَيْهِ اِلَّا بِشِقِّ الْاَنْفُسِ اِنَّ رَبَّكُمْ لَرُوْفٌ رَّحِيْمٌ (۷) وَ الْخَيْلِ وَ الْبِغَالِ وَ الْحَمِيْرَ لِتَرْكَبُوْهَا وَ زِيْنَةً وَ يَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ (۸) وَ عَلٰى اللّٰهِ قَصْدُ السَّبِيْلِ وَ مِنْهَا جَائِزٌ وَ لَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ اَجْمَعِيْنَ (۹)

هُوَ الَّذِیْ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَ مِنْهُ شَجَرٌ فِيْهِ تُسِيْمُوْنَ (۱۰) يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَ الزَّيْتُوْنَ وَ النَّخِيْلَ وَ الْاَعْنَابَ وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَرٰتِ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَآٰیَةً لِّقَوْمٍ يَّتَفَكَّرُوْنَ (۱۱) وَ سَخَّرَ لَكُمْ الَّلَّیْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُوْمَ مُسَدِّخٰتٍ بِاَمْرِهِ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَآٰیٰتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُوْنَ (۱۲) وَ مَا ذَرَا لَكُمْ فِی الْاَرْضِ مُخْتَلِفًا اَلْوَانُهُ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَآٰیَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُوْنَ (۱۳) وَ هُوَ الَّذِیْ سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَاْكُلُوْا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُوْا مِنْهُ حَلِيَةً تَلْبَسُوْنَهَا وَ تَرٰی الْفُلُكَ مَوَاحِرَ فِيْهِ وَ لَتَبْتَغُوْا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ (۱۴)

وَ اَلْقٰی فِی الْاَرْضِ رَوَاسِیًا اَنْ تَمِيْدَ بِكُمْ وَ اَنْهَارًا وَ سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ (۱۵) وَ عَلٰمٰتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُوْنَ (۱۶) اَفَمَنْ یَخْلُقُ كَمَنْ لَا یَخْلُقُ اَفَلَا تَذَكَّرُوْنَ (۱۷) وَ اِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوْهَا اِنَّ اللّٰهَ لَغَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ (۱۸) وَ اللّٰهُ یَعْلَمُ مَا تُسْرُوْنَ وَ مَا تُعْلِنُوْنَ (۱۹) وَ الَّذِیْنَ یَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ لَا یَخْلُقُوْنَ شَیْئًا وَ هُمْ یُخْلَقُوْنَ (۲۰) اَمَوٰتٌ غَیْرُ اَحْیَاءٍ وَ مَا یَشْعُرُوْنَ اَیَّٰنَ یُعِثُوْنَ (۲۱) اِلٰهَكُمْ اِلٰهٌ وَّاحِدٌ فَالَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ قُلُوْبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُوْنَ (۲۲) لَا جَرَمَ اَنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ مَا یُسِّرُوْنَ وَ مَا یُعْلِنُوْنَ اِنَّهٗ لَا یُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِیْنَ (۲۳)

«۱۰»

[ترجمه]

آمد فرمان خدای «۱۱»، مشتابی به او، منزّه است او و بزرگوار از آن که «۱۲» با او انباز گیرند.

(۱). سورة نحل ۱۶ آیه ۱۲۶.

(۲). آج: هجده، لب: هیجده.

(۳). آط، آب، آج: هفتصد.

(۴). آط، آب، آج، لب: علیه السلام.

(۵). قم، آط، آب، آج، لب او.

(۶). آط، آب، آج، لب آن.

- (۷). آج، لب: ندارد.
- (۸). آج، لب: وصیتی.
- (۹). جمیع نسخه‌ها: نیکو کنند.
- (۱۰). قم، آج، لب به نام خدای بخشاینده مهربان، آب خدای بسیار بخشایش بسیار دانش.
- (۱۱). قم، آج، لب پس.
- (۱۲). قم: از آنچه.

صفحه : ۲

بفرستد فریشتگان را بر وحی «۱» از فرمان او بر آن کس که «۲» خواهد از بندگان او که آگاه کنی، نیست خدای مگر من، بترسید «۳» از من.

بیافرید آسمانها «۴» و زمین «۵» به درستی، بزرگوار است از آن که با او انباز گیرند.

بیافرید آدمی را از آب، چون بنگری او خصمی است روشن.

و چهار پا «۶» بیافرید برای شما در آن گرمایی هست و سود «۷»، و از آن می خوری.

و شما راست در او «۸» نیکویی چون نماز شام باز آیی «۹» و چون آنگاه «۱۰» به چره بری.

و بر می گیرد «۱۱» بارهای شما به شهری که نرسی «۱۲» به آن جا اَلَّا به رنج تن «۱۳»، خدای شما مهربان و بخشاینده است.

[و زینة] «۱۴»، و اسپان و ستران «۱۵» و خران تا بر نشینی «۱۶» [و برای آرایش] «۱۷» و بیافریند آنچه شما ندانی.

و بر خداست راستی راه و از آن باشد که کژ بود اگر خواهد ره نماید «۱۸» شما را همه «۱۹».

(۱). قم، آط، آب، آج، لب: به وحی. [.....]. ۲. قم، آط، آب، آج، لب: بر آنکه

(۳). قم، آط: بترسی.

(۴-۵). قم را.

(۶). قم، آط، آب، آج، لب: چهار پایان را.

(۷). قم، آت، آج، لب: سودها.

(۸). قم، آط، آب، آج، لب: در آن.

(۹). قم، آط، باز آری، آب، لب: باز آرید.

(۱۰). قم: و آنگاه که به چره بری، آج، لب: به چرا برید.

(۱۱). آط، آب، آج، لب: برمی گیرند.

(۱۲). قم: نباشی شمار سنده.

(۱۳). قم، آب که.

(۱۴). اساس: ندارد، با توجه به قرآن مجید و دیگر نسخه‌ها آورده شد.

(۱۵). جمیع نسخه‌ها: استران.

(۱۶). قم، آط، آب، آج، لب آن را. [.....]

(۱۷). از قم، افزوده شد.

(۱۸). قم، آط، آب، آج، لب: راه نماید.

(۱۹). آط، آب، آج، لب: جمله.

صفحه : ۳

او آن است که فرو فرستاد [از آسمان] «۱» آبی، از اوست شراب خوردن «۲» را و از اوست درختان «۳» در او می چری «۴». می‌رویاند برای شما با آن «۵» کشت را و زیتون و درخت خرما «۶» و انگورها و از هر میوه‌ها «۷» در آن «۸» دلیلی است «۹» گروهی را که اندیشه کنند.

و مسخر کرد «۱۰» برای شما شب و روزها را «۱۱» و آفتاب و ماه و ستارگان مسخر کرد «۱۲» به فرمان او، در آن دلیلهایی است «۱۳» گروهی را که دانند «۱۴».

و آنچه بیافرید برای شما در زمین رنگارنگ گونه‌های آن «۱۵»، در آن دلیلی «۱۶» است گروهی را که اندیشه کنند. او آن است که مسخر کرد «۱۷» برای شما دریا را تا می‌خوری «۱۸» از او گوشت تازه و بیرون می‌آری «۱۹» از او حلی «۲۰»،

(۱). اساس محو شده است، از قم افزوده شد.

(۲). قم، آط، آب، آج، لب: از او خوردن است.

(۳). آط، آب، آج، لب: که.

(۴). قم، آط: می‌چرانی، آب، آج، لب: می‌چرانید.

(۵). قم: بدو، آط، آب، آج، لب: به آن.

(۶). قم: درختان خرما را.

(۷). قم: همه میوه‌ها، آط، آب، آج، لب: هر میوه.

(۸). قم، آط، آج، لب: در اینکه، آب: بدرستی که در اینکه.

(۹). قم: آیتی است، آط، آب، آج، لب: آیتی هست.

(۱۰). قم: رام کرد.

(۱۱). قم: شب را و روز را. [.....]

(۱۲). قم، آط، آب، آج، لب: مدلل کرده.

(۱۳). قم: در اینکه دلیلهایی است، آط، آج، لب: در اینکه آیاتی هست، آب: در اینکه آیتی هست.

(۱۴). قم: اندیشه کنند.

(۱۵). قم: او.

(۱۶). قم، آط، آب، آج، لب: آیتی.

(۱۷). قم، آط: مسخر بکرد.

(۱۸). آط: تا بخوری، آب، آج، لب: بخورید.

(۱۹). آط: بیرون می‌آری، آج: بیرون می‌آرید.

(۲۰). قم، آط، آب، آج، لب: آرایشی.

صفحه : ۴

می پوشی» (۱) آن را، و بینی کشتی» (۲) را شکافده» (۳) در او تا طلب کنی» (۴) از روزی او» (۵) تا همانا شما شکر کنی [۸۴-پ].
 بر- افگند» (۶) در زمین کوهها تا نخسپند» (۷) به شما و جویها و راهها تا همانا شما راه- یافته شوی» (۸).
 و نشانها و به ستاره ایشان راه برند» (۹).
 آن کس که» (۱۰) آفریند» (۱۱) چنان باشد که نیافریند! اندیشه نمی کنی» (۱۲)!
 و اگر بشماری نعمت خدای نتوانی شمردن» (۱۳) که خدای آمرزنده و بخشاینده است.
 و خدا» (۱۴) داند آنچه پنهان داری» (۱۵) و آنچه آشکارا داری» (۱۶).
 و آنان که می خوانند» (۱۷) از دون» (۱۸) خدای نیافریند چیزی را و ایشان را آفریده اند» (۱۹).
 مردگان اند جز» (۲۰) زندگان و ندانند» (۲۱) که کی برانگیزند» (۲۲) ایشان را.

-
- (۱). قم، آط: در پوشی، آب: در پوشیدند، آج، لب: در پوشید.
 - (۲). آط، آب، آج، لب: کشتیهای.
 - (۳). قم: شکافنده، آط، آب، آج، لب: شتابنده.
 - (۴). آط: بجویی، آب، آج، لب: بجوید.
 - (۵). جمیع نسخه بدلها و. [.....]
 - (۶). آج، لب: برافگندن.
 - (۷). قم: نخسپید، آط: بخسپید، آب: نچسبید، آج، لب: نچنبد.
 - (۸). قم، آط: راه یابی، آج، لب: راه یابید.
 - (۹). آط، آب: راه یابند، آج، لب: راه یابید.
 - (۱۰). قم، آط، آب، آج، لب: آن که.
 - (۱۱). آج، لب: آفرید.
 - (۱۲). آط، آب، لب: نمی کنند.
 - (۱۳). قم آن را.
 - (۱۴). قم، آط، آب، آج، لب: خدای.
 - (۱۵). قم: نهان دارند.
 - (۱۶). قم: آشکارا کنند.
 - (۱۷). آج، لب: آنان را که می خوانید، آط: آنان را که می خوانی، قم: آنان را که می خوانند.
 - (۱۸). قم: از جز، آط، آب، آج، لب: بجز.
 - (۱۹). قم، آط، آب، آج، لب: بیافرینند. [.....]
 - (۲۰). قم، آط، آب، آج، لب: نه.
 - (۲۱). قم، آب: نمی دانند.
 - (۲۲). آج، لب: برانگیزانند.

صفحه : ۵

خدای شما» ۱) یک خداست و آنان که ایمان نیارند» ۲) به روز باز پسین» ۳) دل‌های ایشان منکر» ۴) است و ایشان متکبرانند.

حق است و درست» ۵) که خدا داند آنچه پنهان دارند و آنچه آشکارا دارند، او دوست ندارد متکبران را.

قوله - عزّ و علا» ۶) که اَتَى أَمْرُ اللَّهِ، قتاده گفت: سورت مکی است الی قوله:

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا...» ۷) و بر قول دیگران» ۸) اوّل سورت به مکه فرود آمد، الی قوله: كُنْ فَيَكُونُ» ۹) و باقی

به مدینه فرود آمد.

مجاهد گفت: اوّلش مکی است و آخر مدنی. شعبی گفت: همه مکی است، الا» ۱۰) قوله: وَإِنْ عَاقَبْتُمْ» ۱۱).

حق تعالی گفت: که اَتَى أَمْرُ اللَّهِ، آمد فرمان خدای. در اینکه فرمان خلاف کردند:

عبد الله عباس گفت، مراد قیامت است و گفت: سبب نزول آیت آن بود که، چون خدای تعالی آیت فرستاد، اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ

القَمَرُ» ۱۲)، کافران یک دیگر را گفتند: محمّد می گوید: قیامت نزدیک رسید اینکه که می کنی» ۱۳)، دست بداری» ۱۴) تا بنگریم تا

چه خواهد بودن؟ چون روزی چند» ۱۵) برآمد اثری نبود، با سرکار خود شدند و گفتند» ۱۶): چیزی نمی بینیم ما از اینکه حدیث.

خدای تعالی آیت فرستاد که: اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ» ۱۷)، بترسیدند و روزی چند مترصد می بودند، چون

چیزی نبود گفتند: ای محمّد؟ ما اثر نمی بینیم آن را که می گفتی،

(۱). قم خدای است.

(۲). قم، آط، آب، آج، لب: ندارند.

(۳). قم، آط، آب، آج، لب: به قیامت.

(۴). قم: انکار کننده.

(۵). آط، آب، آج، لب: و هرینه.

(۶). جمیع نسخه‌ها: تعالی.

(۷). سوره نحل ۱۶ آیه ۴۱.

(۸). قم: دیگر از، آط، آب، آج، لب از.

(۹). سوره نحل ۱۶ آیه ۴۰.

(۱۰). آج، لب: الی.

(۱۱). سوره نحل ۱۶ آیه ۱۲۶. [...]

(۱۲). سوره قمر ۵۴ آیه ۱.

(۱۳). آط، آب، آج، لب: می گویی، آج، لب: می گوید.

(۱۴). آج، لب: نداری.

(۱۵). آج، لب: روز چند.

(۱۶). آج، لب: ما.

(۱۷). سوره انبیا ۲۱ آیه ۱.

صفحه : ۶

خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: که اَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ، فرمان خدای آمد، یعنی «۱» آن که آید «۲» و خواهد آمدن «۳». و اگر چه لفظ ماضی است، مراد استقبال است و لکن «۴» برای آن که لا محال خواهد بودن «۵» و زود خواهد بودن. حق تعالی گفت: فَكَأَنَّ قَدْ «۶»، پندار «۷» که حاصل آمد، چنان که احوال قیامت بیشترین «۸» بر لفظ ماضی گفت، من قوله: وَ نَادَىٰ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ «۹» وَ نَادَىٰ أَصْحَابَ الْأَعْرَافِ رِجَالًا «۱۰» که فَلَا- تَسْتَعْجِلُوهُ، تعجیل مکنی «۱۲» آن را، مردم ساکن شدند، آنگه رسول- علیه السلام- گفت:

بعثت أنا و السَّاعَةُ كهاتين و أشار باصبعيه

، گفت: مرا و قیامت را «۱۳» به یک جا فرستادند چنانکه اینکه دو انگشت «۱۴» به یک جا اند. عبد الله عباس گفت: از اشراط و اعلام قیامت «۱۵» یکی بعثت رسول است تا در خبر است که: چون جبریل از آسمان به زمین می آمد به وحی بر رسول ما «۱۶»، فریشتگان آسمانها گفتند:

اللَّهِ اكْبَرُ قَدْ قَامَتِ السَّاعَةُ

، قیامت برخاست، یعنی نزدیک شد. بعضی دگر از مفسران گفتند مراد به فرمان خدای عذاب به تیغ «۱۷» است، و اینکه جواب نضر بن الحارث بود [۱۰۱-ر]

چون گفت: اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ «۱۸»- الآیه. چون استعجال عذاب کرد خدای تعالی اینکه آیت فرستاد:

(۱). قم، آط، آب، آز، آج، لب: و معنی.

(۲). آط، آز: آمد.

(۳). آط، آج، لب: آمد.

(۴). آج، لب: لیکن.

(۵). آج، لب: برای آن که خواهد بود، آب، آز: لا محاله خواهد بود.

(۶). آز، آج، لب حاصل، آط، آب در حاشیه افزوده اند: حصل.

(۷). قم: پنداری.

(۸). قم، آط، آب، آج، لب: بیشتر. [.....]

(۹). سوره اعراف ۷ آیه ۴۴.

(۱۰). سوره اعراف ۷ آیه ۴۸.

(۱۱). قم، آط، آب، آز، آج، لب: همان ساعت قیامت.

(۱۲). آب، آز، آج، لب: مکنید.

(۱۳). قم، آب، آز: ندارد.

(۱۴). آز من.

(۱۵). قم، آب، آز: ساعت.

(۱۶). آط، آب، آز، آج، لب: بر رسول ما، قم: بر رسول ما- علیه السلام-

(۱۷). آط، آز، آج، لب: عذاب تیغ.

(۱۸). سوره انفال ۸ آیه ۳۲.

صفحه : ۷

که اُتی اَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ، [فرمان خدای، یعنی عذاب خدای آمد تعجیل مکنی.

نضر بن حارث را روز بدر به صبر بکشتند، ضحاک گفت: امر الله، احکام و حدود و فرایض است، و قوله: که فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ [۱] چنان است که گفت: وَلَا تَعَجَّلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى [۲] که سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ، منزّه است [۶] و متعالی از آن که باو [۷] شرک آرند. و تسیح در لغت بر چهار قسمت [۸] آمد:

یکی به معنی تنزیه و تبعید، مثل قوله: سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ [۹] لَوْ لَا تَسْبِيحُونَ [۱۱]، ای هَلَّا یَسْتَنْوِنُونَ [۱۲]، و سهام [۱۳] به معنی نماز، فی قوله: فَلَوْلَا [أَنَّهُ] [۱۴] سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى [۱۶]، و قوله: فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ... [۱۷]، چهارم به معنی نور، چنان که در حدیث آمد:

لولا سبحات وجهه

، ای نور وجهه. حمزه و کسائی خواندند. تشرکون، به «تا» ی خطاب، حملا علی قوله: که فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ، و باقی قراء به «یا».

يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ، عامّه قراء خواندند: «ينزل» به ضم «یا» و کسر «زاء» من التنزيل و اضافه الفعل إلى الله تعالى، و بیشتر مکیان و بصریان به تخفیف

(۱). اساس: افتادگی دارد، از قم آورده شد.

(۲). آب: یقیضی.

(۳). آز: پیش از آن که.

(۴). قم: فرو آمد. [.....]

(۵). قم، آط، آب، آز، آج، لب: از مشرکان.

(۶). قم، آط، آب، آز، آج، لب او.

(۷). قم، آج، لب: با او.

(۸). قم، آز: قسم.

(۹). سوره بنی اسرائیل ۱۷ آیه ۱.

(۱۰). آط، آب، آز: جاء فی.

(۱۱). سوره قلم ۶۸ آیه ۲۸.

(۱۲). قم: تستنون.

(۱۳). آب، آز، آج، لب: سیم.

(۱۴). اساس: ندارد، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

(۱۵). سوره صافات ۳۷ آیه ۱۴۳.

(۱۶). سوره اعلیٰ ۸۷ آیه ۱.

(۱۷). سوره نصر ۱۱۰ آیه ۳.

صفحه : ۸

«زا» خواندند من الإنزال. و روح و کسائی و سهل خواندند: تنزل الملائکة، به ضم «تا» [۱] و فتح «زا» بر [۲] فعل مجهول و رفع

الملائكة باسناد الفعل المجهول إليها. فرو- فرستند فریشتگان را بِالرُّوحِ، ای بِالوَحْيِ «۳». و برای آن وحی را روح خواند که دلها به آن «۴» زنده شود، چنان که تن به روح زنده شود. عطا گفت: به نبوت، نظیره: يَلْقَى الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ «۵» مِنْ أَمْرِهِ، از فرمان او «من» به معنی ابتدای غایت است، یعنی نزول ایشان از فرمان خدای باشد، عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ، بر آن که خواهد از بندگانش و «من» «۶» به معنی تبیین است. أَنْ أَنْذِرُوا، که بترسانی. أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، خلقان را اعلام کنند که جز من خدایی نیست، و محل- «ان» مع الفعل، نصب است بنزع الخافض، و التقدير:

يَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ بِأَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، محلّه النَّصْبِ بوقوع الانذار عليه. «أن» با اسم «۷» و خبر در محلّ نصب است به آن که مفعول انذار است. فَأَتَّقُونَ، از من بترسی و از معاصی من اجتناب کنی. خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِالْحَقِّ، که او آفرید آسمان و زمین را بحق. تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ، او متعالی است از آن که با او شرک «۸» گویند.

حمزه و کسائی اینکه جا «۹» «تشرکون» خواندند به «تا».

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ، آدمی را بیافرید از آب، اینکه که «۱۰» از میان پشت و سینه بیرون آید که خدای «۱۱» از او به عادت فرزند آفریند و هر آب «۱۲» اندک را به تازی نطفه خوانند «۱۳» و اشتقاق او من «نطف» إذا قطر باشد. فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ، اینکه «إذا» را اذاء مفاجات «۱۴» خوانند، کقولهم: فتحت الباب فاذا زيد بالباب، یعنی بس نبود

(۱). آط، آب، آز، آج، لب: یا. [...]

(۲). آج، لب: ندارد.

(۳). قم به وحی.

(۴). قم، آط، آب، آز، آج، لب: باو

(۵). سوره مومن ۴۰ آیه ۱۵.

(۶). لب: ندارد.

(۷). آط، آب، آز، آج، لب: باسم.

(۸). جمیع نسخه بدلها: شریک.

(۹). قم: اینکه جا نیز، آط، آب، آز، آج، لب: نیز اینکه جا.

(۱۰). قم، آط، آب، آز، آب: آبی که، آج، لب: آبی که.

(۱۱). قم تعالی.

(۱۲). جمیع نسخه بدلها: نیز آب.

(۱۳). جمیع نسخه بدلها: خواندند.

(۱۴). قم: اینکه را «إذا» مفاجا.

صفحه : ۹

میان آن که ما آدمی را از آبی اندک مهین حقیر بیافریدیم که نگاه کرد که «۱» خصمی جدل از میان برون آمد. و خصیم، فعیل است به معنی مفاعل، کالاکیل و الجلیس و التّدییم و الصّیدیق. و قوله: «مبین»، ای ظاهر، من أبان اذا تبین. گفتند: آیت در ابی ابن خلف الجمحی آمد که استخوان پوسیده [۸۵-پ]

گرفت و پیش رسول- علیه السّلام- آورد و آن را به دست بمالید تا خرد «۲» شد و بر باد داد، آنکه گفت: تو می گویی که اینکه

زنده خواهد شدن» (۳)! خدای تعالی آیت فرستاد: أَوْلَمْ يَرِ الْإِنْسَانَ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ (۴) در سوره یس تا به آخر سورت، و اینکه آیت نیز در اینکه قصه آمد.

و الْأَنْعَامَ خَلَقَهَا، و چهار پای بیافرید برای شما از شتر و گاو و گوسپند. لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ، شما را در آن گرمی هست، یعنی در اصواف و او بار و اشعار از چیزها که از او بیافند پوشش را و لحاف را و جامه‌هایی که شما را به زمستان گرم دارد و مَنَافِعُ، ای، و لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ، و شما را در اینکه چهار پایان» (۵) نیز منافع است. وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ، و از آن گوشتشان می‌خوری» (۶).

و لَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ و شما را در آن جمالی هست، حِينَ تَرِيحُونَ، آنکه که نماز شام به خانه آری. وَ حِينَ تَسْرَحُونَ، و بامداد چون به چهره بری، یعنی شما را بر دیگران به آن» (۷) فخر است که شما را گله شتر یا گاو یا گوسپند به چهره روند بامداد» (۸)، و شبانگاه با پیش شما آیند» (۹)، يقال: أَرَأَيْتَ الْمَاشِيَةَ يَرِيحُهَا إِذَا رَجَعَ بِهَا رَوَاحًا إِلَى مَرَاجِعِهَا (۱۰) فراحته هی، و سرحها يسرحها إذا اذهب بها. و السرح إذهابها إلى المرعى و السرح ذهابها. «سرح» هم لازمست و هم متعدی به مصدر فرق توان کرد» (۱۱)، كَالرَّجْعِ وَ الرَّجُوعِ وَ النَّشْرِ وَ النَّشُورِ (۱۲).

(۱). آج، لب: کردید. [.....]

(۲). آط، آب، آز، آج، لب: خورد.

(۳). آط، آب، آز، آج، لب: خواهد شد.

(۴). سوره یس ۳۶ آیه ۷۷.

(۵). جمیع نسخه‌ها و انعام.

(۶). آط، آب، آز، آج، لب: و از گوشت آن می‌خورید.

(۷). قم: دیگرانتان.

(۸). آط، آب، آز، آج، لب: به چهره رود بامداد.

(۹). جمیع نسخه بدلها: آید.

(۱۰). قم: رواحها، آط، آب، آز، آج، لب: مراحها.

(۱۱). آط، آب، آز، آج، لب: توان فرق کرد.

(۱۲). جمیع نسخه بدلها قال الشاعر: اذ المرء لم يسرح سواما و لم يرح || سواما و لم تعطف عليه اقاربه.

صفحه : ۱۰

و تَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ، و اینکه چهار پایان رخت و بنه و بار گران شما به شهرها برند» (۱) که اگر ایشان نبودندی» (۲) و شما را بایستی بردن نرسیدی به آن جا» (۳) اَلَّا بِهِ جَهْدٌ وَ رِنَجٌ تَن، و الشَّقُّ، المشقَّة. عكرمه گفت: مراد به شهر، مکه است که بر پشت چهار پایی نهاده است. آن جا زرع و نبات و میوه نباشد. و شقّ الشَّيء، نصفه.

و نیز آیت را بر اینکه معنی تفسیر دادند، یعنی آن به شهر نرسی و اِلَّا وَ نِيْمَةٌ (۴) قَوْتُ شَمَا بَرُود. و شقّ بفتح الشَّین مصدر، شققت الشَّيء شقًا، و قيل: الشَّقُّ وَ الشَّقُّ لغتان كالزُّطْلِ وَ الزُّطْلُ وَ الجِصِّ وَ الجِصِّ. و ينشد» (۵) قول الشاعر بالفتح و الكسر:

[و ذی اِبلِ یسعی و یحسبها له اُخی نصب من شَقَّها» (۶) و دؤب]» (۷)

إِنَّ رَبَّكُمْ لَرُؤُفٌ رَحِيمٌ» (۸) خدای تعالی بر شما مهربان و بخشاینده است بر شما» (۹) که اینکه همه حیوانات برای شما بیافرید تا اینکه

رنجها بردارد از شما و شما را اینکه منافع باشد در او.

وَالْحَيْلِ وَالْبِغَالِ، و اینکه نامی است جنس را نر و ماده و سایر انواع در او داخل باشند. و او را از لفظ او واحد «۱۰» نیست و چون لفظ واحد است جمعش کنند بر خیول، و مثله: الابل و الحمیر و النساء و البقر و الزهط. و البغال، استران، جمع «بغل» باشد و «حمیر» اسم جنس است، همچنین «۱۱» خر را. لِتَرْكَبُوهَا، تا بر نشینی، و نصب زَيْنَةً «۱۲» و يَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ، خدای تعالی چیزهایی آفریند «۵» که شما ندانی. بعضی مفسران گفتند: مراد آن است که در بهشت چیزهایی بیافریند که شما ندانی و فهم و وهم شما بر آن «۶» نرسد. مِمَّا لَا عَيْن رَأَتْ و لَا اذْن سَمِعَتْ و لَا خَطَرَ عَلَيَّ قَلْبَ بَشَرٍ.

قتاده گفت: مراد آن است که در میوه کرم آفریند و در جامه لنبک «۷» از آن جا که شما ندانی. ضحاک گفت از عبد الله عباس که مراد آن است که: بر راست عرش جویی هست از نور چندان که هفت آسمان و هفت زمین و هفت دریا، جبریل هر وقت سحر در او شود و غسل کند نورش بر نور بیفزاید و جمالش بر جمال و عظمتش بر عظمت، آنگه خود را بیفشاند خدای تعالی به هر قطره‌ای که از پر بیفگند هزار فریشته «۸» بیافریند که از ایشان «۹» هفتاد هزار در بیت المعمور شوند و در خانه کعبه که تا به روز قیامت نوبه «۱۰» با ایشان «۱۱» نرسد.

وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ، بر خداست بیان راه «۱۲» کردن. و قصد، ره «۱۳» راست باشد

(۱). آط، آب، آز، آج، لب: و اینکه درست نبود.

(۲). جمیع نسخه بدلها است.

(۳). اساس: بینهما، با توجه به قم و فحوای عبارت تصحیح شد. [.....]

(۴). قم: خلاف است، آط، آب، آز، آج، لب: خلافی نیست.

(۵). قم: چیزها آفریند، آط، آب، آز، آج، لب: چیزها را آفریند.

(۶). جمیع نسخه بدلها: به آن.

(۷). کذا در اساس، قم، آط، آب، آز، آج، لب، مش، مل: لنبک، آل: کیک.

(۸). آج، لب: فرشته.

(۹). قم هر روز.

(۱۰). جمیع نسخه بدلها: نوبت.

(۱۱). آط، آب، آز، آج، لب: بایشان.

(۱۲). جمیع نسخه بدلها: ره حق.

(۱۳). آط، آب، آز، آج، لب: راه.

صفحه : ۱۲

تشبیها بالقصد «۱» الذی هو واسطه الأمور بین الاسراف «۲» و التقصیر «۳»، همچنین راه راست که میانه دو بی راه «۴» باشد آن را قصد خواندند همانا اصل او از «قصد» بود که فعل است برای آن که قصد سالکان به آن باشد. پس قصد به معنی مقصود باشد، کالرضا «۵» بمعنی المرضی. و گفتند معنی آن است: و علی الله القصد بکم الی الطریق المستقیم، بر خداست که شما را به ره حق رساند و ره راست به معنی لطف و بیان و آنچه مقدمات تکلیف باشد از اقدار «۶» و تمکین و إزاحت علمه و نصب ادله. و منها جائز، و از راهها بعضی هست که جائز است و از ره حق برگردیده. و «من» تبعیض راست. و قوله: جائز، من باب: لیل نائم و نهار صائم

باشد برای آن که راه عدول نکند از استقامت، رونده عدول کند» (۷). و روا بود که راه چون کثر باشد آن را جائز خوانند لآنکه یجوز» (۸) و یملیل بصاحبه عن سنن الصواب فهو إذا جائز بسالکة. بر اینکه وجه بر ظاهر خود باشد و از ظاهر عدول نباید کردن» (۹). و سیبل مؤنث است در لغت و اهل حجاز» (۱۰) گفته‌اند: لفظش واحد است و معنی جمع برای آن مؤنث باشد و مراد «به قصد السبیل» دین مسلمانی است، و مراد به «جائز» از او» (۱۱) جهودی و ترسایی و هر چه جز ره حق باشد از ملل کفر.

جابر عبد الله انصاری» (۱۲) گفت: مراد به «قصد السبیل» بیان شرایع است. عبد الله مبارک گفت: مراد سنت است و به «جائز» مراد هوا» (۱۳) و بدع. بیانیه قوله: و آن هذا صراطی مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ» (۱۴) - الآية. و در مصحف عبد الله هست: و منکم جائز، و اینکه قوت آن قول باشد که کلمت من باب: نهار» (۱۵) صائم باشد. و لَوْ شَاءَ لَهْدَاكُمْ أَجْمَعِينَ،

(۱). قم: مشبها لقصد، آط: مشبها بالقصد، آج، لب: شبها بالقصد.

(۲). آج، لب: الاشراف.

(۳). اساس: المعصر، به قیاس نسخه قم، تصحیح شد.

(۴). آب، آز: میانه روی راه. [.....]

(۵). قم، آط، آب، آز، آج، لب: کالرضی.

(۶). آط، آب، آز، آج، لب: اقرار.

(۷). آط، آب، آز، آج، لب: نکند.

(۸). اساس: یجبر، به قیاس با نسخه قم، تصحیح شد.

(۹). آط، آب، آز، آج، لب: کرد.

(۱۰). جمیع نسخه‌ها: در لغت اهل حجاز و.

(۱۱). جمیع نسخه‌ها: به جائز او.

(۱۲). جمیع نسخه‌ها: ندارد.

(۱۳). جمیع نسخه‌ها: اهاوا.

(۱۴). سوره انعام (۶) آیه ۱۵۳.

(۱۵). قم، آط، آب، آج، لب: نهاره.

صفحه: ۱۳

و اگر خدای خواهد همه را هدایت دهد. اینکه مشیت قهر و جبر» (۱) است چنان که بیان کردیم فی قوله: و لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» (۲). تو اکره خواهی کردن» (۳) ای محمد!

یعنی اکره نه کار تو است اکره خدای تواند کردن و» (۴) لکن نکند از آن جا که حکمت راه ندهد. و گفته است: لا- اکره فی الدین» (۵) و لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً» (۸). و قوله: و لَوْ شِئْنَا لَأَتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا» (۹) هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، او آن خداست که فرود آورد برای شما از آسمان آبی، یعنی آب باران، لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ، شما را از آن خورش است و از آن درختان شما را پرورش است بهری» (۱۱) شرب شماس و بهری شرب درختان شماس تا آن را به آب» (۱۲) باران می پرورد و بهری از آن میوه‌دار باشد و بهری از آن برای هیزم» (۱۳). و در برگ او چهار پای» (۱۴) شما را [۸۶- پ] علف است.

و قوله: فِيهِ تِسْمُونَ، ای ترعون أنعامکم. يقال: سامت السائمة، اذا رعت و اسمتها انا «۱۵» إذا رعيتها. و «رعى» هم لازم است «۱۶» و هم متعدی و «سوم» جز لازم نباشد. و قال الاعشى:

و متى «۱۷» القوم بالعماد إلى الزحى «۱۸» و أعياء المسيم أين المساق «۱۹»

- (۱). جميع نسخها: جبر و قهر.
- (۲). سورة يونس (۱۰) آیه ۹۹.
- (۳). آط، آب، آز، آج، لب: کردیا. [.....]
- (۴). آط، آب، آز، آج، لب: ندارد.
- (۵). سورة بقره (۲) آیه ۲۵۶.
- (۶). قم: اینکه است، آط، آب، آز، آج، لب: آن است.
- (۷). جميع نسخها: تفسیر او.
- (۸). سورة هود (۱۱) آیه ۱۱۸.
- (۹). سورة سجده (۳۲) آیه ۱۳.
- (۱۰). جميع نسخها: کرده است.
- (۱۱). قم ازان.
- (۱۲). آط، آب، آز، آج، لب: تا آن را آب.
- (۱۳). آط بود.
- (۱۴). قم: چهار پایان.
- (۱۵). قم: و اسمتها، آط، آب، آز: اسميتها انا، آج، لب: اسميتها.
- (۱۶). قم، آب، آز: باشد.
- (۱۷). قم، آب، آز: مشی. [.....]
- (۱۸). اساس: الدرعى، با توجه به قم و دیگر نسخ و مآخذ شعر تصحيح شد.
- (۱۹). قم: المسام.

صفحه: ۱۴

و اصل او ابعاد السائمة «۱» فى المرعى «۲». و منه: السوم فى البيع لارتفاع فى الثمن و الزيادة فيه. و منه قوله - عليه السلام: لا يدخلن أحدكم فى سوم أخيه

، أى لا يزيد عليه فى الثمن إذا أراد شراء «۳». و منه قولهم «۴»: سامه الخسف إذا كلفه لأنه العلو و الشطط.

يُنبت لكم، مى رویاند - على الحال - یا برویاند - بر استقبال «۵» برای شما. عامه قرأ خواندند: ينبت، بالياء «۶». و المعنى: ينبت الله. و عاصم به روایت مفضل و حماد و يحيى: به «نون» خواندند. على إخبار الله عن نفسه. به، به آن، يعنى به آن آب باران. الزرع، انواع کشت و زيتون و درختان خرما و انگور و از همه میوه‌ها. إن فى ذلك، در اینکه آیاتى و علاماتى و دلالاتى هست [آنان را که نظر و تفکر کنند.

وَسَيَخْرُ لَكُمْ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ، و مسخر بکرد برای شما شب و روز و آفتاب و ماه و ستارگان تا برای منافع شما می‌گردد به علم او به مصالح شما. و قوله: مُسَخَّرَاتٍ نصب بر حال است از مفعول. و حفص خواند عن عاصم: و النَّجُومُ مَسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ، بر ابتدا و خبر، و باقی قراء به نصب هر دو خواندند، عطفاً «۷» علی ما فی قوله من: اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ.

و التسخیر، التذلیل و منه السخریة لأن الساخر یذل المسخور منه. إِنَّ فِی ذَلِکَ، در اینکه آیاتی و دلالتی هست [«۸» عاقلان را. و مَا ذَرَأَ لَكُمْ، «ما» موصوله است و محل او نصب است، عطفاً علی قوله: وَسَيَخْرُ لَكُمْ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ و نیز مسخر بکرد آنچه آفرید برای شما. و «الذراء»، الخلق، یقال:

ذراً لله الخلق و برأهم، ای خلقهم. و اصل کلمات اظهار الشیء بالایجاد «۹» باشد، و منه، ملح ذرآنی، اذا کان ظاهر البیاض: مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ، نصب او بر حال است از مفعول و رفع «۱۰» «ألوانه» به مختلفاً «۱۱» است، لأن اسم «۱۲» الفاعل یعمل عمل الفعل. به ألوان «۱۳»

(۱). اساس: السامة با توجه به قم تصحیح شد.

(۲). اساس: الرعی، به قیاس نسخه قم، تصحیح شد.

(۳). قم: شراوه.

(۴). قم: قوله.

(۵). آط، آج، لب: و استقبال.

(۶). قم: به «یا».

(۷). آط، آب، آز، آج، لب: عطف.

(۸). عبارات داخل قلب [] از اساس ساقط است، از قم آورده شد.

(۹). آج، لب: الایجاب.

(۱۰). قم: رافع.

(۱۱). قم: مختلفاً، آب، آز، آج، لب: به مختلف.

(۱۲). قم، آب، آز: الاسم. [.....]

(۱۳). آط، آب، آز، آج، لب: با ألوان.

صفحه: ۱۵

و انواع مختلف که یک با یک نماند. «ألوان» شاید تا حمل کنند بر حقیقت و شاید تا حمل کنند بر انواع و شاید که حمل کنند بر هر دو وجه بنزدیک ما، چه لفظ به یک «۱» عبارت توان کردن از دو معنی مختلف و از حقیقت و مجاز و اینکه مسأله‌ای است از اصول الفقه که یعبر باللفظة الواحدة «۲» عن المعنیین المختلفین و عن الحقیقه و المجاز، کقولهم: إذا غاب الشفق فصل العشاء الآخرة، و أراد الحمرة و البیاض معا.

و إذا لمست جاریتک فأعد الطهارة، و أراد باللمس «۳» و الجماع معا. إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَةً، در اینکه آیتی و علامتی هست گروهی را که اندیشه کنند. و قوله یذکرون اصله:

یتذکرون، قلبت التاء ذالاً، ثم ادغمت فی الذال.

و هُوَ الَّذِی سَيَخْرُ الْبَحْرُ، او آن خداست که مسخر بکرد دریا را تا از آن جا «۴» گوشت تازه می‌خوری، مراد ماهی است. و از اینکه آیت نتوان دانستن «۵» که هر ماهی که در دریا باشد «۶» حلال است بل بیشتر انواع ماهی إما حرام است او مکروه است، و از ماهی

حلال آن باشد که فلوس دارد و آنچه بر او فلس «۷» نباشد شاید خوردن. و طریبا، به همز نشاید برای آن که اصل او از طرو و طراوت «۸» است: وَ تَسْتَخْرِجُوا، و نیز تا بیرون آری از او یعنی از دریا، حَلِيَّةٌ، حَلِيَّتِي «۹» که در پوشی از لؤلؤ و مرجان و انواع خرز که از دریا برآرند.

یحیی بن اسماعیل گفت: مردی بنزدیک باقر - علیه السلام - آمد او را گفت: مرا بر حلی زنان زکات باید دادن! گفت: نه، هی کما قال الله تعالی: حَلِيَّةٌ تَلْبَسُونَهَا.

وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَاحِرَ فِيهِ، و کشتیها بینی در او مواخر. عبد الله عباس گفت: جواری یعنی رونده. سعید جبیر گفت: معترضه، پدید آمده. قتاده و مقاتل گفتند: مقبله و مدبره، روی‌ها کرده «۱۰» بهری، و بهری پشت بر کرده به یک بار. حسن بصری

(۱). قم: چه به یک لفظ، آط، آج، لب: هر چیزی که لفظ به یک بار، آب، آز: چه چیزی که لفظ به یک بار.

(۲). قم: باللفظ الواحد.

(۳). جمیع نسخه‌ها: اراد اللّمس.

(۴). آط، آب، آز، آج، لب که.

(۵). آط، آب، آز، آج، لب: دانست.

(۶). آط، آب، آز، آج، لب: درد ریاست.

(۷). آز: فلوس.

(۸). اساس: طورات، با توجه به اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۹). آط، آب، آز، آج، لب: حلی.

(۱۰). آط، آب، آز، آج، لب: فرا کرده.

صفحه : ۱۶

گفت: موافر، گران بار. فزاء و أخفش گفتند: شَقَاةٌ «۱» للماء بصدورها، به سینه آب می‌شکافد «۲»، مجاهد گفت: مواخر، و دافع الرّیح «۳» و الرّیح «۴» لا تدفعها «۵»، او باد را دفع کند و باد او را دفع نکند. ابو عبید «۶» گفت صوایح، آواز کنند، و مواخر، فواعل باشد، واحدها ماخره من المخر، و هو الدّفع و الشّق، و المخر صوت هبوب الرّیح «۷» إذا اشتدّ، و مخر الإرض، شَقَّها. و یقال: امتخرت الرّیح و تمخّرتها [۸۷-ر]

إذا نظرتها «۸» من این تهب. و منه

الحديث: إذا أراد احدكم البول فليتمخّر الرّیح

، أی لينظر «۹» من این مجراها «۱۰» و هبوبها فيستدبرها لئلا تردّ «۱۱» عليه البول. و اصل کلمت دفع و شق است چنان که گفتیم. وَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ، و نیز مسخّر بکرده است برای شما «۱۲» تا طلب کنی از فضل و نعمت او «۱۳»، یعنی طلب روزی کنی «۱۴» در او بر طریق «۱۵» تجارت.

وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ، و تا همانا شاکر باشی و شکر خدای کنی.

وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ، و از جمله نعمتهای او بر شما آن است که کوهها را بر زمین افکند تا زمین را چون میخ باشد، و رواسی صفت محذوفی است، ای جبالا رواسی، من رست، ای ثبت، واحدها راسیه. أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ، أی لئلا تمید بکم. تا شما را بنخسپانند «۱۶» و ماد یمید، ای مال یمیل. و مثله قوله: يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا «۱۷» وَ أَنهَاراً، ای و جعل لكم أنهاراً.

وَسُبُّلًا، و برای شما راهها و جویها کرد، و نصب او بر فعل مقدر باشد چنان که گفتیم من قوله: و جعل، و معطوف نباشد علی قوله: وَ أَلْقَى که معنی ندارد، و مثله قول الشاعر:

لَفْتَهَا «۱۰» تَبْنَا وَمَاءَ بَارِدًا

ای و سقیتها ماء باردا. و منه قول الشاعر: «۱۱»

تسمع فی أجوافهن- صردا و فی الیدین جساءً و ندادا «۱۲»

ای، و تری فی الیدین، برای آن که درشتی دست و شکافهای او مسموع «۱۳» نباشد مرئی باشد. لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ، تا باشد که شما راه بری به مقاصدی که شما را باشد.

وَ عَلاماتٍ [ای، و جعل لکم علامات] «۱۴»، و شما را در زمین علاماتی و نشانی «۱۵» کرد از کوهها و جز کوهها که شما راهها به آن بشناسی «۱۶». بعضی مفسران گفتند: اینکه-

(۱). آط، آج، لب: الارکفاء، آز: الاکفاء.

(۲). آط، آب، آز، آج، لب: و میخ.

(۳). جمیع نسخه‌ها: کوهها.

(۴). قم علی.

(۵). قم، آط، آب، آز، آج زمین.

(۶). جمیع نسخه‌ها: بر من.

(۷). آج، لب: مؤید.

(۸). قم، آب، آز: تمثّل، آط، آج، لب: تمثیل.

(۹). آط، آب، آز، آج، لب: قول.

(۱۰). آب: عفلقتها.

(۱۱). قم: و مثله قول الآخر، آط، آب، آز، آج، لب: و مثله ... [.....]

(۱۲). قم: بددا، آط، آج، لب: بدادا، آب، آز: بردا.

(۱۳). اساس: ممنوع، با توجه به قم و نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۴). اساس افتادگی دارد، از قم افزوده شد.

(۱۵). جمیع نسخه بدلها: نشانها.

(۱۶). قم: باز شناسی.

صفحه : ۱۸

جا کلام تمام است که: وَ عَلاماتٍ آنکه ابتدا کرد و گفت: وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ، و به ستاره ره برند «۱» ایشان. و محمّد بن کعب و کلبی گفتند: اینکه همه یک حدیث است و معنی «۲» آن است که کوهها علامات روز باشد و ستاره علامات شب، مجاهد و ابراهیم گفتند: مراد به هر دو، نجوم است که بهری علامات‌اند و بهری هدایت را شایند. سدّی گفت: مراد ثریا و بنات النّعش است و

فرقدین و جدی که مردم به او راه برند و قبله بشناسند. قتاده گفت: خدای تعالی ستاره سه کار را آفرید: یکی از بهر زینت آسمان را، و دوم رجوم شیاطین را، و سهام «۳» علاماتی که به او «۴» راه برند. هر که جز اینکه گوید برای خود گوید چیزی که او را به آن علمی نباشد.

أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ، آنکه ملامت کرد و توبیخ آنان را که عبادت اصنام کردند، گفت: آن که خالق باشد و قادر باشد بر خلق اشیا [۸۷-پ]

چونان باشد که «۵» نیافریند «۶» و نتواند آفریدن. أَفَلَا تَدَّكَّرُونَ، هیچ اندیشه نکنی تا چگونه تسویت کنند «۷» میان قادر و عاجز و عالم و جاهل و زنده و مرده! و اینکه «۸» هر دو جمله را صورت استفهام است، و مراد تقریر و توبیخ، نظیره قوله: هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ... «۹» أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ «۱۰» وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا، اگر خواهی تا نعمت خدای بشماری و آن را در عدد آری نتوانی چه آن نه چندان است که محصور و معدود باشد «۱۳». و اصل احصا، افعال باشد من الحصى که سنگ ریزه است. آنکه معنی آن باشد که: احصى، أى جعل مع «۱۴» الحصى، برای

- (۱). جميع نسخه بدلها: راه برند.
- (۲). جميع نسخه بدلها: مراد.
- (۳). آط، آب، آز، آج، لب: سیم.
- (۴). قم: بدو.
- (۵). آط، آب، آز، آج، لب: چنان که باشد که.
- (۶). آج، لب: بیافریند.
- (۷). آط، آب، آز، آج، لب: کنید.
- (۸). آط، آب، آز، آج، لب: چون اینکه.
- (۹). سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۱. [...]
- (۱۰). سوره فاطر (۳۵) آیه ۴۰.
- (۱۱). جميع نسخه بدلها بر خلقان.
- (۱۲). جميع نسخه بدلها: حدّ و حصر.
- (۱۳). آط، آب، آز، آج، لب: چه آن را حدی و حصری نیست.
- (۱۴). قم: منه، آط، آب، آز، آج، لب: معه.

صفحه : ۱۹

آن که آن کس که چیزی شمارد که به انگشت نداند گرفتن حساب «۱» آن به حصی و سنگ ریزه نگاه دارد پس شاید که من باب: احفرت زیدا بئرا باشد، ای جعل معه حصی، و شاید که «الف» ازاله را باشد که سنگ ریزه شمرده در دست به هر عدد مقصود یکی بیندازد من باب: عربت «۲» معدتها «۳» و اعربتها إذا ازلت فسادها، باشد.

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسَبِّرُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ، آنکه بر سبیل تهدید و وعید گفت: خدای داند آنچه پوشیده داری و آنچه آشکارا داری. و اسرار و اعلان مصدر باشد و سرّ و علانیه اسم باشد، یعنی بر من پوشیده نیست «۴» احوال و اقوال شما آنچه در دل داری و آنچه بر زبان رانی «۵» و آنچه در شب در «۶» پوشش کنی و آنچه آشکارا کنی. و مثله قوله: سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ «۷» - الآية.

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ، يعقوب خواند و حفص عن عاصم و سهل و يحيى و عيسى «۸»: يدعون، بالياء خبرا عن الغائب، و دگر قرآ به «تا» ی خطاب.

آنکه حق تعالی به نوعی دگر تنبیه کرد، گفت: آنان را که شما می‌خوانی و می‌پرستی خالق نه‌اند و هیچ نتوانند آفریدن و ایشان را آفریده‌اند.

أمواته آنکه آن را بند زد، گفت: مردگان‌اند و جمادات‌اند «۹»، آنگاه آن را بند دیگر زد، گفت: غَيْرُ أَحْيَاءٍ، زنده نیستند. و قوله: أمواته مرفوع است به خبر ابتدای محذوف، ای هم اموات، و غَيْرُ أَحْيَاءٍ بر سبیل تأکید است. و گفتند: مراد آن است که مردگانی‌اند که هرگز زنده نبوده‌اند. قوله: وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ، در او دو قول گفتند: یکی آن که مراد اصنام‌اند یعنی اصنام ندانند که ایشان را کی زنده کنند. آنکه از ایشان خبر چنان داد که از عقلا، برای آن که کفار ایشان را به جاری مجرای عقلا کردند و علما، و آن را «۱۰» معبود «۱۱» ساختند. و اینکه مسأله چند جایگاه «۱۲»

(۱). آط، آب، آز، آج، لب: حساب برن تواند گرفتن.

(۲). اساس: عربت، با توجه به قم و دیگر نسخ تصحیح شد.

(۳). جمیع نسخه بدلها: معدته.

(۴). جمیع نسخه بدلها افعال و.

(۵). قم: می‌رانی، آط: برانی، آب، آز، آج، لب: برانید.

(۶). قم: به شب در.

(۷). سوره رعد (۱۳) آیه ۱۰.

(۸). قم: حلیمی، آط، آب، آز، آج، لب: حلمی.

(۹). آط، آب، آز، آج، لب: جمادات‌اند. [...]

(۱۰). آط، آب، آز، آج، لب: ایشان را.

(۱۱). آط، آب، آز، آج، لب: معبودان.

(۱۲). آط، آب، آز، آج، لب: جای.

صفحه : ۲۰

برفت. و قولی دیگر «۱» آن که «۲» مراد کافران‌اند، یعنی کافران ندانند که ایشان را کی زنده خواهند کردن «۳». و قول اول اولیتر است و قریبتر به معنی، برای آن که تا چنان که نفی حیات و قدرت کرد از ایشان، نفی علم کرده باشد تا تنبیه بود بر آن که ایشان «۴» نه قادرند، نه عالم، نه حی، نه دانند «۵» که مردگان را کی زنده خواهند کردن و اَيَّانَ را معنی «متی» باشد.

إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ، خدای شما یک خداست خلاف آن که جمله فرق اهل باطل گفتند- علی اختلاف أصنافهم: مِنَ التَّوْبَةِ وَ التَّنَصُّرِ وَ المَجُوسِ وَ عبدة الأصنام وَ أصحاب الطباع و غیرهم.

فَالَّذِينَ لَا- يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ، آنان که به قیامت ایمان ندارند دل‌های ایشان منکر است «۶» حق را و حق نمی‌شناسند از آن جا که نظر نمی‌کنند و اندیشه «۷» نمی‌کنند.

و اضافت إنکار با دل کرد در آیت- و اگر چه فعل از جمله ایشان صادر باشد- از آن جا که محل فعل و آلت فعل اعنی إنکار، دل است و معانی را که آلت در او دل باشد بر توسع گویند از فعل دل است [۸۸- ر]

وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ، و ایشان متعظم و متکبرانند و مستکف از آن که سر به حق فرود آرند.

لا- جَرَم، ای حق و وجب، واجب است و درست که خدای تعالی داند آنچه ایشان پنهان دارند و آنچه آشکارا دارند و خدای تعالی «۸» دوست ندارد متکبران را. و در کتب اوایل هست که خدای تعالی گفت:

الكبرياء ردائي و العظمة إزاري فمن نازعني واحدا منهما ألقته في النار

، کبریا ردای من است و عظمت إزار من، هر که منازعه کند با من در یکی از اینکه دو گانه «۹» او را در دوزخ افکنم «۱۰».

[سوره النحل (۱۶): آیات ۲۴ تا ۴۰]

[اشاره]

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ- (۲۴) لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ- (۲۵) قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَآتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَحَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ أَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ- (۲۶) ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِبُهُمْ وَ يَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَشَاقُقُونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوْتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَ الشُّوْءَ عَلَى الْكَافِرِينَ- (۲۷) الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ- (۲۸) فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ- (۲۹) وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ لِمَادَارِ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَ لِنِعْمِ دَارِ الْمُتَّقِينَ- (۳۰) جَنَاتٍ عِدْنَ يَدْخُلُونَهَا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاؤْنَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ- (۳۱) الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ- (۳۲) هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ- (۳۳)

فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتٍ مَا عَمِلُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ- (۳۴) وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَ لَا آبَاؤُنَا وَ لَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرَّسْلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ- (۳۵) وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسَبِّحُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ- (۳۶) إِنْ تَحَرَّصَ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ- (۳۷) وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَ عَدَاً عَلَيْهِ حَقًّا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ- (۳۸)

لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلِفُونَ فِيهِ وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ- (۳۹) إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ- (۴۰)

[ترجمه]

چون گویند ایشان را

(۱). جميع نسخه بدلها: دگر.

(۲). آط، آب، آز، آج، لب اینکه معبودان ندانند که عابدان ایشان را زنده کنند.

(۳). آط، آب، آز، آج، لب: کرد.

(۴). آج، لب نیز.

(۵). آط، آب، آز، آج، لب: ندانند.

- (۶). آط، آب، آژ، آج، لب: منکراند.
 (۷). آط، آب، آژ، آج، لب: نظر و اندیشه.
 (۸). آط، آب، آژ، آج، لب: حق تعالی.
 (۹). قم: از اینکه، آط، آب، آژ، آج، لب: از اینکه دو.
 (۱۰). آط، آب، آژ، آج، لب: لب قوله تعالی.

صفحه : ۲۱

چه فرستاد خدای شما! گویند: فسانه پیشینگان» (۱).
 تا برگیرند گناهان ایشان تمام روز قیامت و از گناهان آنان که ایشان را گمراه کردند بی‌دانشی، بد چیز است که برمی‌گیرند؟» (۲)
 مکر کردند آنان که پیش» (۳) ایشان بودند قصد کرد خدا بناهای» (۴) ایشان از قاعده‌ها» (۵) فرو افتاد» (۶) بر ایشان آسمانه خانه از بالای» (۷) ایشان و آمد به ایشان عذاب از آن جا که ندانستند» (۸).
 پس روز قیامت ذلیل کند» (۹) ایشان را و گویند» (۱۰): کجا اند آن انبازان من که شما خلاف می‌کردی در ایشان» (۱۱)! گویند: آنان که بدادند ایشان را علم که عذاب امروز و بدی بر کافران است.
 آنان که جان بردارند ایشان را فریشتگان بیداد کنان بر خود» (۱۲)، بینداختند دست بدادن نبودیم که می‌کردیم از بدی، بلی خدای داناست به آنچه شما می‌کنی» (۱۳).
 در روی در درهای دوزخ، همیشه باشی در آن جا، بد جای است» (۱۴) متکبران را.
 گویند آنان را که پرهیزگار بودند: چه

-
- (۱). قم: افسانه‌های پیشینیان. [.....]
 (۲). قم بدرستی که.
 (۳). قم، آب: از پیش، آط، آج، لب: پیش از.
 (۴). قم، آط، آج، لب: بنیانهای.
 (۵). اساس و جمیع نسخه بدلها: قاعدها.
 (۶). قم: پس فرو اوفتاد، آط، آب، آج، لب: فرو فرستاد.
 (۷). قم: از زبر.
 (۸). قم: ندانند.
 (۹). قم: بکنند.
 (۱۰). آط: گویند.
 (۱۱). قم: بودی شما خلاف می‌کردی در حق ایشان.
 (۱۲). قم: تنهای خود.
 (۱۳). قم: بودی شما می‌کردی.
 (۱۴). قم جایگاه.

صفحه : ۲۲

فرستاد خدای شما! گویند «۱»: نیکی، آنان را که نیکوی کنند در اینکه دنیا نیکویی و سرای باز پسین بهتر است و نیک سرای است پرهیزکاران را.

بهشتهای مقام «۲» می‌روند در آن جا، می‌رود از زیر آن جویهایی ایشان راست در آن جا آنچه خواهند. هم‌چونین «۳» پا داشت کند خدا پرهیزکاران را.

«۴»

آنان که جان بردارند از ایشان فریشتگان پاکان، می‌گویند: سلام باد بر شما «۵»؟ در روی «۶» در بهشت به آنچه شما کرده‌ای «۷». چشم می‌دارند الا «۸» آن که آید به ایشان فریشتگان یا آید فرمان خدای تو! هم‌چنین کردند آنان که پیش «۹» ایشان بودند بیداد نکرد بر ایشان خدای و لکن بودند ایشان بر خود «۱۰» بیداد کنندگان.

برسد «۱۱» به ایشان بدیها آنچه کرده بودند و برسید به ایشان آنچه بودند به آن فسوس دارنده «۱۲».

گفتند آنان که شرک آوردند: اگر خواهد «۱۳» خدای نپرستیدمانی «۱۴» از جز او «۱۵» از چیزی ما و نه پدران ما و حرام نکردمانی «۱۶» از دون او «۱۷» از چیزی هم‌چونین «۱۸» کردند که از پیش ایشان بودند هست «۱۹» بر پیغامبران مگر رسانیدن روشن!

(۱). قم، آط، آج، لب: گفتند. [.....]

(۲). قم است.

(۳). قم، آط، آب، آج، لب: هم‌چنین.

(۴). قم: جان بردارد ایشان را.

(۵). قم: بر ایشان.

(۶). قم، آط: در شوی، آب، آج، لب: در شوید.

(۷). قم: بدانچه بودی شما که می‌کردی.

(۸). قم، آط، آج، لب: مگر.

(۹). قم، آط، آب: از پیش.

(۱۰). قم: بر تنهای خود.

(۱۱). قم، آط، آب، آج، لب: در رسید.

(۱۲). قم: افسوس می‌کردند.

(۱۳). قم: اگر خواستی.

(۱۴). قم، آط، آب: نپرستیم.

(۱۵-۱۷). جميع نسخه بدلها: از فرود او. [.....]

(۱۶). قم: نه حرام کردمانی، آط: نه حرام کردمی، آب: نه حرام کردیمی، آج، لب: نه حرام کرد ما را.

(۱۸). قم، آب: هم‌چنین، آط، آج، لب: چنین.

(۱۹). قم: پس نیست.

صفحه : ۲۳

[۸۸-پ] «۱»

فرستادیم در هر گروهی رسول که پرستی خدای را و پرخیزی «۲» از آنچه بدون او پرستند، «۳» از ایشان کس بود که هدایت داد خدا، و از ایشان کس بود که واجب شد بر او گمراهی، «۴» بروی در زمین «۵» بنگری که چگونه بود عاقبت دروغ دارندگان. اگر حریص باشی بر ایمان ایشان، خدای ره نماید «۶» آن را که گمراه کند «۷» و نیست ایشان را از یارانی. سوگند خوردند «۸» به خدا غایت سوگندشان که زنده نکند خدای آن را که بمیرد، بلی «۹» نویدی است بر او واجب و لکن بیشتر مردمان نمی‌دانند.

تا بیان کند برای ایشان آنچه خلاف کردند «۱۰» در او و تا بدانند آنان که کافر شدند که ایشان بودند دروغ‌زنان «۱۱».

«۱۲»

گفتار ما چیزی را چون خواهیم آن را گوئیم او را: باش «۱۳»، باشد.

قوله تعالی: وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ، حق تعالی در اینکه آیت بیان کرد که چون گویند اینکه کافران را که: اینکه چیست که خدای شما فرستاده است، یعنی اینکه قرآن! ایشان گویند: اینکه فسانه پیشینگان است. و اینکه برای آن گفتند که از «۱۴» قرآن

(۱). قم: و بدرستی که.

(۲). قم، آب، آج، لب: پرهیزید، آط: پرهیزی. (۵-۴-۳). قم پس.

(۶). قم، آط، آب، آج، لب: هدایت ندهد.

(۷). قم، آط، آب، آج، لب: گمراه باشد.

(۸). آط، آج، لب: خورند.

(۹). قم، آط، آب، آج، لب: آری.

(۱۰). جمیع نسخه بدلها: می‌کنند.

(۱۱). آط، آج، لب: دروغ‌زن، آب: دروغ‌گویان.

(۱۲). قم بدرستی که.

(۱۳). قم، آط، آب: باش. [.....]

(۱۴). آط، آج، آب، لب: در.

صفحه : ۲۴

بعضی قصص اوایل است، و خدای تعالی «۱» اینکه قصص به نوعی از معجز فرستاد بیرون «۲» از مصلحت و لطف که در او هست، برای آن که ایشان عالم بودند به احوال رسول- علیه السلام- «۳» و ولایت او در میان ایشان بود و نشو و تربیت پیش ایشان بود و دانستند که او هرگز پیش کسی نرفت که قصه اوایل داند و بر کسی نخواند و از «۴» کسی نشنید و با استادی اختلاف «۵» نکرد در «۶» چیزی، نوشت و نوشته‌ای بر نخواند آنگه همچنان که در کتب ایشان بود از قرآن، بر ایشان می‌خواند تا بدانند که آنچه او می‌گوید، از وحی می‌گوید و الا او غیب از کجا داند؟ آنچه او بر سبیل اظهار معجز ایراد می‌کرد «۷»، ایشان بر سبیل طعن باز گفتند که آنچه خدای بر محمد فرستاد، نیست الا فسانه پیشینگان.

و «اساطیر» افاعیل باشد، من السیطر و هو الكتابة و واحدها «۸» اسطارة و اسطوره، و اینکه بناهای «۹» مبالغت است یعنی آنچه اوایل نوشتند در کتابهای ایشان. «۱۰»

لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ، اینکه «لام» صورت «لام» غرض دارد و به معنی «لام» عاقبت است بدان «۱۱» وجه که شرح دادیم که پنداری «۱۲» غرض اینکه کافران آن بوده است تا حمل اوزار خود کنند و بعضی، اوزار آنان که اتباع ایشان بودند از آن جدّ و استقصا و مبالغت که می کردند در اضلال ایشان و دعوت ایشان به اضلال.

و «اوزار» اُتقال باشد واحدها وزر. آنگه گناهان را به آن تشبیه کرد «۱۳». از آن جا که آن نیز بر گردن و پشت بار گران باشد و سلاح را از اینکه جا «اوزار الحرب» گویند، فی قوله: حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا «۱۴» اَوْزَارُهُمْ كَامِلَةً، نصب او بر حال است. و برای آن گفت: کامله، که وزر گناه ایشان و بار آن و وبال «۱۵» عقوبت آن بتمام و کمال بر ایشان باشد که ایشان کرده‌اند

(۱). جميع نسخه بدلها: حق تعالى.

(۲). آط، آج، لب: برون.

(۳). قم: صلی الله علیه و آله که.

(۴). آج، لب: و با.

(۵). آط، آب، آز، آج، لب: اختلاط.

(۶). جميع نسخه بدلها: و.

(۷). آج، لب: ایراد کرد.

(۸). جميع نسخه بدلها: واحدها.

(۹). آب، آز، لب: بنای.

(۱۰). جميع نسخه بدلها: کتابهاشان.

(۱۱). جميع نسخه بدلها: بر آن.

(۱۲). قم، آط، آب، آز: پنداری، آج، لب: پندارید.

(۱۳). آط، آب، آج، آز، لب: کردند. [.....]

(۱۴). سوره محمد ۴۷ آیه ۴.

(۱۵). جميع نسخه بدلها و.

صفحه : ۲۵

و از ایشان صادر بوده است بجمع وجوه و حقایق. قوله: وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ، «من» تبعیض راست و نیز بهری اوزار و اُتقال اتباع خود که ایشان را اضلال می کنند و با اضلال «۱» می خوانند اینکه جا برای آن بهری گفت و در اول جمله که اینکه جا «۲» بر داعیان به اضلال بیشتر از وبال دعوت نباشد وبال فعل بر فاعلان باشد بر حمل «۳» متبوعان اوزار اتباع بر سبیل توسع و مجاز باشد و مراد حمل مثل اوزار ایشان باشد.

و مثل اینکه در معنی

قول النبی - علیه السلام: «۴» من سنّ سنّه حسنّه فله أجرها و أجر من عمل بها [۹۸- ر]

إلی یوم القیامه من غیر أن ینقص من أجره شیء، و من سنّ سنّه سیئّه فله وزرها و وزر من عمل بها إلی یوم القیامه من غیر أن ینقص من وزره شیء

، هر که او ستّی نیکو نهد مزد آن او را باشد و مزد آن کس که برا عمل «۵» کند یعنی مثل مزد آن که بر آن عمل کند تا به روز

قیامت بی آن که از مزد او چیزی بکاهانند، و هر که سنتی بد نهد وزر و وبال آن او را باشد و وزر و وبال آن کس که بر آن عمل کند، یعنی مثل وزر آن تا به روز قیامت بی آن که از وزر و عقاب آن «۶» چیزی بکاهانند. ألا ساء ما یزرون، الا بد چیزی است آنچه ایشان حمل می‌کنند، یعنی بد می‌کنند آن اضلال که می‌کنند اتباع خود را و «ما» نکره موصوفه است، و المعنی و التقدیر: بئس شیئا؟ ای بئس الشیء شیئا یحملونه «۷».

قد مکر، آنکه حق تعالی گفت: مکر کردند آنان که پیش ایشان بودند. و اصل «مکر» قتل باشد به حيله یا جهت مضرت، و منه: امرأه ممکوره اذا کانت محکمۃ الخلق. فَأَتَى اللَّهُ بُنِیَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ، حق تعالی به بنیان ایشان آمد یعنی قصد

(۱). جمیع نسخه بدلها: باضلال.

(۲). آط، آز، آب، آج، لب: آن جا.

(۳). قم: و حمل، آط، آب، آج، آز، لب: و عمل.

(۴). آط: من اجره، که در حاشیه با خطی دیگر تصحیح شده است به من وزره.

(۵). قم: بر عمل، آط، آب، آز، آج، لب: بر آن، برا/ بر آن.

(۶). قم: او.

(۷). قم: مخلوقه.

صفحه : ۲۶

کرد. «اتیان» اینکه جا به معنی قصد باشد «۱». حق تعالی بناهای ایشان را قصد کرد از قاعده خود و بیران «۲» کرد تا سقف و آسمانه خانه به سر ایشان فرود افتاد «۳» از بالا. سؤال کردند در مطاعن قرآن «۴» چون بگفت:

فَحَرَّ عَلَیْهِمُ السَّقْفُ، آسمانه بر ایشان فرود افتاد «۵»، مِنْ فَوْقِهِمْ، «۶» چه فایده باشد!

و آسمانه خانه جز از جهت فوق نباشد پس اینکه چون حشوی است که در تحت او معنی نیست. گوییم از اینکه چند جواب است «۷» گفتند اهل توحید: یکی آن که فایده «من فوقهم» آن است که سقف بیفتاد «۸» و ایشان در زیر آن بودند برای آن که روا باشد که سقف فرود آید «۹» و ایشان در زیر «۱۰» نباشند، چنان که یکی از ما گوید: خَرَّتْ «۱۱» علی داری، و اگر چه او در زیر آن نباشد «۱۲» به معنی: فسد علی. پس اینکه فایده‌ای بزرگ باشد و معنی «۱۳» که اگر اینکه لفظ نبودی، مفهوم نشدی «۱۴». و وجهی دیگر «۱۵» آن که «علی» به معنی «عن» آید «۱۶»، ای عنهم، و المعنی: عن کفرهم و ضلالهم، چنان که شاعر گفت «۱۷»:

أرْمَى عَلَیْهَا وَهِيَ «۱۸» فَرَعُ «۱۹» أَجْمَعُ وَ هِيَ ثَلَاثُ أَذْرَعٍ وَ اصْبَعُ

«علیها»، ای عنها، لأن العرب یقول رمیت «۲۰» عن القوس و لا- یقول رمیت علیها، پس «علی» به جای «عن» بنهاد چون چنین باشد از کلمت «من فوقهم» چاره نباشد تا بدانند که ایشان را اینکه عذاب به استحقاق بود. وجه سهام «۲۱» آن است که «علی» به معنی «لام» است برای آن که «لام» خلاف «علی» باشد و نقیض او، و عرب

(۱). قم: است.

(۲). قم: بران، آج، لب: بیرون.

- (۵-۳). قم: فرو افتاد.
- (۴). جمیع نسخه بدلها و گفتند.
- (۶). جمیع نسخه بدلها گفتن. [.....]
- (۷). جمیع نسخه بدلها: ندارد.
- (۸). قم: بیوفتاد.
- (۹). قم: بیوفتد.
- (۱۰). آط، آب، آز، آج، لب آن.
- (۱۱). جمیع نسخه بدلها: حزب.
- (۱۲). قم: باشد.
- (۱۳). جمیع نسخه بدلها: معنی.
- (۱۴). آط، آب، آز، آج، لب: نگشتی.
- (۱۵). آط، آب، آز، آج، لب: دگر.
- (۱۶). قم: بود، آط، آب، آز، آج، لب: باشد.
- (۱۷). آب، آز شعر.
- (۱۸). اساس: تری، با توجه به قم تصحیح شد.
- (۱۹). آج، لب: فراغ.
- (۲۰). قم: ارمیت. [.....]
- (۲۱). قم: سوم، آط، آب، آز، آج، لب: سیم.

صفحه ۲۷:

نقیض بر نقیض حمل کنند چنان که نظیر را بر نظیر حمل کنند، یقول «۱»: خَرَّ فُلَانٌ لَوْجَهه، ای علی وجهه. قال الله تعالی: يَخْرُونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا «۲». و قال الطَّرْمَاحُ فِي وَصْفِ نَاقَةٍ: «۳»

كأنّ مخوّاها علی ثفنائها معرّس خمس وقعت للحناجر

ای علی الحناجر، و هی عظام الصّدر. و عرب لفظ «علی» در مثل اینکه مواضع در شرّ به کار دارند. یقولون: شهد علیه، و دعا علیه، و فسد علیه امره، و خرب علیه منزله.

و قيل علیه، ای کذب فی حقّه، قال الشّاعر «۴»:

و لكن قد أتانی أنّ یحیی یقال علیه فی بقعاء «۵» شرّ

و اینکه طریقت بیان کرده ایم فی «۶» سورة البقره، فی قوله: وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشّیاطین علی مُلکِ سُلیمان «۷» وَ لکن تَعَمَى الْقُلُوبَ الَّتِی فی الصُّدُورِ «۸»، و دل جز در سینه نباشد- و الله اعلم بمراده. وَ اتَّاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَیْثُ لَا یَشْعُرُونَ، و عذاب از جایی به ایشان «۹»

[۸۹-پ]

آمد که ایشان ندانستند و گمان نبردند و توقع نکردند. چنان که در مثل گفته اند «۱۰»: من ما منه یؤتی الحذر، مرد حذر کننده را از

آن جا گیرند که ایمن باشد و از آن جا که حذر نکند. ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ «۱۱». آنگه حق تعالی گفت: اینکه که در آیت اول رفت در دنیاست پس از آن روز قیامت حق تعالی ایشان را به خزی و نکال کند و ایشان را ذلیل و مهین کند. وَيَقُولُ؛ و گوید ایشان را: أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقِقُونَ فِيهِمْ، کجانند آن شریکان من یعنی آن شریکانی که با من بداشتی و در حق ایشان خصومت «۱۲» و مخالفت می کردی چرا امروز حاضر نه‌اند «۱۳» تا از شما دفعی بکنند. و «مشاقه» مخالفت باشد چنان که تو در شقی و نیمه‌ای باشی و خصمت

(۱). آب، آز: تقول.

(۲). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۰۷.

(۳-۴). آب، آز شعر.

(۵). آط: بقعا.

(۶). آط، آب، آز، آج، لب: در.

(۷). سوره بقره (۲) آیه ۱۰۲.

(۸). سوره حج (۲۲) آیه ۴۶.

(۹). آز: بر ایشان.

(۱۰). آز: گفتند.

(۱۱). اساس: یخزیه، با توجه به قرآن مجید و دیگر نسخه‌ها تصحیح شد.

(۱۲). آط، آب، آز، آج، لب: مخاصمت.

(۱۳). آج، لب: نه‌اید.

صفحه ۲۸:

در شقی‌ای دیگر «۱». و نافع خواند: «تَشَاقُقُونَ» «۲» به کسر «نون» علی تقدیر: تَشَاقُقُونِي «۳».

آنگه یک «نون» بیفگند برای تخفیف را و «یا» بیفگند اجزاء «۴» بالكسره عنه «۵». قال الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ، عند اینکه حال «۶» عالمان گویند و آنان که ایشان را علم داده باشند، یعنی پیغامبران و ائمه و مؤمنان: إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ، که امروز عذاب و نکال و خزی و لعنت بر کافران خواهد بود «۷».

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ، آنگه وصف کرد ایشان را گفت: آنان که فریشتگان جان ایشان بردارند- و ایشان ظالم نفس خود باشند- و قوله: ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ، نصب او بر حال است از مفعول به «۸». فَالْقَوْلُ السَّلَامُ، گردن بنهادند و تن بدادند و ذلیل شدند و با مرگ حیلت نداشتند، جز آن که گفتند: مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ، [ما شرکی نیاوردیم و بدی نکردیم و اینکه از آن جایهاست که اضمار قول کردند در او، و التقدیر:

فَالِقُوا السَّلَامَ وَقَالُوا مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ] «۹»، «ما» نفی است و کان برای آن آورد تا دلیل کند که فعل ماضی است و اینکه را «۱۰» حکایت حال «۱۱» گویند یعنی ما بد کردار نبودیم، و المعنی: عندنا و فی اعتقادنا و ظننا، تا جواب آنان «۱۲» باشد که سؤال کنند و گویند: چه «۱۳» روا باشد که عند ملاقات فریشتگان و اعلام مرگ که وقت إلجا باشد دروغ گویند! بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، بلی خدای تعالی عالم است به آنچه شما کرده‌ای «۱۴».

فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ، اینکه جا نیز «۱۵» قول مضممر است و التقدير: وقيل لهم ادخلوا، گویند ایشان را «۱۶» به درهای دوزخ در شوی،

خَالِدِينَ فِيهَا، نصب او بر حال است. فَلَيْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ، بد جای است متکبران را دوزخ، مخصوص بالذم

(۱). قم، آب، آط، آز: شقی دگر، آج، لب: شقی دیگر. [.....]

(۲). اساس: یشاقون، با توجه به قم تصحیح شد.

(۳). آط، آب، آز، آج، لب: یشاقونی.

(۴). آط، آب، آز، آج، لب: اکتفاء.

(۵). جمیع نسخه بدلها: عنها.

(۶). قم: آن حال.

(۷). آط، آب، آز، آج، لب: بود.

(۸). آط، آب، آز، آج، لب: از مفعول.

(۹). اساس افتادگی دارد، از قم افزوده شد.

(۱۰). قم: آن را.

(۱۱). قم، آب، آز، آج، لب: حکایت الحال.

(۱۲). قم: آن.

(۱۳). جمیع نسخه بدلها: چگونه.

(۱۴). آب، آز، آج، لب: کردید.

(۱۵). قم، آط، آج، لب هم. [.....]

(۱۶). قم که.

صفحه : ۲۹

از کلام بیفگند لدلالة المعنى عليه، و التقدير: بش مَثْوَى المتكبرين جهنم.

آنگه وصف متقیان «۱» و حکایت کلام ایشان کرد «۲» چون پرسیدند ایشان را که خدای «۳» چه فرستاده است «۴»، یعنی در کتاب خدای «۵» چه گویی! قالوا خيراً، گفتند:

خیر و نیکی، و نصب او بر فعلی مقدر است یعنی، أنزل ربنا «۶» خیرا. و دقّصه «۷» اول ما بعد قول رفع آورد من قوله: أساطير الأولين، ای هی اساطیر الأولین، چه مؤمنان مقرر بودند به نزول «۸» و کافران مقرر نبودند بل گفتند: منزل نیست از آسمان، چه اساطیر اولینان است و اساطیر منزل نباشد.

سیبویه گفت: در رفع «۹» که «ذا» به معنی «الذی» است و «ما» استفهامی است، ای ما الذی انزل ربکم! قالوا اساطیر «۱۰» علی تقدیر: هو اساطیر. و در دوم «۱۱» «ذا» و «ما» «۱۲» بمنزلت یک «۱۳» اسم است، و التقدير: أي شيء انزل ربکم! قالوا:

خیرا، علی تقدیر: انزل خیرا، پس در اول بدل مرفوع است و در دوم بدل منصوب «۱۴»، هر دو قول نکوست «۱۵».

آنگه حق تعالی حکایت «۱۶» کرد و در کلامی گرفت مستأنف «۱۷»: لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ، آن را که «۱۸» نیکوی کند «۱۹» در اینکه سرای دنیا نیکوی باشد ایشان را، و لَمَدَاؤُ الْأَخْرَةِ خَيْرٌ، و سرای آخرت بهتر باشد ایشان را یعنی در هر دو سرای نیکو کاران را نیک «۲۰» باشد [۹۰- ر]

جز که در آخرت بهتر باشد «۲۱» ایشان را.

- (۱). قم کرد.
- (۲). قم: ندارد.
- (۳). قم شما.
- (۴). جمیع نسخه بدلها: فرستاد، قم و قیل للذین اتقوا و گفتند: متقیان را که خدای شما را چه فرستاد!
- (۵). آج، لب: خود.
- (۶). آج، لب: انزلنا.
- (۷). دقصه/ در قصه، جمیع نسخه‌ها: در قصه.
- (۸). آط، آب، آز، آج، لب قرآن.
- (۹). آط، آب، آز، آج، لب: دفع.
- (۱۰). جمیع نسخه بدلها الاولین.
- (۱۱). قم: و دوم.
- (۱۲). قم: ما و ذ، آط، آب، آز، آج، لب: ماذا.
- (۱۳). آج، لب: یکی. [.....]
- (۱۴). قم و.
- (۱۵). جمیع نسخه بدلها: نیکوست.
- (۱۶). جمیع نسخه بدلها رها، آج، لب حق رها.
- (۱۷). جمیع نسخه بدلها گفت.
- (۱۸). قم: آنان که، آط، آب، آز، آج، لب: آنان را که.
- (۱۹). جمیع نسخه بدلها: کنند.
- (۲۰). آط، آب، آز، آج، لب: نیکی.
- (۲۱). جمیع نسخه بدلها: بود.

صفحه : ۳۰

آنگه گفت: وَلِنِعْمِ دَارُ الْمُتَّقِينَ، و مخصوص بالمدح بیفکنند از کلام، لدلالة المعنى عليه، و التقدير: و لنعم دار المتقين الجنة، چنان که مقدر است آن جا که: و لبس مئوی المتکبرین النار «۱»، و نیک سراسر «۲» متقیان و پرهیزکاران را بهشت. آنگه وصف کرد آن بهشت را گفت: جَنَاتِ عَدْنٍ، و رفع او بر بدل دارُ الْمُتَّقِينَ، است، و روا بود که مخصوص بالمدح او باشد چنان که نعم عون الرّجل غلام زید.

بهشتهای مقام، و «عدن» اقامت باشد يقال: عدن بالمكان اذا اقام به، یدخلونها، که اینکه «۳» پرهیزکاران در آن جا شوند. و از صفت او آن است که از زیر «۴» درختان او جویها می‌رود. لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ، ایشان را باشد در آن جا هر چه خواهند، کقوله تعالی: لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهُيهِ الْأَنْفُسُ، وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ. «۵» كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ، چنین پاداشت دهد خدای متقیان را. الَّذِينَ، محلّ او نصب است بر صفت «۶» متقیان آنان که فریشتگان جان ایشان بردارند طَيِّبِينَ، در آن حال که ایشان پاکیزه باشند و نصب او بر حال است از مفعول: يَقُولُونَ، گویند فریشتگان ایشان را که: سلام بر شما باد؟ در بهشت شوی به آنچه «۷» کرده‌ای از

ایمان و عمل صالح. و در هر دو «۸» دلیل است بر آن که جزا و ثواب «۹» و عقاب بر عمل است «۱۰»، فی قوله: بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، جماعتی مفسران گفتند: سبب نزول آیت «۱۱» آن بود که مشرکان عرب در ایام موسم مردان را بر راهها نشانده بودند «۱۲» تا مردمانی که از احیای «۱۳» عرب آمدندی ایشان را تنفیر «۱۴» افگندندی از رسول - علیه السلام - پس چون ایشان گفتندی «۱۵» کفار مکه را که: ما ذا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ! ایشان گفتندی: أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ، و چون به مکه آمدندی و «۱۶»

- (۱). آط، آب، آز، آج، لب: جهنم.
- (۲). جمیع نسخه بدلها: سرایی است.
- (۳). آج، لب: ای.
- (۴). قم: در زیر.
- (۵). سوره زخرف ۴۳ آیه ۷۱، با اندکی تفاوت.
- (۶). آط، آب، آز، آج، لب: وصفت. [.....]
- (۷). آط، آب، آز، آج، لب: با آنچه.
- (۸). جمیع نسخه بدلها آیت.
- (۹). قم: جزا از ثواب، آط، آب، آز، آج، لب: جزا از ثواب.
- (۱۰). آط، آب، آز، آج، لب: بود.
- (۱۱). قم: اینکه آیات.
- (۱۲). آط، آب، آز، آج، لب: بودند.
- (۱۳). آج، لب: که احیای.
- (۱۴). قم: سفیر، آط: بنفیر، آج، لب: بنفیر.
- (۱۵). آز: گفتند.
- (۱۶). جمیع نسخه بدلها: ندارد.

صفحه : ۳۱

از صحابه رسول «۱» پرسیدندی که: ما ذا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ! قَالُوا خَيْرًا «۲»، گفتندی: خیراً.

آنکه حق تعالی در اینکه آیات ذکر هر دو گروه کرد «۳» و ذکر حیات و ممات و منقلب و باز گشتن ایشان «۴» الی قوله: طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ. محمد بن کعب القرظی گفت: چون جان مؤمن «۵» به حنجر «۶» رسد و کار بر او سخت شود، فریشته‌ای بیاید و گوید: السَّلَامُ عَلَيْكَ «۷» یا ولی الله، سلام بر تو ای دوست خدای؟ خدایت سلام می کند و بشارت باد تو را به بهشت.

آنکه حق تعالی با حدیث کفار شد و تویخ ایشان گفت: هَلْ يَنْظُرُونَ، و المعنی: هل ينتظرون! و اینکه «نظر» اینکه جا به معنی انتظار است چه گوش می دارند «۸» اینکه کافران إلی آن که فریشتگان بایشان «۹» آیند، در او چند قول گفتند:

یکی آن که به انزال عذاب بر ایشان. قول دیگر به قبض ارواح ایشان. قول دیگر «۱۰» بر حسب «۱۱» اقتراح ایشان که ایشان گفتند: لو ما تأتینا بالملائکه ان کنت من الصادقین. قول دیگر «۱۲» علی سبیل الاستعظام و الاحاله «۱۳»، كما قال تعالی: هَلْ يَنْظُرُونَ إلی أن یأتیهم الله فی ظلل من العمام و الملائکه... «۱۴» أو یأتی أمر ربک، یا «۱۸» فرمان خدای تو آید، یعنی روز «۱۹» قیامت. حق تعالی گفت: کذلک فعل الذین من قبلهم، آن کافران که پیش اینان «۲۰» بودند هم چنین کردند «۲۱» یعنی

- (۱). قم، آج، لب علیه السلام.
- (۲). جمیع نسخه بدلها آیه ندارد.
- (۳). قم، آط، آب، آز: بکرد.
- (۴). قم: باز گشتشان، آط، آب، آز، آج، لب: باز گشتگان. [.....]
- (۵). قم: مردم.
- (۶). آط، آب، آز، آج، لب: حنجره.
- (۷). آج، لب: علیکم.
- (۸). آز: مدارید.
- (۹). آج، لب: با ایشان.
- (۱۰). آط، آج، لب: دگر.
- (۱۱). آط، آب، آز، آج، لب و.
- (۱۲). قم، آب، آز: قولی دیگر، آط، آج، لب: قولی دگر.
- (۱۳). آط، آج، لب: و الاحال.
- (۱۴). سوره بقره ۲ آیه ۲۱۰.
- (۱۵). قم: طریقت.
- (۱۶). آج، لب: کردیم.
- (۱۷). آج، لب: و.
- (۱۸). آط، آب، آز، آج، لب: تا. [.....]
- (۱۹). آز: به روز.
- (۲۰). آط، آب، آز، آج، لب: ایشان.
- (۲۱). آج، لب: همچنین بودند.

صفحه : ۳۲

اینکه کافران در اینکه کفر آوردن «۱» و اقتراح محال کردن «۲» با یکدیگر مانند، نظیره قوله: كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ... «۳». و قوله: كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ... «۴»، آنگه گفت: خدای تعالی بر ایشان ظلم نکرد- تعالی علوا کبیرا «۵»، و لکن ایشان بر خود ظلم کردند «۶» به ترک نظر و تفکر و کفران نعمت و اختیار کفر بر ایمان [۹۰- پ] و ضلال بر هدی.

فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا، به ایشان رسید بدی آنچه کردند [یعنی عقاب آنچه کردند] «۷» و مراد به سیئه اینکه جا عذاب است، نظیره قوله: وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا... «۸»، سیئه اول معصیت است و دوم عقوبت «۹»، وَ حَاقَ بِهِمْ، و فرود آمد و در رسید به ایشان جز [۱] «۱۰» و وبال آن «۱۱» استهزا که می کردند.

وَ قَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا، حق تعالی در اینکه آیت بیان کرد که مشرکان جبر «۱۲» چگونه گفتند مشرک که جبر گوید- مع کفره-

قدری باشد، گفتند: اگر خدای خواستی ما نپرستید مانی بدون او هیچ چیز را یعنی معبودی دیگر نگرفتمانی جز او، نه ما و نه پدران ما و حرام نکردمانی (۱۳) آنچه کردیم از بحیره (۱۴) و سایه و وصیله و حام. حق تعالی گفت: كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، همچنین کردند آنان که پیش اینان (۱۵) بودند. آنگه گفت: در اینکه که ایشان کردند و گفتند خدای را هیچ (۱۶) صنع نیست و پیغامبر (۱۷) او را هیچ تقصیر (۱۸) نیست، بر پیغامبران چه باشد مگر بلاغی روشن که برسانند آنچه خدای فرموده باشد ایشان را!

- (۱). آج، لب: آوردند.
- (۲). آط: اقراح محال کردن، آج، لب: اقراح محال کردند.
- (۳). سوره انعام ۶ آیه ۱۴۸.
- (۴). سوره بقره ۲ آیه ۱۱۸.
- (۵). سوره بنی اسرائیل ۱۷ آیه ۴۳ با اندکی تفاوت.
- (۶). آج، لب: نکردند.
- (۷). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.
- (۸). سوره شوری ۴۲ آیه ۴۰.
- (۹). آط، آب، آز، آج، لب: عقاب.
- (۱۰). با توجه به نسخه بدلها افزوده شد.
- (۱۱). لب: اینکه. [...]
- (۱۲). آط، آج، لب: خبر.
- (۱۳). آج، لب: نگردانی.
- (۱۴). اساس: حیره، به قیاس نسخه قم، تصحیح شد.
- (۱۵). جمیع نسخه بدلها: ایشان.
- (۱۶). قم منع.
- (۱۷). قم، آط، آب، آز، آج: پیغامبران، لب: پیغامبران.
- (۱۸). آط، آب، آز، آج، لب: تقصیری.

صفحه : ۳۳

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا، حق تعالی گفت: من در هر امتی (۱) و گروهی و قرنی و جماعتی پیغامبری فرستادم از ایشان (۲)، اَنْ اَعْبُدُوا اللَّهَ، اى بآن اعبدوا الله به آن که خدای پرستی. و گفتند، معنی آن است: فقالوا و امروا اَنْ اعبدوا، گفتند قوم خود را که: خدای را پرستی. در وجه اول (با) (۳) محذوف است و در وجه دوم قول، لدلالة الكلام عليه، و از طاغوت پیرخیزی (۴) و طاعت (۵) هر چه بدون (۶) خدای آن را پرستند. (۷) و گفته اند: فعلوت باشد من الطغیان. فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ؛ بهری از آن امتان آن بودند که خدای ایشان را هدایت داد (۸) به الطاف و تمکین و مقرببات و مسهلات ایمان تا ایمان آوردند و اختیار طاعت کردند و مستحق ثواب شدند، و بهری آن بودند که بر کفر اصرار کردند تا عذاب بر ایشان واجب شد، و ضلالت (۹) اینکه جا (۱۰) مراد ضلال (۱۱) باشد از ره (۱۲) بهشت، و روا باشد که خبر باشد (۱۳) از آن که ایشان ایمان نخواهند آوردن و بر کفر خواهند مردن (۱۴) عبارت از

اینکه معنی به لفظ حَقَّتْ گفت «۱۵»، ای وجبت. آنکه گفت: بروی در زمین و بنگری تا چگونه بود عاقبت کار آن مکذَّبانی «۱۶» که پیغامبران را تکذیب کردند و به دروغ داشتند.

إِنْ تَحْرِصَ عَلَيَّ هُدَاهُمْ، آنکه خطاب کرد با رسول و گفت: اگر چه تو حریصی «۱۷» بر ایمان ایشان، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ، کار در حرص «۱۸» تو بسته نیست خدای هدایت نکند آن را که «۱۹» گمراه باشد، یعنی الطافی که با مؤمنان کند با کافران نکند از آن جا که داند ایشان را لطف نباشد. و وجهی دیگر «۲۰» آن که حکم

- (۱). آج، لب: اَمْتُ.
- (۲). قم: ندارد.
- (۳). آج، لب: ما.
- (۴). آط، آب، آز، آج، لب: برخیزی.
- (۵). جمیع نسخه بدلها: طاغوت.
- (۶). آج، لب: بدان.
- (۷). قم باشد. [.....]
- (۸). آط، آب، آز، آج، لب: کرد.
- (۹). آط، آب، آز، آج، لب: ضلال.
- (۱۰). آب، آج، لب: آن جا.
- (۱۱). آج، لب: ضلالت.
- (۱۲). قم، آب، آز: راه.
- (۱۳). قم: بود.
- (۱۴). جمیع نسخه بدلها: مرد.
- (۱۵). جمیع نسخه بدلها: کرد.
- (۱۶). جمیع نسخه بدلها: مکذَّبان.
- (۱۷). قم: حریص باشی.
- (۱۸). آط، آز، آج: حریصی، لب: حریص.
- (۱۹). جمیع نسخه بدلها او.
- (۲۰). آج، لب: دیگر.

صفحه : ۳۴

نکند به هدایت آن کس که حکم کرده باشد به ضلال او. و وجهی دیگر آن که هدایت نکند «۱» اهل دوزخ را به ره بهشت «۲». کوفیان خواندند: فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي، به فتح «یا» و کسر «دال» علی إضافة الفعل إلى اسم الله «۳»، و باقی قرآ خواندند: لا يهدى، به ضم «یا» و فتح دال بر فعل مجهول، و بر اینکه قراءت معنی آن بود که: انّ الله لا يهدى من يضلّه، علی تقدیر: لا يهدى مضلّه، یعنی آن را که خدا اضلال کند- بر آن معنی که گفتیم- کس او را هدایت نتواند کردن «۴»- خلافا علی الله- و خلاف نکردند در «یضل» که «یا» مضموم است و «ضاد» مکسور، من الاضلال، و تقدیر اعراب او اینکه است: فانّ الله مضلّه غیر مهدى «۵»

بر آن که «الله» مبتدا باشد و «مضل» مبتدای دوم و «غیر مهدی» «۶» خبر مبتدای دوم، و مثال او اینکه بود که: «إن زیدا لا یضرب من مکرمه» «۷» [۹۱-ر]

علی تقدیر: «إن زیدا غیر مضروب» «۸» من مکرمه «۹». و ما لهم من ناصه ترین، و ایشان را هیچ یاری و ناصری نباشد «۱۰»، «ما» نفی است و «من» زیاده جاءت لتأكيد النفي.

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ، ابو العالیه گفت: سبب نزول آیت آن بود که مردی مسلمان را بر مردی مشرک دینی بود با هم گفتگوی «۱۱» کردند. مسلمان گفت: بآن خدای که خلقان را زنده کند پس از مرگ که چنین و چنین کنم. مشرک گفت: تو امید می داری «۱۲» که پس از «۱۳» مرگ کسی زنده خواهد شدن «۱۴» آنگه سوگند «۱۵» خورد مغلظ به خدای که «۱۶» هیچ مرده زنده نشود «۱۷». خدای تعالی

(۱). آط، آز، آج، لب: حکم نکند. [.....]

(۲). قم: به راه بهشت، آط، آب، آز، آج، لب: به بهشت.

(۳). قم تعالی.

(۴). قم: دادن.

(۵). قم: غیر مهد، آط، آب، آز، آج، لب: غیر مهدی.

(۶). قم: غیر مهد.

(۷-۹). آط، آب، آز، آج، لب: من یکره.

(۸). قم: غیر ضارب، آط، آب، آز، آج، لب: غیر ضروب.

(۱۰). قم: نبود.

(۱۱). جمیع نسخه بدلها: گفت و گویی.

(۱۲). قم، آط، آب، آز: امید داری، آج، لب: امیدواری.

(۱۳). قم: از پس.

(۱۴). آط، آب، آز، آج، لب: شد.

(۱۵). آط، آج، لب: سوگندی.

(۱۶). آط، آج، لب: اگر. [.....]

(۱۷). قم، آج، لب و.

صفحه : ۳۵

اینکه آیت فرستاد «۱»، گفت: سوگند خوردند به خدای، جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ، غایت سوگندشان. و نصب او بر مصدری باشد لا من لفظ الفعل، و مثله: أرسلها العراق، ای ارسل الابل معترک «۲» العراق. حق تعالی گفت: بلی وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا، نصب او بر مصدری است محذوف الفعل، و التقدير: بلی وعد الله وعدا واجبا، بلی خدای وعده داد وعده واجب بر او، و لکن «۳» بیشترینه «۴» مردم ندانند. و روا بود که نصب او بر مفعول له باشد، و التقدير: بلی یبعثهم لوعده وعدهم بالبعث. و در خبر هست «۵» که خدای تعالی گفت:

«۷» کذبني ابن آدم و لم يكن له ان يكذبني، و شتمني و لم ينبغ له أن يشتمني

، گفت فرزند آدم مرا به دروغ داشت، و او را نبود که مرا بدروغ دارد، و مرا دشنام داد، و شاید او را که مرا دشنام دهد. اما تکذیب

او مرا اینکه است «۸» که سوگند خورد که: من مردگان را زنده نخواهم کردن فی قوله: وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ، و اما شتم او مراد آن است «۹» که گفت: اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا... «۱۰» لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ، اینکه «لام» تعلق دارد به فعلی که بلی وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا، بر وی دلیل است «۱۲»، و التقدیر: و اقساموا بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من يموت بلی ليعتصن وعدا عليه حقا ليعين. گفت کافران گفتند: خدای مردگان را زنده نکند! جواب داد که: بلی زنده کند ایشان را تا بیان کند برای ایشان آنچه ایشان در آن خلاف کردند «۱۳»، وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا، و نیز تا بدانند کافران که ایشان

- (۱). جميع نسخه بدلها و.
- (۲). قم: تعترک، لب: معترک.
- (۳). آط، آب، آز، آج، لب: صبر کردند.
- (۴). جميع نسخه بدلها: بیشتر.
- (۵). آط، آز، آج، لب: است.
- (۶). اساس: ینبغی، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.
- (۷). لب: لأن.
- (۸). جميع نسخه بدلها: آن است.
- (۹). جميع نسخه بدلها: مراد آن است.
- (۱۰). سوره یونس ۱۰ آیه ۶۸.
- (۱۱). آج، لب: لم یلد و لم یولد و لم یکن له.
- (۱۲). جميع نسخه بدلها: دلیل است بر او.
- (۱۳). آج، لب: آنچه خلاف کردند. [...]

صفحه : ۳۶

دروغزن بودند در آن دعوی که کردند و سوگند که خوردند فی قولهم: لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ.

إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ، - الآیة، معنی آیت آن است که ما چون خواهیم که چیزی «۱» کنیم از احیاء موتی و جز آن، مرا «۲» رنجی نرسد و مشقتی نباشد، از طریق مثل بیش از آن نباشد که گوید «۳»: کُن، بیاش، باشد. و اینکه بر سبیل تقریب است به خاطر ما و بر طریق تشبیه، چون «۴» یکی از ما چون کاری مأمور به حاصل آید هم چونین «۵» کاری خواهد بفرماید به لفظ امر و عقیب آن مأمور به حاصل آید هم چونین «۶» عقیب «۷» ارادت او مراد حاصل آید چون از فعل او باشد و اینکه بیان که کردیم «۸» باطل شود «۹». طاعنانی «۱۰» که طعن زدند و گفتند از دو بیرون نباشد یا مقدر را در حال عدم گوید: کُن، یا در حال وجود، اگر در حال وجود گوید «۱۱»، موجود را گفتن «۱۲» باش وجهی ندارد، و اگر معدوم باشد «۱۳» خطاب حکیم با معدوم نیکو نباشد «۱۴»، جواب آن است که گفتیم اینکه نه بر سبیل حقیقت است بر توسع و مجاز و تشبیه است. و بعضی متکلمان محقق «۱۵» از اصحاب اشعری به اینکه آیت تمسک کردند و استدلال کردند به او بر قدم قرآن، و گفتند: چون خدای تعالی خلق که آفریند و فعل که کند به اینکه قول کند که: کُن، اگر اینکه کلام محدث باشد آن را «۱۶» نیز کلامی و قولی باید و آن «۱۷» قول را نیز قولی - حَتَّى يُوَدَّى إِلَى مَا لَا يَتَنَاهَى - پس باید تا فعل محدث به کلام نا محدث [۹۱- پ]

کند و اینکه گوینده فاضل را شرم نیامد «۱۸» از چنین فضل و عرض کردن اینکه فضل، و گمان برد که خدای تعالی فعل به کلام

کند، ندانست «۱۹» که خدای تعالی فعل به قادری کند، إِمَّا به قدرت بنزدیک

- (۱). آط، آب، آز، آج، لب: فعلی.
- (۲). قم: ما را.
- (۳). قم: گویم.
- (۴). جمیع نسخه بدلها: چنان که.
- (۵-۶). جمیع نسخه بدلها: همچین.
- (۷). آج، لب: عقب.
- (۸). قم: به اینکه که گفتیم، آط، آب، آز، آج، لب: و به اینکه بیان که کردیم.
- (۹). جمیع نسخه بدلها سؤال.
- (۱۰). جمیع نسخه بدلها: طاعنان.
- (۱۱). قم: بود.
- (۱۲). آط، آب، آز، آج، لب: کن.
- (۱۳). آط، آب، آز، آج، لب: را گوید.
- (۱۴). قم: نبود.
- (۱۵). قم: ندارد، آط، آب، آز، آج، لب: محققان. [.....]
- (۱۶). جمیع نسخه بدلها: اینکه را.
- (۱۷). جمیع نسخه بدلها: اینکه.
- (۱۸). آط، آب، آز، آج، لب: نیاید.
- (۱۹). آط، آب، آز، آج، لب: نداند.

صفحه : ۳۷

ایشان، به دلیل آن که اگر قادر نبودی بر فعل اجسام و اعراض و سالیان می گفتی: کن، فعل حاصل نشدی باتفاق، پس او را در فعل کردن به گفتار «۱» حاجت نیاید چه اینکه قول نه مقتضی فعل است نه آلت فعل، بل بر- سیبل توسع و تشبیه است چنان که گفتیم. دگر آن که اگر چنین بودی قدم عالم لازم آمدی برای آن که چون قول «کن» قدیم باشد «۲» عقیب آن بلا- فصل فعل حاصل بود باید تا فعل با قول به یک جای حاصل باشد در ازل، و آن که در ازل موجود بود «۳» قدیم بود و قدیم را بر محدث تقدیم باشد «۴»- بما لا یتناهی از تقدیر اوقات- و آن که به تقدیر بر یک وقت متأخر نباشد از قدیم محدث نباشد و چون محدث نباشد به «کن» حاجت نبود او را.

[سوره النحل (۱۶): آیات ۴۱ تا ۶۵]

[اشاره]

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۴۱) الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۴۲) وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۴۳) بِالْبَيِّنَاتِ وَ الزُّبُرِ وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۴۴) أَمْ مِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (۴۵)

أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقْلِبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ (۴۶) أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ (۴۷) أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَتَّحُونَ ظِلَالَهُ عَنِ الْيَمِينِ وَ الشَّمَالِ سَجْدًا لِلَّهِ وَ هُمْ دَاخِرُونَ (۴۸) وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ هُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (۴۹) يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (۵۰)

وَ قَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهِينَ اثْنَيْنِ إِنْ مَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ فَإِذَا تَوَلَّى فَوَهِيًا فَارْهَبُونَ (۵۱) وَ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّبِعُونَ (۵۲) وَ مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ (۵۳) ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرَّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (۵۴) لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۵۵)

وَ يَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتَسْتَلْنَ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ (۵۶) وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَ لَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ (۵۷) وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ (۵۸) يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَلْيُمِسُّكَ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۵۹) لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۶۰)

وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَ لَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ (۶۱) وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَ تَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنْ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ لَا جَرَمَ أَنْ لَهُمُ النَّارُ وَ أَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ (۶۲) تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهَوُ وَ لِيَهُمُ الْيَوْمَ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۶۳) وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۶۴) وَ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (۶۵)

[ترجمه]

آنان که هجرت کردند در خدای از پس آن که بر ایشان ظلم کردند، جای دهیم ایشان را در دنیا نیکوی، و مزد آخرت «۵» بزرگتر است اگر دانند «۶».

آنان که شکیبایی کردند و بر خدایشان توکل کنند «۷».

نفرستادیم از پیش تو الا «۸» مردانی «۹» را که وحی کردند به ایشان، بررسی اهل ذکر اگر شما ندانی.

به دلیلها و کتابها و فرو فرستادیم بر تو «۱۰» قرآن تا بیان کنی مردمان را آنچه فرستادند به ایشان تا همانا ایشان اندیشه کنند.

(۱). جميع نسخه بدلها کن.

(۲). جميع نسخه بدلها و.

(۳). جميع نسخه بدلها: باشد.

(۴). جميع نسخه بدلها: باید.

(۵). قم: سرای باز پسین.

(۶). قم: اگر بودند دانستندی.

(۷). آب: کردند.

- (۸). قم، آط، آب، آج، لب: مگر.
 (۹). قم، لب: مردمانی.
 (۱۰). قم، آط، آب، آج، لب: به تو. [.....]

صفحه : ۳۸

ایمن شده‌اند آنان که حیلت کردند بدیها» (۱) که فرو برد خدای ایشان را به زمین! یا آید به ایشان عذاب از آن جا که ندانند! یا بگیرد ایشان را در گشتن ایشان، نیستند ایشان عاجز کننده» (۲).
 یا بگیرد ایشان را بر نقصان» (۳)، خدای شما مهربان و بخشاینده است.
 نمی بینند» (۴) آنچه آفریده است خدای از چیزی می فگند سایه‌های او از راست و از چپ سجده برنده» (۵) خدای را و ایشان ذلیل» (۶) باشند!

و خدای را سجده کند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از جنبنده» (۷) و فرشتگان و ایشان تکبر نکنند.
 می ترسند از خدایشان از بالای ایشان و می کنند آنچه فرمایندشان.
 گفت خدای: مگیری دو خدای که اوست یک خدای» (۸)، از من بترسی.
 و او راست آنچه در آسمانها و زمین است» (۹) او راست دین همیشه، از جز خدای» (۱۰) می ترسی!
 و آنچه هست به شما از نعمت خدای، از خداست» (۱۱) پس چون به شما رسد رنجی با او گریزی.

-
- (۱). قم، آب: به بدیها، آط، آج، لب: به بدی.
 (۲). قم: عاجز کنندگان.
 (۳). قم بدرستی که.
 (۴). آب، آج، لب: نبینید.
 (۵). قم: سجده کننده، آب: برند.
 (۶). قم: ذلیلان.
 (۷). کذا، در اساس و آط و لب، قم، آب، آج: جنبنده.
 (۸). قم: خدای است یکی.
 (۹). قم: آسمانهاست و در زمین، آط، آب، آج: در آسمانهاست و در زمین است.
 (۱۰). قم: پس جز از خدای.
 (۱۱). قم: نعمتی از خدای است.

صفحه : ۳۹

پس چون بردارد» (۱) رنج» (۲) از شما که نگه کردی» (۳) گروهی از ایشان» (۴) به خدایشان شرک می آرند.
 تا کافر شوند به آنچه دادیم ایشان را، بر خوردار شوی» (۵) که بدانی.
 و کنند آن را که ندانند بهره‌ای از آنچه روزی کردیم ایشان را، به خدای که بپرسند» (۶) از آنچه دروغ می گفتی.

[۹۲-ر]

و کردند» (۷) خدای را دختران، منزّه است او و ایشان راست آنچه خواهند.

چون مژده دهند یکی را از ایشان به مادینه‌ای «۸» باشد همه روز رویش سیاه «۹»، و او خشم فرو می‌برد «۱۰».

پنهان می‌کند از مردمان «۱۱» از بدی آنچه مژده داده باشند «۱۲» به آن «۱۳» بداردش بر خواری یا پنهان کند او را در خاک! بد است آنچه حکم می‌کنند؟

آنان را که ایمان نیارند به آخرت مثل بد بود و خدای را «۱۴» مثل بلندتر، و او بی‌همتا و محکم کار است «۱۵».

(۱). قم: بگشاد، آط، آب، آج، لب: برگشاید.

(۲). قم را.

(۳). کذا در اساس و قم، آط، آب، آج، لب: آنگه گردد. [...]

(۴). قم، آط، آب، آج، لب: از شما.

(۵). قم پس زود بود.

(۶). قم، آط، آب، آج، لب شما را.

(۷). قم: می‌کنند، آط، آج، لب: کنند، آب: می‌گردانند.

(۸). آط، آب، آج، لب: به ماده.

(۹). آط، آب، آج، لب: سیاه باشد هر روز روی او.

(۱۰). قم: خشم فرو خورنده بود.

(۱۱). قم: گروه.

(۱۲). آط، آب، آج، لب او را.

(۱۳). قم یا.

(۱۴). قم، آج، لب: خدای راست.

(۱۵). قم: و اوست عزیز محکم کار، آط، آب، آج، لب: و او عزیز محکم کار است.

صفحه : ۴۰

و اگر بگیرد خدای مردمان را به بیدادشان «۱»، رها نکند بر زمین از هیچ رونده‌ای و لکن باز پس می‌دارد ایشان را تا به وقتی نام زده «۲»، چون آید وقتشان باز پس ندارد «۳» یک ساعت و نه در پیش دارند.

و می‌کنند خدای [را] «۴» آنچه نخواهند و وصف می‌کند «۵» زبانهایشان دروغ «۶» که ایشان را باشد نکوتر «۷»، حقا که ایشان را باشد آتش دوزخ و ایشان را تقدیم کند «۸».

به خدای که فرستادیم به امتانی پیش از تو «۹» بیار است برای ایشان دیو عملهایشان «۱۰»، او دوست ایشان است امروز و ایشان را بود «۱۱» عذابی دردناک.

و نفرستادیم «۱۲» بر تو قرآن «۱۳» مگر تا بیان کنی ایشان را آن که «۱۴» خلاف کردند در او و بیانی و رحمتی برای گروهی «۱۵» که ایمان دارند.

و خدای فرو فرستاد «۱۶» از آسمان آبی زنده کرد به آن زمین را پس از مردنش، در آن دلیلی است «۱۷» گروهی را که بشنوند.

- (۱). قم: به بیداد ایشان، آط، آب، آج، لب: به ظلمشان.
- (۲). قم، آط، آج، لب: نام زد. [.....]
- (۳). قم، آب: ندارند.
- (۴). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه قم، افزوده شد.
- (۵). قم، آط، آج، لب: کند.
- (۶). قم را.
- (۷). قم، آط، آب، آج، لب: نیکویی.
- (۸). قم، آط، آب، آج، لب: کنند.
- (۹). قم: از پیش تو پس.
- (۱۰). قم: کارهای ایشان پس.
- (۱۱). قم: ایشان راست.
- (۱۲). قم ما.
- (۱۳). قم: کتاب را، آط، آب، آج، لب: کتاب.
- (۱۴). قم، آط، آب، آج، لب: آنچه.
- (۱۵). آط، آب، آج، لب: قومی.
- (۱۶). قم، آط، آب، آج، لب: بفرستاد. [.....]
- (۱۷). قم: بدرستی که در اینکه آیتی است.

صفحه : ۴۱

قوله تعالی: وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ - الْآيَةَ، الَّذِينَ، در موضع رفع است به ابتدا و قوله: لَتَبَوُّنَّهُمْ، در جای خبر اوست. حق تعالی گفت: «۱» آنان که هجرت کردند در ره «۲» خدای و برای خدای از مکه به مدینه آمدند، و «هجر» و «هجران» مفارقت باشد و «هجرة» فعله باشد از او «۳»، اینکه بنا هیأت را بود کالحلیه «۴» و المشیه «۵» و القعدة «۶». و در شرع مخصوص است به رفتن از مکه به مدینه پیش از فتح مکه. از اینکه جا گفت رسول - علیه السلام:

لا هجرة بعد الفتح.

اینکه هجرت شرعی است و آن که گفت:

لا هجرة بعد ثلاث،

آن هجرت لغوی است یعنی نشاید که مسلمانان از یک دیگر ببرند و یک دیگر را رها کنند بالای سه روز، پس اینکه اسم از اسماء مخصوصه است، كالصوم و الحج «۷». مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا، پس از آن که بر ایشان ظلم کردند.

مفسران گفتند: آیت در شأن بلال و صهیب و عمار و خباب و عابس و ابو جندل ابن سهل «۸» آمد و جماعتی که مشرکان مکه «۹» ایشان را عذاب کردند. قتاده گفت:

مراد امت محمداند - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ «۱۰» - که از ظلم اهل مکه بجستند و به حبشه شدند، آنگه خدای مدینه را به دار الهجرة «۱۱» رسول کرد، تا رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - با آن جا شد و صحابه «۱۲»، و آن جا انصار پدید آمدند او را، و ایوا کردند «۱۳». لَتَبَوُّنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسِيئَةً، گفتند: انزلهم المدينة و اطعمهم الغنيمه، ایشان را به مدینه فرود آورم «۱۴» و غنیمت به طعمه ایشان کنم،

یقال: بؤات «۱۵» موضع کذا فتبؤاً، أى أنزلته فنزل. و «لام» و «نون» «۱۶» تأکید جواب قسمی مقدر است، ای و الله لنبؤئنهم.

(۳-۱). همه نسخه بدلها و.

(۲). همه نسخه بدلها: راه.

(۴). قم، آط، آب، آز، آج: کالجلسه.

(۵). قم: و الزکبه و المشیه، آب، آز: و المشیده، آج، لب: و المشیه.

(۶). آط، آب، آز، آج، لب: و العقده.

(۷-۸). کذا در اساس، قم: ابو جندل بن سهیل، آط، آج، لب: ابو جنده ابن سهیل، آب، آز: ابو جنده بن سهیل

(۹). آط، آب، آز، آج، لب: به مکه.

(۱۰). قم: علیه السلام.

(۱۱). قم: به دار هجرت.

(۱۲). قم: با صحابه.

(۱۳). آج، لب: دیوار کردند.

(۱۴). آج، لب: آوردم.

(۱۵). همه نسخه بدلها: بواته. [.....]

(۱۶). آط، آب، آز، آج، لب: و لا و نون، قم: و نون.

صفحه : ۴۲

در خبر است که: عمر خطّاب «۱» چون چیزی به مهاجری «۲» دادی، گفتمی: خذ باریک الله لك فيه «۳»، هذا ما وعدك الله في الدنيا،

اینکه آن است که خدای تعالی تو را وعده داد در دنیا و آنچه برای تو نهاده است «۴» [۹۲-پ]

در بهشت بهتر است.

آنکه اینکه آیت برخواندی، و معنی آیت آن که با ایشان در دنیا احسان کنیم، و لَأَجْرُ الْآخِرَةِ، خیر و ثواب آخرت مهتر و بهتر باشد

اگر بدانند ایشان.

آنکه وصف کرد ایشان را، گفت: الَّذِينَ صَبَرُوا، آنان که صبر کردند بر بلا و مشقت کافران مکه و بر خدای توکل کنند، در نجات

و رستگاری از ایشان.

قوله: وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي «۵» إِلَّا رِجَالًا، تخصیص کرد مردان را که ایشان اعتقاد کرده بودند که فریشتگان زنانند و

دختران خداوند چنان که گفت: وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنِائًا «۹». فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ، بررسی «۱۰»

از اهل ذکر اگر ندانی. عبد الله عباس و مجاهد گفتند: مراد به «اهل ذکر» اهل کتاباند، و بعضی دگر گفتند:

مؤمنان اهل کتاباند چون عبد الله سلام و جز او. عبد الله عباس «۱۱» گفت: مراد اهل قرآناند. رمانی و ازهری و رماح «۱۲» گفتند:

مراد به اهل ذکر اهل علماند به اخبار امتان

(۱). قم، آط، آب رضی الله عنه، آج، لب علیه ما يستحق.

(۲). آط، آب، آز، آج، لب: به مهاجر.

- (۳). قم: باریک الله فیک.
- (۴). همه نسخه بدلها: نهاد.
- (۵). همه نسخه بدلها: یوحی، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.
- (۶). همه نسخه بدلها: ما.
- (۷). قم: به پیغامبری.
- (۸). قم را.
- (۹). سوره زخرف ۴۳ آیه ۱۹.
- (۱۰). اساس: پرس، به قیاس با نسخه قم، تصحیح شد.
- (۱۱). همه نسخه بدلها: ابن زید.
- (۱۲). همه نسخه بدلها: زجاج.

صفحه: ۴۳

گذشته از مؤمن و کافر. و «ذکر» ضد سهو باشد و مرجع او با علم است. جابر الجعفی روایت کرد از باقر - علیه السلام - که گفت:

نحن اهل الذکر

، ما اهل ذکریم از ما باید پرسیدن.

بالبینات، خلاف کردند در آن که اینکه «با» تعلق به چه دارد. بعضی گفتند:

تعلق به ارسلنا دارد و «إلّا» معنی غیر «۱» است و تقدیر آن «۲» است: و ما ارسلنا بالبینات و الزبر غیر رجال، و مثله قولهم: ما ضرب إلّا اخوک عمرا «۳»، ای ما ضرب عمرا «۴» غیر اخیک. و قال اوس بن حجر: «۵»

ابنی لبینی لستم بید إلّا ید لیست لها عضد

ای، غیر ید. و قال الله تعالی: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ... «۶»، ای، غیر الله، و قال الشاعر «۷»:

نبتهم عذبوا بالنار جارتهم و هل يعذب إلّا الله بالنار

ای، غیر الله. بعضی دگر «۸» گفتند فعلی دگر «۹» مقدر است: و ما ارسلنا من قبلك إلّا رجالا - ارسلناهم بالبینات، و مثله قول الاعشى «۱۰»:

و ليس مجيرا إن أتى الحي خائف و لا قائل «۱۱» إلّا هو المتعبيا

و المعنى: فأنه «۱۲» يجير «۱۳» المتعب. بالبینات، ای، بالدلائل و الحجج و الزبر، ای الکتب «۱۴»، یعنی ما پیغامبران «۱۵» را که فرستادیم از آدمیان به حجتها و کتابها فرستادیم. و «زبر» جمع زبور باشد فعول به معنی مفعول. و اشتقاق او از «زبر» است و آن نوشت باشد. و أنزلنا إليك الذکر، و ما فرستادیم به تو اینکه قرآن تا بیان کنی برای مردمان آنچه بر تو فرستاده‌اند. و لعلهم يتفكرون، و تا باشد که اندیشه کنند.

(۱). اساس: خیر، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد. [.....]

- (۲). همه نسخه بدلها: اینکه.
- (۳). اساس: عمرو، با توجه به قم تصحیح شد.
- (۴). آط، آب، آز: عمرو.
- (۵). آز شعر.
- (۶). سوره انبیا ۲۱ آیه ۲۲.
- (۷). آب، آز شعر.
- (۸-۹). آج، لب: دیگر.
- (۱۱). آب، آز: و ما قائل.
- (۱۲). قم: انه.
- (۱۳). آط، آج، لب: الخبر، آب، آز: الخیر.
- (۱۴). آج، لب: بالکتب.
- (۱۵-۱۰). آز، آب، آج، لب: پیغمبرانی.

صفحه : ۴۴

أَفَأَمِّنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ، همزه استفهام است و معنی تفریع و تخویف «۱»، گفت: ایمن شده‌اند آنان که مکر می‌کنند و بدیها می‌اندازند از کافران مکه و جز ایشان از مشرکان که خدای تعالی زمین فرو برد بایشان «۲»! و گفته‌اند «۳»: از مقلوب است یعنی ایشان را به زمین فرو برد و آن «۴» در تازی راست است، در پارسی مقلوب می‌نماید برای آن که در مفعول اول «با» در آمده است، يقال: خسفت عینه «۵»، اذا غارت خسفا و خسف القمر اذا اسودَّ خسوفا و خسف الله به الارض خسفا. أو يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ، یا عذاب به ایشان آید از آن جا که ایشان ندانند.

أَوْ يَأْخُذْهُمْ فِي تَقْلِبِهِمْ، یا بگیرد ایشان را در گشتن ایشان و آمد شدشان «۶» در راهها و سفرها و شبها و روزها «۷». فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ، ایشان خدای را عاجز نتوانند کردن.

أَوْ يَأْخُذْهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ، یا بگیرد ایشان را بر تَخَوُّفٍ. کلبی و ضحاک گفتند: «تَخَوُّفٌ» تَفَعَّلَ باشد از خوف، یعنی گروهی را بگیرد به عذاب و گروهی را رها کند [۹۳-ر]

تا آنان که مانده باشند که بترسند به عذاب از «۸» هلاک شدگان که مبادا که مثل آن به ایشان رسد، و دگر مفسران گفتند: مراد به تَخَوُّفٍ، تَنْقُصُ است و مراد نقصان ایشان است به هلاک، یعنی تَنْقُصُهُم «۹» من اطرافهم و نواحيهم شيئا بعد شيء، يقال: تَخَوَّفَهُ الدَّهْرُ و تَخَوَّنَهُ إِذَا تَنْقَصَهُ و أَخَذَ مَالَهُ، و تَخَوَّفَهُ إِذَا تَنْقَصَهُ و أَخَذَ مِنْ حَافَاتِهِ، و قال الشاعر «۱۰»:

تَخَوَّفَ السَّيْرِ «۱۱» منها [تامکا] «۱۲» قردا كما تَخَوَّفَ «۱۳» عود النَّبْعَةِ السَّفْنِ
و قال آخر:

تَخَوَّفَ غَدْرَهُمْ مَا لِي وَ أهدى سلاسل في الحلوق «۱۴» لها صليل

(۱). آط، آب، آز، آج، لب: تويخ.

- (۲). قم: با ایشان. [.....]
- (۳). قم که اینکه، بقیه نسخه بدلها اینکه.
- (۴). همه نسخه بدلها بجز قم: اینکه.
- (۵). همه نسخه بدلها بجز قم: عنه.
- (۶). آط، آمدشان، آب، آز، آج، لب: آمدنشان.
- (۷). همه نسخه بدلها بجز قم و آز: پشته‌ها و رودها، قم، آز: به شبها.
- (۸). همه نسخه بدلها بجز قم: آن.
- (۹). همه نسخه بدلها بجز قم: نقصهم.
- (۱۰). آب، آز شعر.
- (۱۱). اساس: الناس، به قیاس با نسخه قم، تصحیح شد.
- (۱۲). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.
- (۱۳). اساس: ترمو و، که با توجه به قم دیگر نسخ و مآخذ شعر تصحیح شد.
- (۱۴). آج، لب: الخلف.

صفحه: ۴۵

و از عبد الله عباس روایت کردند که او گفت: علی تخوف، ای علی تفریح. فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرُؤُفٌ رَحِيمٌ که خدای شما بر شما مهربان و بخشاینده است، برای آن تعجیل نمی‌فرماید به عقاب و مهلت داده است اینکه کافران را تا باشد که اندیشه کنند و با راه حق آیند. أَوْلَم يَرَوْا، حمزه و کسائی و خلف خواندند: أو لم تروا، به «تا» ی خطاب و باقی قرآ به «یا» خواندند، خبرا عن الغایب حملا علی قوله: أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ، و قوله: أَوْ يَأْتِيَهُمْ، و قوله: أَوْ يَأْخُذَهُمْ. حق تعالی گفت: نمی‌بینند و نظر نمی‌کنند «۱» و اندیشه نمی‌کنند «۲»، إلی ما خَلَقَ اللَّهُ، بآنچه «۳» خدای آفریده است بر عموم گفت و اگر چه لفظ صالح است خصوص را، آنکه به «من» تبیین تخصیص کرد گفت: مِنْ شَيْءٍ، از چیزی و مراد به اینکه شیء جسمی قائم است که آن را سایه باشد به قرینه يَتَفَيَّرُ ظِلَّاهُ. و معنی لفظ آن است که يرجع، من فاء إذا رجع.

عبد الله عباس گفت: يرجع من موضع إلی موضع، از جایی به جایی «۴» می‌شود سایه آن به گردیدن آفتاب از او. و بعضی دگر گفتند «۵»: يَتَفَيَّرُ، أي يقع فيه، من الفیء، و هو الظل بعد الزوال، و آن سایه را که بامداد باشد پیش از آفتاب عرب آن را ظل خوانند «۶» و آن که از پس زوال باشد آن فیء خوانند من فاء إذا رجع قال الشاعر «۷»:

فلا الظل من برد الضحی تستطیعه و لا الفیء من برد العشی «۸» تذوق «۹»

عَنْ الیمینِ وَالشَّمَالِ، از راست و چپ برای آن که بامداد که آفتاب بر آید سایه چیزها از دست راست قبله بیفتد «۱۰» باز چون زوال آفتاب باشد سایه آن چیزها از دست چپ بیفتد. و برای آن یمین به وحدان گفت و شمائل به جمع، که آن واحد در جای جمع نهاد، چنان که شاعر گفت:

بفی الشَّامَتینِ التُّرْبِ إِنْ «۱۱» کان هدنی رزیة شبلی مخدر فی الصُّراغم

- (۲-۱). آج، لب: نمی‌کنید.
 (۳). آط، آج، لب: با آنچه. [...]
 (۴). همه نسخه بدلها: با جای.
 (۵). آط: گفتن.
 (۶). همه نسخه بدلها بجز قم: گویند.
 (۷). آب، آج، آج شعر.
 (۸). اساس: العشا، با توجه به نسخه بدلها، تصحیح شد.
 (۹). قم: یدوق.
 (۱۰). قم: بیوفتند.
 (۱۱). قم: لئن.

صفحه : ۴۶

أراد: بأفواه، و قال آخر:

الواردون و تیم «۱» فی ذری «۲» سبا قد عض أعناقهم جلد الجوامیس «۳»

اراد: جلود الجوامیس. و وجهی دگر آن است که یمین بر جنس گفت و جنس صالح باشد واحد «۴» و جمع را. و ابو عمرو و یعقوب خواندند: تتفیوا، به «تا» و باقی قرآ به «یا». آن که به «تا» خواند برای آن که گفت که «۵» جمع است و جمع مؤنث باشد. و آن که به «یا» خواند برای آن که گفت: ظلال بر وزن واحد است، چون جدار و حمار. و قوله: سَجَدًا لِلَّهِ، ای مایلات، من قوله «۶»: سجدت النخلة اذا مالت، و اسجدت الناقة إذا أملت لتركبها. آنکه آن مثل «۷» را بر سبیل تشبیه سجده خواند.
 مجاهد و قتاده و ضحاک گفتند: به اول روز همه سایه‌های چیزها خدای را سجده کنند «۸» و به آخر روز هم چونین «۹». عبد الله عمر گفت که رسول - علیه السلام - گفت:

هیچ چیز «۱۰» نباشد و إلا خدای را پیش از نماز «۱۱» و پس از زوال سجده کند، آنکه اینکه آیت بر خواند: يَتَفَيَّؤًا ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ. و هم چونین «۱۲» در خبر آمد: که چون کافر سجده کند بت را سایه او سجده کند خدای را و تأویل آیت و اخبار آن است که گفتیم. وَ هُمْ دَاخِرُونَ، ای، صاغرون خاضعون. يقال: دخره دخرا إذا ذل «۱۳»، و دخر هو إذا ذل «۱۴»، قال ذو الرمة:

فلم يبق إلا داخر «۱۵» فی مخيس و منجر فی غیر أرضك فی جحر

و وجهی دگر گفتند، در تأویل آیت که سجدا و قوله:

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ. و قوله:

(۱). آج: الواردون يتم.

(۲). آط، آب، آج، لب: ذراء.

(۳). آط، الحواميش، آب، آج: الجواميش.

(۴). قم را.

(۵). قم: ندارد.

(۶). همه نسخه بدلها: قولهم. [.....]

(۷). قم: میل، بقیه نسخه بدلها: میل.

(۸). همه نسخه بدلها: کند.

(۹). همه نسخه بدلها: همچین.

(۱۰). قم: هیچیز، لب: هر چیز.

(۱۱). همه نسخه بدلها پیشین.

(۱۲). همه نسخه بجز قم، همچین، قم: در خبر چنین آمد.

(۱۳). همه نسخه‌ها: اذل.

(۱۴). آب، آز: اذل.

(۱۵). قم: داخرا.

صفحه : ۴۷

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ^(۱) مِنْ دَابَّةٍ، «من» تبیین راست «۳»، از رونده‌ای. وَ الْمَلَائِكَةُ، و از «۴» فریشتگان او را سجده کنند، وَ هُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ، و تکبر نکنند و بزرگواری.

يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ، ترسند از خدای خود از بالای ایشان. و در تأویل او دو قول گفتند: یکی آن که یخافون عقاب ربهم من فوقهم، علی حذف المضاف و اقامه المضاف إليه مقامه. و عقاب که آید از بالای سر ایشان آید. و وجه «۵» دیگر آن که چون خدای تعالی موصوف است بآنه علی و متعال، بر سبیل توسع، فوق در حق او اجراء کرد. و وجهی دگر آن است که اینکه کنایت است از قدرت و قهر و غلبه چنان که ما قاهر را گوئیم زبر دست «۶» است، و مثله قوله: وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ^(۷)، و قوله: حكاية عن فرعون: وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ^(۸). وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ^(۹) بکنند اینکه فریشتگان آنچه ایشان را فرمایند و هیچ نافرمانی نکنند، چنان که گفت: لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ^(۱۰).

و گفتند: معنی آیت آن است که هر چه دون اوست همه خاشع و خاضع اویند چنان که گفت: مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا^(۱۱). اما قوله: وَ الْمَلَائِكَةُ، تخصیص به ایشان به ذکر با آن که ایشان از جمله آنانند که در آسمان و زمین‌اند، جاری مجرای آن است که گفت: وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكَالَ...^(۱۲)، و قوله: وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ...^(۱۳)، و وجهی دگر آن است که ملائکه را برای آن عطف کرد بر دابّه که ملائکه

(۱). سوره بنی اسرائیل ۱۷ آیه ۴۴.

(۲). همه نسخه بدلها: کند.

(۳). قم: تبیین است.

(۴). همه نسخه بدلها: و نیز.

(۵). آط، آب، آز، آج، لب: وجهی. [.....]

(۶). آط: زور دست.

(۷). سوره انعام ۶ آیه ۶۱.

- (۸). سوره اعراف ۷ آیه ۱۲۷.
 (۹). همه نسخه بدلها بجز آب و.
 (۱۰). سوره تحریم ۶۶ آیه ۶.
 (۱۱). سوره هود ۱۱ آیه ۵۶.
 (۱۲). سوره بقره ۲ آیه ۹۸.
 (۱۳). سوره احزاب ۳۳ آیه ۷، جمیع نسخه بدلها و اینکه را تخصیص بالذکر خوانند.

صفحه : ۴۸

را بر زمین دیب «۱» نباشد. و وجهی دگر آن که اعتقاد ایشان در فریشتگان آن بود که دختران خداوند. خدای تعالی گفت: ایشان نیز مرا بندگان خاضع «۲» ساجدند.
 وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ، آنکه حکایت آن کرد که خدای تعالی خلقان را به توحید فرمود گفت: خدای تعالی گفته است «۳»: لَا تَتَّخِذُوا، دو خدای مگیری «۴» چه او بر حقیقت یک خداست. فَيَأْتِيهِمْ فَارْهَبُونَ، از من بترسی و ضمیر منصوب متصل «۵» برای آن تقدیم «۶» کرد تا دلیل کند که معنی آن است که از من بترسی و از جز من مترسی، و مثله قوله: إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ «۷»، نعبدک لا نعبدک لا نستعینک لا غیرک و نستعینک لا غیرک. و مثله قول الشاعر «۸»:

يَاكَ أَدْعُو فَتَقْبَلْ مَلْقَى

و قولهم فی المثل: إِيَّاكَ أَعْنَى «۹» و اسمعی یا جاره.

وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، او راست هر چه در آسمانها و زمین است، وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا، ای الطَّاعه. دین او راست، یعنی طاعت و اخلاص او راست. وَاصِبًا، ای دائما ثابتا. عبد الله عباس گفت: واصبا ای واجبا، و اینکه قول مجاهد و قتاده و ضحاک و ابن زید است، و منه قوله: ... وَ لَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ «۱۰»، ای دائم، يقال: منه و صب الدین یصب و صبا و و صوبا. قال أبو الاسود:

لَا أَبْتَغِي الْحَمْدَ الْقَلِيلَ بِقَاوِهِ يَوْمًا بَدَمَ الدَّهْرِ أَجْمَعَ وَاصِبًا

ای دائما. و قال حسان: «۱۱»

غَيْرَتَهُ الرِّيحُ تَسْفِي «۱۲» به و هزیم رعد و واصب

و و صب، ألم باشد از رنج خستگی به دوام عمل، يقال: منه و صب یو صب و صبا، فهو و صب. قال الشاعر «۱۳»:

(۱). آز: دیب، آج، لب: دست.

(۲). آط، آب، آز، آج، لب و.

(۳). همه نسخه بدلها بجز قم: خدای فرموده است.

(۴). قم، آب، آز، آج، لب: مگیرید دو خدای، آط: مگیری دو خدای.

(۵). همه نسخه بدلها: منفصل.

(۶). اساس: تقدیر، با توجه به قم و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد. [.....]

(۷). سوره فاتحه ۱ آیه ۴، همه نسخه بدلها ای. (۱۳-۱۱-۸). آب، آز شعر.

(۹). همه نسخه بدلها: بجز قم: عنی.

(۱۰). سوره صافات ۳۷ آیه ۹.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم: یسقی.

صفحه : ۴۹

لا یغمز الشاق من اینکه و لا و صب «۱» و لا یعض علی شرسوفه الصفر

بعضی اهل معانی گفتند معنی آیت آن است که: طاعت او را رسد که دارند و اگر چه در او و صب و تعب باشد، چه طاعت بر وجه عبادت جز خدای را نرسد که منعم است بر مکلفان به اصول نعم. أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ، از جز خدای می‌ترسی! استفهام است بر سیل انکار و تفریع و تهدید «۲».

وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ، در «ما» دو وجه گفتند: یکی آن که به معنی الذی است و لکن متضمن است معنی جزا را، برای آن در جواب او «فا» می‌آید، و مثله قوله: قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ... «۳»، و يقول القائل: مالک فھولی، و نشاید تا گوید: [۹۴-ر]

«مالک» به رفع «لام»، فھولی با «فا»، برای آن که چیزی است «۴» نه بر طریق جزا. و وجه دوم آن است که «ما» جزاست و فعلی در او مضمرب باشد و تقدیر آن که: و ما یکن من نعمه بکم فمن الله. و هر چه هست به شما از نعمت «۵» خدای است - جل - جلاله - چه منعم بر حقیقت اوست و نعمت همه منعمان موقوف است بر نعمت او از اصول نعم که حیات و قدرت و شهوت و نفرت و کمال عقل است پس همه نعمتها مضاف است با او بهری به اصالت بهری با آن که به واسطه «۶»، همه نعمت اوست. ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ، پس آنگه چون بلائی برسد و آفتی و بیماری، فَإِلَيْهِ تَجَرُّونَ، با او گریزی و فرج با او کنی و او را بخوانی و استغاثه با او کنی. و اصل او از «جوار» باشد و آن آواز گاو باشد «۷» چون آواز «۸» منکر کند از ترس یا از گرسنگی. و قال الاعشى یصف بقرة «۹»:

و طافت «۱۰» ثلاثا بین یوم و لیلۃ و کان التکیر أن تضيف و تجأرا

و قال ایضا «۱۱»:

(۱). اساس: نصب، به قیاس با نسخه قم، تصحیح شد.

(۲). همه نسخه بدلها بجز قم: ندارد.

(۳). سوره جمعه ۶۲ آیه ۸.

(۴). همه نسخه بدلها بجز قم: اینکه خبر است.

(۵). همه نسخه بدلها از.

(۶). قم: و بهری به واسطه پس، دیگر نسخه بدلها: و بهری با آن که به واسطه.

(۷). همه نسخه بدلها: بود.

(۸). همه نسخه بدلها: آوازی.

(۱۱-۹). آب، آز شعر. [.....]

(۱۰). قم، آب: فطافت، آج، لب: وظائف.

صفحه : ۵۰

و ما ایلی علی هیکل بناه و صلّب «۱» فیه و صارا

یراوح من صلوات الملیک طورا سجودا و طورا جؤارا

و قال عدی بن زید «۲»:

إِنِّي وَاللَّهِ فَاقْبَلْ حَلْفِي «۳» بَابِل «۴» كَلَّمَا صَلَّى جَارٌ

ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضَّرَّ عَنْكُمْ، چون آن بلا کشف کند و بردارد و برگشاید از شما که بنگری جماعتی از شما باو «۵» شرک آرند تا در رنج و بلا باشند اخلاص بیشتر کنند چون بلا برود با سر کفر و شرک روند.

لِيَكْفُرُوا، تا کفران آرند به آن نعمت که ما ایشان را داده باشیم. فَتَمَتُّعُوا، برخوردار شوی که بدانی عاقبت و مآل کفر خود، و اینکه بر سبیل تهدید و وعید گفت.

وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ، آنکه باز نمود که اینکه کافران از مال و آنچه ما ایشان را نصیب داده‌ایم و روزی کرده نصیبی می‌کنند آن را که نمی‌دانند از بتان که ایشان مستحق آنند چه در ایشان خیری و شری و نفعی و ضرری نیست و شرح اینکه در سوره الانعام رفته است، فی قوله: وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا «۶»- الایه. آنکه قسم یاد کرد و سوگند خورد و گفت: تَاللَّهِ، به خدای که ایشان را بپرسند از آنچه می‌کنند و آن دروغ که می‌گویند و فرو می‌بافند «۷». آنکه حق تعالی بیان کرد آن محال را که ایشان گفتند و اعتقاد کردند از آن که فریشتگان را دختران «۸» خدای خواندند.

گفت «۹»: وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ، می‌کنند خدای را دختران. و اینکه جعل به معنی قسمت «۱۰» است و مثله قوله: وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَّا نَأْتِي «۱۱»،

(۱). اساس: صلت، به قیاس با نسخه قم، تصحیح شد.

(۲). آب، آز شعر.

(۳). قم: خلقتی، آط: خلقتی، آب، آز، آج، لب: خلقتی.

(۴). اساس: باشل، که با توجه به دیگر نسخه‌ها و مآخذ بیت تصحیح شد.

(۵). قم: با او.

(۶). سوره انعام ۶ آیه ۱۳۶.

(۷). همه نسخه بدلها بجز قم: فرا می‌بافند.

(۸). لب: دختر.

(۹). قم: گفتند.

(۱۰). همه نسخه بدلها: تسمیت.

(۱۱). سوره زخرف ۴۳ آیه ۱۹.

صفحه : ۵۱

حق تعالی خود را از آن تنزیه کرد، گفت: سُبْحَانَهُ، منزّه است او و دور از آنچه به او لایق نباشد. وَ لَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ، و ایشان را باشد آنچه خواهند و آرزوی ایشان بود «۱» از پسران و فرزندان نرینه. و محل «ما» از اعراب محتمل است دو وجه را: یکی نصب، حملاً علی قوله: وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَ لَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ، من البنین، تا مفعول «يجعلون» باشد. و وجه دیگر رفع، بر ابتدا، «و لهم» در جای خبر او باشد، و التقدير:

و لهم البنون.

وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَىٰ، چون بشارت دهند یکی را ایشان را به فرزندی [مادینه] «۲» همه روز سیاه روی باشد از اندوه. و «ظل» از اخوات «کان» باشد در عمل، و معنی آن باشد که همه روز کاری کند، و مصدر او «ظلول» باشد. وَ هُوَ كَظِيمٍ «۳»، عبد الله عباس گفت: حزين. ضحاک گفت: کمید، و آن دل تنگی باشد «۴» که دم نزند «۵» از دل تنگی. و اشتقاق او از کظامه بود و آن بیستن سر قره باشد.

يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ - الاية، پنهان می شود از مردمان از بدیء آن بشارت که او را داده باشند آنگاه اندیشه می کند که از دو کار بد با او چه کند «۶». أَيْمِسْكُكُمْ عَلَى هُونٍ، بدارد او را بر هوان و مذلت و خواری، أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ، یا در خاک پنهان کند او را! یعنی و أد کند «۷» و او را زنده در گور کند. و الهون [۹۴-پ]، الهوان، قال الشاعر «۸»:

ست بوقاف علی الهون

و قال الحطيئة: «۹»

فلما خشينا «۱۰» الهون و العير «۱۱» ممسك علی رغمه «۱۲» ما أثبت الحبل «۱۳» حافره

(۱). قم: باشد.

(۲). با توجه به سیاق عبارت از قم افزوده شد. [.....]

(۳). اساس: کظیم.

(۴). قم از اندوه.

(۵). قم: که مردم نزند.

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم: کنند.

(۷). آط: و اداء کند، آج، لب: داده کند.

(۸-۹). آج، آج شعر.

(۱۰). همه نسخه بدلها: خشیت.

(۱۱). آج، لب: الغیر.

(۱۲). آج، لب: زعم.

(۱۳). همه نسخه بدلها بجز قم: الخیل.

صفحه : ۵۲

أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ، الا و بد حکم «۱» است آنچه ایشان می‌کنند. و آن آن بود که در جاهلیت کسی را دختر «۲» آمدی او را زنده در گور کردند «۳» از دو وجه: یکی از ترس «۴» درویشی چنان که خدای تعالی گفت: وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ «۵» أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ، نظیره قوله: أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَى، تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى، «۱۸».

-
- (۱). همه نسخه بدلها بجز قم: حکمی.
 - (۲). همه نسخه بدلها بجز قم: دختران.
 - (۳). همه نسخه بدلها: کردی.
 - (۴). همه نسخه بدلها: یکی ترس. [.....]
 - (۵). سوره بنی اسرائیل ۱۷ آیه ۳۱.
 - (۶). قم: شاعرشان، دیگر نسخه بدلها: شاعر ایشان.
 - (۷). همه نسخه بدلها بجز قم و آج: تشنگی.
 - (۸). همه نسخه بدلها: منّا.
 - (۹). همه نسخه بدلها: اکبر.
 - (۱۰). آط، آب، آز: مزیّا.
 - (۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم: زاریا.
 - (۱۲). آط: تطلینها.
 - (۱۳). قم: الذی.
 - (۱۴). آج، لب: انوقنا.
 - (۱۵). همه نسخه بدلها: یافتی.
 - (۱۶). همه نسخه بدلها بجز قم و آط: کردی.
 - (۱۷). اساس: تؤید، به قیاس نسخه آج تصحیح شد.
 - (۱۸). سوره نجم ۵۳ آیات ۲۱ و ۲۲. [.....]

صفحه : ۵۳

لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ، گفت: آنان را که به قیامت ایمان ندارند از کافران، ایشان را مثل بد باشد از احتیاج به فرزند و شهوت فرزند نرینه و کراهت مادینه و خوف درویشی و رغبت نا کردن اکفاء در وی و اقرار دادن بر خود به بخل چنان که رسول- علیه السلام- گفت:

«أَكْبَرُ الْكِبَائِرِ أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نَدَاءً، وَ هُوَ خَلْقَكَ، ثُمَّ تَقْتُلُ، وَ لَدَكَ خَيْفَةٌ، أَنْ يَأْكُلَ،» معك ثم أن تزني بحليلة جارک،

گفت:

بزرگتر کبیره‌ای آن است که با خدا همتا «۸» بداری و او آفریدگار تو است و فرزندت را بکشی ترس آن را که با تو نان خورد، پس

آنکه «۹» با زن همسایهات «۱۰» زنا کنی. وَ لِّلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى، و خدای را باشد و او را رسد مثل بلندتر، بعضی مفسران گفتند: مراد شهادت آن لا إله إلا الله، است «۱۱». و بعضی اهل تأویل گفتند: مراد به مثل صفت است، یعنی صفات بد مذمومه کافران راست و صفات علیا و مثل اعلی و اسماء حسنی خدای راست از آن جا که لایق به او اینکه است و لایق به ایشان آن است. وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، و او خدایی است عزیز و محکم کار.

وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ، «۱۲» اگر چنان که خدای تعالی مردمان را بگیرد به ظلمی که می کنند از کفر و معصیت و ظلم بر خود و ظلم بر غیر، رها نکند بر پشت زمین هیچ رونده‌ای را. و قوله: عَلَیْهَا، کنایت «۱۳» است از زمین، کنایه عن غیر مذکور، کقوله: حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ، «۱۴». وَ لَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ، و لکن به فضل و کرم خود تأخیر می کند ایشان را و مهلت می دهد تا بوقتی مسمی، نام زده کرده و آن منتهای آجال و انقضای اعمار ایشان باشد. چون آن وقت آمده باشد که در سابق علم ما، صلاح ایشان در حیات تا آن جا بود، یک ساعت ایشان را باز پس ندارد، و نه نیز یک

(۱). آج، لب: يجعل، آج: نجعل.

(۲). آط، آب، آج: اندادا.

(۳). قم: خالقک، دیگر نسخه بدلها: خلقکم.

(۴). آج، لب: یقبل.

(۵). همه نسخه بدلها: خشیه.

(۶). اساس: تأکل، به قیاس نسخه قم، تصحیح شد.

(۷). قم: جارتک.

(۸). قم، همتای، آج، لب: همسایه.

(۹). قم، آط: آن که.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: همسایه.

(۱۱). قم: هست.

(۱۲). همه نسخه بدلها گفت و.

(۱۳). قم: کنایت.

(۱۴). سوره ص (۳۸) آیه ۳۲. [.....]

صفحه : ۵۴

ساعت در پیش دارد «۱».

وَ یَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا یَكْرَهُونَ، و می کنند خدای را آنچه ایشان کاره‌اند آن را از دختران، یعنی آنچه به خود نمی پسندند به خدای می پسندند. وَ تَصِفُ أَلْسِنَتَهُمُ الْكَاذِبَ، و زبانشان وصف دروغ می کند یعنی زبانشان دروغ می گوید. و اضافت فعل با آلت برای تحقیق اضافت فعل کرد با فاعلش، کما قال الله: بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ، «۲»: فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ، «۳». أَنَّهُ لَكُمْ الْحُسْنَى، دروغ اینکه است «۴» که ایشان می گفتند که: ایشان را نیکویی خواهد بودن. و محل «أَنَّ» مع اسمها و خبرها [۹۵- ر]

نصب است بر بدل «کذب».

و عبد الله عباس و حسن بصری در شاذ خواندند: و تصف السننهم الكذب، به ضم «کاف» و «ذال» و رفع «ه» «با» بر صفت السنه، و

هو جمع کذب، کرسول و رسل و صبور و صبر و شکور و شکر، یعنی وصف می‌کنند [زبانهای] «۶» دروغ‌نشان که ایشان را نیکی خواهد بودن لا جرم، حَقًّا که ایشان را دوزخ خواهد بودن. وَ أَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ، عبد الله عباس گفت: أَنَّهُمْ مَنْسِيُونَ فِي النَّارِ، ایشان را در دوزخ فراموش کنند. و سعید جبیر گفت: «مبعدون»، بدور کرده باشند. مقاتل گفت: متروکون، رها کرده باشند. قتاده گفت: معجلون الی النَّار، ایشان را به دوزخ شتابانند «۷». فَرَّاءُ گفت: مَقْدَمُونَ إِلَى النَّارِ، ایشان را تقدیم کنند و پیش از همه کس به دوزخ برند. نافع خواند: «مفراطون» به کسر «را» مخفف، ای مسرفون. و ابو جعفر خواند: به کسر «را» مشدد ای مقصرون مضیعون امر الله، تقصیر کرده باشند و فرمان خدای ضایع کرده.

تَالله، به خدای، و اینکه «تا» از جمله حروف قسم است و بدل «واو» است و در هیچ اسم نشود مگر در اینکه یک اسم که الله است. لَقَدْ أَرْسَلْنَا، به خدای که ما

(۱). همه نسخه‌ها بجز قم: ندارد.

(۲). سوره حج ۲۲ آیه ۱۰.

(۳). سوره شوری ۴۲ آیه ۳۰.

(۴). همه نسخه بدلها بج قم: آن است.

(۵). قم: ندارد.

(۶). اساس: ندارد، به قیاس با قم، افزوده شد.

(۷). قم: ایشان به دوزخ شتابند، آز: ایشان را به دوزخ شتابند کذا.

صفحه : ۵۵

فرستادیم پیغامبران را به اقتان (۱) که از پیش تو بودند، چنان که تو را به اینان فرستادیم شیطان برای ایشان اعمال ایشان بیاراست، اعمالی خبیث که ایشان بر آن بودند از روی إغراء و إغواء و وسوسه. فَهَوَّ وَ لِيَهُمْ، و «۲» امروز دوست ایشان است و متولّی کار ایشان و به ایشان اولی تر. وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و ایشان را در آخرت عذابی سخت مولم باشد.

وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ، آنگه حق تعالی باز نمود که غرض من در کتاب فرستادن به تو چیست. گفت: ما نفرستادیم کتاب قرآن به تو إلبا برای آن تا بیان کنی آن چیزها «۳» که در آن خلاف می‌کنند از دین و احکام. وَ هُدًى و بیانی باشد ایشان را و لطفی و رحمتی بر خصوص گروهی را که ایمان آرند. محل- «هدی» و «رحمة» نصب است عطفاً علی محل- قوله «۴»: (لیبین)، برای آن که تقدیر آن است که: إلبا بیانا و هدی و رحمة. و نصب جمله بر مفعول له باشد.

وَ اللهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، و خدای تعالی فرو فرستاد از آسمان آبی، یعنی آب باران، و زمین را زنده کرد به او پس از آن که «۵» مرده بود. اینکه بر سیل توسیع و تشبیه است، زمین خشک بی بر و بی منفعت را مرده خواند برای آن که در او خیری و نفعی «۶» نباشد، و زمین با زرع و نبات را زنده خواند برای نفع و نمو و زیادت را «۷». إِنْ فِي ذَلِكُمْ، در اینکه فعل که بیان کرد از باران فرستادن از آسمان و زمین شکافتن به نبات «۸»، آیاتی و بیناتی و علاماتی و دلالتی هست آنان را که بشنوند به گوش دل و در او اندیشه کنند.

[سوره النحل (۱۶): آیات ۶۶ تا ۷۷]

[اشاره]

وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبْنَا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ (۶۶) وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۶۷) وَ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ (۶۸) ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۶۹) وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ (۷۰)

وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِي رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَ فَبِعِزَّةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (۷۱) وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَيْنِينَ وَ حَفَدهً وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَ فَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ (۷۲) وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ شَيْئًا وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ (۷۳) فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۷۴) ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَ مَنْ رَزَقَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۷۵)

وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَ هُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوجَّهْهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۷۶) وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمَحٍ الْبَصِيرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۷۷)

[ترجمه]

و شما راست «۹» در چهار پایان عبرتی، می دهیم «۱۰» شما را

- (۱). قم، آط، آج، لب: امتانی.
- (۲). همه نسخه بد لها: او.
- (۳). قم، آط، آب، آز را.
- (۴). قم: علی قوله.
- (۵). آط، آب، آز، آج، لب: پس آن که.
- (۶). آج، لب: نفعی و خیری، آز: چیزی و نفع.
- (۷). قم: نمود زیادت را، آط، آز، آب، آج: نمو و زیادت، لب: نمود زیادت. [...]
- (۸). قم: ندارد.
- (۹). قم: و بدرستی که شما را.
- (۱۰). قم: شراب می دهیم.

صفحه : ۵۶

از آنچه در شکمهای آن است از میان سرگین و خون شیری ویژه گوارنده برای خوردگان.

و از میوه‌ها درخت «۱» خرما و انگورها می گیری «۲» از او آنچه مستی کند و روزی نکو «۳» در آن «۴» دلیلی است گروهی را که خرد «۵» دارند.

وحی کرد خدای تو به مگس «۶» انگبین که بگیری از کوهها خانه‌ها و از درختان «۷» و از آنچه چفته می‌بندند. پس بخوری از هر «۸» میوه‌ها و بروی «۹» بر راههای خدایت مسخر بیرون آید «۱۰» از شکمهای ایشان شرابی بخلاف یک دیگر گونه‌های آن در وی شفا است «۱۱» مردمان را «۱۲» در آن دلیلی هست گروهی را که اندیشه کنند. و خدای بیافرید «۱۳» شما را پس جان بستاند شما را و از شما کس باشد که باز برند با خسیس تر عمری تا نداند «۱۴» از پس دانش چیزی که خدای دانا و تواناست.

[۵۹-پ]

و خدای تفضیل «۱۵» داد بهری را از شما بر بهری در روزی، نیستند آنان که ایشان را

(۱). قم، آط، آب، آج، لب: درختان.

(۲). قم شما.

(۳). قم، آط، آب: نیکو.

(۴). قم: بدرستی که در اینکه.

(۵). قم: خیر.

(۶). قم: منج.

(۷). قم، آط، آب: درخت.

(۸). قم، آط، آب: همه.

(۹). قم: پس بروی.

(۱۰). آط، آب: برون آرد.

(۱۱). قم: در او شفای است. [.....]

(۱۲). قم بدرستی که.

(۱۳). آط، بیافریده.

(۱۴). آط: ندانند.

(۱۵). آب: فضل.

صفحه : ۵۷

تفضیل دادند، باز دهنده «۱» روزیشان بر آنان که مالک است دستهایشان «۲» ایشان در آن باشند راست «۳»، به نعمت خدای انکار می‌کنند «۴»؟

و خدای کرد برای شما از تنهای شما جفتان «۵» و کرد برای شما از جفتان شما پسران «۶» و نوادگانی و روزی داد شما را از پاکیها «۷»، به باطل می‌بگروند و به نعمت خدای ایشان کافر می‌شوند!

می «۸» پرستند از فرود خدای آنچه ندارد «۹» برای ایشان روزی از آسمانها و زمین چیزی و نتوانند.

نزنی «۱۰» برای خدای «۱۱» مثلها «۱۲» که خدا داند «۱۳» و شما ندانی «۱۴».

بزد خدای مثلی بنده‌ای در ملک «۱۵» قادر نباشد «۱۶» بر چیزی و آن که «۱۷» روزی داده باشیم او را از ما روزی نکو و هزینه «۱۸» کند از آن پنهان و آشکارا [ای راست باشند] «۱۹»، سپاس خدای را بل بیشترینه «۲۰» ایشان ندانند «۲۱».

- (۱). اب رد کنند.
- (۲). قم، آط، آب، آج، لب: دستهای ایشان.
- (۳). قم: به آراستند، آط: راست‌اند، آب: برابرند.
- (۴). اساس: می‌کنی، به قیاس با نسخه قم، تصحیح شد.
- (۵). قم: جفتانی.
- (۶). قم: پسرانی.
- (۷). قم: آط، آب، آج، لب: خوشیها.
- (۸). قم، آط، آب، آج، لب: و می‌پرستند.
- (۹). قم: قادر نیست.
- (۱۰). قم: پس مزنی شما، آب: مزنید. [.....]
- (۱۱). قم، آط: خدای را.
- (۱۲). قم: ماندها.
- (۱۳). اب: خدای می‌داند.
- (۱۴). قم: نه ندانی، آب: نمی‌دانید.
- (۱۵). آط: نتواند و، آب: نتوانند و.
- (۱۶). آب: نباشند.
- (۱۷). قم، آط، آب، آج، لب: آن کس که.
- (۱۸). قم، آط، آب: نفقه.
- (۱۹). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.
- (۲۰). قم، آط، آب: بیشتر. ۲۱. قم: نمی‌دانند.

صفحه : ۵۸

و بزد خدای مثلی: دو مرد یکی از ایشان گنگ باشد قادر نبود بر چیزی و او گران باشد بر خداوندش هر کجا فرستد او را نیاید به چیزی. راست بود او و آن کس که فرماید داد «۱» و او بر ره راست باشد!
و خدای راست نهان «۲» آسمانها و زمین و نیست کار قیامت الا چون نگریدن «۳» چشم یا آن نزدیکتر «۴» که خدای بر همه چیزی تواناست «۵».

قوله تعالی: وَ اِنَّ لَكُمْ فِي الْاَنْعَامِ قَدِيمًا - جَلَّ جَلالُه - در اینکه چند آیت تذکیر کرد ما را و یاد داد بعضی نعمتهای او بر ما، تا ما شکر آن کنیم تا اینکه «۶» نعمت بر ما پاینده شود و زیادت گردد، و نیز برای آن تا ما نظر و اندیشه کنیم «۷» در او و ما را علم بر علم و بصیرت بر بصیرت زیادت شود تا مستحق ثواب شویم. گفت: شما را در اینکه چهار پایان عبرتی هست از شتر و گاو و گوسفند، و عبرت آن باشد که چون در او نگرند «۸» به او اعتبار بر گیرند «۹». و اینکه جا «۱۰» در جای دلالت است نُسْقِیْكُمْ، شراب می‌دهیم شما را. نافع و ابن عامر و ابو بکر عن عاصم خواندند: «نُسْقِیْكُمْ» به فتح «نون»، آنگاه اهل لغت خلاف کردند در آن که فرق چه باشد بین سقی و اسقی.

بعضی گفتند: هر دو به یک معنی باشد و هر دو لغت است، کقولهم: سری و اسری، و به قول لیبید استشهاد کردند که گفت:

سقی قومی بنی نجد «۱۱» و أسقی نمیرا و القبائل من هلال

- (۱). قم: به داد.
- (۲). قم، آط، آج، لب: نهانی.
- (۳). قم: برهم زدن، آط، آج، لب به. [.....]
- (۴). قم، آط، آب، آج، لب است.
- (۵). آط، آب، آج، لب: قادر است.
- (۶). همه نسخه بدلها: تا آن.
- (۷). قم: نظر کنیم و اندیشه کنیم، دیگر نسخه بدلها: اندیشه و نظر کنیم.
- (۸). همه نسخه بدلها بجز قم: در نگرند.
- (۹). قم: اعتبار گیرند.
- (۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: و آن جا.
- (۱۱). همه نسخه بدلها: بنی مجد.

صفحه : ۵۹

کسائی گفت: سقیته آن باشد که او را یک شربت دهی، و اسقیته آن باشد که او را شربی «۱» دائم کنی «۲» از جویی یا از شیر چهار پایی «۳». بعضی «۴» گفتند: سقیته ماء و اسقیته، جعلت له شربا، ای نصیبا، پس آنچه به دست بدهی تا به دهن باز خورد فعل از او سقیته آید، و آنچه بدهی تا زرع او بخورد «۵»، اسقیته کذی «۶». بعضی «۷» گفتند: سقیته بیدی و اسقیته، دعوت له بالسقیا «۸»، ای قلت له سقاك الله. قال ذو الرّمّة:

وقفت علی ربع [لمیة] «۹» ناقتی فما زلت أبکی عنده و أخاطبه

و اسقیه «۱۰» حتی کاد ممّا أبته تکلمنی أحجاره و ملاحظه

و قوله: ممّا فی بطونه، در آن که چرا کنایت مذکر گفت و در پیش جمع رفته است و جمع مؤنث باشد خصوصا جمع تکسیر، سه قول گفتند: [۹۶-ر]

یکی آن که انعام و نعم به یک معنی آمده است او رد «۱۱» کنایت با واحد کرد. سیبویه گفت: اسم واحد بر افعال آمده است و آنشد:

طاب ألبان «۱۲» اللّاح فبرد

«۱۳» ذهب إلى اللبن. دوم آن که حمل بر معنی کرد، یعنی بطون ما ذکرناه من الأنعام» کما قال الصّلبان العبدی «۱۴»:

إِنَّ السَّمَاةَ وَ الْمَرْوَةَ ضَمَّنَا قَبْرًا بَمُرُو عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ

و لم تقل ضَمَّنَا لِأَنَّهُ ذَهَبَ إِلَى الْجُودِ وَ الْإِحْسَانِ. سَيَوْمَ «۱۵» آن که او در معنی «ای» است، یعنی نسقیکم من بطون ایّ الأنعام لها «۱۶» لبن، برای آن که همه چهار-

(۱). آط، آز: شربتی.

(۲). آط، آج، لب: کند.

(۳). قم: از شتر و چهار پای.

(۴-۷). همه نسخه بدلها: بهری دگر.

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم: از او باز خورد.

(۶). قم: گویی، دیگر نسخه‌ها: گویند. [.....]

(۸). اساس السقیا با توجه به همه نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

(۱۰). اساس: و اسقیته، به قیاس با نسخه قم و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۱). آب، آز: و ردّ، آج، لب: در او ردّ.

(۱۲). آز، آب: البات.

(۱۳). آز، آب: فیرد.

(۱۴). آب، آز شعر.

(۱۵). قم، آط، آج، لب: سهام، آب، آز: سیم.

(۱۶). همه نسخه بدلها: بها.

صفحه : ۶۰

پایی شیر ندارد «۱». ابو عبیده و اخفش گفتند: «نعم» را هم تذکیر کنند و هم تأنیث. آن که تأنیث کند برای جمع کند، و آن که تذکیر کند برای لفظ کند. قال الشاعر فی تذکیره:

اکل «۲» عام نعم یحوونه یلحقه «۳» قوم و ینتجونه

ربابه نوکی «۴» فلا یحملونه

«۵» و بعضی تفسیر دادند علی الشئیء و الشّخص، چنان که گفت: شاعر: «۶»

و عفراء أدنی النَّاسِ مَنَى مودّة و عفراء عنی «۷» المعروض المتوانی

و قال آخر «۸»:

إذ النَّاسِ ناس و البلاد بغبطة و إذ أمّ عمّار صدیق مساعف

مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ، از میان سرگین و خون شما را شیری دهد خالص گوارنده خورندگان را، نه بوی سرگین دراد و نه رنگ خون دارد.

عبد الله عباس گفت: چهار پای چون علف بخورد و در کرش او قرار گیرد، سرگین در زیر باشد و خون بر بالا و شیر در میانه (۹). پس قدیم تعالی جگر را بر اینکه قسمت «۱۰» مسلط کرده است تا اینکه هر سه ببخشد: خون به رگها فرستد و شیر به پستان و فرث در کرش رها کند. و نصب او بر مفعول دوم «نسقیکم» است.

و قوله: وَ مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ، «۱۱»، و نیز شراب می دهیم شما را از میوه‌ها، جمع «ثمره» باشد و درختان خرما و انگور، یعنی انواع خرما و انگور. و روا باشد که «واو» استیناف بود، و التقدير: و يتخذون من ثمرات النخيل و الأعناب، تا «من» تعلق دارد به اینکه فعل محذوف اتکالا (۱۲) علی بیانیه من بعد، بقوله: تَتَّخِذُونَ مِنْهُ، و بر اینکه قول «واو» عطف نباشد. تَتَّخِذُونَ، می گیری از او. ضمیر عاید است با

(۱). همه نسخه بدلها: نه همه چهار پایی شیر دارد.

(۲). همه نسخه بدلها: فی کل.

(۳). اساس: یلحقه، با توجه به قم و معنی بیت تصحیح شد.

(۴). اساس: او بآته نرکه، با توجه به قم تصحیح شد، آج، لب: له بآته نوکی.

(۵). آط، آب، آز، آج، لب: فلا یخونه. [.....]

(۶). همه نسخه بدلها: چنان که شاعر گفت، آب، آز شعر.

(۷). قم: متی.

(۸-۹). همه نسخه بدلها بجز قم: میان.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم و آز: قسم.

(۱۱). قم، آط، آج ای، و نسقیکم من ثمرات النخيل و الاعناب.

(۱۲). اساس: ان الا، به قیاس نسخه قم، تصحیح شد.

صفحه : ۶۱

معنی، و هو ما یخرج من الشجر من الثمر، برای آن تذکیر کرد. سَکَرًا، قومی گفتند:

مراد به «سکر» خمر است و به روزی نیکو سرکه است و دوشاب و خرما و میویز (۱) و آنچه حلال است از آنچه از خرما و انگور گیرند. گفت: از او خمر می گیری و روزی نیکو. و آنان که اینکه قول گفتند، گفتند: اینکه آیت پیش از تحریم خمر آمد، هنوز خمر حرام نبود برای آن که شاید که خدای تعالی به حرام منت نهد چه حرام محظور و ممنوع باشد، و در آیت دلیل است بر آن که حرام روزی نباشد که چرا (۲) حرام را قسمتی کرد و روزی را قسمتی. اگر حرام روزی باشد (۳) اینکه قسمت محال باشد. و اینکه قول که گفتیم که مراد به «سکر» خمر است، قول عبد الله مسعود است و عبد الله عمرو سعید جبیر و ابو رزین و ابرهیم و حسن و مجاهد و کلبی و ابن ابی لیلی. و یک روایت از عبد الله عباس که گفت: «سکر» آن است که از میوه ایشان حرام است و رزق حسن آنچه حلال باشد (۴) قتاده گفت: أما «سکر» خمرهای [اعاجم] (۵) باشد و روزی نیکو سرکه و دوشاب. شعبی گفت: «سکر» آن باشد که باز خورند و رزق حسن آنچه بخورند (۶)، آن را بر مشروب (۷) تفسیر داد و اینکه را بر مأکول.

عوفی روایت کرد از عبد الله عباس که او گفت: حبشه سرکه را «سکر» خوانند.

بعضی دگر گفتند: «سکر» نیند مسکر «۸» باشد از نقیع «۹» خرما و میویز «۱۰» چون [۹۶-پ] سخت شود و عصیر مطبوخ. و اینکه قول ضحاک و شعبی است «۱۱» به روایت مجالد و قول نخعی و ابو روق است. والبی گفت از عبد الله عباس که: «سکر» نیند التمر باشد. و گفت: رسول - صلی الله علیه و علی آله - گفته است: خمر آن بود که از انگور گیرند و سکر از خرما و نقیع «۱۲» از انگبین و مرز «۱۳» از گاورس «۱۴». ابو عبیده

- (۱). همه نسخه بدلها بجز قم: مویز.
- (۲). همه نسخه بدلها: خدای، آز تعالی.
- (۳). قم: بودی.
- (۴). همه نسخه بدلها: است.
- (۵). اساس: ندارد، از قم، افزوده شد.
- (۶). آط، آج، لب: نخورند.
- (۷). آط: مشرب.
- (۸). آج، لب: سکر. [.....]
- (۹). آج، لب: نفع.
- (۱۰-۱۱). قم: ضحاک است و شعبی.
- (۱۲). همه نسخه بدلها: بتع.
- (۱۳). قم، آط: مزر، که بر متن راجح می نماید.
- (۱۴). همه نسخه بدلها و غیرا از گندم. و من که رسول ام، نهی می کنیم شمارا از هر چه مستی کند.

صفحه ۶۲:

گفت: سکر طعم باشد، يقال: هذا سکر لک، ای طعم و «أنشد»:

علت عیب «۱» الأکرمین سکر

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ، در اینکه آیتی هست و علامتی و دلیلی مر عاقلان را که خرد کار بندند. وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ، وحی کرد خدای تو به نحل یعنی إلهام داد ایشان را، و مرجع معنی «۲» إلهام با علم بود جز که علم در عقلا مستعمل باشد و به إلهام در جز عقلا «۳»، و نحل، منج انگبین باشد و یکی «۴» را نحلۃ گویند من باب تمر و تمره. أَنْ اتَّخِذِي، که بگیری از کوهها خانهها برای خود و نیز از درختان. وَمِمَّا يَعْرِشُونَ، و از آنچه مردم چفته می بندند. ابن زید گفت: مراد چفته رز است، و بعضی دگر گفتند: مراد سقفهاست «۵». ابو عبیده گفت: وحی در کلام عرب بر وجوه است: وحی نبوت، کقوله تعالی: إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ... «۶»، و وحی به معنی امر باشد، کقوله تعالی: وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ... «۷»، و گفته اند: اینکه وحی هم إلهام است و القای فی القلب، و وحی به معنی اشارت است، فی قوله: فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا «۸»، ای أشار الیهم. وحی به معنی اسرار آمد، يقال:

أَوْحَىٰ إِلَيْهِ كَلَامًا، اذا أَسْرَأَ إِلَيْهِ، و منه قوله: يُوحى بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا... «۹»، و الوحی، الکتابه ایضا، كما قال لبيد:

كما ضمن الوحي سلامها

و اصل «وحي» القاء الشئ إلى الغير على وجه الاسرار. و وحى را تعديه هم به «لام» کنند و هم به «الى». قال الله تعالى: بِأَن زَبَّكَ أَوْحَى لَهَا (۱۰). و بیشتر به «الى» تعديه کنند، و قال العجاج:

حى لها القرار، فاستقرت

- (۱). اساس: عنب، به قیاس با نسخه قم، تصحیح شد.
- (۲). آب، آز: و معنی، آج، لب: منها.
- (۳). قم: جز در عقلا.
- (۴). آج، لب از آن.
- (۵). آج، لب: اسقفهاست، آب، آز: چفته در است.
- (۶). سوره نساء (۴) آیه ۱۶۳.
- (۷). سوره قصص (۲۸) آیه ۷.
- (۸). سوره مریم (۱۹) آیه ۱۱.
- (۹). سوره انعام (۶) ۱۱۲. [...]
- (۱۰). سوره زلزله (۹۹) آیه ۵.

صفحه : ۶۳

ثُمَّ كَلِمِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ، و نیز از جمله وحی که نحل را داد، آن است که گفت: گفتیم او را که از هر میوه پاکیزه بخور و اینکه «کل» اینکه جا به معنی استغراق نیست، بل چنان است که گفت: ثَمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا... (۱)، و قوله: وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ... (۲)، و قوله: تُدْمِرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا... (۳) «فَأَسْلُمِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا»، و بر راه خدا برو (۴) «ذلول» (۵)، یعنی مطیع و فرمان بردار. بعضی دگر گفتند: حال است از «نحل». و بعضی دگر گفتند: حال است از «سبل» (۶). بر قول اول حال باشد از فاعل، و بر قول دوم حال باشد از مفعول، یعنی، هیچ راه بر تو دشوار (۷) نباشد که خواهی تا آن جا روی.

آنکه گفت: يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ، از شکم او بیرون می آید شرابی به رنگهای گوناگون: از سپید و زرد و سرخ (۸). فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ، در او شفاست مردمان را. در ضمیر خلاف کردند که عاید با کیست! مجاهد گفت: با قرآن، یعنی در قرآن شفاست مردمان را، و باقی مفسران گفتند: راجع است با شراب، یعنی غسل و اینکه لایق است به ظاهر.

در خبر است که مردی به نزدیک رسول - علیه السلام - آمد و گفت: یا رسول الله؟ برادرم را از درد شکم رنج می باشد، گفت: اسقیه عسلا،

برو انگبین ده او را برفت و او را انگبین داد، باز آمد و گفت: یا رسول الله؟ سود نداشت. گفت: برو انگبینش ده، صدق الله و کذب بطن اخیک،

که خدای راستیگر (۹) است و شکم او دروغزن.

برفت و انگبین داد او را، نیک شد. عبد الله مسعود گفت: العسل شفاء للناس و القرآن شفاء لما فی الصدور، انگبین شفای مردمان است و [۹۷-ر]

قرآن شفای دلهاست، یعنی من الشک و الشبهه «۱۰». و هم او گفت: علیکم بالشفائین: القرآن «۱۱» و العسل،

-
- (۱). سوره بقره (۲) آیه ۲۶۰.
 - (۲). سوره نمل (۲۷) آیه ۲۳.
 - (۳). سوره احقاف (۴۶) آیه ۲۵.
 - (۴). لب: برود.
 - (۵). قم: ذلیل.
 - (۶). قم: سبیل.
 - (۷). آج، لب: دشوار.
 - (۸). همه نسخه بدلها: سپید و سرخ و زرد.
 - (۹). همه نسخه بدلها بجز قم: راستگو.
 - (۱۰). همه نسخه بدلها: و الشبهه.
 - (۱۱). آط، آب، آز: بالشفاء من القرآن، آج، لب: بین القرآن.

صفحه : ۶۴

بر شماست که اینکه دو شفا به کار داری: یکی قرآن «۱»، یکی انگبین. و لفظ «ناس» اگر چه ظاهر او عموم است حمل «۲» بر اغلب باید کردن «۳» و شفا دهنده بر حقیقت خداست «۴» - جل جلاله - و لکن به اسباب. *إِنَّ فِي ذَلِكَ*، در اینکه که رفت آیاتی و علاماتی هست گروهی را که اندیشه کنند.

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ، خدای بیافرید شما را، *ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ*، پس وفات دهد شما را و جان «۵» بردارد بر اختلاف احوالتان، بهری را به طفولیت و بهری را به برنایی و بهری را به کهلی و بهری را به پیری، و بهری را رها کند *إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ*، تا به عمری رذالتر «۶» و فرومایه‌تر. *يَقَالُ: رَذُلٌ يَرَذُلُ رَذَالَةً وَ رَذَلْتَهُ* «۷» *أَنَا فَهُوَ مَرْدُولٌ*. عبد الله عباس گفت: معناه أسفل العمر. مقاتل گفت: پیری بغایت، ابن زید گفت: یعنی، خرفی و فرتوتی. بعضی دگر گفتند: هفتاد سال «۸» باشد، بعضی دگر گفتند: هفتاد پنج سال «۹» باشد. و اینکه روایت اصبع نباته است از امیر المؤمنین علی - علیه السلام:

«۱۰» لکی لا یعلم بعد علم شیئا،

تا نداند چیزی پس از آنکه دانست، یعنی در اینکه عمر از پیری و خرفی که باشد باز با حال طفولیت شود از نادانی هم چنان نادان شود که اول بود، «۱۱» ذکر و حفظ و ذهن و عقل نقصان یابد، و اینکه «لام» به صورت «۱۲» «لام» غرض دارد و «لام» عاقبت است بر آن تفسیر که بیان کردیم چند جایگاه. *إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ* «۱۳»، که خدای تعالی بر همه چیز قادر است، از تغییر و تصریف خلقان بر آن جمله که می‌خواهد.

وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضُكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ، آنکه بیان تفاوت ارزاق کرد به

-
- (۱). همه نسخه بدلها و.
 - (۲). آج، لب: ظاهر عموم است حمل او. [.....]
 - (۳). همه نسخه بدلها بجز قم: کرد.

(۴). آط، آج، لب: و شفا دهنده خداست بر حقیقت.

(۵). آز، آب: چنان.

(۶). همه نسخه بدلها: رذل‌تر.

(۷). همه نسخه بدلها بجز قم: رذلت.

(۸). قم: هفتاد ساله.

(۹). قم: هفتاد پنج ساله، دیگر نسخه بدلها: هفتاد و پنج سال.

(۱۰). اساس و همه نسخه بدلها بجز لب من، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۱۱). لب و.

(۱۲). همه نسخه بدلها: اینکه «لام» صورت.

(۱۳). کذا در اساس، قم، آط، آب، آز، آج، لب: إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ که با ذیل آیه انطباق دارد.

صفحه : ۶۵

حسب مصالح، گفت: خدای تفضیل می‌دهد بهری را از شما بر بهری در باب روزی به حسب مصلحت. چه حق تعالی قسمت روزی متفاوت فرموده است چنان که صلاح خلق شناخته است در اندکی و بسیاری و آن «۱» را که روزی فراخ است به آن که «۲» صلاح او در آن است، لقله تعالی: وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَ لَكِنْ نُنزِلُ بِقَدَرٍ مَّا يَشَاءُ، «۳» آنکه بخل مردمان را وصف کرد گفت:

فَمَا الَّذِينَ فَضَّلُوا بِرَادَى رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ، آنان را که ایشان را در روزی فضله «۴» کرده‌اند و زیادتی داده، آن زیادت «۵» و فضله بآنان «۶» نمی‌دهند که زیر دستان ایشانند از بندگان و پرستاران «۷» و رعایا و خدمتکاران تا متساوی شوند. در اینکه باب اینکه روا نمی‌دارند و روا می‌دارند که اصنام و طواغیت را در عبادت با من مساوات کنند و انباز دارند، و اینکه بر سییل مذمت و ملامت گفت در حق ایشان. اینکه قول عبد الله عتّاس است و قتاده و مجاهد. و وجهی دیگر گفتند معنی آن است که اینان و ایشان «۸» که مفضل و منقوص‌اند در باب مرزوقی یکی‌اند هر دو گروه مرتزق‌اند از جهت من چه بی‌قوت و معونت من کس کس را روزی نتواند دادن «۹»، أَفَبِعَمَةٍ اللَّهِ يَجْحَدُونَ، اینان به نعمت خدای انکار می‌کنند! و عاصم به روایت ابو بکر خواند:

«تجدون» به «تا» ی خطاب حملا- علی قوله: وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ و دیگران به «یا» خواندند، خبرا عن الغائبین، لقله تعالی: فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ.

عبد الله عباس گفت: آیت در ترسایان نجران آمد که ایشان گفتند:

المسيح ابن الله «۱۰» ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِّنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِّنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ شُرَكَاءَ

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم: آنان.

(۲). همه نسخه بدلها: یا تنگ.

(۳). سوره شوری (۴۲) آیه ۲۷. [...]

(۴). قم، آط: فضله‌ای.

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم: زیادتی.

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم: با آنان.

(۷). آج، لب را.

(۸). همه نسخه بدلها بجز قم: بر ایشان.

(۹). همه نسخه بدلها بجز قم: داد.

(۱۰). سوره توبه (۹) آیه ۳۰.

(۱۱). قم، آط، آز، آب و با خود در روزی روا نمی‌دارند، آج، لب و با خود روزی روا نمی‌دارند.

صفحه: ۶۶

فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ (۱). وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا، حَقَّ تَعَالَىٰ بِهِ إِنَّكَ آيَةٌ مِّنْ نَّهَادِبِ خَلْقَانِ، كَقَوْلِ خَدَائِ-
جَلِّ جَلَالَهُ - بِيَا فَرِيدٍ بَرَايَ شَمَا هَمَّ مِنْ شَمَا (۲) [۶۷-پ]

زنانی که در استیناس جفت شما باشند و شما را ور ایشان (۳) قضای شهوت و نسل (۴) اولاد باشد، و ایشان را هم از جنس شما آفرید تا شما را انس باشد.

و گفته‌اند: مراد حواست که خدای تعالی او را از پهلوی چپ آدم آفرید. وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ، و کرد شما را از زنان شما فرزندان نرینه، و برای آن تخصیص کرد پسران را که ایشان به پسران شادمانه بودند و به دختران دلتنگ. وَ حَفَدَهُ، عبد الله مسعود و نخعی و سعید جبیر و أبو الصَّحْحِي گفتند: مراد به حفده اصهاراند، یعنی اختان (۵) الرَّجُلِ عَلِيَّ بَنَاتِهِ، دامادان یعنی شوهران دختران مرد (۶). زَرَّ حَيْشِش (۷) گفت: بر عبد الله مسعود قرآن می‌خواندم به اینکه آیه رسیدم مرا گفت: دانی تا «حفده» چه باشد! گفتم: حشم مرد (۸). گفت: نه، و لکن دامادان او باشند، و اینکه روایت والبی است از عبد الله عباس. عکرمه گفت و حسن و ضحاک و مجاهد (۹):

خدم و حشم باشند، و ابو مالک گفت و مجاهد به روایتی (۱۰): أَنْصَارٌ وَأَعْوَانٌ مَرْدٌ بَاشِنْدُ (۱۱)، من قول العرب: حَفْدَهُ، إِذَا أَعَانَهُ. قَالَ جَمِيلٌ:

حَفْدُ الْوَالِدِ حَوْلَهُنَّ - وَأَسْلَمْتُ بِأَكْفَهْنِ - أَرْمَةُ الْأَجْمَالِ

عطا گفت: فرزندان و فرزند زادگان مرد باشند. قتاده گفت: چاکران مرد باشند، مقاتل و کلبی گفتند: «بنین» فرزندان کوچک‌اند و «حفده» فرزندان بزرگ.

مجاهد و سعید جبیر گفتند: فرزند فرزند باشد. ابن زید گفت: پسران زن باشند از شوهر دیگر، قتیبی گفت: اصل او از حفد است و آن متابعت گام باشد و سرعت مشی، یعنی اینان مسرع (۱۲) باشند در خدمت و نصرت مرد. و در دعای وتر آمده است:

اللَّهُمَّ إِنَّا إِلَيْكَ نَسْعِي وَنَحْفَدُ،

أَيُّ نَسْرَعُ، قَالَ الرَّاعِي:

(۱). سوره روم (۳۰) آیه ۲۸.

(۲). همه نسخه بدلها بجز قم: برای شما هم از شما بیافرید.

(۳). همه نسخه بدلها: در ایشان.

(۴). همه نسخه بدلها و.

(۵). آط: اختار.

(۶). آب، آرز، آج، لب: خرد. [.....]

(۷). قم: آط، آب: زرین جیش، آرز: زرین حبش.

(۸). قم، آج، لب: چشم.

(۹-۱۰). قم که.

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم و آج: باشد.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم: مسروع.

صفحه: ۶۷

كَلَّفَتْ مَجْهُولَهَا نَوْقًا يَمَانِيَّةً إِذَا الْحَدَاءُ عَلَى أَكْسَائِهَا حَفَدُوا

و «فعله» از جمله بناهای جمع فاعل باشد، كَالسِّفْرِءِ و البررة و الحمله. و رَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ، و روزی کرد شما را از ملاذ و مشتهیات حلال پاکیزه. أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ، به باطل ایمان می‌آرند! عبد الله عباس گفت: مراد اصنام است و به نعمت خدای کافرند یعنی «۱» توحید او! و گفته‌اند: مراد به باطل شیطان است که ایشان را بحیره و سائبه و وصیله و حام فرمود. و بنعمت الله، یعنی محلات که خدای تعالی مباح کرده باشد کافرند.

و يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ، و می‌پرستند فرود خدای، و گفته‌اند: جز خدای را ما لا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا. «ما» نکره موصوفه است، چیزی که مالک و قادر نیست بر ایشان که «۲» ایشان را روزی دهد از آسمان و زمین، نه از آسمان باران تواند «۳» آوردن «۴» و نه از زمین نبات رویاند «۵». و قوله: شَيْئًا، فَرَاءَ كَفَتْ: نصب او بر آن است که مفعول «رزق» است مصدر در او عمل فعل کرده است، كَأَنَّهُ قَالَ: أَنْ يَرْزُقُوهُمْ شَيْئًا، و مثله قوله: أَوْ إِطْعَامٍ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ، يَتِيمًا... «۶»، و قوله: أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا «۷»، جز که اینکه نصب بر حال است و آن بر مفعول به و التقدير: تكفثهم احياء و امواتا. و وجهی دگر در نصب او آن است که بدل «رزقا» باشد، و التقدير:

لا يملك لهم رزقا لا قليلا «۸» و لا كثيرا. و لا يَسْتَطِيعُونَ، و نتوانند و قادر نباشند.

فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ، با خدای تعالی امثال و اشباه «۹» فرو مداری بل او «۱۰» را یکی دانی که خدای داند خطای آن کس که او با خدای مثل و مانند بدارد و شما ندانی خطای آن از صواب، برای آن که نظر نکرده‌ای تا شما را به علم رساند. آنکه حق تعالی مثل زد و گفت: ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا، خدای مثلی بزد و آن آن است که بنده مملوک که بر هیچ قادر نباشد، یعنی مالک خود نباشد [۹۸-ر]

و

(۱). قم به.

(۲). قم: نیستند بر آن که، آج، لب: بر آن که.

(۳). آج، لب: توانند.

(۴). همه نسخه بدلها بجز قم: آورد.

(۵). آج، لب: رویانند، آب: رویانید.

(۶). سوره بلد (۹۰) آیه ۱۴ و ۱۵.

(۷). سوره مرسلات (۷۷) آیه ۲۵.

(۸). قم: رزقا قلیلا.

(۹). همه نسخه بدلها بجز قم: اشباه و امثال. [...]

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: واو.

صفحه: ۶۸

تصرفاتش مملوک بود بر او و آن را که ما «۱» او را روزی دهیم از خزاین خود روزی نیکو «۲» و او از آن جا نفقه می کند پنهان و آشکارا راست باشند با هم! یعنی «۳» نباشند، استفهامی است به معنی جحد.

در معنی او دو قول گفتند: یکی آن که خدای تعالی مثل زد بنده بی مال بی تصرف مملوک را به کافر، و مؤمن را مثل زد به مرد «۴» سخی مال دار، یعنی چنان که آن دو با یک دیگر «۵» راست نباشند اینان نیز با یک دیگر راست نباشند، اینکه قول عبد الله عباس است و قتاده. مجاهد گفت: مثل زد خدای تعالی اصنام ایشان را به بنده چونین «۶» و خود را مثل زد به آزادی سخی بسیار مال بسیار خرج.

آنکه گفت: راست باشند «۷» با یک دیگر و اینکه بر سبیل تقریر و توییح «۸» کافران گفت [تا تنبیه کند ایشان را بر خطایشان «۹» در عبادت اصنام و ترک عبادت خدای آنکه گفت: الحمد لله، یعنی لا یستون و الحمد لله، راست نباشد بحمد الله و منه. بعضی دگر گفتند: الحمد لله، برای آن گفت که اینکه اصنام را که ایشان می پرستند مستحق هیچ حمد نیستند إنما حمد و سپاس بر حقیقت خدای راست - جل جلاله.

آنکه گفت [«۱۰»]: بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ، بل بیشتر مردماننداند، یعنی کافران که اینکه اندیشه نکرده باشند و تفکر ندانند و ایشان بیشترین قوم بودند.

آنکه مثلی دیگر زد، گفت: وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ، مثل زد دو مرد را:

یکی گنگ که «۱۱» قادر نباشد بر سخن گفتن و عاجزی و مدبری باشد [و او وبال و بار گران بود بر پسر عمش هر کجا فرستد او را چون باز آید خیری «۱۲» نیارد از مدبری و عاجزی] «۱۳» و بی آلتی و بی زبانی که ندانند که مردمان چه گویند و او را چه جواب باید داد «۱۴». او راست باشد با مردی عادل که عدل کند و عدل فرماید و بر ره راست

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم: و آن که ما.

(۲). همه نسخه بدلها بجز قم: نیک.

(۳). همه نسخه بدلها بجز قم راست.

(۴). قم: مردی.

(۵). آب، آز: آن به یک دیگر.

(۶). قم، آب، آز، آج، لب: چنین.

(۷). آب، آز، به سیاست باشند، آج، لب: راست باشد.

(۸). همه نسخه بدلها بجز قم: توییح و تقریر.

(۹). آط، آب، آز، آج، لب: خطای ایشان.

(۱۰-۱۳). اساس افتادگی دارد، از قم، افزوده شد.

(۱۱). همه نسخه بدلها: که او.

(۱۲). آط، آب، آز: چیزی.

(۱۴). همه نسخه بدلها بجز قم: داد. [.....]

صفحه : ۶۹

باشد! اینکه مثل یاست که خدای «۱» زد اصنام بی حیات «۲» بی قدرت بی علم را با خود که قادر بی الت است و عالم بر کمال است و حی بی آفت است. قادر است بر هر چه خواهد چنان که خواهد. اینکه دو بهم راست نباشند «۳»، یعنی کدام عاقل باشد که عبادت خدای موصوف به اینکه صفات کمال رها کند و بت پرستد! و گفته‌اند: مثل مؤمن و کافر زد چنان که گفتیم در آیت اول و هر دو وجه محتمل است - و الله أعلم بمراده. و قوله: وَ هُوَ كَلِمٌ فَالْکَلِ، الثَّقَلِ. آنگه بر سیل مبالغت وصف کرد مرد را به «۴» مصدر، کقولهم: بسر «۵» و عدل و صوم. و کل عن الامر «۶»، اذا ثقل عنه فلم ينبعث اليه کلاً. و کل لسانه، اذا ثقل فلم ينبعث في الكلام. و کل الزجل من الإعياء کلالاً [بهذا المعنى، و کل السکین کلولا] «۷»، و کله إذا لم يطرده. پس أصل همه یکی است. عطا گفت: آیت در ابی خلف آمده و در حمزه عبد المطلب.

و لله غیب السماوات، آنگه گفت، خدای راست علم غیب در آسمانها و زمینها و او مختص است به علم غیب و جز او نداند. و ما أمر الساعیه، و کار قیامت نیست، در سرعت، الا چنان که یکی از شما چشم برهم زند، یا نزدیک تر. و اینکه تشبیهی است بر سیل مبالغت و خدای بر همه چیز قادر است از اینکه و جز اینکه «۸». آیت در کافرانی آمد که استعجال می کردند قیام ساعت را و از رسول - علیه السلام - می پرسیدند که: آیا نمرساها «۹»، کی خواهد بود! [گفت، بگوی ای محمد که: اینک غیب است و غیب جز خدای نداند، جز آن است که زود خواهد بود] «۱۰» از «۱۱» چشم زخم زودتر خواهد بودن «۱۲» بر طریق مثل «۱۳».

[سوره النحل (۱۶): آیات ۷۸ تا ۱۰۰]

[اشاره]

و الله أخرجكم من بطون أمهاتكم لا تعلمون شيئاً و جعل لكم السمع و الأبصار و الأفئدة لعلكم تشكرون (۷۸) أ لستم يروا إلى الطير مسخرات في جو السماء ما يمسكهن إلا الله إن في ذلك لآيات لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۷۹) و الله جعل لكم من بيوتكم سكناً و جعل لكم من جلود الأنعام بيوتاً تستخفونها يوم ظعنكم و يوم إقامتكم و من أصوافها و أوبارها و أشعارها أثاثاً و متاعاً إلى حين (۸۰) و الله جعل لكم مما خلق ظلالاً و جعل لكم من الجبال أكنناً و جعل لكم سربابيل تقيكم الحرّ و سربابيل تقيكم بأسكم كذلك يتيمن نعمته عليكم لعلكم تسلمون (۸۱) فإن تولوا فإنما عليك البلاغ المبين (۸۲)

يعرفون نعمت الله ثم ينكرونها و أكثرهم الكافرون (۸۳) و يوم نبعث من كل أمة شهيداً ثم لا يؤذن للذين كفروا و لا هم يستعتبون (۸۴) و إذا رأى الذين ظلموا العذاب فلا يخفف عنهم و لا هم ينظرون (۸۵) و إذا رأى الذين أشركوا شركاءهم قالوا ربنا هؤلاء شركاؤنا الذين كنا ندعو من دونك فآلقوا إليهم القول إنكم لكاذبون (۸۶) و آلقوا إلى الله يومئذ السلم و ضل عنهم ما كانوا يفترون (۸۷)

الذين كفروا و صدوا عن سبيل الله زدناهم عذاباً فوق العذاب بما كانوا يُفْسِدُونَ (۸۸) و يوم نبعث في كل أمة شهيداً عليهم من

أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (۸۹) إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ وَ إِيْتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَ يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۹۰) وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَ لَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ (۹۱) وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبُلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۹۲)

وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ لَتَسْتَلْنَ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۳) وَ لَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَ تَذُوقُوا الشُّوَاءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۹۴) وَ لَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۹۵) مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَ لَنَجْزِيَنَّهُ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۶) مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۷) فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۹۸) إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۹۹) إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ (۱۰۰)

ترجمه

خدای بیرون آورد شما را از شکمهای

(۱). همه نسخه بدلهای تعالی.

(۲). آط، آب، آز، بی صوت، آج، لب: بی صورت.

(۳). همه نسخه بدلهای: نباشد.

(۴). آج، لب: وصف کرده هر دو را.

(۵). همه نسخه بدلهای: بر.

(۶). آج، لب: عن المراد.

(۷-۱۰). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

(۸). آط، آب، آز، آج، لب: از اینکه.

(۹). سوره نازعات (۷۹) آیه ۴۲.

(۱۱). قم: و آن.

(۱۲). همه نسخه بدلهای بجز قم: خواهد بود.

(۱۳). آط، آب، آز، آج، لب: قولہ تعالی.

صفحه : ۷۰

مادراتان، ندانستی چیزی و کرد شما را گوش و چشمها و دلها تا همانا شما شکر کنی.

(۱)

نبینی «۲» مرغان را مذل کرده «۳» در هوای آسمان «۴»!

نمی دارد ایشان را جز خدای «۵» در آن هست آیاتی گروهی را که ایمان آرند.

«۶»

و خدای «۷» کرد برای شما از خانه‌هایتان «۸» آرامگاهی و کرد برای شما از پوستهای چهار پایان خانه‌هایی که سبک داری آن را روز رفتنتان «۹» و روز مقامتان و از پشمهای آن و پشمهای شتر «۱۰» و موهای ایشان «۱۱» آلاتی و متاعی تا به وقتی «۱۲».

[۹۸-پ]

و خدای کرد برای شما در آنچه «۱۳» بیافرید سایه‌ها و کرد برای شما از کوهها و خانه‌ها و کرد برای شما پیراهنها «۱۴» که بیاید «۱۵» شما را از گرما و پیرهنها «۱۶» که بیاید شما را از کالزار «۱۷»، هم‌چونین «۱۸» تمام کرد «۱۹» نعمت او «۲۰» بر شما تا همانا شما اسلام آری «۲۱».

(۱). قم: الم تروا.

(۲). قم: نمی بینند، آب: نبینند، آج، لب: نبینید. [.....]

(۳). قم: بکرده.

(۴). قم نگاه.

(۵). قم بدرستی که.

(۶). اساس: اوصافها، که با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۷). آط: الله.

(۸). قم: خانه‌های شما.

(۹). قم: رفتن شما.

(۱۰). قم از آن، آط، آب، آج، لب: ایشان.

(۱۱). قم: مویهای بز.

(۱۲). آب: تا وقت.

(۱۳). آب، آج، لب: از آنچه.

(۱۴). قم، آج، لب: پیرهنها.

(۱۵). قم، آب: نگاه دارد.

(۱۶). قم: پیرهنها. [.....]

(۱۷). قم، کارزارتان، آط، آب، آج، لب: حربتان.

(۱۸). همه نسخه بدلها: همچنین.

(۱۹). همه نسخه بدلها: تمام کند.

(۲۰). قم، آب: نعمت خود را، آط، آج، لب: نعمتش.

(۲۱). آط: سلامت یا وی، آب، آج، لب: سلامت یابید.

صفحه : ۷۱

پس اگر برگردند «۱» بر تو رسانیدن است و روشن کردن «۲».

می‌شناسند نعمت خدای پس انکار می‌کنند آن را و بیشترین «۳» ایشان کافرانند «۴».

«۵»

و آن روز که برانگیزیم از «۶» هر امتی گواهی پس دستوری ندهند آنان را که کافر شدند و نه رها کند «۷» تا طلب رضای خدای کند «۸».

و چون بیند آنان که ظالم اند «۹» عذاب را «۱۰»، سبک بار نکنند از ایشان و نه بر ایشان رحمت کنند.

و چون بیند آنان که مشرکان باشند «۱۱» انبازانشان را «۱۲»، گویند: خدای ما اینان انبازان مانند «۱۳» که ما بودیم می خواندیم «۱۴» ایشان را از فرود تو بینداختند به ایشان سخن «۱۵» که شما دروغزنی «۱۶». و بینداختند به خدای آن روز سلام «۱۷» و گم شد از ایشان آنچه فرو بافته بودند «۱۸».

(۱). قم بدرستی که.

(۲). قم: بر تو است رسانیدن روشن، آط، آج، لب: بر تو رسانیدن روشن است، آب: بر تو رسانیدن روشن.

(۳). قم: بیشترین.

(۴). قم: کافران اند.

(۵). اساس: فی، با توجه به نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۶). اساس: در، با توجه به نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). قم، آج، لب: و نه ایشان را رها کنند.

(۸). قم: رضا کنند.

(۹). آط، آب، آج، لب: ظلم کردند. [...]

(۱۰). آط: عذاب خدا تو را، آج، لب: عذاب خدا.

(۱۱). قم: شرک آورند، آط، آب، آج، لب: مشرک باشند.

(۱۲). آج، لب: مر انباز ایشان را.

(۱۳). قم، آج، لب آنان.

(۱۴). آط، آب: آنان که خواندمانی.

(۱۵). قم را.

(۱۶). قم: دروغزانی.

(۱۷). قم، آج، لب: اسلام.

(۱۸). قم: آنچه بودند که فرا می یافتند، آب، آج، لب: آنچه فرا بافته بودند.

صفحه : ۷۲

آنان که کافر شدند و منع کردند از ره خدای، بیفزایم «۱» ایشان را عذاب «۲» بر بالای عذاب به آن فساد که کردند «۳».

و آن روز که برانگیزیم در هر امتی گواهی بر ایشان از نفس ایشان «۴» و بیاریم تو را گواه بر اینان و فرو فرستادیم بر تو قرآن بیان هر چیزی و لطفی و رحمتی و مژده‌ای مسلمانان را.

خدای می فرماید عدل «۵» و داد و نیکوی و دادن خداوندان نزدیکی و نهی می کند از زشتی و منکر و ظلم و بیداد، پند می دهد شما را تا همانا اندیشه کنی.

وفا کنی به عهد خدای چون عهد کنی و مشکافی «۶»، سوگند پس سختیش و کرده‌ای خدای را بر شما «۷» پایندان «۸» که خدای داند آنچه شما می‌کنی «۹».

و مباشی چون آن زن «۱۰» که باز شکافت ریسمانش از پس قوت «۱۱» تابها باز داده می‌گیری سوگندتان «۱۲» مکر و خدیعت میان شما که باشند

- (۱). قم، آط، آب، آج، لب: بیفزاییم.
- (۲). قم: عذابی.
- (۳). قم: به آنچه بودند که تباهی می‌کردند.
- (۴). قم: از تنهاشان، آج، لب: نفسهای ایشان.
- (۵). قم، آج، لب: به عدل. [.....]
- (۶). آط: نشکافی، آج، لب: مشکیند.
- (۷). قم: و بدرستی که کرده‌ای شما خدای را بر خود.
- (۸). آط، آج، لب: کفیل.
- (۹). قم: می‌کند.
- (۱۰). قم: مباشی شما چنان زن.
- (۱۱). قم، آط، آب، آج، لب: سختی.
- (۱۲). قم: می‌گیری شما سوگندهاتان را.

صفحه : ۷۳

گروهی بیشتر «۱» از گروهی می‌آزماید «۲» شما را خدا و بیان کند شما را روز قیامت آنچه «۳» در او خلاف کرده باشی. و اگر خواستی «۴» خدای کردی شما را یک گروه «۵»، و لکن گمراه کند آن را که خواهد و ره نماید آن را که خواهد و پرسید «۶» از شما آنچه شما کرده باشی «۷».

مگیری سوگندتان «۸» خیانتی «۹» نهانی میان شما که بخیزد «۱۰» پای پس «۱۱» از آن که بر جای باشد و بچشی بدی به آنچه منع کرده باشی از ره خدای، و شما را عذابی بود بزرگ.

[۹۹-ر]

و مخری پیمان خدای بهای اندک که آنچه بنزدیک «۱۲» خداست، آن بهتر است شما را اگر شما دانی «۱۳».

آنچه بنزدیک «۱۴» شماست، برسد و آنچه بنزدیک خداست بماند و پاداشت دهند «۱۵» آنان را که صبر کردند مزدشان نیکوتر آنچه کرده باشند «۱۶».

هر کس که عمل صالح کند «۱۷» از نریا ماده «۱۸». و او

- (۱). قم: گروهی آن زیادت تر.
- (۲). قم: بیازماید، آج، لب: بیان کند.
- (۳). قم: بودی شما که.

- (۴). آط، آج، لب: خواهد.
- (۵). قم، آط، آب، آج، لب: امت.
- (۶). قم، آط، آب، آج، لب: پرسند.
- (۷). قم: از آنچه بودی می‌کردی. [.....]
- (۸). قم: می‌گیری شما سوگندهان را.
- (۹). قم، آط، آب، آج، لب: مکر و خدیعت.
- (۱۰). اساس: بخیزند، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.
- (۱۱). آط، آب، آج، لب ثابت شدن.
- (۱۲-۱۴). آط، آب، آج، لب: نزد.
- (۱۳). قم: اگر هستی شما که می‌دانی، آج، لب: کرده بدانید.
- (۱۵). آط، آب، آج، لب: جزا دهد، قم: پاداشت دهیم.
- (۱۶). قم: آنچه بودند که می‌کردند.
- (۱۷). قم: هر که کند نیکی.
- (۱۸). قم: از نرینه و مادینه.

صفحه : ۷۴

مؤمن بود، زندگانی دهیم او را، زندگانی خوش و پاداشت کنیم^(۱) ایشان را مزدشان به نیکوتر آنچه کرده باشند. پس چون خوانی^(۲) قرآن، پناه با^(۳) خدای ده از دیو ملعون^(۴). که نیست او را دستی بر آنان که ایمان آرند^(۵) و بر خدایشان توکل کنند. بر حقیقت دست او^(۶) بر آنان بود که به او توکل کنند و آنان که ایشان به او انباز گیرند^(۷). قوله^(۸): وَاللّٰهُ اٰخِرُ جَزَاكُمْ مِنْ بَطُوْنِ اُمَّهَاتِكُمْ، - الایه، در اینکه آیت خدای تعالی منت نهاد بر بندگانش، گفت: و خدای بیرون آورد شما را از شکم مادرتان^(۹).

لا تَعْلَمُوْنَ شَيْئًا، شما چیزی ندانستی برای آن که شما را عقل^(۱۰) و علمی نبود و اینکه جمله که لا تَعْلَمُوْنَ^(۱۱) است، در محل حال است، ای غیر عالمین. وَ جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْاَبْصَارَ وَ الْاَفْئِدَةَ، و شما را گوش و چشم و دل بیافرید که آلت بینایی و شنوایی و دانایی است تا همانا^(۱۲) شاکر^(۱۳) شوی و شکر اینکه نعمت بگراری^(۱۴). و «جعل» به معنی خلق است در اینکه آیت، متعدی به یک مفعول.

أَلَمْ يَرَوْا^(۱۵) فِي جَوْ السَّمَاءِ، جو اینکه فتق و گشادگی است میان آسمان و زمین. قال الانصاری:

ویل امها فی هواء^(۲) الجو طالبه^(۳) و لا هکذا^(۴) الذی فی الارض مطلوب

ما یُمسکهنَّ اِلَّا اللّٰهُ، جز خدای تعالی کیست که قادر است بر آن که امساک ایشان کند، و آن آلت دهد ایشان را از جناح و بال که ایشان^(۵) در هوا بایستند. اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لآیَاتٍ، در اینکه آیاتی و علاماتی و دلالاتی هست آنان را که به خدای^(۶) ایمان دارند. آنگه منت نهاد بر بندگانش به نوعی^(۷) از نعمت، گفت: وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوْتِكُمْ سَيِّكِنًا، گفت: خدای آن است که کرد شما را از اینکه خانه‌ها که در او نشسته ای سکنی^(۸). و «سکن» جایی مسکون باشد، و بنای فعل در مفعول بسیار است، کالقبض و

التَّقْضِ «۹» و الخلف. و اینکه مساکنی است که شما را باشد در حضره.

وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا، و شما را نیز کرد از پوست چهار پایان خانه‌ها که سبک باشد بر شما و سبک داری آن را شما. یَوْمَ طَعْنُكُمْ، روز رحلت و سفرتان، یعنی «۱۰» ادیم و جز ادیم از پوستهای چهار پایان، و نیز آنرا شاید «۱۱» که در سرایها و جایها «۱۲» بنا کنند و بزنند برای خَفْتِ را. نافع و ابن کثیر و ابو عمرو خواندند: [یوم طعنکم، به تحریک «عین»، و باقی قراء به تسکین «عین» خواندند، و هما لغتان] «۱۳» مثل: سمع و سمع «۱۴» و شعر، و شعر و نهر و نهر «۱۵»، يقال: طعن الرجل طعنا، اذا ارتحل

(۱). آط، آب، آز، آج، لب: خبر غایب.

(۲). لب: سواء.

(۳). آج، لب: طاله. [.....]

(۴). آط، آب، آز، آج، لب: و لا کهدا.

(۵). همه نسخه بدلها به آن.

(۶). آج، لب تعالی.

(۷). قم دیگر، آط، آب، آز، آج، لب دگر.

(۸). قم: مسکن.

(۹). آط، آز، آب، آج، لب: کالبیض و القبض.

(۱۰). همه نسخه بدلها خیمه‌های.

(۱۱). همه نسخه بدلها: بشاید.

(۱۲). قم، آب: خانه‌ها.

(۱۳). اساس افتادگی دارد، از قم افزوده شد.

(۱۴). قم، آب: شمع و مع، آط، آز، آج، لب: سمع و شمع.

(۱۵). آج، لب: بهر و بهر.

صفحه : ۷۶

و الظعینه، الزَّوْجِ «۱»، و بذلک سمیت المرأة فی اليهودج ظعینه و جمعها ظعاین. و مِنْ أَصْوَابِهَا «۲»، أی «۳» جعل لکم من اصوافها. و أوبارها و أشعارها أاثًا، «صوف» گوسپند را باشد، و شعر، بز را، و وبر، شتر را، و «اثاث» متاع خانه باشد و اینکه جا مراد گلیم و زیلو «۴» و نمد است و آنچه از اینکه مویها کنند و بافند. خلیل گفت: اصل او از کثرت است [۹۹-پ] و اجتماع بعضی با بعضی، من قولهم: شعر ائیت، ای کثیر و ائ شعره یأث. ائًا اذا کثر «۵» و التف «۶»، قال امرؤ القیس:

ثیت کفنو التخله المتعکل

و قال الشاعر فی الاثاث «۷»:

اهاجتک «۸» الطعائن یوم بانوا «۹» بذی الریء «۱۰» الجمیل من الاثاث

و متاعاً، و آلتی که به آن تمتع کنی، إلی حین، تا به روزگار «۱۱» یعنی ایام حیات تا به وقت وفات، و گفته‌اند تا آنکه که کهن شود

و از کار بیفتد.

وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا، آنکه نوعی دیگر «۱۲» نعمت یاد داد و گفت:

خدای تعالی کرد برای شما از آنچه آفریده است سایه‌ها [تا شما را به آن استراحت باشد از گرمای آفتاب از سایه درختان و سقفها و دیوارها] «۱۳» [۱۴] وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا، و شما را از کوه غارها ساخت که شما را باز پوشد و آسایش بود از سرما و گرما، واحدها «کن» و هو ما و اراک «۱۵». وَ جَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ، واحدها سربال، و کرد شما را پیراهنها «۱۶» که شما را وقایت کند و باز پاید از گرما از انواع ملابس از پنبه

(۱). همه نسخه بدلها: الهودج.

(۲). اساس: اوصافها، که با توجه به ضبط قرآن مجید، تصحیح شد. [.....]

(۳). همه نسخه بدلها و.

(۴). زیلوا/ زیلو.

(۵). قم، آط، آز، آج، لب: اکثر.

(۶). قم، آط، آب: و التفت.

(۷). اساس: الایات، به قیاس نسخه قم و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۸). اساس: اناجیک، به قیاس نسخه آط، تصحیح شد.

(۹). اساس: یأتی، به قیاس نسخه قم و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۱۰). اساس: و ایدی الذی، به قیاس نسخه قم، تصحیح شد چاپ شعرانی: بذی الزی.

(۱۱). همه نسخه بدلها: به روزگاری.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم: دگر.

(۱۳). آط، آج، لب: سقفهای دیوارها.

(۱۴). اساس افتادگی دارد، از قم آورده شد.

(۱۵). آط، آز، آب، آج: وراءک.

(۱۶). آط، آز، آج: پیرهنها. [.....]

صفحه : ۷۷

و کتان و خز و قرّ. أهل معانی گفتند: أراد تقيکم الحرّ و البرد، فاكتفى بذكر أحدهما عن الآخر. مراد آن است که اینکه پیراهنها «۱» شما را باز پاید از گرما و سرما «۲» جز که اکتفا کرد به ذکر یکی «۳» از دیگر. وَ سَرَابِيلَ تَقِيكُم بِأَسْكُمْ، و نیز پیراهنها «۴» که شما را در کالزار «۵» نگاه دارد از زره و جوشن و آنچه در کالزار «۶» دارند [و أراد تقيکم مضرّة بأسکم فحذف المضاف و أقام المضاف اليه مقامه یعنی آفت کارزار از شما بگرداند] «۷» و شما را نگاه دارد از وقع سلاح و طعن نیز [ه] و ضرب شمشیر.

عطاء خراسانی «۸» گفت: قرآن بر حسب عادت و آلت «۹» عرب آمد، نبینی که خدای گفت: من الجبال أکنانا! و آنچه برای ما «۱۰» پدید کرد بیشتر و بهتر است و لکن ایشان اصحاب جبال‌اند و زمین ایشان کوهستان است هم‌چونین «۱۱» گفت: وَ مِنْ أَصْوَابِهَا وَ أَوْبَارِهَا وَ أَشْعَارِهَا، و آنچه برای ما پدید کرد «۱۲» ابریشم و خزّ و قرّ و قطن و کتان بیشتر و بهتر است و لکن ایشان اهل بادیه‌اند و

ایشان را چهار پایان باشند» (۱۳) و «اثاث ایشان» (۱۴) از موی چهار پایان» (۱۵) بود و هم‌چونین» (۱۶) گفت: تَقِيكُمْ الْحَرَّ، و آنچه سرما باز دارد بهتر باید و لکن بلاد ایشان گرمسیر است برای آن مَنّت» (۱۷) نهاد به باز داشت گرما» (۱۸).
 كذلك قوله: مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ... «۱۹»، و اینکه تلج و برف که ما را باشد بیش از آن و به از آن و بی‌آفت‌تر از آن است، و لکن در بلاد ایشان نباشد و شناسند» (۲۰) آن را. اینکه جواب طاعنی» (۲۱) است اگر به اینکه چیزها بر قرآن طعن زند. كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ، نعمت خویشتن بر شما» (۲۲) هم‌چونین تمام می‌کند تا باشد که شما اسلام آری و گردن بنهی و طاعت داری او را. و از عبد الله عباس روایت کردند که او خواند:

-
- (۴-۱). آط، آب، آج، لب: پرنهها.
 (۲). آط، آب، آز، آج، لب: سرما و گرما.
 (۳). قم. بر یکی.
 (۵-۶). همه نسخه بدلها: کارزار.
 (۷). اساس افتادگی دارد، از قم آورده شد.
 (۸). آط: خوراسانی.
 (۹). قم: آلت و عادت.
 (۱۰). همه نسخه بدلها در زمین سهل.
 (۱۱). آط، آب، آز، آج، لب: همچنان.
 (۱۲). همه نسخه بدلها از.
 (۱۳). قم، آط، آب، آز: چهار پای باشد.
 (۱۴). همه نسخه بدلها بجز قم بیشتر.
 (۱۵). قم: آن چهار پایان بیشتر بود.
 (۱۶). همه نسخه بدلها: همچنین. [.....]
 (۱۷). همه نسخه بدلها که.
 (۱۸). قم، آط، آب، آز نهاد، آج، لب نها.
 (۱۹). سوره نور (۲۴) آیه ۴۳.
 (۲۰). قم: و نعمتی شناسند.
 (۲۱). قم: طاعن، آب، آج، لب: طاعتی.
 (۲۲). همه نسخه بدلها: همچنین بر شما.

صفحه : ۷۸

لَعَلَّكُمْ تَسْلَمُونَ بفتح التا و اللام، من السَّيِّئَاتِ، تا مگر شما سلامت یابی از آفت سرما و گرما» (۱) و آفت کالزار» (۲). و اینکه از روی معنی نکوست جز که از» (۳) شواذ قرآن است.
 فَإِنْ تَوَلَّوْا، آنکه گفت: اگر اینان روی برگردانند از تو از فرمان تو عدول کنند و اعراض نمایند. فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ، بر تو هیچ تاوان نیست آنما بر تو بلاغ و بیان است، بر تو آن است که برسانی و بیان کنی از آن پس آنچه ایشان کنند از کفر و نافرمانی، وبال

آن بر ایشان است آنکه ایشان را وصف کرد، گفت: *يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا*، ایشان نعمت خدای می‌شناسند (۴)، و لیکن جحود و انکار می‌کنند. سدی گفت: مراد به نعمت اینکه جایگه (۵) رسول است - *صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ* (۶). مجاهد گفت مراد اینکه نعمتهاست که در اینکه سورت بر شمرده است. ایشان گفتند: اینکه خود ما راست بهری موروث و بهری مکتسب. کلبی گفت ایشان گفتند چون رسول - *عليه السلام* - اینکه نعمتها بر ایشان شمرده که اینکه از خدای است ایشان گفتند: از خدای است و لکن به شفاعت خدایان ما [۱۰۰-۱۰۱]. *عون عبد الله* (۷) گفت:

اینکه آن است که یکی از ما گوید: *لو لا فلان، اگر نه فلان بودی* (۸)، *اضافت نعمت خدای با دیگران کنند. وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ* (۹)، و بیشترین ایشان کافراند (۱۰).

وَ يَوْمَ نَبْعَثُ آنکه بر سیل تهدید و وعید گفت رسول را (۱۱) و مراد امت (۱۲): *ياد کن ای محمّد آن روز که ما برانگیزیم از هر امتی و قرنی گواهی، یعنی پیغامبرانسان.*

را. مراد روز قیامت است، نظیره: *فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ* (۱۳)، - *الآية.*

ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا، آنکه دستوری ندهند کافران را در آن که عذری خواهند یا

(۱). همه نسخه بدلها: گرما و سرما.

(۲). همه نسخه بدلها: کارزار.

(۳). *آط، آب، لب: جز از، آب، آرز:* جز آن که.

(۴). همه نسخه بدلها و می‌شناسند.

(۵). *آج، لب: آن جایگه.*

(۶). *آط، آب، آج، لب: علیه السلام.*

(۷). همه نسخه بدلها: *عون بن عبد الله.*

(۸). *آط، آب، آرز، آج، لب و اگر نه فلان بودی.* [.....]

(۹). *اساس، قم، آط، آب، آرز، آب: الكاذبون که با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.*

(۱۰). *اساس، قم، آط، آب، آرز، آج: دروغزن‌اند که مطابق است با معنی کاذبون با توجه به نسخه لب تصحیح شد.*

(۱۱). همه نسخه بدلها: *تذکیر کرد رسول را.*

(۱۲). همه نسخه بدلها گفت.

(۱۳). *سوره نساء (۴) آیه ۴۱.*

صفحه : ۷۹

توبه کنند. نظیره قوله: *وَ لَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَدِرُونَ* (۱). *وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ*، ای لا می‌کنون من إرضاء الله، و ایشان را استرضا نکنند، یعنی تمکین نکنند از آنچه توبه کنند و رضای خدا حاصل کنند و نیز ایشان را تمکین نکنند از آن که با دنیا آیند و توبه کنند و رضای خدای حاصل کنند و نه نیز ایشان را تمکین کنند از آن که با دنیا آیند و توبه و رضای خدای حاصل کنند (۲) و اینکه آیت دلیل است بر بطلان مذهب نجار، و آن که گوید در قیامت تکلیف باشد و خلقان مکلف باشند و ایمان و توبه قبول کنند چه آنجا خلقان ملجأ باشند و با إلجاء تکلیف نبود، و بر اینکه مذهب لازم آید که هیچ کافر و فاسق به دوزخ نشود برای آن که چون بهشت و دوزخ و منافع و مضار آن بینند ملجأ شوند به توبه و ایمان، توبه کنند و ایمان آرند لا محال و همه به بهشت شوند.

وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ، و نیز ظالمان چون عذاب بینند و دوزخ عیان شود ایشان را بعد از آن که به خبر شنیده باشند، از ایشان تخفیف عذاب نکنند و نه نیز ایشان را مهلت دهند «۳» و اینکه آیت نیز دلیل بر بطلان آن مذهب است.

وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ، گفت: و چون «۴» مشرکان شریکان خود را یعنی بتان را که عبادت کرده باشند بینند، قَالُوا، گویند: رَبَّنَا، خدای ما؟ هؤُلَاءِ، اینان انبازان مانند در عبادت تو که ما اینان را خوانده‌ایم و پرستیده بدون تو. فَأَلْقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ، ایشان جواب دهند و گویند: دروغ می‌گویی، ما شما را دعوت نکردیم با اِلَهِيَّتِ خود و عبادت خود و شما را نگفتیم ما را پرستی! إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ، شما در اینکه دعوی دروغزنی، یقال: أَلْقَيْتَ إِلَيْهِ الْقَوْلَ إِذَا خَاطَبْتَهُ و إلقاء القول، عبارة عن الكلام لِأَنَّهُ يَلْفُظُهُ «۵» عن فيه أي یرمیه.

وَ أَلْقُوا إِلَيَّ اللَّهُ يَوْمَئِذٍ السَّلَامَ، ای الاسلام، و بیندازند ایشان آن روز به خدای اسلام و استسلام، یعنی کافران روز قیامت به خدای ایمان آرند و گردن نهند و

(۱). سوره مرسلات (۷۷) آیه ۳۶.

(۲). چنین است نسخه اساس و ظاهرا معنی عبارت مکرر شده است.

(۳). همه نسخه بدلها بجز قم: و نیز ایشان را مهلت ندهند.

(۴). همه نسخه بدلها بینند.

(۵). آط، آز، آب، آج، لب: یلفظ.

صفحه : ۸۰

فرمان «۱» او را خاضع شوند، چو روز قیامت علوم ضروری باشد و هیچ کس را شک و شبهت نماند «۲» چه هر چه به خبر «۳» شنیده باشند، به عیان بینند، چنان که گفت: ثُمَّ لَتَرَوْنَهَا عَيْنَ الْيَقِينِ «۴». وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ، و گم شود از ایشان آنچه در دنیا «۵» ساخته و فرو بافته «۶» باشند به دروغ از اصنام و اوئان و آنچه بدون خدای پرستیده باشند. و از ایشان هیچ غنا نکند و سود ندارد.

الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ، آنان که کافر شوند و از ره «۷» خدای که شرع و منهاج مسلمانی است «۸» صدود «۹» و اعراض نمایند یا دیگران را منع کنند از آن که در اسلام آیند: یکی از صدود باشد «۱۰» و یکی از صد. زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ، ما بیفزاییم ایشان را عذاب بر بالای عذاب.

عبد الله مسعود گفت در اینکه آیت که: زیادت عذاب کثر [د]

مانی «۱۱» باشند که ایشان را دندانهایی باشد «۱۲» چون درختان «۱۳» خرما. عبد الله عباس و مقاتل گفتند «۱۴»:

اینکه زیادت عذاب، پنج جوی باشند «۱۵» از مس گداخته چون آتش، از زیر عرش بیرون می‌آید، ایشان را به آن «۱۶» عذاب کنند: سه بر مقدار روز و دو «۱۷» [۱۰۰-پ]

بر مقدار شب. سعید جبر گفت: مارانی باشد و کزدمانی که مینه ماران چند شتری بختی

(۱). آط، آز، آب، آج، لب: گردن نهند فرمان.

(۲). همه نسخه بدلها بجز قم: نباشد.

(۳). آب، آز: به خیر.

(۴). سوره تکاثر (۱۰۲) آیه ۷. [.....]

- (۵). قم، آط بر.
- (۶). همه نسخه بدلها بجز قم: فرا بافته.
- (۷). قم، آج، لب: راه.
- (۸). همه نسخه بدلها بجز قم: مسلمانان است.
- (۹). همه نسخه بدلها بجز قم: ندارد.
- (۱۰). اساس: باشند، به قیاس نسخه قم و اتفاق نسخه‌ها، تصحیح شد.
- (۱۱). کذا در نسخه اساس با سه نقطه، قم، آط، آب، آج، لب: کز دمان، آز: کز مردمان. با توجه به استعمال کلمه در چند سطر بعد، دال داخل قلاب افزوده شد.
- (۱۲). قم، آط، آج، لب: دندانها باشد، آب، از: دندانها باشند.
- (۱۳). آز: دختران.
- (۱۴). همه نسخه بدلها: عبد الله عباس گفت و مقاتل.
- (۱۵). همه نسخه بدلها: باشد.
- (۱۶). قم: ندارد.
- (۱۷). آز: بر مقدار دو روز.

صفحه : ۸۱

باشد» (۱) و کیمنه کژدمان» (۲) چند شتری باشد» (۳) که یک زخم که بزند تا چهل سال ساکن نشود» (۴)، و گفتند» (۵) آن باشد که ایشان از گرمای دوزخ بنالند و بستوه آیند خدای تعالی زمهریری پدید آرد و سرمایی که ایشان از آن بگریزند و در میان آتش شوند. و گفته‌اند: «۶» زیادت عذاب آن است که امثال آن عذاب که بر اتباع ایشان باشد، بر ایشان نهند برای اضلال ایشان اتباع را، چنان که گفت: «وَأَثْقَالًا» (۷) «مَعَ أَثْقَالِهِمْ...» (۸)، و گفته‌اند: مراد آن است که عذاب ایشان مضاعف کنند، «بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ»، به آن فساد که ایشان در زمین کرده باشند» (۹) از کفر و منع مردمان از ایمان. و «ما» مصدریّه است، ای بفسادهم.

و یوم نبعثه و یاد کن ای محمّد آن روز که ما برانگیزیم در هر امتی گواهی بر ایشان هم از ایشان، یعنی روز قیامت که ما پیغمبران را برانگیزیم تا بر امت گواهی» (۱۰) دهند، و برای آن گفت که از ایشان که هر پیغامبر که خدای فرستاد به قومی از ایشان، از قبیله ایشان و شهر ایشان فرستاد. وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلٰی هٰؤُلَاءِ، و تو را بیاریم تا گواهی» (۱۱) دهی بر اینان که تو پیغامبر اینانی، و از اینانی و «شهِيدًا» اول منصوب است بر مفعول به، و دوّم منصوب است بر حال. وَ نَزَّلْنَا عَلَیْكَ الْكِتَابَ، و بفرستادیم کتاب قرآن بر تو، تَبَيَّنًا لِّكُلِّ شَيْءٍ، بیان و شرح هر چیزی. و تفعّال بنای» (۱۲) مبالغه باشد و نصب او بر مفعول له است، ای للبیان و الهدایة و روا بود که مصدری بود در جای حال، ای مبینا» (۱۳) و هادیا. وَ هُدٰی، و لطفی» (۱۴) مقرب به طاعت» (۱۵) و خیرات،» (۱۶) و رحمتی و بخشایشی از خدای تعالی بر بندگانش به عاجل و آجل. وَ بُشْرٰی، و بشارتی و مژده‌ای مسلمانان را که فرمان خدای را گردن نهاده

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم: باشند. [...]

(۲). قم: کژدمانی که باشند.

(۳). همه نسخه بدلها: باشند.

- (۴). همه نسخه بدلها بجز قم: نشوند.
- (۵). قم، آب، آز، آج، لب: گفته‌اند.
- (۶). قم اینکه.
- (۷). اساس: اثنالند، که با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.
- (۸). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۱۳.
- (۹). همه نسخه بدلها بجز قم: کرده‌اند.
- (۱۰-۱۱). قم: گواهی.
- (۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم: به تای.
- (۱۳). اساس: متبنا، به قیاس نسخه قم، تصحیح شد.
- (۱۴). همه نسخه بدلها بجز قم: لطف.
- (۱۵). همه نسخه بدلها: طاعات.
- (۱۶). قم و رحمه. [.....]

صفحه: ۸۲

باشند. آنکه گفت: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ، خدای تعالی عدل و دادستان «۱» می‌فرماید با مردمان. و عدل در کلام عرب راستی باشد، و معادله مناصفه باشد، و عدل تنگ بار باشد برای آنکه معادل صاحبش بود. والبی گفت از عبد الله عباس که: عدل توحید است اینکه جا و احسان ادای فرایض. روایتی دیگر «۲» از او آن است که: عدل شهادت ان لا اله الا الله است و احسان اخلاص به جای آوردن در او. عطا «۳» گفت: عدل آن است که با او انباز نداری، و احسان آن است که او را به راستی «۴» چنان «۵» پنداری که او را می‌بینی مقاتل گفت: عدل توحید است و احسان عفو بکردن «۶» از مردمان و گفته‌اند: العدل فی الافعال «۷»، و الاحسان فی الأقوال. آن که در فعل عادل باشد «۸» و در قول محسن. اینکه قولها که مفسران گفتند دلیل آن است که عدل از توحید جدا نیست تا بدانند که موحد نباشد «۹» آن که عدلی «۱۰» نبود. و اِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى، و صلت رحم کردن به صلات و عطیات، و اِيتَاءِ عِطَاءِ بَشَرٍ يَعْنِي خَوِيشَانَ رَأْسِ كَرْدِ وَ عِطَاءِ دَانِ. وَ يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ، و نهی می‌کند از فحشا. عبد الله عباس گفت: مراد به فحشا زناست و به منکر آنچه در شریعت اسلام نشانند، و بغی کبر «۱۱» و ظلم است ابن عیینه گفت: عدل استواء السر و العلانیة آن بود که نهان و آشکارا «۱۲» راست بود، و احسان آن بود که سرت «۱۳» از علانیة نیکوتر باشد.

و فحشاء و منکر گفت آن است که آشکارا «۱۴» و از نهان نکوتر «۱۵» باشد. يَعْظُكُمْ، پند می‌دهد شما را تا باشد که متعظ شوی.

قتاده گفت: خدای تعالی ما را در اینکه آیت مکارم اخلاق می‌فرماید و معالی آن و ما را نهی می‌کند از دنیای اخلاق و مدام و سفاک آن. عبد الله مسعود گفت: از

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم: دادستان، قم: راستی.

(۲). همه نسخه بدلها بجز قم: دگر.

(۳). آج، لب: عطا.

(۴). قم، آط، آب، آز: پرستی، آج، لب: پرسی.

(۵). همه نسخه بدلها که.

- (۶). همه نسخه بدلها: عفو کردن.
 (۷). قم: العدل فی الاحوال.
 (۸). قم، آب، آز: باشی.
 (۹). همه نسخه بدلها: بجز قم: نبود.
 (۱۰). قم: عادل، آز، لب: عدل.
 (۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم: ظلم و کبر.
 (۱۲). قم: آشکارات.
 (۱۳). آط، آب، آج، آز: سیرت.
 (۱۴). همه نسخه بدلها: اشکارات. [.....]
 (۱۵). همه نسخه بدلها بجز قم: نیکوتر.

صفحه: ۸۳

اینکه جامع‌تر در قرآن آیتی نیست. شهر «۱» بن حوشب گفت از عبد الله عباس که:
 یک روز رسول - صلی الله علیه و علی آله - در سایه خانه کعبه «۲» نشسته بود عثمان بن مظعون بگذشت - و هنوز ایمان نیاورده بود -
 تبسمی کرد با رسول - علیه السلام - گفت: «۳» [۱۰۱- ر]

بیا بنشین. بیامد و در برابر رسول - علیه السلام - بنشست و با رسول - علیه السلام - حدیث می‌کرد. رسول - علیه السلام - چشم در
 آسمان زد و می‌نگرید «۴» و چشم بتدریج فرود می‌آورد «۵» تا به جانب دست راست چشم فرود آورد و روی به آن جانب کرد -
 کالمصغی الی أحد، چون کسی که گوش با کسی دارد، و سر می‌جنبانید چون کسی که مستفهم باشد چیزی را، آنگه دگر باره «۶»
 [چشم رها کرد در آسمان چون کسی که از پی چیزی نگردد ساعتی نیک. آنگه «۷» روی با من کرد و راست بنشست. عثمان بن
 مظعون گفت: یا محمّد تا من با تو می‌نشینم ندیدم که چونین «۸» کردی که امروز، اینکه به رای «۹» کردی! اینکه چشم در آسمان
 رها کردن به دو نوبت و گوش باز کردن و سر جنبانیدن چرا بود! با که می‌گفتی و از که می‌شنیدی! رسول - علیه السلام - «۱۰»
 گفت بدان که رسول خدای به من آمد و پیغامی آورد مرا از خدای. گفت: چه پیغام آورد! گفت: اینکه آیت که: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ
 بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ - الایه، الی قوله: لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ. آیت بر او خواند. عثمان مظعون گفت: از آن روز اسلام در دل من قرار گرفت
 و رسول را - علیه السلام - دوست داشتم. عکرمه روایت کرد که رسول - علیه السلام - اینکه آیت بر ولید «۱۱» خواند، گفت:

یابن اخ باز خوان «۱۲». رسول - علیه السلام - باز خواند، گفت:

«۱۳» إِنَّ لَهُ و لَلَّ لِحَاوَةَ و اَنَّ عَلَيْهِ لَطْرَاوَةَ، و اَنَّ اَعْلَاهُ لِمَثْمَر، و اَنَّ اَسْفَلَهُ لِمَغْدَق، و مَا هُوَ بِقَوْلِ الْبَشَرِ،
 گفت:

و الله که در او حلاوتی و شیرینی هست و بر او طراوتی «۱۴» و تازگی هست و بالای

(۱). اساس: سهل، به قیاس نسخه قم و اتفاق نسخه‌ها، تصحیح شد.

(۲). همه نسخه بدلها بجز قم: در خانه کعبه.

(۳). قم: رسول گفت - علیه السلام.

(۴). همه نسخه بدلها بجز قم: می‌نگریست.

- (۵). همه نسخه بدلها: فرو می آورد.
- (۶). همه نسخه بدلها: دگر بار.
- (۷). اساس افتادگی دارد، از قم آورده شد.
- (۸). همه نسخه بدلها: چنین.
- (۹). همه نسخه بدلها: برای چه.
- (۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: رسول خدای.
- (۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم مغیره.
- (۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم چون.
- (۱۳). همه نسخه بدلها: لطلاوة. [...]
- (۱۴). همه نسخه بدلها بجز قم: طلاوتی، قم: طلاوت.

صفحه : ۸۴

آن میوه‌دار است و زیر او شاخ آور است «۱». و اینکه نه کلام آدمیان است: قوله: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ امر به عدل، بر سییل و جوب است و احسان بر سییل ندب و در آیت دلیل است بر آن که امر از حکیم هم به واجب باشد و هم به مندوب. وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى، در تفسیر اهل البیت چنان است که مراد به «ذی القربی» اهل بیت رسول‌اند- علیه السلام و الصلوة- و مراد «ایتاء» دادن خمس است آن جا که گفت:

فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِلذِي الْقُرْبَى... «۲»، و گفته‌اند: وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ، مراد معصیتی است که مرد کند با نفس خود که ظاهر نبود بر دیگران، و «منکر» معصیتی بود که ظاهر بود «۳» بر دیگران تا «۴» بر ایشان واجب بود که از آن نهی کنند. و بغی معصیتی باشد متعدی به غیری، و اینکه لفظ بلیغ تر است در اینکه معنی از ظلم، چه ظلم هم بر نفس خود باشد و هم بر غیر. و در اینکه قول جواب است از سؤال سائل، اگر گویند «۵»: نه فحشا و منکر و بغی یکی باشد چرا تکرار کرد!

وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ، خدای تعالی در اینکه آیت مکلفان را فرمود که چون عهد «۶» کنی با خدا به آن عهد وفا کنی و آن عهد که وفا کردن «۷» واجب بود به آن هر فعلی باشد نیکو که او عهد کند در آن با خدای و نذر کند که بکند یا نکند و بر آن عزم کرده باشد وفا به آن «۸» واجب بود و خلاف آن شاید کردن. أمّا چون چیزی به از آن پیش آید بنزدیک فقهاء کفارت عهد و سوگند بکند و بنزدیک ما بر او کفارت نباشد. وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا، و سوگند را نقض مکنی. بَعْدَ تَوْكِيدِهَا، پس از آن که استوار و مؤکد کرده باشی «۹»، و «توکید» لغت اهل حجاز است، فَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ: وَكَلِمَاتُ الْأَمْرِ تَوْكِيدًا. و لغت اهل نجد: اَكَّدت تَأَكَّدًا. نهی است ما را از نقض عهد و مخالفت سوگند- أَلَا مَا أَخْرَجْنَا لِدَلِيلِ «۱۰» من نذر المعصية و عهدها. و در آیت دلیل است بر آن که نذر معصیت را وفا واجب نبود و منعقد نباشد، چه اگر منعقد

(۱). قم: بر آور است.

(۲). سوره انفال (۸) آیه ۴۱.

(۳). همه نسخه بدلها: شود.

(۴). قم: یا.

(۵). قم: گوید.

- (۶). قم: عهدی.
 (۷). قم، آط، آب، آز آن.
 (۸). آط، آج، لب: بر آن.
 (۹). همه نسخه‌ها. بجز قم: بکرده باشید.
 (۱۰). همه نسخه بدلها: اخرجہ الدلیل.

صفحه : ۸۵

بودی به ظاهر اینکه آیت نقضش روا نبود، و نقض در بنا معلوم است و در رسن، فَأَمَّا در معانی، معنی او مخالفت «۱» باشد، كَالْفِعْلِ وَ التَّرْكِ وَ الْأَمْرِ وَ التَّوْبَةِ وَ الْعُودِ «۲». آنچه اگر آن چیز حق باشد نقضش باطل بود و اگر باطل بود نقضش حق باشد. وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا، «او» حال است یعنی نقض عهد مکنی «۳»، و حال آن که خدای را بر خود کفیل و ضمین و حسیب کرده باشی. و در ضمان و کفالت کرده که وفا کنی [۱۰۱-پ]. بعضی مفسران گفتند: اگرچه حکم آیت عام است، آیت در آنان «۴» آمد که با رسول- علیه السلام- بیعت کردند. خدای فرمود ایشان را که: وفا کنی. مجاهد و قتاده و ابن زید گفتند: آیت در سوگند اهل الجاهلیه «۵» آمد آنچه حق تعالی «۶» مثل زد ناقض عهد را، گفت:

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزْلَهُمَا، گفت مباحی چنان که آن زن که «۷» ریسمان خود را تاب باز دهد پس از آن که محکم کرده باشد. و در قوت دو قول گفتند: یکی آن که به معنی إبرام و إحکام است، یکی آن که: الْقُوَّةُ، الطَّاقَةُ مِنَ الْحَبْلِ، یک تو از رسن را قوت خوانند و جمعها: القوی. کلبی و مقاتل گفتند: اینکه زنی بود کم خرد از قریش او را ریبه بنت عمرو گفتند و هو عمرو بن سعد بن کعب بن زید بن مناه «۸» بن تمیم، و لقب او جعل بود. او دوکی بکرده بود مقدار یک ارش «۹»، نهکی در سر آن کرده به مقدار انگشتی و باد ریشه‌ای بزرگ در خور آن در او افکنده و پشم و موی رشتی به آن و پرستاران را فرمودی تا از آن می‌رشتندی از بامداد تا نماز پیشین، چون نماز پیشین بودی بفرمودی تا آنچه رشته بودندی تاب باز دادندی. خوی و عادت او بر اینکه بود. آنکاتاً، ای انقاضاً، واحداً: نکث و نقض، و هما فعل، بمعنی مفعول.

حق تعالی مثل زد آنان را که عهد و سوگند بیستند و بشکستند «۱۰» به اینکه زن که قصه او برفت. تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ، سوگندان خود را به دخل می کنی در میان

-
- (۱). همه نسخه بدلها: مخالفت.
 (۲). آج، لب: و العهد.
 (۳). آط: نکنی، آب، آز، آج، لب: نکنید. [...]
 (۴). همه نسخه بدلها بجز قم: آن.
 (۵). همه نسخه بدلها بجز قم: اهل جاهلیت.
 (۶). قم گفت و.
 (۷). قم: چنان زن که.
 (۸). آب، آز: مسابن، آج، لب: میان بن.
 (۹). همه نسخه بدلها و.
 (۱۰). همه نسخه بدلها: ببندند و بشکنند.

صفحه : ۸۶

شما. و دخل چیزی باشد که در میان کاری برند بر وجه فساد. و گفتند: دخل و دغل به یک معنی باشد، و هو من الابدال کالمدح و المده، برای آن که «خا» و «غین» از یک مخرج‌اند و از جمله حرف حلق است، و برای آن دخل گویند آن را که داخل القلب باشد، و هو فعل، به معنی مفعول، کالقبض و القفض. دخل به معنی مدخول. و گفته‌اند: دخلا ای غلّا و غشّا، و یقال: انا اعلم دخل فلان و دخله و دخلته و دخلته «۱»، ای سرّه و باطنه. حق تعالی وصف حال ایشان کرد که ایشان سوگند را به دست او زار کنند و آنکه خلاف آن در دل دارند که بر زبان رانند و آن سوگند بر سیبل غلّ و غشّ خورند. و گفتند: آیت در شأن کسانی آمد که ایشان با قومی سوگندی خوردندی چون قومی «۲» را بیش از ایشان و به از ایشان «۳» یافتندی، آن سوگند «۴» رها کردند و با ایشان سوگند خوردندی. و نصب او بر مفعول دوم باشد از اتّخاذ. اَنْ تَكُونَ اُمَّةً هِيَ اَرْبٰی مِنْ اُمَّةٍ، برای آن که گروهی از گروهی بیشتر باشند، چنان که گفتیم. و «ربا» زیادت باشد، و منه الرّبا فی البیع، و منه قوله: اهتَزَّتْ وَ رَبَّتْ... «۵»، ای انتفخت و زادت. اِنَّمَا يَلُوكُمُ اللّٰهُ بِهٖ، خدای شما را به آن امتحان می‌کند، یعنی در تکلیف با شما معامله آنان می‌کند که چیزی ندانند بیازمایند تا بدانند. و اینکه امتحان از اینکه جاست که مردی با جماعتی عهدی کند آنکه جماعتی را یابد به «۶» از ایشان و بیش از ایشان، دلش «۷» مطالب آن کند که: کاشک تا عهد با اینان کرده بودمی. خدای تعالی گفت: من آن جایگه امتحان ثبات قدم شما می‌کنم تا کیست از شما که ثابت قدم است و جانب خدای را مراعات می‌کند و عهد نگاه می‌دارد. آنکه بر سیبل تهدید و وعید گفت: خدا بیان کند روز قیامت برای شما آنچه در آن خلاف می‌کنی.

قوله: وَ لَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَجَعَلَكُمْ اُمَّةً وَّاحِدَةً، گفت اگر خدای خواستی شما را یک امت کردی، یعنی همه را جمع کردی به قهر برایمان تا میان شما خلاف نبودی

(۱). همه نسخه بدلها: دخیلته.

(۲). قم: قومش.

(۳). همه نسخه بدلها: به از آن.

(۴). همه نسخه بدلها بجز قم: سوگندها.

(۵). سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۹.

(۶). قم: بیش.

(۷). قم: نه دلش. [.....]

صفحه : ۸۷

و همه یک ملت و یک مقاتل بودیتان «۱»، چنان که گفت: وَ لَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَجَمَعَهُمْ عَلٰی الْهُدٰی... «۲»، و چنان که گفت: وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ اُمَّةً وَّاحِدَةً... «۳» و اینکه مشیت جبر و اکراه است چنان که بیان کردیم در دگر جایها. وَ لٰكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ، و لكن اضلال کند به خذلان یا بر طریق حکم به ضلال و تسمیه و گمراهی «۴» و یا به معنی اضلال از ره بهشت و ثواب. وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ، و هدایت دهد آن را که خواهد به انواع الطاف و تکثیر «۵» و زیادت «۶» الطاف.

آنکه بر سیبل وعید گفت: پرسم شما را روز قیامت از آنچه کرده باشی.

قوله [۱۰۲-۱]: وَ لَا تَتَّخِذُوا اٰيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ، آنکه گفت: اینکه سوگندها را دست افزار مکنی «۷» و خدیعه و غلّ و خیانت

مسازی در آنچه میان شما باشد چنان که سوگندی خوری با کسی تا بر شما اعتماد کند و از مکر و غوائل شما ایمن گردد، آنکه سوگند را خلاف کنی و عهد بشکافی.

فَتَرَلْ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا، تا پای بخیزد پس از آن که بر جای باشد. و اینکه عبارت باشد از هلاک. عرب آن «۸» را که مبتلا شود پس از سلامت یا در ورطه‌ای اوفتد، او را گویند: زلت «۹» قدمه، و قال الشاعر:

سِیْمَعُ مِنْكَ السَّبْقُ إِنْ كُنْتَ سَابِقًا وَ تَقْتُلُ إِنْ زَلَّتْ بِكَ الْقَدَمَانُ «۱۰»

مراد آن است که سوگند به دروغ مخوری و در عهد و سوگند خیانت مکنی که پس هلاک شوی و در معصیت افتی. و نصب او علی جواب التَّهْمِ بِالْفَاءِ باشد و به اضممار «أن» و التَّقْدِيرُ: فَتَرَلْ قَدَمٌ لَكُمْ «۱۱» بعد ثبوتها، یعنی قدم شما، و روا بود که به قدم معاهد ایشان خواست، یعنی او نیز دلیر شود بر سوگند خلاف کردن و نقض عهد کردن و اینکه زلت قدم ایشان باشد، وَ تَدُوْقُوا السُّوءَ، ای العذاب، و عذاب بچشی.

بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ، «با» مجازات راست و «ما» مصدری است، ای

(۱). آط، آب، آز، آج، لب: بودی.

(۲). سوره انعام (۶) آیه ۳۵.

(۳). سوره هود (۱۱) آیه ۱۱۸.

(۴). قم، آز، آج، لب: به گمراهی.

(۵). همه نسخه بدلها: تمکین.

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم: زیادات.

(۷). قم: مکر.

(۸). آط، آب، آز، آج، لب کس.

(۹). آط، آب، آج، لب: زل.

(۱۰). همه نسخه بدلها یعنی ان اخطأت.

(۱۱). قم: فتنزل لكم قدم.

صفحه : ۸۸

بصدکم «۱»، به منع که کردی مردمان را از ره خدای، یعنی از دین مسلمانی. وَ لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و شما را عذابی عظیم باشد. وَ لَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا، و مخری به عهد خدای بهای اندک، یعنی عهد خدای مفروشی به بهایی اندک. و اینکه از جمله مقلوب باشد. و «اشتری» به معنی بیع باشد، و مقلوب را امثله بسیار گفته‌اند «۲» من قولهم: «استوی العود علی الحرباء» و غیر ذلک، و التَّقْدِيرُ: استوی الحرباء علی العود. و وجهی دیگر که تا آن کلام «۳» بر ظاهر ماند آن است و لا تبدلوا بعهد الله ثمنا قليلا، بدل مکنی به بهای اندک از حطام دنیا به عهد خدای، یعنی عهد خدای از دست رها مکنی و حطام دنیا مستانی. و اینکه وجهی سدید است برای آن که در مبیعت معنی معاوضه باشد که خریدار و فروختار هر دو معاوضه می‌کنند، اینکه متاع می‌دهد و او به عوض بها می‌دهد. إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ، که آنچه بنزدیک خداست شما را بهتر است از ثواب خدای - جل جلاله - اگر شما دانی. و «ما» موصوله است برای آن که «ما» از «إن» جدا باید نوشتن که اسم است و آن جا که «ما» کافه بود و حرف باشد پیوسته نویسند، فرقا بینهما، و هذا من

علم الخط (۴)، قوله: إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ، دو وجه دارد: یکی آن که اگر شما چیزی دانی. و دوم آن که اگر شما دانی فضل ما بین العوضین، که چه تفاوت است ثواب خدای را بر اینکه که شما اختیار کرده‌ای از حطام دنیا. آنچه تفصیل داد آن را و بیان کرد، گفت: ما عِنْدَكُمْ يَنْفَعُ، آنچه بنزدیک شماست برسد و آن را بن در آید از حطام دنیا، و آنچه بنزدیک خدای است از ثواب و نعیم بهشت، آن باقی ماند (۵). وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا، عاصم خواند به «نون» علی اخبار الله عن نفسه، و باقی قرآ به «یا» خواندند، اسنادا الی اسم الله (۶)، و ما پاداشت دهیم یا خدای پاداشت دهد آنان را که صبر کنند بر عهدهای خدای و وفا کنند در سراء و ضراء مزد و ثواب ایشان، بِأَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، به نیکوتر آنچه ایشان

(۱). آط، آب، آز، لب: یصدکم.

(۲). قم: گفتیم، آط، آب، آز، آج، لب: گفته‌ایم.

(۳). آط، آب، آز، آج، لب: به آن. [.....]

(۴). قم: الخطا.

(۵). قم، آط، آج، لب: بماند.

(۶). همه نسخه بدلها تعالی.

صفحه : ۸۹

کرده باشند، چه ثواب خدای به هر حال (۱) بهتر و بیشتر از عمل ماست.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا، آنچه گفت: هر کس که او عمل صالح کند و کار نیکو از مردان و زنان، وَ هُوَ مُؤْمِنٌ «واو» حال است (۲)، و او مؤمن باشد، ما او را زنده داریم زندگانی خوش.

مفسران خلاف کردند در اینکه حیات طیبه: سعید جبیر و عطا و ضحاک گفتند:

مراد روزی حلال است برای آن که مرد عاجلا دراحت (۳) بود و آجلا از تبعه ایمن (۴) بود.

و اینکه روایت ابو مالک و ابو الریبع (۵) است [۱۰۲-پ]

از عبد الله عباس.

حسن بصری گفت و زید بن وهب بن متبه: مراد قناعت است. اینکه روایت عکرمه است از عبد الله عباس.

مقاتل بن حیان (۶) گفت: العیش فی طاعة الله، زندگانی در طاعت خدای.

ضحاک گفت: هر که او ایمان دارد و عمل صالح کند اگر درویش باشد اگر توانگر (۷)، زندگانی او خوش بود [و هر که او تارک

باشد عمل صالح را و ذکر خدای را، زندگانی او ناخوش بود] (۸) ابو روق (۹) گفت: مراد حلاوت طاعت است. والبی گفت از عبد

الله عباس: سعادت است. مجاهد و قتاده و ابن زید و حسن گفتند: مراد حیات بهشت است که زندگانی الا در بهشت خوش نباشد.

وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ [أَجْرَهُمْ] (۱۰) مَنْ عَمِلَ صَالِحًا.

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم: حالی.

(۲). همه نسخه بدلها: راست.

(۳). کذا در اساس، دراحت/ در راحت، دیگر نسخه بدلها: در راحت.

(۴). قم: تبعت آمن.

- (۵). همه نسخه بدلها بجز قم: ابو ربيع.
- (۶). آط، آج، لب: مقاتل حیان، آب، آز: مقاتل.
- (۷). آط، آب، آز: تونگر.
- (۸). اساس ندارد، از قم افزوده شد.
- (۹). همه نسخه بدلها: ابو بکر وراق.
- (۱۰). اساس ندارد، با توجه به ضبط قرآن مجید و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.
- (۱۱). همه نسخه بدلها و [...]...
- (۱۲). همه نسخه بدلها: آنچه.
- (۱۳). همه نسخه بدلها بجز قم: فاضل ترايم.

صفحه : ۹۰

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ، تقدیر آیت آن است که: فاذا اردت قراءة القرآن، چون قرآن خواهی خواندن «۱». و مثله قوله: إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ... «۲»، یعنی إذا اردتم القيام إلى الصلوة، چون به نماز بر خواهی خاستن. و مثله قول الشاعر:

إذا «۳» طحنت فابدئي «۴» باليمينه

«۵» یعنی، إذا أردت «۶» الطحن، فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ، پناه با خدای ده از شیطان رجیم، یعنی از دیو لعین. و «استعاذت»، طلب پناه کردن باشد و اینکه را «سین» طلب گویند، و گفتند: «عاذ» و «استعاذ» به یک معنی باشد و «با» از صله اینکه فعل است و هم چونین «۷» یقال: عاذ بكذا من فلان. و «شیطان رجیم» را شرح داده ایم «۸» در اول کتاب.

فاما «۹» حکم آیت نیز آن که «۱۰» اینکه امر، امر است به مندوب به دلالت اجماع و اگر دلیل نبودی از روی ظاهر محمول بودی بر وجوب، چه حکم اوامر قرآن اینکه باشد که حمل او بر وجوب کنند. و اتفاق جمله فقهاست [که استعاذت پیش از قراءت قرآن در نماز و جز نماز سنت است] «۱۱» جز مالک که او گفت: استعاذت در نوافل ماه رمضان باید کردن «۱۲» و تمسک کرد به حدیث که از رسول - علیه السلام - روایت کردند که:

«۱۳» إِنَّهُ كَانَ يَفْتَتِحُ «الصَّلَاةَ بِالْحَمْدِ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

: و تأویل اینکه حدیث آن است که یفتتح القراءه. او افتتاح قراءت «۱۴» به اینکه سورت کردی، نبینی که اجماع است که افتتاح نماز به تکبیر کنند! پس معلوم شد که خیر متروک الظاهر است و دلیل صحت اینکه قول که گفتیم پس از اجماع حدیث جبیر بن مطعم است که او گفت، رسول را دیدم که نماز می کرد گفت:

اللَّهُ أَكْبَرُ كَبِيرًا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا وَسُبْحَانَ اللَّهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ مِنْ نَفْخِهِ وَنَفْثِهِ وَهَمْزِهِ.

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم: خواند.

(۲). سوره مائده (۵) آیه ۶.

(۳). قم: فاذا.

(۴). اساس: فابری، به قیاس با نسخه قم، تصحیح شد.

(۵). آط، آج، لب: بالهمينه.

(۶). آج: اردتم.

(۷). همه نسخه بدلها: همچنین.

(۸). قم، آب، آز: برفته است، آط، آج، لب: رفته است.

(۹). همه نسخه بدلها بجز قم: و اما.

(۱۰). همه نسخه بدلها: بدان که.

(۱۱). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

(۱۲). آط، آب، آز، آج، لب: باید کرد. [.....]

(۱۳). قم، آط، لب: یفتح.

(۱۴). همه نسخه بدلها بجز قم: قرآن.

صفحه : ۹۱

عبد الله مسعود گفت نفخ شیطان، کبر باشد، و نفث او، شعر باشد، و همز او، دیوانگی «۱».

استعاذت پیش از قراءت باشد. و ابو هریره گفت: پس از قراءت باشد و اینکه مذهب داود است، و مالک در قیام ماه رمضان هم اینکه گفت که پس از قراءت باشد و احتجاج به ظاهر قرآن کردند، و دلیل صحت اینکه قول حدیث ابو سعید خدری است که گفت «۲»، رسول - صلی الله علیه و علی آله - پیش از قراءت گفتی: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم.

أما «۳» محل او در نماز، مذهب ما و مذهب شافعی و عامه فقها آن است که محل او در اول رکعت باشد پیش از قراءت. و شافعی گفت: اگر در هر رکعتی بگوید «۴» پیش «۵» قراءت، نیکو باشد جز که امر «۶» نیامده است به او. و ابن سیرین گفت: در هر رکعتی بگوید «۷» پیش از قراءت [أما جهر و إخفات به استعاذت اگر نماز از آن باشد که قراءت] «۸» در او به إخفات خوانند به اتفاق آواز بر نباید داشتن به استعاذت، و اگر نماز «۹» آن باشد که جهر کنند به او به استعاذت جهر نباید کردن بنزدیک ما و بیشتر فقها و شافعی را در او دو قول است و اختیار اصحاب او بر إخفات است تا فرق باشد میان قرآن و جز قرآن. أما لفظ استعاذت بنزدیک ما و بنزدیک شافعی و بیشتر فقها آن است که بگوید: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم [۱۰۳-ر]

چه نص قرآن اینکه است و اخبار متواتر بر اینکه لفظ آمد و در اخبار مسلسلات می آید به اسناد از زر حیش «۱۰» که او گفت: بر عبد الله عباس «۱۱» خواندم اعوذ بالسمیع «۱۲» العلیم، گفت: نه چنین «۱۳»، بگو: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، چه من بر رسول - علیه السلام - خواندم چنین که تو خواندی، مرا گفت: بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. و رسول - علیه السلام - گفت: من بر جبریل «۱۴» خواندم و جبریل گفت: من در لوح محفوظ چنین دیدم و بعضی مقربان بر آنند که: استعید بالله من الشیطان الرجیم.

(۱). قم، آط، آب باشد، همه نسخه بدلها آنکه علما خلاف کردند وقت استعاذت، جمهور علما گفتند وقت.

(۲). آط، آج، لب: گفتند.

(۳). آج، لب در.

(۴-۷). همه نسخه بدلها بجز قم: بگویند.

(۵). همه نسخه بدلها از.

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم: اثر.

(۸). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

(۹). قم، آز، آب از.

(۱۰). آط، آج، لب: حبش.

(۱۱). قم: عبد الله مسعود.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم بالله السميع.

(۱۳). همه نسخه بدلها بجز قم است. [.....]

(۱۴). همه نسخه بدلها چنین.

صفحه: ۹۲

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ «إِنَّهُ» ضمير شأن و کار است، گفت: شأن و کار چنین افتاد که او را سلطان و دست «۱» قهر نیست بر مؤمنانی «۲» که توکل بر خدای کنند.

سفیان ثوری «۳» گفت: مراد آن است که او به قهر کس را حمل نتواند کردن بر گناهی «۴» در دست او جز وسوسه‌ای نیست. انما سلطان او و «۵» فرمان او بر آنان روا «۶» باشد که توکلاً به او کنند. وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ، در ضمیر خلاف کردند فی قوله «به»: بعضی گفتند راجع است با نام خدای یعنی، و الذین هم بالله مشرکون. سلطان او بر متولیان او باشد و بر آنان که به خدای شرک آرند، بعضی دگر گفتند: کنایت راجع است با شیطان «۷» برای آن که به سیاق آیت «۸» لایق تر است. آنگه آن را دو معنی گفتند: یکی آن که، شرک صورت نبندد جز میان دو کس فرقی نباشد میان اینکه قول و قول اول در معنی، برای آن که به خدای شرک، معنی آن باشد که شیطان را شریک خدای گویند و بر اینکه قول معنی آن باشد که خدای را شریک شیطان گوید. و اینکه هر دو از روی معنی یکی باشد. و وجه دیگر آن است که «به»، ای بسببه و غروره و وسوسه، و آنان که «۹» به غرور و وسوسه شیطان مشرک شوند، و مثله قولهم «۱۰»: صار فلان بی رئیساً، فلان به من رئیس شد «۱۱»، یعنی به سبب من و سعی من «۱۲».

[سوره النحل (۱۶): آیات ۱۰۱ تا ۱۲۸]

[اشاره]

وَ إِذَا بَدَلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزَّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۰۱) قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هُدًى وَ بَشْرًى لِلْمُسْلِمِينَ (۱۰۲) وَ لَقَدْ نَعَلْنَا أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ (۱۰۳) إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۰۴) إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَاذِبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أَوْلِيكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (۱۰۵)

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَ لَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَيْدراً فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۰۶) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحْبَبُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۱۰۷) أَوْلِيكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أَوْلِيكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (۱۰۸) لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۰۹) ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَ صَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۰)

يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۱۱) وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً

يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۱۱۲) وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ (۱۱۳) فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمْ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۱۱۴) إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلَ لَعْنٍ اللَّهُ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۵) وَ لَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لَتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنْ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ (۱۱۶) مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۱۷) وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۱۸) ثُمَّ إِنْ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۹) إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۲۰)

شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَ هَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۲۱) وَ آتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ إِنَّا فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۱۲۲) ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۲۳) إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ إِنْ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۲۴) ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۱۲۵)

وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ (۱۲۶) وَ اصْبِرْ وَ مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ (۱۲۷) إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ (۱۲۸)

[ترجمه]

چون بدل کنیم آیتی «۱۳» به جای آیتی و خدا دانای است، به آنچه فرستد، گویند «۱۴»: تو فرو می‌بافی «۱۵»، بل بیشترین «۱۶» ایشان نمی‌دانند.

- (۱). همه نسخه بدلهای و.
- (۲). همه نسخه بدلهای بجز قم: مؤمنان.
- (۳). همه نسخه بدلهای: ندارد.
- (۴). همه نسخه بدلهای بجز قم: حمل نکند بر گناه.
- (۵). قم، لب: انما سلطانه که.
- (۶). همه نسخه بدلهای بجز آز: روان.
- (۷). اساس و قم: شیطان، به قیاس با سایر نسخه بدلهای و فحوای عبارت تصحیح شد.
- (۸). همه نسخه بدلهای بجز آز اینکه.
- (۹). آج، لب: آنان را که.
- (۱۰). قم: قوله.
- (۱۱). قم: رئیسی گشت.
- (۱۲). همه نسخه بدلهای بجز قم و آب قوله تعالی، آب: قوله تعالی، گفتار خدای تعالی.
- (۱۳). آط، آب را، [.....]
- (۱۴). آط، آب، آج، لب: گفتند.
- (۱۵). آط، آج، لب: فرا می‌بافی، آب: فرا بافنده.

(۱۶). همه نسخه بدلها: بیشتر.

صفحه : ۹۳

بگو فرو فرستاد آن را جبریل از خدای تو، بدرستی تا بر جای بدارد آنان را که ایمان آوردند و لطفی باشد و بشارتی مسلمانان را. ما دانیم که ایشان می گویند که می آموزد «۱» و او را کسی «۲» زبان آن کس که میل کند به او اعجمی است و اینکه زبانی است عربی روشن.

آنان که ایمان ندارند به آیتهای خدای، ره ندهد ایشان را خدای و ایشان را عذابی بود دردناک.

فرو بافند «۳» دروغ آنان که ایمان ندارند به آیتهای خدای، و ایشان دروغزن «۴» باشند.

هر که کافر شود به خدای از پس ایمانش الّا «۵» آن کس که ستم کنند بر او و دل او ساکن بود به ایمان و لکن آن کس که شرح کند به کفر دل را، بر ایشان باشد خشم از خدا و ایشان را بود عذابی بزرگ.

آن به آن است که ایشان «۶» اختیار کردند زندگانی دنیا بر آخرت و خدای ره «۷» نماید گروه کافران را.

[۱۰۳-پ]

ایشان آنانند که مهر نهاد خدای بر دلهایشان و گوشهایشان و چشمهایشان و ایشان غافلانند «۸».

(۱). آط، آب: می آموزند.

(۲). لب: یکی.

(۳). آط، آب، آج، لب: فرا، قم: فرو بافد.

(۴). قم، آط، آب، آج، لب: دروغزنان.

(۵). آج، لب: مگر.

(۶). لب: بر ایشان.

(۷). آط، آب، آج، لب: راه، قم: راه ندهد.

(۸). آط، آج، لب: غافل اند

صفحه : ۹۴

لا جرم ایشان در آخرت زیانکار باشند.

پس خدای تو آنان را «۱» که هجرت کردند از پس آن که به فتنه آوردند «۲»، پس جهاد کنند و شکیبایی کنند «۳». خدای تو از پس آن آمرزنده و بخشاینده است.

آن روز «۴» که آید هر تنی جدل کند «۵» از خود «۶» و تمام بدهند هر نفسی را «۷» آنچه کرده باشد «۸» و بر ایشان ظلم نکنند.

بزد خدای مثلی دهی که ایمن بوده است ساکن می آید به او روزی او گوارنده از هر جای «۹»، کافر شدند به نعمتهای خدای، بچشانید خدای ایشان را لباس گرسنگی و ترس به آنچه کرده بودند «۱۰».

آمد به ایشان پیغامبری از ایشان به دروغ داشتند او را، بگرفت ایشان را عذاب و ایشان ستمکاره بودند «۱۱».

بخوری از آنچه روزی کرد شما را خدای حلال پاکیزه «۱۲» و شکر کنی نعمت خدای را اگر شما او را می پرستی.

- (۱). قم، آط، آب، آج، لب: راست.
- (۲). آط، آب، آج، لب: ایشان را به فتنه آرند، قم: آرند ایشان را.
- (۳). قم که. [.....]
- (۴). آط، آب، آج، لب: روزی.
- (۵). آط، آج، لب: می کنند، قم: می کند.
- (۶). قم، آب، آج، لب: خویشان.
- (۷). آط، آب، آج، لب: تنی را.
- (۸). آط، آب، آج، لب: باشند.
- (۹). آط، آج: جایی، قم: جایگاهی پس.
- (۱۰). آط، آب، آج، لب: کردند، قم: بودند می کردند.
- (۱۱). آط، آب، آج، لب: ستمکارانند، قم: ستمکاران بودند.
- (۱۲). آط، آب، آج، لب: پاک.

صفحه : ۹۵

حرام کرد بر شما مردار و خون و گوشت خوگ و آنچه آواز کرده باشند بجز خدای به آن، هر که مضطر شود «۱» جز بیرون آمده «۲» و جز ره زننده «۳» خدای آمرزنده و بخشاینده است. مگویی آن را که وصف می کند زبانهای شما دروغ، اینکه حلال است و اینکه حرام است تا فرو بافی «۴» بر خدای دروغ، که آنان که فرو می بافند «۵» بر خدای دروغ، ظفر و بقا «۶» نیابند. متاعی است اندکی و ایشان را عذابی بود دردناک «۷».

و بر آنان که جهود شدند، حرام کردیم آنچه قصه کردیم بر تو از پیش اینکه «۸» و ما ظلم نکردیم بر ایشان و لکن ایشان بر «۹» خود ظلم کردند.

پس خدای تو آنان را که کردند بدیها «۱۰» به نادانی پس توبه کردند از پس آن و نیکی کردند «۱۱»، خدای تو از پس آن آمرزنده و بخشاینده است.

ابراهیم «۱۲» بود امامی فرمانبردار خدای را مسلمان «۱۳»، و نبود از جمله مشرکان «۱۴».

- (۱). آج، لب: شده.
- (۲). آط، آب: برون آئنده بر امام، آج، لب: به روزه آئنده بر امام، قم، بیرون آمده بر امام.
- (۳). آط: راه زننده، آب: راننده، آج، لب: راه بنده.
- (۴-۵). آط، آب، آج، لب: فرا بافند، قم: فرو بافند.
- (۶). آط، آج: فلح، آب: فلاح، لب: فتح. [.....]
- (۷). آط، آب، آج، لب: عذاب دردناک بود، آب: عذابی دردناک بود.
- (۸). آط، آب، آج، لب: ندارد.
- (۹). آط، آب، آج، لب: تنهای.

(۱۰). آط، آب، آج، لب: آنان را که عمل بد کردند، قم: که کنند بدی.

(۱۱). آط، آب، آج، لب: و بر اصلاح آمدند.

(۱۲). اساس: ابرهیم.

(۱۳). آط: مسلمانان.

(۱۴). قم، آط، آب، آج، لب: از مشرکان.

صفحه : ۹۶

شاکر «۱» بود نعمتهای او را برگزید او را وره نمود «۲» او را به ره «۳» راست.

و دادیم «۴» او را در دنیا نیکوی «۵» و او در آخرت از جمله نیکان است «۶».

پس وحی کردیم به تو که پیروی کن «۷» دین ابراهیم «۸» را مسلمان و نبود از آنان که انباز گرفتند «۹» او را.

کردند شبیه بر آنان که خلاف کردند «۱۰» در او و خدای تو حکم کند میان ایشان روز قیامت در آنچه در آن خلاف می‌کنند «۱۱».

بخوان با ره خدایت «۱۲» به سخن درست و پند نیکو، و خصومت کن با ایشان «۱۳» به آنچه آن نیکوتر بود که خدای تو اوست که

داناتر است «۱۴» به آن کس که گمراه شود «۱۵» از ره «۱۶» او و اوست داناتر «۱۷» به ره یافتگان «۱۸».

[۱۰۴-ر]

و اگر عقوبت کنی «۱۹»، عقوبت کنی به مانند آنچه عقوبت کردند «۲۰» شما را

(۱). آب: شکر کننده.

(۲). آط، آب، آج، لب: راه نمود.

(۳). آط، آج: راه، قم: با راهی.

(۴). آط، آب، آج، لب: بدادیم.

(۵). آط، آب، آج، لب: نیکوی.

(۶). آط، آب، آج، لب: از نیکان باشد. [.....]

(۷). آط، آب، آج، لب: متابعت کن، قم: پیروی کن.

(۸). اساس: ابرهیم.

(۹). آط، آج، لب: کنند. آب: باز گیرند.

(۱۰). آب: اختلاف کردند.

(۱۱). آط، آب، آج، لب: می کردند.

(۱۲). قم، آط، آب، آج، لب: راه خدای تو، آب: راه خدای خود.

(۱۳). آط، آج، آب، لب: به ایشان.

(۱۴). آط، آب، آج، لب: خدای تو عالم تر است.

(۱۵). آج، لب: گمراه شد.

(۱۶). قم، آب، آط، آج، لب: راه.

(۱۷). آط، آب، آج، لب: او عالم تر است.

(۱۸). قم، آط، آب، آج، لب: به آنان که راه یابند.

(۲۰-۱۹). قم، آط، آب، آج، لب: کنند.

صفحه : ۹۷

به آن و «۱» صبر کنی آن بهتر بود صابران را.

و صبر کن و نیست صبر تو مگر به خدای و اندوهگن مباش بر ایشان و مباش در تنگی از مکر ایشان «۲».

که خدای با آنان «۳» است که پرهیزکار «۴» باشند و آنان که ایشان نیکوکار باشند «۵».

قوله تعالی: وَ إِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَّكَانَ آيَةٍ، حق تعالی در اینکه آیت احوال کفار گفت و قول ایشان «۶» بر ایشان عیب کرد. گفت: چون ما بدل کنیم آیتی «۷» به آیتی، یعنی آیتی منسوخ کنیم به آیتی دیگر، إِمَّا قَرَأْتَهُ أَوْ حَكَمْنَا، إِمَّا از روی قراءت یا از روی حکم یا از هر دو وجه، چنان که بیان «۸» رفته است. و تبدیل رفع چیزی باشد از جای خود و وضع دیگری به جای او، وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزَّلُ، «واو» إِمَّا حال را باشد، و إِمَّا استیناف کلامی دیگر را. و خدای «۹» عالم تر است به آنچه فرو فرستد از آسمان که صلاح مکلفان در چیست آنچه فرماید کردن به حسب صلاح مکلفان فرماید در تکلیف. قَالُوا، اینکه کافران گویند: إِنْ مَا أَنْتَ مُفْتَرٍ، تو نیستی مگر دروغزنی که اینکه کلام از بر خود «۱۰» می نهی. آنکه گفت: بَلْ أَكْثَرُهُمْ، «بل» اضراب «۱۱» باشد، یعنی آن نیست که ایشان می گویند سبب آن است گفتن ایشان را که بیشترین «۱۲» ایشان نمی دانند که اینکه آیات «۱۳» وحی خداست و اینکه نسخ احکام و قراءت به فرمان اوست «۱۴».

بگو ای محمد: نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ، که «۱۵» قرآن جبریل فرود آورد از خدای

(۱). قم، آط، آب، آج، لب اگر. [.....]

(۲). آب، آج، لب: از آن مکر که ایشان می کنند، قم: از آنچه بد می سگالند.

(۳). آط: با آن.

(۴). آط، آب، آج، لب: متقی.

(۵). آط: آنان که نیکو کنند، آب: آنان که نیکو کارانند، قم، آج، لب: نیکویی کنند.

(۶). آج، لب را.

(۷). آط، آب، آج، لب را.

(۸). همه نسخه بدلها آن.

(۹). آج، لب تعالی.

(۱۰). آط، آب، آج، لب: از خود.

(۱۱). همه نسخه بدلها را.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم: بیشتر.

(۱۳). همه نسخه بدلها بجز قم: آیت.

(۱۴). همه نسخه بدلها قل.

(۱۵). همه نسخه بدلها اینکه. [.....]

صفحه : ۹۸

«جل جلاله» (۱) - به حق و درستی و راستی (۲)، لِيُنَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا، تا مؤمنان را لطف (۳) و توفیق بر جای بدارد. وَ هُدًى وَ بُشْرَى (۴)، و تا هدایت و لطف باشد و بشارت و مژدگان (۵) مسلمانان را، یعنی اینکه قرآن. و موضع «هدی» و «بشری» نصب باشد، علی آنه مفعول له. و روا باشد (۶) که دو مصدر (۷) باشد در جای حال، ای هادیا و مبشرا.

آنکه رسول را - علیه السّلام - تسلیت کرد و دلخوشی (۸) داد و گفت: ما می دانیم، وَ لَقَدْ نَعَلَمُ، بر ما پوشیده نیست که ایشان می گویند که تو را که محمدی اینکه قرآن آدمی می آموزد (۹). علما در اینکه بشر خلاف کردند: عبد الله عباس گفت، مردی بود آهنگر در مکه نام (۱۰) او بلعام ترسا بود و اعجمی زبان بود، رسول - علیه السّلام - او را دعوت می کرد و چیزی می آموخت، وقتها بنزدیک او شدی. مشرکان مکه گفتند: اینکه قرآن محمد را بلعام می آموزد. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد (۱۱).

و عکره و قتاده گفتند: غلامی بود ولید مغیره را، نام او بغنس (۱۲) و چیزی دانستی خواندن. رسول - علیه السّلام - او را قرآن می آموخت.

مشرکان گفتند: محمد را اینکه قرآن آن غلام (۱۳) می آموزد. فزّاء گفت: غلامی بود حویطب بن عبد العزّی را، نام او عایش و اعجمی بود (۱۴) و مسلمان شد و نیک مسلمانی بود. بنزدیک رسول - علیه السّلام - بسیار آمدی و از او قرآن آموختی (۱۵). قریش گفتند:

محمد اینکه قرآن از او می آموزد. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد.

محمد بن اسحاق گفت: غلامی بود نصرانی رومی (۱۶)، بنده مردی (۱۷) حضر می.

(۱). آط، آب، آز، آج: عزّ و جل:

(۲). همه نسخه بدلها: و راستی و درستی.

(۳). همه نسخه بدلها: به لطف.

(۴). اساس: بشرا، با توجه به ضبط قرآن مجید و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم: مژدگانی.

(۶). همه نسخه بدلها: بود.

(۷). اساس: در مصدر، به قیاس نسخه قم، تصحیح شد.

(۸). آط، آج، لب: دلخوشی.

(۹). همه نسخه بدلها تو را.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: به نام.

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم، اینکه جمله اخیر را ندارند.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم: نفیس.

(۱۳). قم: غلامی.

(۱۴). قم: شد. [.....]

(۱۵). آز: آموختی.

(۱۶). قم: رومی نصرانی.

(۱۷). آط: ندارد.

صفحه : ۹۹

رسول - علیه السلام - بنزدیک مروه با او بسیار نشست می‌مشرکان حوالت قرآن بر او کردند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. طلحه بن عمرو «۱» گفت: خدیجه وقتها بنزدیک اینکه غلام رفتی به مهماتی که او را بودی. مشرکان گفتند: اینکه غلام خدیجه را می‌آموزد و خدیجه محمد را «۲».

خدای تعالی اینکه آیت فرستاد.

عبد الله بن مسلم الحضرمی گفت: ما را دو غلام بودند از اهل عین التمر: یکی را یسار گفتند و یکی را جبر «۳»، و شمشیر گر بودند در مکه و توریت و انجیل دانستند و خواندندی «۴». وقتها رسول - علیه السلام - به ایشان بگذشتی و بایستادی و قراءت ایشان می‌شنیدی، مشرکان گفتند: از ایشان می‌آموزد. سدی گفت: در مکه غلامی ترسا بود او را ابو میسره گفتند و رومی زبان بود، رسول - علیه السلام - وقتها بر او بنشستی، مشرکان گفتند: محمد اینکه قرآن «۵» از او می‌آموزد. ضحاک گفت: مراد به اینکه بشر سلمان [۱۰۴- پ]

پارسی «۶» است، و بعضی علما گفتند: اینکه قول سدید نیست، برای آن که سلمان به مدینه اسلام آورد و اینکه آیت به مکه فرود آمد، قوله: لِسَانِ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ، زبان آن کس که ایشان به او میل می‌کنند و بر او حوالت می‌کنند پارسی است، و مراد به لسان لغت است، من قولهم، فلان يتكلم بلسان العرب و بلسان الروم، ای بلغتهما «۷». و منه قوله تعالى: وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ... «۸»، ای بلغه قومه. و قال الشاعر:

لسان السوء تهديها «۹» إلينا و حنت «۱۰» و ما حسبتك أن تحينا «۱۱»

و قوله: يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ، حمزه و كسائي خواندند: يلحدون، بفتح «يا» «۱۲» و باقی

(۱). آط، آج، لب: عمر.

(۲). آط، آب، آز تا.

(۳). قم: حبر، آط، آج، لب: حبل.

(۴). قم: دانستندی و خواندندی، دیگر نسخه بدلها: دانستندی خواندن.

(۵). قم: اینکه قرآن محمد، آط، آب، آز، آج، لب: اینکه قرآن محمد را.

(۶). همه نسخه بدلها: فارسی.

(۷). همه نسخه بدلها بجز قم: بلغتها.

(۸). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۴.

(۹). آط: تهدینا، آب: بهدینا، آج، لب: یهدینا.

(۱۰). آط، آج، لب: حیث.

(۱۱). اساس: تجینما، به قیاس نسخه قم تصحیح شد. [...]

(۱۲). همه نسخه بدلها و «حا» از بنای ثلاثی.

قرآء یلحدون خواندند، به ضم «یا» و کسر «حا»، من الالحداد، يقال: الحد، یلحد إلحدادا، فهو ملحد و لحد، یلحد، لحدا فهو لاحد و ذاک ملحدون لغتان، و قیل لحده فی القبر، فهو ملحد و أُلحد فی الدین فهو ملحد. و الإلحد، الميل عن الصواب و منه اللحد لميله عن سنن القبر. حق تعالی گفت: زبان آن کس که ایشان میل می کنند به او و نسبت با او می کنند (۱) اینکه قرآن را أعجمی است، يقال: رجل أعجم و أعجمی إذا كان غیر فصیح و إن كان من العرب. و رجل عجمی، منسوب إلى العجم و إن كان فصیح اللسان. و هذا لسان عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» و اینکه قرآن لغتی است عربی منسوب با عرب و روشن و مبین است در او اشکالی نیست.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ، آنکه حق تعالی خبر داد که آنان که به خدا ایمان ندارند خدا (۲) ایشان را هدایت ندهد، یعنی لطف نکند با ایشان لطفی که با مؤمنان شاید کردن، چه اگر با ایشان کند، ایشان را لطف نباشد، یا حکم نکند به هدایت ایشان، و ایشان را مهتدی نخواند، تا (۳) ایشان را هدایت نکند به بهشت. اینکه هر سه تأویل محتمل است. و لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» [و ایشان را عذابی مولم دردناک باشد و حمل کردن هدایت را بر ثواب در اینکه آیت اولی تر است به قرینه و لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ] (۴) چه اینکه از احکام آخرت باشد.

إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَاذِبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ، گفت: ائما به حقیقت آن کس دروغ فرو (۵) بافد بر خدای که به آیات خدای ایمان نیارد. رد است اینکه آیت بر آنان که گفتند: إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ، و گفتند: محمّد فرو می بافد اینکه قرآن، و أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ، و آنان که چنین کنند، دروغزن (۶) باشند، و «هم» عماد باشد و بصریان فصل خوانند او را، و معنی او تحقیق باشد چنان که قایل (۷) گوید: هؤلاء هم الرّجال. عبد الله بن جراد گوید، رسول را- علیه السّلام- گفتیم: یا رسول الله؟ مؤمن زنا کند! گفت: باشد که کند. گفتیم: دزدی کند! گفت باشد که کند. گفتیم:

(۱). آط، آز، آج، لب: نسبت می کنند، با او.

(۲). قم، آط، آب: خدای.

(۳). آط، آب، آز، آج: یا.

(۴). اساس ندارد، از قم، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم: فرا.

(۶). قم: دروغزنان.

(۷). همه نسخه بدلها: قایل.

صفحه: ۱۰۱

دروغ گوید! گفت: نه، إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَاذِبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ، اگر خبر درست باشد، اینکه کذب مخصوص باشد بالكذب علی الله، به دروغ بر خدای با اعتقاد جواز آن. و از بعضی صحابه روایت کردند که او گفت: ایاکم و الکذب فانه بجانب للإیمان، گفت: دور باشی از دروغ گفتن، که دروغ گفتن بجانب ایمان است، یعنی با ایمان به یک جا نباشد بر اینکه تاویل که گفتیم.

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ، نحویان خلاف کردند در اینکه «من» و محلّ او از اعراب.

کوفیان گفتند: «من» شرط است و محلّ او رفع است به ابتدا، و قوله: مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا، بدل است از او، و قوله: فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ، اینکه جمله جواب هر دو شرط است برای آن که دو جمله است شرطی، متعلّق به یک دیگر، قالوا و مثله قول القائل: مَنْ يَأْتِنَا فَمَنْ يَكْرِمُنَا، منهم فله منّا الاکرام.

و بصریان گفتند: «من»، موصوله است و او بدل است از آن جمله که در پیش رفت من قوله: إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَاذِبُ الَّذِينَ، «من» بدل

الَّذِينَ است، یعنی آنما یفتری الکذب غیر المؤمنین الکافرون. آنکه استثنا کرد از ایشان مکرهان را، گفت [۱۰۵-۱]: إِيْمَانٌ مِّنْ أَكْرَهٍ، مگر آن را که «۱» مکره باشد که حکم او مخالف اینکه حکم باشد و روا بود که «من» استفهامی باشد و معنی آن بود «۲» که باشد که کافر شود از پس ایمان! إلا آن کس که «۳» مکره بود «۴»، یعنی هیچ عاقل اختیار ارتداد نکند و نه اظهار کلمت کفر از پس ایمان، الا بر سیل إکراه. و اینکه وجهی قریب است - و الله اعلم بمراده.

عبد الله عباس گفت: آیت در عمار یاسر آمد که مشرکان مکه او را بگرفتند و پدرش «۵» یاسر را و مادرش سمیه و صهیب «۶» را و خباب را و بلال را و سالم را و ایشان را عذاب می کردند به انواع عذاب. اما سمیه را در میان دو شتر بسته بودند و عذاب

(۱). قم، آط، آب او: آج، لب او را

(۲-۴). همه نسخه بدلها بجز قم: باشد.

(۳). همه نسخه بدلها او.

(۵). قم: پدرش را یاسر را، آط، آب، آج، لب: پدرش را یاسر.

(۶). قم، آط: صهبا.

صفحه: ۱۰۲

می کردند و گفتند: رسنی از لیف تافته «۱» و سر آن گره بر زده «۲»، بر سر او می زدند تا کور شد و او می گفت: خدا یکی است، تا او را بکشتند. و گفتند نیزه ای «۳» بر اندام او زدند و او را بکشتند. و یاسر را نیز در زیر عذاب بکشتند. عمار یاسر چون چنان دید، گفت: بس «۴» فسوس باشد که مرا در اسیری بکشند «۵»، آنچه ایشان می خواستند از دشنام و نا بایست در حق رسول - علیه السلام - بگفت. او را رها کردند. و یاسر و سمیه اول کس «۶» بودند در اسلام که ایشان را بکشتند. قتاده گفت بنو المغیره عمار را بگرفتند و در چاه میمون کردند او را و گفتند: اگر به محمد کافر شوی و الا اینکه چاه بر تو بینباریم. او آنچه ایشان می خواستند از او، بگفت به اکراه ایشان «۷» و دلش به ایمان مطمئن و ساکن بود. رسول را - علیه السلام و الصلاة - گفتند «۸» که: عمار کافر شد، گفت:

«۹» كَلَّا إِنَّ عَمَّارًا مَلِيءٌ إِيمَانًا مِّن قَرْنِهِ إِلَى قَدَمِهِ وَ اخْتَلَطَ الْإِيمَانُ لِحَمِهِ وَ دَمِهِ

، گفت: عمار پر از ایمان است از سر تا پای «۱۰» و ایمان با گوشت و خون او آمیخته است. عمار با نزدیک رسول آمد - علیه السلام - گریان و می گفت: یا رسول الله؟ شرمسارم از کلمتی که نه به اختیار، بل به اکراه بر زبان من رفته است.

رسول - علیه الصلاة و السلام - «۱۱» چشم او می سترد و می گفت: «۱۲» باکی نیست اگر دگر بار در مثل اینکه حال گرفتار شوی و از تو خواهند تا مانند آن گویی، بگو که بر تو حرج نیست. خدای تعالی در حق او اینکه آیت فرستاد و عمار از جمله اجلّا و بزرگان صحابه «۱۳» است و او را در اسلام قدمی «۱۴» و قدمی «۱۵» تمام است.

راوی خبر گوید که: آن روز که مسجد رسول - علیه الصلاة و السلام - بنا می کردند، رسول صحابه را تحریض و ترغیب می کرد و می گفت: هر کس که او

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم: بافته بودند. [...]

(۲). قم: و سر آن را گره زده.

(۳). همه نسخه بدلها بجز قم: نیزه.

(۴). آز، لب: پس.

- (۵). آج، لب: بکشتند.
 (۶). همه نسخه بدلها بجز قم: کسی.
 (۷). همه نسخه بدلها او را.
 (۸). همه نسخه بدلها: خبر دادند.
 (۹). همه نسخه بدلها: بلحمه.
 (۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: به پای.
 (۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم آب.
 (۱۲). همه نسخه بدلها هیچ.
 (۱۳). همه نسخه بدلها بجز قم بوده.
 (۱۴). همه نسخه بدلها: قدم.
 (۱۵). قم: قدمتی. [.....]

صفحه: ۱۰۳

خشتی برگیرد، فله کذا و کذا، او را چندین و چندین «۱» ثواب باشد. هر یکی از صحابه می‌رفتند و یک یک خشت «۲» می‌آوردند، مگر عمار که او می‌رفت و دو دو خشت می‌آورد. رسول - علیه الصلوة و السّلام - گفت چرا تو دو دو خشت می‌آری، که رنجور شوی؟ گفت: یا رسول الله؟ واحده منی «۳» و واحده منک «۴»، یکی برای خودم می‌آرم و یکی برای تو، چه قدر تو از آن رفیعتر است که تو را رها کنند تا خشت برداری و نمی‌خواهم که [آن ثواب که] «۵» گفתי تو را نباشد یکی به نصیب خود می‌آرم و یکی به نیابت تو. رسول [- علیه السّلام -] گفت:

جزاک الله خیرا

، خدای تو را جزای خیر کناد. و رسول - علیه السّلام - او را خیر داد گفت:

«۷» سیقتلک «الفئة الباغية و آخر زادک ضیاح» من لبن،

گفت تو را گروه باغیان کشند و آخر زاد تو شربه‌ای «۸» شیر باشد با آب آمیخته، و اینکه حدیث از رسول «۹» صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آله - بیشتر صحابه بشنیدند «۱۰» تا روز صفین عمار در لشکر امیر المؤمنین علی بود و منادی برآمد و آواز داد «۱۱»:

یا خیل الله اركبی،

ای لشکر خدای برنشینی. عمار پاره‌ای خطمی بر سر نهاده بود و سرخواست شستن روا نداشت که چندان «۱۲» توقف کند که آن خطمی از سر فرو شوید. سلاح خواست و پوشید و به کالزار «۱۳» آمد و اسپ را نورد می‌داد «۱۴» و می‌گفت:

نحن ضربناکم علی «۱۵» تنزیه فالیوم نضربکم علی تأویله

ضربا یزیل الهام عن مقيله و یذهل الخلیل عن خلیله

أو یرجع الحقّ إلى سبيله یا ربّ إنّی مؤمن بقيله [۵۰۱-پ]

- (۱). آط، آج، لب: چندینی.
- (۲). همه نسخه بدلها: و یک خشت.
- (۳). همه نسخه بدلها بجز قم: منک.
- (۴). همه نسخه بدلها بجز قم: مئی.
- (۵). اساس ندارد، از قم، افزوده شد.
- (۶). دیگر نسخه بدلها: ستقتلک.
- (۷). لب: صالح، آز، آج: صیاح.
- (۸). دیگر نسخه بدلها: شربت.
- (۹). اساس: ندارد، از قم، افزوده شد.
- (۱۰). آط، آب، آز: بیشتر بشنیدند، آج، لب: پیش نشنیدند.
- (۱۱). قم که، آط، آب، آز، آج، لب و گفت.
- (۱۲). همه نسخه بدلها: چندانی.
- (۱۳). همه نسخه بدلها: کارزار.
- (۱۴). قم: می زد. [.....]
- (۱۵). آج، لب: عن.

صفحه : ۱۰۴

و مبارز می افکند از چپ و راست تا معروحش بگردند» (۱) و جراحات بسیار بر اندامش کردند» (۲) بیامد و آبی خواست شربه‌ای» (۳) شیر به او دادند. او آن شربه» (۴) شیر بستد و گفت: صدق الله و صدق رسوله» (۵). خدا و پیغامبر راستیگرند» (۶) چون او را بکشتند هر دو لشکر را معلوم شد که معاویه و لشکرش باغی‌اند، از قتال امیر المؤمنین باز ایستادند. عمرو عاص گفت: نمی‌دانی شما که او را علی کشت که اگر علی او را به کالزار» (۷) نیاوردی او کشته نشدی. ایشان دل خوش شدند و با سر کالزار» (۸) شدند. امیر المؤمنین را بگفتند که: عمرو چه گفت! گفت: ای ملعون که اوست اگر چنین باشد پس هر کس» (۹) را که رسول به کالزار» (۱۰) برد در بدر و «۱۱» حنین و احد و دیگر وقایع همه را پیغامبر کشته باشد. و در مسائل پسر کوا که امیر المؤمنین را پرسید، از عمارش پرسید، گفت:

خالط الايمان لحمه و دمه و هو محرّم علی النار،

گفت: ایمان با گوشت و خون عمار آمیخته شده است و او» (۱۲) بر آتش حرام است. و اخبار در فضایل عمار بسیار است. مجاهد گفت: آیت در جماعتی مسلمانان آمد از اهل مکه که ایمان آورده بودند» (۱۳) مهاجریان گفتند: اگر هجرت نکنی» (۱۴) و با مدینه نیایی» (۱۵) از ما هیچ نه» (۱۶) ای.

برخواستند تا با مدینه آیند، قریش ایشان را در راه بگرفتند و عذاب کردند. ایشان کلمت کفر گفتند» (۱۷) بر کراهت خود. محمّد بن سیرین گفت: آیت در عیاش بن اَبی ربیع آمد و او از جمله مهاجران اول بود و او سخت طاعت دار مادر و پدر بود و «۱۸» بر بود به مادر، مادرش از مکه پیغام فرستاد و گفت: من نذر کرده‌ام که طعام سیر نخورم و در سایه ننشیم تا تو را

(۱). آب، آز: کردند.

- (۲). آط، آج، لب: بکردند.
- (۳). آب، آز، آج، لب: شربت.
- (۴). آط، آب، آز، آج، لب: شربت.
- (۵). آب، آز: رسول الله.
- (۶). همه نسخه بدلها بجز قم، عبارت عربی را معنی نکرده‌اند. (۱۰-۸-۷). همه نسخه بدلها: کارزار.
- (۹). آج، لب: هر کسی.
- (۱۱). قم در.
- (۱۲). همه نسخه بدلها: آن.
- (۱۳). همه نسخه بدلها بجز قم: آوردند.
- (۱۴). آز: نکند.
- (۱۵). قم: نیای، آز: نیاید. [.....]
- (۱۶). آز: نه آید.
- (۱۷). آط، آب، آز، آج، لب: بگفتند.
- (۱۸). همه نسخه بدلها بجز قم او.

صفحه : ۱۰۵

نینم، و اینکه پیغام بر دست برادری فرستاد از آن عیاش، برادر او بود که از مادر و کافر بود و کافری دگر با او بود او از آن جا که بر مادر مهربان بود گفت: بروم و مادر را بینم» ۱. صحابه او را گفتند: مرو که مادرت چون گرسنه شود» ۲) طعام بخورد» ۳) و چون از آفتابش» ۴) رنج بود با سایه شود» ۵. گفت: بروم و با برادر» ۶) که فرعون نام بود» ۷) و کافر» ۸، در راه افتاد و با کافری دیگر» ۹) مکی، چون به میانه راه رسیدند، آن کافران تیغ بر آهختند» ۱۰) و گفتند: اگر به محمّد کافر شوی، و آلا» ۱۱) تو را بکشیم او چون دید که حال حال إکراه است کلمت کفر یا کراه بر زبان راند، خدای تعالی آیت فرستاد.

مقاتل گفت: آیت در جبر» ۱۲) آمد بنده عامر الحضرمی که او مسلمان بود و سیدش او را بر کفر إکراه می کرد، او برای دل سید اظهار کلمت کفر کرد و دلش به ایمان ساکن بود. خدای تعالی در حق او اینکه آیت فرستاد و پس از آن خواجه او نیز ایمان آورد، ایمان او نیکو بود.

قوله: وَ لَکِن مِّن شَرَحٍ بِالْکُفْرِ صِدْرًا، و لکن آن کس که دل خود» ۱۳) مشروح کرده باشد به کفر و دل باز گشاده بر قبول کفر. و اینکه عبارت است از آن که» ۱۴) او عمد» ۱۵) و قصد کند به کفر و عامدا کافر شود، فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ در اول ضمیر با لفظ بود» ۱۶) و در دوم با معنی، برای آن» ۱۷) یکی موخّید است و یکی مجموع، بر ایشان خشم باشد از خدا، و خشم از خدای ارادت عقاب بود به مستحقّش» ۱۸). وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و ایشان را عذابی عظیم بود، و در آیت دلیل است بر آن که ایمان و کفر به

(۱). همه نسخه بدلها و باز آییم.

(۲). همه نسخه بدلها بجز قم: بود.

(۳). اساس: نخورد، با توجه به قم و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۴). آب، آز: آفتاب.

- (۵). همه نسخه بدلها او.
- (۶). آط، آج، لب: برادری.
- (۷). همه نسخه بدلها بجز قم: داشت.
- (۸). همه نسخه بدلها بود.
- (۹). آب، آز: کافر دیگر.
- (۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: بر آهیختند.
- (۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم: و اگر نه. [.....]
- (۱۲). قم: جبر، آط: حر، آج، لب: خبر.
- (۱۳). لب را.
- (۱۴). قم: آن کس که، آط، آب، آز، آج، لب آن کس که.
- (۱۵). قم: عهد.
- (۱۶). همه نسخه بدلها: برد.
- (۱۷). همه نسخه بدلها که.
- (۱۸). قم: مستحقش را، آج، لب: به مستحق.

صفحه : ۱۰۶

دل تعلق دارد و آنچه بر زبان رود «۱» حکایت کفر و ایمان باشد.

اما حکم آیت اجماع علماست بر آن که آن را که او را اکراه کنند بر کفر یا بر معصیتی از معاصی: به تهدید قتل و ضرب و ایذا و ایلام، او را روا باشد که آنچه او را بر آن اکراه می کنند، بکند [۱۰۶-ر]

و آنچه دون قتل بود اولیتر آن بود که تحمل کند برای خدای تا ثوابش بیشتر باشد.

اما اکراه در بیع و عقد «۲» و سایر عقود شرعی آن عقد به اکراه «۳» نبندد «۴» باتفاق.

اما طلاق، فقها در او خلاف کردند: اهل عراق طلاق مکره روا دارند و گویند:

واقع باشد، و هم چونین «۵» گویند: در اکراه بر ندور «۶» و سوگند و رجعت و آنچه مانند اینکه بود. و مذهب اهل البیت «۷» و مالک و اوزاعی و شافعی آن است که طلاق مکره و ندور «۸» سوگند او بر نیوفتد «۹» و اینکه قول بیشتر صحابه است. و شعبی را در طلاق قولی است «۱۰» مخالف اجماع، و آن آن است که گفت: چون «۱۱» اکراه از سلطان باشد واقع نبود و چون از سلطان نباشد واقع بود.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، «ذَلِكَ» اشارت است به عذاب و غضب، گفت آن برای آن است که ایشان اختیار کردند زندگانی دنیا «۱۲» بر آخرت و خدای تعالی هدایت ندهد کافران را بر آن تاویلها که گفته شد «۱۳» از لطف یا «۱۴» حکم و «۱۵» تسمیت یاره «۱۶» بهشت.

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ، پس خدای تو ای محمد آنان راست یعنی رضای خدای تو و ثواب او، علی حذف المضاف و اقامه المضاف إليه

مقامه، آنان راست که هجرت کنند و وطن خود رها کنند و از مکه در موافقت «۱۷» رسول به «۱۸» مدینه آیند پس از آنکه ایشان را

(۱). آط: بود.

(۲). همه نسخه بدلها: عتق.

- (۳). همه نسخه بدلها: با اکراه.
- (۴). آرز: بندد.
- (۵). همه نسخه بدلها: همچنین.
- (۶). همه نسخه بدلها بجز قم: نذر
- (۷). همه نسخه بدلها بجز قم: اهل بیت. [.....]
- (۸). همه نسخه بدلها: نذر و.
- (۹). همه نسخه بدلها بجز قم: بر نیفتد.
- (۱۰). همه نسخه بدلها: هست.
- (۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم: چو.
- (۱۲). همه نسخه بدلها را.
- (۱۳). همه نسخه بدلها بجز قم: گفته شده.
- (۱۴). آط، آج، لب: و، آب، آرز: و یا.
- (۱۵). آب، آرز یا.
- (۱۶). قم، آب، آرز: و یا راه، آط، آج، لب: یا راه.
- (۱۷). قم: به موافقت.
- (۱۸). همه نسخه بدلها بجز قم: با.

صفحه: ۱۰۷

مفتون بکرده باشند» (۱) و ممتحن به عذاب، چنان که قصه آن گذشت (۲) در حدیث عمّار و جز او. «ثُمَّ جَاهِدُوا وَ صَبِرُوا، آنکه جهاد کنند و صبر کنند بر ایمان و هجرت و جهاد. إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا، ای (۳) بعد الفتنة، خدای تو از پس آن فتنه، غفور و رحیم است آمرزنده و بخشاینده است بیامرزد ایشان را و رحمت کند.

گفتند: آیت در عیاش بن ابی ربیع آمده، برادر ابو جهل بود از رضایت و ابو جندل بن سهیل بن عمرو بن الولید بن المغیره و سلمه بن هشام [و عبد الله بن] (۴) اسد (۵) الثقفی، مشرکان ایشان را عذاب کردند تا بعضی التماس ایشان بجای آوردند و اینکه فتنه در آیت اینکه است. آنکه هجرت کردند تشویر زده، حق تعالی برای تسلیت ایشان چون از ایشان اخلاص دانست اینکه آیت فرستاد در حق ایشان. حسن و عکره گفتند:

آیت در عبد الله بن سعید بن (۶) ابی سرح آمد- و او کاتب پیغمبر بود. مرتد شد و برگشت و با مکه شد. رسول- علیه السلام- روز فتح مکه بفرمود تا او را بکشند. (۷)

عثمان (۸) در حق او شفاعت کرد رسول او را رها کرد او پس از آن اسلام آورد و اسلامش درست شد. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. و اگر اینکه روایت درست باشد از (۹) «اول منافق بوده باشد، چه ارتداد از مؤمنان در وجود نیاید برای جوهری که گفتیم. عبد الله عامر خواند: فتنوا، به فتح «فا» و «تا» اعتبارا بقوله: «ثُمَّ جَاهِدُوا وَ صَبِرُوا. و باقی قرآن خوانند فتنوا، بر فعل مجهول اعتبارا بقوله: إِلَّا مِنْ آكْرَه، آنکه جهاد کنند و صبر کنند بر جهاد و بلایات.

یوم تأتي كل نفس تجادل عن نفسها، گفت: یاد کن ای محمد آن روز که آید هر نفسی و جدل می کند از خویشتن و خصومت می کند برای خود. و «عن»، برای آن آورد کانه قال: دفعا عن نفسها. وَ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ و بدهند هر نفسی را تمام آنچه کرده باشند.

وَهُمْ لَا يُظَلِّمُونَ، و بر ایشان ظلم نکنند و حق ایشان نقصان نکنند.

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم: کرده باشند.

(۲). آط: گزشت.

(۳). آز من. [...]

(۴). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

(۵). قم، آط، آج، لب: اسید.

(۶). قم: مسعود بن، آز، آج، لب: سعد بن.

(۷). قم، آب، آز، آج، لب: بکشند.

(۸). آج، لب علیه ما يستحق، آط رضی الله عنه.

(۹). آط، آب، آز، آج، لب: او.

صفحه: ۱۰۸

صالح المرّی روایت کرد «۱» عن جعفر بن زید که، یک روز عمر خطّاب «۲»، کعب احبار را گفت: یا کعب؟ ما را وعظی کن و تنبیهی. گفت: به آن خدای که جان من به امر اوست اگر فردای قیامت مثل عمل هفتاد پیغامبر بیاری، [۱۰۶-پ] بر تو تاراتی «۳» و حالاتی آید و تو را در آن حال هیچ همّت نباشد مگر نفس خود «۴» و دوزخ نفیری «۵» زند که هیچ فریشته مقرب و پیغامبر مرسل منتجب نماند و الاّ به زانو در آید تا ابراهیم «۶» در آید و می گوید: بار خدایا؟ تو دانی که من خلیل توأم و از تو هیچ نمی خواهم با درجه خلّت که مراست الاّ نفس خود نمی خواهم. و تصدیق اینکه در کتاب خداست آن جا که گفت: یوم تأتی کُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا.

عکرمه روایت کرد از عبد الله عتّاس که: فردا «۷» قیامت میان مردمان به انواع خصومت باشد تا خصومت با جان و تن افتد، جان گوید: بار خدایا مرا تو آفریدی و از فعل تو صادر شدم، مرا دستی گیرنده بدادی «۸» و پای «۹» رونده «۱۰» و چشمی بیننده. تن گوید: بار خدایا؟ مرا بیافریدی به مانند پاره ای هیزم و در دستم گیرایی نبود و در پایم روایی «۱۱» نبود و در چشمم بینایی نبود، اینکه روح آمد چون شعاع نور، به او «۱۲» زبانم گشاده «۱۳» شد و «۱۴» دستم گیرنده شد و پایم رونده شد. بار خدایا؟ عذاب او را کن. خدای تعالی برای ایشان مثلی زند که: نابینایی و مبتلایی در دیوار بستی شدند «۱۵» که در او درختان خرما بود. نابینا گوید: [من نمی بینم که خرما کجاست! مبتلا گوید:

من می بینم و لکن نمی توانم گرفتن] «۱۶» نابینا گوید مبتلا- را: من تو را برادرم تا تو خرما بگیری. نابینا مقعد را بردارد تا او خرما بگیرد، عذاب بر هر دو باشد که هیچ دو، بی - یک دیگر به کار نیامدندی.

(۱). همه نسخه بدلها: کند.

(۲). آج، لب علیه ما يستحق.

(۳). آط، آز، آج، لب: بارانی.

(۴). آط، آب، آز، آج، لب: را.

(۵). همه نسخه بدلها: زفیری.

- (۶). اساس، آط: ابرهیم.
 (۷). قم، لب: فردای.
 (۸). آط، آب، آز، آج، لب: ندادی. [...]
 (۹). آج: پایی.
 (۱۰). آط، آز، آب، آج ندادی.
 (۱۱). قم، آط، آب، آز، لب: روالی.
 (۱۲). آط، آب، آز، آج، لب: نور او یافتم.
 (۱۳). قم: بگشاده.
 (۱۴). قم او.
 (۱۵). همه نسخه بدلها: شوند.
 (۱۶). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

صفحه: ۱۰۹

وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً، حَقَّ تَعَالَى كَقَوْلِهِ: بَزَدَ خَدَايَ تَعَالَى مِثْلِي «۱»، دِيهِي وَ شَهْرِي، يَعْنِي مَكَّةَ. كَانَتْ آمِنَةً، أَيَمِنْ «۲» بُوَد. هَذَا مِنْ بَابِ نَهَارِهِ صَائِمٍ وَ لَيْلِهِ قَائِمٍ، يَعْنِي مَرْدَمٌ فِيهِ أَيْمِنْ «۳» بُوَدُنْدُ «۴»، كَسَّ رَا فِيهِ خَوْفِي بُوَد. مُطْمَئِنَّةً، شَهْرِي أَرَامِيْدَه، حَاجَتُ بُوَد مَرْدَمٌ رَا بِهِ ائْتِقَالِ كَرْدَنِ اَز شَهْرِ «۵» بِرَا ائْتِجَاعِ، چنان که عرب را عادت بود. يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَعْدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ، رُوْزِشَانِ مِيْ اَمْدِ نُوْشِ وَ گُوَارِنْدَه وَ بَسِيَارِ اَز هَر جَايِ «۶» كِه اَنْدِيْشَه بُوَد اِيْشَانِ رَا اَز بَرِّ وَ بَحْرِ اَنْ جَا مِيْ بَرْدَنْد. نَظِيْرَه قَوْلِه: يُجْبِي اِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا «۷».

فَكَفَّرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ، بِه نَعْمَتِ خَدَايِ كَافِرِ شَدَنْد. خَدَايَ تَعَالَى بِچَشَانِيْدِ اِيْشَانِ رَا لِبَاسِ گَرَسَنْگِي وَ تَرَسِ وَ اِيْشَانِ رَا اَمْتِحَانِ كَرْدِ بِه گَرَسَنْگِي هَفْتِ سَالِ. وَ رَسُوْلٌ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - بَفَرَمُوْدَ تَا عَرَبِ طَعَامِ اَنْ جَا «۸» نَبَرَنْدُ «۹» بِرِ عَادَتِي كِه اِيْشَانِ رَا بُوَد چِه اَنْوَاعِ طَعَامِ مَكَّةَ اَز بِيْرُوْنِ اَرَنْدِ كِه اَنْ جَا زَرَعِ نَبَاشَدِ تَا كَارِ اِيْشَانِ دَر تَنْگِي «۱۰» وَ سَخْتِيْ بِه جَايِي رَسِيْدِ كِه اَسْتِخَانِ «۱۱» سُوْخْتَه مِيْ خُوْرْدَنْد وَ مَرْدَارِ وَ خُوْنِ تَا رُوْسَايِ مَكَّةَ «۱۲» بِا رَسُوْلِ اِيْنَكِه سَخْنِ گَفْتَنْد، وَ گَفْتَنْد: اَنْگَارِ كِه تُو رَا بِا مَرْدَانِ «۱۳» مَعَادَاتِي «۱۴» هَسْتِ زَنَانِ وَ كُوْدَكَانِ اَز گَرَسَنْگِي مِيْ مِيْرَنْد. رَسُوْلٌ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - بَفَرَمُوْدَ تَا طَعَامِ اَنْ جَا بَرْدَنْدُ «۱۵»، تَا طَعَامِ فَرَاخِ شَدِ بَرِ اِيْشَانِ، وَ اِيْشَانِ هَنْوُزِ مَشْرَكِ بُوَدَنْد. وَ الْخَوْفِ، وَ تَرَسِ، وَ تَرَسِ اِيْشَانِ هَمِ اَز رَسُوْلِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - بُوَدِ وَ اَز بَعُوْثِ وَ سَرَايَايِ اَوْ كِه پِيْرَاهَنْ «۱۶» مَكَّةَ مِيْ گَرْدِيْدَنْد. وَ يَكُ رُوَايَتِ اَز اَبُو عَمْرُوْ اَنْ اَسْتِ كِه: الْخَوْفُ خُوَاَنْدِ، بِه نَصْبِ، عَطْفًا عَلَيِ قَوْلِه: «لِبَاسِ». وَ دَر «قَرْيَه»، سَه قَوْلِ گَفْتَنْد: عَبْدُ اللَّهِ عَبَّاسٌ وَ قَتَادَةُ وَ مَجَاهِدٌ گَفْتَنْد: مَكَّةَ اَسْتِ. وَ رُوَايَتِ كَرْدَنْدِ اَز حَفْصَه كِه اَوْ گَفْت: مَدِيْنَه اَسْتِ. سَلِيْمَانُ بْنُ عَشْرٍ «۱۷» گَفْتِ

(۱). همه نسخه بدلها قريه.

(۲-۳). قم: امن.

(۴). آج، لب: بود.

(۵). همه نسخه بدلها: شهری.

(۶). آب، آز، آج، لب: جایی.

- (۷). سوره قصص (۲۸) آیه ۵۷. [.....]
- (۸). آط، آب، آج، لب: با آن جا.
- (۹). آط، آب، آز: بردند، آج، لب: ببرند.
- (۱۰). قم: اژنگی، آط، آب، آز، آج، لب: به تنگی.
- (۱۱). همه نسخه بدلها: استخوان.
- (۱۲). همه نسخه بدلها در اینکه باب.
- (۱۳). آط، آب، از، آج، لب: مردمان.
- (۱۴). آط، آز، آج، لب: معادلتی.
- (۱۵). آج، لب: برند.
- (۱۶). همه نسخه بدلها بجز قم: گرد.
- (۱۷). آط، آز: حشر، آج، لب: حسن.

صفحه : ۱۱۰

که: ما در آن وقت که مردم «۱» بر عثمان خروج کردند با حفصه بنت عمر از مکه می آمدیم. او در راه خیر عثمان پرسید از دو سوار که از مدینه می آمدند. گفتند: هو محصور بالمدينة، او در مدینه محبوس «۲» است. سرای بر او حصار کرده اند. حفصه گفت: مدینه آن شهر است که خدای گفت: ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً - الآية. و دیگر مفسران گفتند: مراد مدینه است نا معین، هر شهر که باشد، چه «۳» غرض خدای مثل است نه تعیین شهر. فَمَا قَوْلُهُ: بِأَنْعَمِ اللَّهُ، [۱۰۷- ر]

در واحد او دو «۴» قول گفتند:

یکی نعمه، کشده و أشد، و یکی نعم، من قول العرب: كُنَّا فِي أَيَّامِ «۵» نَعْمٍ وَ طَعْمٍ. و مثله قولهم «۶»: وَدَّ وَ أَوَدَّ. يقال: فلان وَدَّى وَ القوم أَوَدَّى. و قول سهام «۷» جمع نعماء باشد، كبأساء و أبؤس و ضراء و أضر، قال الشاعر:

و عندی قروض «۸» الخیر و الشرّ کلّه فبؤس «۹» لذی بؤسی «۱۰» و نعمی بأنعم

و اینکه جمع قلیل باشد. قوله: بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ، [اینکه را «با» ی مجازات «۱۱» خوانند و یا بدل، ای جزاء ما كانوا يصنعون] «۱۲» و بدله، و برای آن لباس گفت که اینکه عذاب بر ایشان مشتمل بود، كاللباس علی لایسه كانه قال: فاذا قههم «۱۳» عذابا، شاملا بهم مشتملا عليهم.

و لَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ، به ایشان آمد، یعنی به اهل مکه پیغمبری هم از ایشان، یعنی محمد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ. فَكَذَّبُوهُ، بدروغ داشتند او را و دروغزن خواندند او را. يقال: كَذَّبْتَهُ إِذَا نَسَبْتَهُ إِلَى الْكُذْبِ. فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ، عذاب ایشان را بگرفت. وَ هُمْ ظَالِمُونَ، «واو» حال است «۱۴»، در آن حال که ایشان ظالم بودند و عذاب ایشان به دست رسول بود، چون ایشان را بکشت به بدر و دیگر وقایع. و

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم: مردمان.

(۲). همه نسخه بدلها: چون محبوسی.

(۳). همه نسخه بدلها بجز قم: که.

(۴). همه نسخه بدلها: سه، که با توجه به دنباله مطلب بر متن مرجح می‌نماید. [.....]

(۵). همه نسخه بدلها: ایام.

(۶). قم، آج، لب: قوله.

(۷). آط، آز، آب، آج، لب: سیم.

(۸). آب، آز: فروض.

(۹). آط، آج: فیوسا.

(۱۰). آط: بوسا، آج، لب: یوسا.

(۱۱). آط، آز، آج، لب: اینکه را مجازات.

(۱۲). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

(۱۳). قم: ندارد.

(۱۴). قم: حال راست.

صفحه : ۱۱۱

اینکه عذاب که گفت: فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسِ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ.

آنگه ایشان را بر سیلِ اباحت به صورت امر گفت: فَكُلُوا، بخوری «۱» از آنچه خدای شما را روزی کرده است، حلالاً، نصب او بر حال است از مفعول، طیباً، پاکیزه، وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ، و نعمت خدای را شکر کنی اگر او را می‌پرستی، و إضافت نعمت با او می‌کنی. و معنی نه آن است که اگر او را عبادت نمی‌کنی شکر جز او کنی، بل معنی آن است که چون دعوی عبادت او می‌کنی شکر او را کنی که نعمت شما از اوست. و برای آن گفتیم که اینکه اباحت است به صورت «۲» امر، چه «۳» خدای تعالی اینکه را مرید نیست که در ارادت اینکه غرضی نیست، و اینکه ارادت عبث باشد، و خدای تعالی منزّه است از عبث. چون اباحت کرد آنچه روزی است بیان کرد و آنچه نه روزی است، بل حرام است، تا از آن اجتناب کنند.

گفت: إِنَّمَا حَرَّمَ، بحقیقت خدای حرام کرد بر شما مردار آنچه جان از او برفته باشد نه به تذکیه و «۴» کشتن. وَ الدَّم، و خون و گوشت خوک، وَ مَا أَهْلٌ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ، و هر ذبیحه که عند آن نام جز خدای برده باشند و نه به نام خدای کشته باشند، اینکه جمله حرام است. فَمَنْ اضْطُرَّ، هر که او مضطر شود و ضرورت او را به آن آرد که از اینکه چیزهایش «۵» تناول باید کرد «۶»، غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ، که او باغی و عادی نباشد، و نصب «غیر» بر حال است، و شاید که استثنا بود. و اختلاف اقوال در باغی و عادی بگفتیم در سورة المائدة، و درست تر «۷» اقوال آن است که «باغی» آن باشد که خروج کند بر امام عادل، و «عادی» آن که تعدی کند بر غیر «۸» در راه زدن. و گفته‌اند:

«غیر باغ»، أی غیر طالب للمیتة «و لا عاد» أی لا یتعدی شعبه، یعنی بی آن که طلب کند یا از رخصت در گذرد و آن مقدار که «۹» امساک رمق بود بی آنکه که به سیری رساند خود را. فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ، خدای غفور و رحیم است، بیامرزد او را و بر او

(۱). آط: بخری.

(۲). قم: صورت.

(۳). قم: ندارد.

(۴). قم: به کشتن و تذکیت. دیگر نسخه بدلها: نه به کشتن و تزکیه. [.....]

- (۵). همه نسخه بدلها: چیزهاش.
 (۶). همه نسخه بدلها قم: کرد.
 (۷). آط: درست.
 (۸). همه نسخه بدلها بجز قم: بر غیر.
 (۹). قم، آط، آب: را.

صفحه: ۱۱۲

رحمت کند»۱. نه اینکه جا بر او حرج باشد و نه به قیامت بر او تبعه‌ای»۲ باشد.

وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ، «ما» موصوله است و گفته‌اند:

مصدری است. حق تعالی گفت: مگوی آن را که وصف می‌کند زبانهای شما آن را به دروغ. و نصب «کذب» به وصف است،
 یقال: و صفته کذا و بکذا، و التقدير: و لا تقول «۳» لوصف ألسنتکم الکذب. اگر «ما» مصدریّه گویند و اگر موصوله گویند، تقدیر
 اینکه «۴» باشد: و لا تقولوا للذی «۵» تصفه ألسنتکم الکذب بدل ضمیر باشد، و قوله:

هذا حلالٌ و هذا حرامٌ محل او نصب است بوقوع القول «۶» علیه. و عبد الله عباس خواند: الکذب به ضم «کاف» و «ذال» و رفع «با»

علی أنه نعت للألسنة، و هو جمع کذوب، یعنی آنچه زبان دروغزنتان «۷» می‌گوید و وصف می‌کند. و حسن بصری [۱۰۷-پ]

خواند: «الکذب» بالجر علی أنه صفة ل «ما»، ای لا تقولوا للکذب «۸» الذی «۹» تصفه «۱۰» ألسنتکم هذا حلال و هذا حرام. و اینکه
 وجوه از روی معنی قریب است جز که در قراءت «۱۱» مشهور نیست در شواذ است. خدای تعالی «۱۲» نهی کرد عرب را و جز عرب
 را از آن که از خویشان تحلیل و تحریم کنند. آنکه گفت:

اینکه وصف که شما می‌کنی اشیا «۱۳» را به حلال و حرام «۱۴» دروغ است، چه آنچه حلال است حرام می‌گویی «۱۵» و آنچه حرام
 است حلال می‌گویی «۱۶» آن را. و آن به خلاف راستی است «۱۷» دروغ باشد چه دروغ چیزی بود که مخبر به خلاف آن بود «۱۸» و
 مراد آنچه ایشان حرام کردند از بحیره و سائبه و حام و وصیله. و قولهم: ما فی بطون هذه الانعام خالصة لذكورنا و محرم علی
 أزواجنا، إلی غیر ذلك من الجهالات. آنکه

(۱). همه نسخه بدلها: و رحمت کند بر او.

(۲). قم: تبع.

(۳). همه نسخه بدلها: و لا تقولوا.

(۴). قم. آط، آج، لب: آن.

(۵). آج، آج، آج: و لا تقولوا الذی.

(۶). آب، آج، آج، لب: الفعل.

(۷). همه نسخه بدلها بجز قم: دروغزنتان.

(۸). آط: و لا يقولوا الکذب.

(۹). همه نسخه بدلها بجز قم: للذی. [.....]

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: یصفه.

(۱۱). قم: قراءت.

- (۱۲). همه نسخه بدلها: حق تعالی.
 (۱۳). آز، آج، لب: ایشان.
 (۱۴). آج، لب: به حرام.
 (۱۵). قم: گویی، آز: می گویند.
 (۱۶). قم: خوانی، آط: می خوانی، آب، آز، آج، لب: می خوانید.
 (۱۷). آب، آز، آج، لب پس.
 (۱۸). قم: آط، آج، لب: باشد.

صفحه: ۱۱۳

حق تعالی باز نمود که غرض شما در اینکه باب آن است تا دروغ بر خدای فرو می بافی «۱». آنگه گفت: آنان که دروغ بر خدای فرو بافند «۲» ایشان فلاح و ظفر و بقا نیابند «۳» و از اینکه خیر محروم باشند. و قوله: «متاع قلیل» خبر مبتدای محذوف است، و التقدير: ما هم فيه من حطام الدنیا متاع قلیل، آن را که «۴» ایشان در آنند از متاع دنیا، متاعی است اندک و تمتعی که عن قریب با فنا شود. وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و ایشان را در آخرت عذابی سخت مولم باشد به تحلیل حرام و به تحریم «۵» حلال. مولم باشد به تحلیل حرام و به تحریم «۶» حلال.

وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا، آنگه بیان کرد و گفت: ما حرام کردیم بر جهودان، ما قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ آنچه قصه آن بر تو گفتیم «۷» و مراد آن که قصه آن برفته است در سوره الانعام فی قوله: وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَ مِنَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومُهُمَا، ۷- الایه «۸». وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ، ما به اینکه که «۹» کردیم بر ایشان ظلمی و ستمی نکردیم و بخشی و نقصانی نکردیم حظ ایشان را. چه تحلیل و تحریم در شرع به حساب مصلحت «۱۰» باشد، و لکن «۱۱» ایشان بر خود ظلم کردند «۱۲» به کفر و معصیت که کردند عند آن مصلحت ایشان بگشت، بعضی محلات بر ایشان حرام کردند «۱۳»، عقوبه لهم علی ذلک. ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ، گفت پس از اینکه که رفت، خدای تو ای محمد آنان را که ایشان به جهالت و داعی جهل «۱۴» اعتقادات باطل و ظنون بد که ایشان را بود کفر و معصیت کردند آنگه توبه کردند از آن و «۱۵» پشیمان شدند و عزم

(۱). قم: فرو بافی، آط: فرا بافی، آب، لب: فرا بافید، آج، آز: فرا بافند.

(۲). همه نسخه بدلها بجز قم: فرا بافند.

(۳). قم: نیاوند.

(۴). همه نسخه بدلها: اینکه که.

(۵). همه نسخه بدلها: تحریم. [...]

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم: با تو بگفتیم.

(۷). سوره انعام (۶) آیه ۱۴۶.

(۸). آج، لب: آنگه گفت، قم، آط، آب، آز آنگه گفت.

(۹). همه نسخه بدلها بجز قم: ما اینکه که.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: مصالح.

(۱۱). آج، لب: و لیکن.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم: ستم کردند.

(۱۳). همه نسخه بدلها بجز قم: کردیم.

(۱۴). آج، لب اند.

(۱۵). همه نسخه بدلها بجز قم: و از آن.

صفحه : ۱۱۴

کردند که با مانند آن رجوع نکنند، و مصلح شدند، ایشان را آمرزنده و بخشاینده است. و قوله: [مِنْ بَعْدِهَا، ضَمِير عَايِد است با توبه و قوله] (۱): «لَعَفُورٌ رَحِيمٌ» خبر «۲» هر دو مبتداست، الْمَذِي هُوَ قَوْلُهُ: «إِنَّ رَبَّكَ» و گفتند: خبر در جمله اول محذوف است، حذفه اتکالا علی الخبر الثانی، و قوله: لِلَّذِينَ، تَعَلَّقَ دَارِدُ اَيْنَكَةَ «لام» به قوله: لَعَفُورٌ رَحِيمٌ» أی غفور رحیم لهم.

إِنَّ اِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ، گفت: ابراهیم خلیل - علیه السلام - امتی بود.

آنکه در او خلاف کردند: بعضی مفسران گفتند «۳»: اماما یقتدی به، ابراهیم «۴» امامی بود مقتدی «۵» که خلقان در خیر به او اقتدا کردند.

عبد الله مسعود گفت: کان معلما للخیر، و او بعضی صحابه رسول را وصف [کرد] «۶» بانه، کان- أُمَّةً قَانِتًا. او را گفتند اینکه ابراهیم «۷» بود گفت: دانی تا معنی «امیه قانتا» چه باشد! گفتند: بگو. گفت: «امت» معلم خیر باشد و «قانت» مطیع، و اینکه مرد چنین است.

مجاهد گفت: برای آتش امت خواند که در عهد او، مؤمن، او بود «۸» و در «۹» عصر او همه کافر بودند از اینکه جا که «۱۰» منفرد بود بدین مسلمانی، حق تعالی او را امت خواند.

و منه

قول النبی - علیه السلام: یبعث زید بن عمرو بن نفیل امه وحده یوم القیامه.

قتاده گفت: برای آتش امت خواند که اهل هیچ دین نبودند و اِلَّا او را بیسندیدند «۱۱» از جهودان و ترسایان و گبران و مسلمانان.

شهر بن حوشب گفت: در هر روزگار خدای تعالی زمین به بکرت و دعای چهارده کس بدارد [۱۰۸- ر]

جز در عهد ابراهیم - علیه السلام - که در روزگار او جز او مؤمن نبود که خدای به برکت او زمین برجای بداشت و اهل زمین را روزی داد،

(۱). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

(۲). آط، آج، لب: ندارد.

(۳). همه نسخه بدلها ای.

(۴). اساس: ابرهیم. [...]

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم: مقتدی بود.

(۶). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

(۷). اساس، آط: ابرهیم.

(۸). قم: مومن بود.

(۹). همه نسخه بدلها: اهل.

(۱۰). قم، آب، آز، از آن جا که، آط، آج، لب: آن جا که.

(۱۱). آج، لب: نپسندیدند.

صفحه: ۱۱۵

برای اینکه او را اَمّت خواند «۱»، که هر خصلت که در اَمّتی و عالمی باشد پراگنده «۲» در او مجموع بود، چنان که شاعر گفت «۳»:

و لیس لله بمستنکر أن «۴» یجمع العالم فی واحد

و گفتند: برای آنش اَمّت خواند که قوام اَمّت به او بود، و اَمّت، فعله باشد من اَمّه، إذا تبعه «۵» و قصده، پس فعله باشد به معنی مفعول كَالطَّعْمَةِ و الاکلّة و اللقمة و الخبرة «۶» و غیر ذلك. و اینکه قوت آن قول است که گفتند به معنی امام است. قانتاً، ای دائم الطّاعة، دائم طاعت بود، و القنوت، دوام الطّاعة و دوام القیام فی الصّیلة. آنگه به عرف شرع عبارت است از «۷» دعا که در رکعت دوم نماز، قبل الزّکوع و بعد القراءه، خواند «۸»، لله، مطیع بود خدای را، حنیفاً، مسلمان بود. آنگه اشتقاق او یا از میل باشد یا از استقامت، چنان که بیان کرده ایم «۹». و أحنف گویند مایل القدم را، و نیز آن را که همه پای او بر زمین نشیند، و از جمله مشرکان نبود.

شاکراً لِأَنْعَمِهِ، و نیز شاکر بود نعمتهای خدای را. و «شکر» اعتراف باشد به نعمت منعم با ضربی تعظیم او. اجْتَبَاهُ، برگزید خدای تعالی او را، «۱۰» و هداه، و راه نمود او را به انواع الطاف و توفیق بر ره «۱۱» راست که ره «۱۲» مسلمانان است و دین حق. وَ آتِنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً، و ما او را در دنیا نیکوی «۱۳» دادیم از رسالت و خلت «۱۴» و ثنای نیکو. مقاتل حیّان «۱۵» گفت: یعنی آن نمازها که او را فرمودند و به آن تخصیص کردند او را. و گفتند: به تکلیف اَمّت ما «۱۶» که بر او صلوات «۱۷» فرستند فی قولهم:

اللّهم صلّ علی

(۱). آط، آب، آز، آج: خواندند، همه نسخه بدلها بجز قم بعضی دگر گفتند: برای آنش اَمّت خواند.

(۲). قم: پراگنده باشد.

(۳). آب، آز، آج، لب شعر.

(۴). آج، لب: و ان.

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم: اتبعه.

(۶). آط، آج، لب: كَالطَّعْمَةِ و اللقمة.

(۷). همه نسخه بدلها آن. [...]

(۸). قم: خواندند.

(۹). همه نسخه بدلها: کردیم.

(۱۰). قم: او را خدای تعالی.

(۱۱). قم: به راه، آط، آب، آز: به ره.

(۱۲). قم، آج، لب: راه.

(۱۳). آج، لب: نیکی.

(۱۴). آط، آب، لب: رسالت خلت.

(۱۵). آط، آج، لب: چنان.

(۱۶). قم: ندارد.

(۱۷). آط، آب، آج، لب: صلوات.

صفحه: ۱۱۶

الله محمد و آل محمد كما صلّيت على إبراهيم و آل إبراهيم.

و گفتند: مراد به اینکه حسنه فرزندان مطیع اند که او را داد در وقت پیری و نومیدی. و گفتند که: قبول عام خواست که او را بود در همه امتان. و إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ، و او در آخرت از جمله صالحان و نیکان «۱» باشد و بنزدیک خدای تعالی «۲» درجه و منزلت ایشان دارد تا جمع باشد او را خیر دنیا و آخرت و بعضی دگر گفتند: در آیت تقدیم و تأخیری هست و مجاز او اینکه است: و آتیناه فی الدنیا و فی الآخرة «۳» حسنه و انه لمن الصالحین.

ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ، گفت: «۴» وحی کردیم به تو، أَنْ آتَيْجَ مِلَّةً إِبْرَاهِيمَ، که مَلَّت و دین او را متابعت کنی، «۵» یعنی اقتدا کن به او در دعوت با دین خدای از توحید و عدل و نفی «۶» از کفر و شرک بر طریق و سیرت او برو. و مراد آن است «۷» که بر شرع او عمل کن، چه رسول «۸» - علیه السلام - به شرع هیچ پیغمبر متعبد نبود، علی وجه الاقتداء به و المتابعة له، چه اگر چنین بودی از امت او بودی و آن پیغامبر به از او بودی، چه پیغامبر به از امت باشد و مقتدا به از مقتدی «۹»، و اینکه خلاف اجماع است.

اما اگر بعضی مسایل «۱۰» به اتفاق موافقت باشد آن را با شرع «۱۱» دیگر پیغامبران، پیغامبر - علیه السلام - مکلف «۱۲» باشد که به آن نه بر سبیل متابعت و اقتدا به ایشان «۱۳» باشد بل بر سبیل اتفاق الشرعین «۱۴» باشد. و لفظ اتباع بر توسع و تشبیه باشد، لاتفاق الفعل «۱۵» فی الصورة. و گفتند «۱۶»: مراد به «مَلَّت» تکالیف عقلی است، علی هذا التأویل.

حَنِيفًا، نصب او بر حال باشد و روا بود که از فاعل بود یا «۱۷» حال باشد از رسول

(۱). همه نسخه بدلها: باشد و نیکان.

(۲). همه نسخه بدلها بجز قم در.

(۳). آب، آج، لب: و الآخرة، آط: ندارد.

(۴). همه نسخه بدلها آنگه. [...]

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم: کن.

(۶). همه نسخه بدلها: نهی.

(۷). همه نسخه بدلها: نه آن است که.

(۸). همه نسخه بدلها ما.

(۹). قم، آط، آج، لب: مقتدی به از مقتدی.

(۱۰). همه نسخه بدلها: مسائل.

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم: دیگر شرع.

(۱۲). همه نسخه بدلها که.

(۱۳). قم: به آن.

(۱۴). آط، آب: اتفاقاً شرعیتین.

(۱۵). همه نسخه بدلها: الفعلین.

(۱۶). آط، آج، لب: گفتن.

(۱۷). همه نسخه بدلها: تا.

صفحه: ۱۱۷

- علیه السلام- و روا بود که از مفعول بود یا «۱» حال بود از ملت ابراهیم «۲»، و ما کان من المشرکین، و ابراهیم «۳»، - علیه السلام- از جمله مشرکان نبود. و برای آن تکرار فرمود نفی شرک را از ابراهیم «۴»، که مشرکان گفتند: ما بر ملت ابراهیم ایم، و جهودان و ترسایان همین «۵» گفتند تا خدای تعالی رد کرد بر ایشان، بقوله: ما کان ابراهیم یهودیاً و لا نصرانیاً و لکن کان حنیفاً مسلماً [۱۰۸-پ]

و ما کان من المشرکین «۶».

آنکه گفت: إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ، گفت: روز شنبه تو را به آن «۷» کردند که در او خلاف کردند، حسن بصری گفت: معنی آن که یعنی «۸» بر ایشان کردند یعنی بد بود بر ایشان، و ایشان را نبود بل بر ایشان بود از آن جا که ایشان را در اینکه روز لعنت کردند و مسخ کردند برای آن که در اینکه روز تعدی [ی]

کردند و ماهی گرفتند که بر ایشان حرام بود، فی قوله تعالی: كَمَا لَعْنَا أَصْحَابَ السَّبْتِ... «۹»، و فی قوله: وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ «۱۰» - الآیه.

و اختلاف ایشان در اینکه روز آن بود که بعضی گفتند: اینکه روز حلال است، و بعضی گفتند: حرام است، بعضی گفتند: اعظم الأیام است به حرمت، و بعضی گفتند: نیست، بل یک شنبه است. و بعضی دگر گفتند: معنی آیت آن است که خدای تعالی تعظیم روز شنبه «۱۱» نکرد الا بر آنان که در او خلاف کردند از جهودان.

و آن بود که خدای تعالی تعظیم روز آدینه بر ایشان واجب کرد «۱۲» و عباداتی «۱۳» فرمود ایشان را در اینکه روز، ایشان خلاف کردند و گفتند: ما اینکه تعظیم روز شنبه را کنیم که خدای تعالی در شش روز آسمان و زمین بیافرید، «۱۴» روز آدینه نماز دیگر فارغ شد و روز شنبه بیاسود، ما آن روز «۱۵» را تعظیم کنیم. خدای تعالی عند آن تکلیف تعظیم

(۱). همه نسخه بدلها: تا. [.....] (۲-۳-۴). اساس، آط: ابراهیم.

(۵). قم: هم اینکه.

(۶). سوره آل عمران (۳) آیه ۶۷.

(۷). همه نسخه بدلها: روز شنبه بر آنان.

(۸). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۹). سوره نساء (۴) آیه ۴۷.

(۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۶۵.

(۱۱). همه نسخه بدلها واجب.

(۱۲). آذ، لب: نکرد، آج: بکرد.

(۱۳). همه نسخه بدلها بجز قم: عبادتی.

(۱۴). همه نسخه بدلها و.

(۱۵). قم: اینکه روز.

صفحه : ۱۱۸

روز شنبه بر ایشان سخت کرد. و بر اینکه قول تقدیر آیت آن بود که: «إِنَّمَا جَعَلَ اللَّيْلُ فِرْصًا عَلَى الَّذِينَ اٰخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْيَهُودِ. وَ كَانُوا يُخَيَّرُونَ بَيْنَ يَدَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ يَوْمَ الْاِخْتِلَافِ» گفتند: اختلاف ایشان در شنبه و یک شنبه افتاد «۱». جهودان گفتند: شنبه فاضلتر است، و ترسایان گفتند: یک شنبه.

کلبی گفت: خدای تعالی موسی را فرمود تا بنی اسرائیل را فرماید که تعظیم روز آدینه کنید «۲». گفتند: ما جز شنبه را تعظیم نکنیم که شنبه آن روز است که خدای تعالی در او بیاسود از خلق اُشیا، و خلاف کردند بر موسی - علیه السّلام - چون عیسی بیامد - علیه السّلام - و ترسایان را تعظیم روز آدینه فرمود، خلاف کردند و گفتند: ما اینکه روز نخواهیم، چه ما را نباید که عید ما پس از عید ایشان باشد «۳» ما از اول اسبوع روز یک شنبه عید خود کنیم «۴»، فهدا هو اختلافهم فیه فی قوله الکلبی. همّام ابن مته روایت کند از ابو هریره که رسول - صلی الله علیه و آله - گفت:

نحن الآخرون السابقون يوم القيامة

، ما آخرین امتان و پیغامبرانیم «۵» و سابقانیم روز قیامت، إلا «۶» أنهم اوتوا الكتاب «۷» قبلنا، جز آن است که ایشان را کتاب پیش از ما دادند و ما را پس از ایشان مردمان تبع مانند، امروز ما را، یعنی آدینه، و فردا جهودان راست، یعنی شنبه، و پس فردا ترسایان را، یعنی روز یک شنبه.

مکحول گفت: عمر خطاب را بر جهودی چیزی بود او را مطالبت کرد و سوگند خورد به خدایی که محمّد را بر همه آدمیان بگزید که مفارقت نکند از او تا حق خود نستاند از او. جهود گفت: خدای محمّد را بنگرید «۸» بر خلقان «۹». عمر تپنچه‌ای بر روی او زد، جهود گفت: میان من و تو حاکم ابو القاسم باشد، یعنی رسول - علیه السّلام.

آمدند پیش رسول جهود حکایت کرد آنچه رفته بود، رسول - علیه السّلام - گفت «۱۰» عمر را: أمّیا بر آن لطمه که بر او زدی دل او خوش کن، و أمّا تو ای جهودی بشنو بدان که آدم صفی الله بود، و ابراهیم خلیل الله، و موسی نجی الله، و عیسی روح الله، و أنا

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم: بود، همه نسخه بدلها که ۲. همه نسخه بدلها: کنند. [.....]

(۳). همه نسخه بدلها بجز قم: بود.

(۴). همه نسخه بدلها بجز قم: عید کنیم.

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم: پیغامبران.

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم: غیر.

(۷). اساس: موتوا الكتاب.

(۸). همه نسخه بدلها بجز قم: بنگرید.

(۹). آب، آز: از خلقان.

(۱۰). همه نسخه بدلها: عمر را گفت.

حبيب الله. بلی با یهودی؟ خدای تعالی «۱» مرا دو نام از نامهای خود اشتقاق کرد، او را «سلام» نام است و امت مرا «مسلم» خواند، و او را مؤمن نام است و امت مرا مؤمن خواند. بلی یا یهودی شما روزی طلب کردی که آن روز خدای - تعالی - ذخیره کرده بود ما را، و آن روز آدینه است، امروز ما راست و فردا شما را و پس فردا ترسایان را.

بلی یا یهودی؟ شما در روزگار «۲» پیش از ما ای «۳» و ما پس از شما ایم در مدت، و لکن پیش شما ایم در قیامت. بلی یا یهودی؟ بهشت بر پیغامبران حرام است، تا من در او شوم «۴»، و بر اوصیای پیغامبران «۵»، تا وصی من در او شود «۶» و بر امتان، تا امت من در شوند «۷».

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، [۱۰۹- ر]

آنکه حق تعالی رسول را امر کرد، گفت: دعوت کن خلقان را با راه خدای تعالی، یعنی با دین خدای. بِالْحُكْمِ، به سخن «۸» درست. وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، و پند نیکوا «۹»، وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ، و مجادله کن و مناظره با ایشان بر وجهی که نیکوتر باشد. مفسران گفتند: معنی آن است که ایضا مکن ایشان را، و رسالت گزاردن رها مکن. و بعضی مفسران گفتند: اینکه آیت منسوخ است به آیت قتال. إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ، خدای تو عالمتر است به آن کس که گمراه شود از راه او که دین حق است و عالمتر است به آن که بر راه راست و بر طریق «۱۰» هدایت باشد، و اینکه بر سبیل تهدید و وعید است «۱۱».

وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ، مفسران گفتند: اینکه سورت مکی است مگر اینکه سه آیت که در آخر اوست من قوله: وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ، تا به آخر سورت که در حق کشتگان احد آمد، و سبب نزولش آن بود که مسلمانان چون بدیدند که

(۱). همه نسخه بدلها امت.

(۲). قم: در اینکه روزگار.

(۳). آب، آج، لب: پیش مایید.

(۴). همه نسخه بدلها: در شوم.

(۵). قم حرام است.

(۶). همه نسخه بدلها آط: در شود. [.....]

(۷). قم: در او شوند، آط، در او شود، آب، آز، آج، لب: در شود، همه نسخه بدلها قوله.

(۸). همه نسخه بدلها بجز قم: با سخن.

(۹). همه نسخه بدلها: نیکو.

(۱۰). همه نسخه بدلها: و طریق.

(۱۱). همه نسخه بدلها قوله.

صفحه : ۱۲۰

مشركان چه قتل کرده اند «۱» از مسلمانان و چه مثله کرده اند «۲» و كسان را شكم بشكافته اند، «۳» و خصوصا حمزه «۴» عبد المطلب را «۵». و گفتند از مسلمانان كس نماند كه او را مثله نكردند مگر حنظله بن الزاهب را كه پدرش أبو عامر الزاهب بود و با أبو سفیان «۶» بود برای او حرمت حنظله «۷» از مثله رها کردند.

مسلمانان چون چنان دیدند گفتند: اگر ما را دست باشد بر اینان «۸»، بتر «۹» از اینکه و بیشتر از اینکه کنیم که ایشان کرده اند «۱۰»، و مثله ای کنیم که در عرب کس به کس نکرده است «۱۱». و حمزه بن عبد المطلب را هنده «۱۲» بنت عتبه مثله کرده بود و شكم

بشکافته» (۱۳) و جگر او بگرفته» (۱۴)، خواست تا بخورد در دهندش سنگ شد تا بینداخت.

رسول را- علیه السلام- بگفتند. رسول- علیه السلام- گفت: حمزه از آن گرامیتر است بر خدای که بعضی از او به آتش بسوزد، چه حمزه اهل بهشت است و هند اهل دوزخ، خدای تعالی نخواست که تا» (۱۵) خون حمزه به أحشای» (۱۶) هند مختلط شود. آنگه گفت:

رحم الله حمزة

، خدای بر حمزه رحمت کناد که من او را نشناختم إلا فعال خیر بود و رحم پیوند بود،» (۱۷) و اگر نه آنستی که قومی محزون شوند بر اینکه، رها کردمی تا خدای او را از شکم» (۱۸) جانوران حشر کردی.

آنگه گفت: اگر خدای مرا ظفر دهد بر اینان» (۱۹)، هفتاد کس را به عوض حمزه مثله کنم. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: وَإِنْ عَاقَبْتُمْ، اگر عقوبت کنی عقوبت به

(۲-۱). همه نسخه بدلها بجز قم: کردند.

(۳). همه نسخه بدلها بجز قم: بشکافتند.

(۴). همه نسخه بدلها بن.

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم رضی الله عنه.

(۶). همه نسخه بدلها: الزّاهب با ابو سفیان.

(۷). کذا: در اساس، قم: برای حرمت او حنظله را مثله نکردند، دیگر نسخه بدلها: برای آن حنظله را از مثله رها کردند.

(۸). همه نسخه بدلها بجز قم: ایشان.

(۹). همه نسخه بدلها بجز قم: بدتر.

(۱۰). آب، آز، آج، لب: کردند. [...]

(۱۱). قم: در عرب کس نکرده است، آط، آز، آج، لب: نکرده بود، آب: نکرده باشد.

(۱۲). همه نسخه بدلها: هند.

(۱۳). قم: شکافته.

(۱۴). همه نسخه بدلها و.

(۱۵). همه نسخه بدلها: نخواست تا.

(۱۶). قم: با احشای.

(۱۷). همه نسخه‌ها بجز قم: ندارد.

(۱۸). آج، لب: او را شکم.

(۱۹). همه نسخه بدلها بجز قم: ایشان.

صفحه : ۱۲۱

مثل» (۱) آن کنی که ایشان کرده باشند شما را. و لفظ «عقوبت» فی قوله: بِمِثْلِ مَا عُوْقِبْتُمْ بِهِ، مجاز است چه آن از ایشان ابتدا بود و ابتدا عقاب نباشد، عقاب آن بود» (۲) که عقیب» (۳) فعلی» (۴) باشد بر وجه استحقاق جز که برای ازدواج لفظ آن را «عقاب» خواند، مثل قوله: وَ جَزَاءٌ سِیِّئَةٍ سِیِّئَةٌ مِثْلُهَا...» (۵)، و قوله: فَمَنْ اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَیْهِ...» (۶)، و اینکه را نظایر بسیار است. و اگر صبر کنی، لَهُوَ

خَيْرٍ لِلصَّابِرِينَ، آن بهتر باشد (۷) صابران را. رسول - علیه السلام - گفت: صبر کنم و آنچه عزم کرده بود (۸) رها کرد. عبد الله عباس و ضحاک گفتند: اینکه از پیش نزول سورت براءة بود. [آنکه (۹) خدای تعالی رسول را فرموده بود که قتال با آن کس کن که او با تو قتال کند و ابتدا به قتال مکن] (۱۰) چون سورت براءة فرود آمد و خدای تعالی جهاد فرمود، اینکه آیت منسوخ بکرد. آنکه او را حث کرد بر صبر کردن و ترغیب کرد، گفت: و اصبر، صبر کن که صبر تو (۱۱) نیست مگر به خدای، ای بمعونه الله و توفیقه، به توفیق خدای (۱۲) توانی کردن (۱۳). و لَا تَحْزَنَ عَلَيْهِمْ، و دلنگت مباش بر اعراض و عدول ایشان از تو. و لَا تَكُفِ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ، و مباش در تنگی از مکاری که ایشان می کنند. این کثیر خواند اینکه جا و در سورة التمل: «فی ضیق» به کسر «ضاد» و باقی قرا به فتح (۱۴) خواندند. بعضی گفتند: دو لغت است به یک معنی. و بعضی فرق کردند، گفتند:

الضيق في القلب و الصدر (۱۵)، و الضيق في المعاش (۱۶) و المساكن. و أبو عمرو گفت، بصریان گفتند: ضیق به فتح، غم باشد و به کسر، شدت. فراء گفت، کوفیان گفتند: هر

- (۱). همه نسخه بدلها بجز قم: ندارد.
- (۲). همه نسخه بدلها بجز قم: باشد.
- (۳). همه نسخه بدلها بجز قم: عقب.
- (۴). همه نسخه بدلها: فعل.
- (۵). سوره شوری (۴۲) آیه ۴۰. [.....]
- (۶). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۴.
- (۷). همه نسخه بدلها بجز قم یعنی صبر بهتر باشد.
- (۸). قم، آط، آب، آز: آن عزم که کرده بود، آج، لب: آن عزم که کرده.
- (۹). همه نسخه بدلها بجز قم که.
- (۱۰). اساس: ندارد، از قم، افزوده شد.
- (۱۱). قم: به تو.
- (۱۲). همه نسخه بدلها صبر.
- (۱۳). قم: توان کردن.
- (۱۴). همه نسخه بدلها ضاد.
- (۱۵). آج، لب: و الصدور.
- (۱۶). آط، آز، آج، لب: فی العیش.

صفحه : ۱۲۲

دو لغت است، مثل: رطل و رطل (۱) [۱۰۹-پ]

و قتیبی گفت: ضیق تخفیف ضیق باشد، کھین و هین و لین و لین، و بر اینکه تأویل صفت موصوفی محذوف باشد، کأنه قال: و لا تک فی أمر ضیق مِمَّا يَمْكُرُونَ. «ما» مصدریه است، ای من مکرهم.

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا، که خدای با متقیان و پرهیزکاران است، وَالَّذِينَ هُمْ مُحِبِّينَ، و با آنان که نیکوکار (۲) باشند. هرم بن حیان (۳) را گفتند: ما را وصایتی (۴) کن. گفت: اوصیکم بالآیات الأواخر (۵) من سورة النخل، ادعُ إلى سبيل رَبِّكَ - إلى آخر السورة.

گفت: بر اینکه آیات کار کنی که در آخر سورة النحل است، اینکه سه آیت. و قوله: «مع»، به معنی نصرت است و معاونت «۶».

- (۱). آز: رطل یرطل.
- (۲). همه نسخه بدلها قم: نیکو کاران.
- (۳). آز: جنان. [.....]
- (۴). همه نسخه بدلها: وصیتی.
- (۵). آج، لب: الآخر.
- (۶). همه نسخه بدلها بجز قم: نصرت و معاونت است.

صفحه : ۱۲۳

سورت بنی اسرائیل

بدان که اینکه سورت صد و یازده آیت است و هزار و پانصد و سی و سه کلمت است و شش هزار و چهار صد و شست «۱» حرف است.

و روایت است از ابو امامه از ابی کعب که، رسول- صلی الله علیه و علی آله «۲»- گفت «۳»: هر که او سورت بنی اسرائیل بخواند دلش رقیق شود «۴»، آن جا که ذکر مادر و پدر است «۵»، خدای تعالی او را در بهشت دو قطار مزد بدهد، و قطاری هزار و دویست اوقیه باشد، هر اوقیه «۶» بهتر باشد از دنیا و هر چه در دنیا است.

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۱ تا ۱۵]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شَبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۱) وَ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكَيْلًا (۲) ذُرِّيَّةً مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا (۳) وَ قَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَ تَلْعُنَّ عُلوًّا كَبِيرًا (۴) فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَ كَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا (۵) ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا (۶) إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَ لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ لِيَتَّبِعُوا مَا عَلَوُا تَتْبِيرًا (۷) عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَ إِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا وَ جَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا (۸) إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنْ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا (۹) وَ أَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۰) وَ يَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا (۱۱) وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لَتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَ لَتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابَ وَ كُلُّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا (۱۲) وَ كُلُّ إِنْسَانٍ أَلزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا (۱۳) اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا (۱۴)

مَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا (۱۵)
 ﴿۷﴾

[ترجمه]

منزه است آن خدای که ببرد بندهش «۸» را به شب از مسجد الحرام به مسجد دورتر، آن که ما بر که کردیم «۹» پیرامن آن «۱۰» تا باز [به او] «۱۱» نماییم از آیت‌های [ما] «۱۲» که او شنوا و بیناست.

- (۱). همه نسخه بدلها بجز قم: شصت.
- (۲). قم، آط، آج، لب: علیه السلام، آب، آز: علیه الصلوات و السلام.
- (۳). همه نسخه بدلها بجز قم که.
- (۴). آط و.
- (۵). قم و.
- (۶). قم: هر اوقیه‌ای.
- (۷). قم، آج، لب ترجمه کرده است به: به نام خدای بخشاینده مهربان.
- (۸). قم: بنده خویش، دیگر نسخه بدلها: بنده‌اش.
- (۹). قم، آج: برکت کردیم، آب: برکت کرده‌ایم، آط، لب: برکت کرده‌ایم.
- (۱۰). قم: او.
- (۱۱). از آج، افزوده شد. [.....]
- (۱۲). از آط، افزوده شد.

صفحه : ۱۲۴

و دادیم «۱» موسی را کتاب «۲» و کردیم آن را بیانی و لطفی «۳» پسران یعقوب را که مگیری از دون «۴» من و کیلی. فرزندان آنان که بر گرفتیم با نوح «۵» - علیه السلام - که او بود بنده‌ای شکر کننده. و خبر دادیم پسران یعقوب را در کتاب فساد می‌کنی «۶» در زمین دو بار و بلندی شوی بلندی بزرگ. چون آید وعده یکی از آن دو بار، بر انگیزیم بر شما بندگانی «۷» از آن ما خداوندان شجاعت سخت تا در شوند در میان سرایها و اینکه وعده‌ای باشد کرده «۸».

پس برگردانیم «۹» شما را دولت بر ایشان و مدد کنیم «۱۰» شما را به مالها و پسران و کنیم شما را بیشتر به یاران. اگر نیکوی کنی «۱۱» نیکوی کنی با خود «۱۲» و اگر بدی کنی و را باشد، چون آید وعده باز پسین تا دژم کند «۱۳» رویهای شما و تا در مسجد شوند «۱۴» چنان که شدند «۱۵» در او

- (۱). همه نسخه بدلها: بدادیم.
- (۲). همه نسخه بدلها: توریت.
- (۳). همه نسخه بدلها: بیان و لطف.

- (۴). همه نسخه بدلها: از فرود.
- (۵). قم: و انوح، آط، آب، آج، لب: ما با نوح.
- (۶). قم، آط: که فساد کنی، آب، آج، لب: که فساد کنید.
- (۷). قم را.
- (۸). قم: و بود وعده‌ای کرده، آج، لب: و باشد اینکه وعده کرده.
- (۹). قم ما.
- (۱۰). همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.
- (۱۱). قم شما.
- (۱۲). همه نسخه بدلها: برای خود.
- (۱۳). آط، آب: اندوهگن کند، آج، لب: اندوهگین کند. [.....]
- (۱۴). اساس: شوی، به قیاس با نسخه آب و معنی عبارت، تصحیح شد.
- (۱۵). اساس: شدی، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.

صفحه : ۱۲۵

نخست بار تا هلاک کنند آنچه بلند کرده باشند هلاک کردنی.

باشد که خدای شما «۱» رحمت کند و اگر باز آیی «۲» باز آیم و کردیم دوزخ برای کافران باز دارنده.
 «۳» اینکه قرآن ره نماید به آنچه «۴» راست تر «۵» است و مژده دهنده «۶» مومنان را، آنان که عمل نکو کنند «۷» که ایشان راست مزدی بزرگ.

[۱۱۰-ر]

و آن که آنان که ایمان ندارند به آخرت بنهادیم «۸» برای ایشان عذابی دردناک.
 و بخواند آدمی به بدی خواندنش «۹» به نیکی و بود آدمی شتاب زده.

و کردیم شب «۱۰» و روز را دو علامت، بستریم «۱۱» علامت شب «۱۲» و کردیم «۱۳» علامت روز بینا تا طلب کنی فزونی «۱۴» از خدایتان و بدانی شمار سالها و حسابها «۱۵»، و هر چیزی را جدا کردیم «۱۶» جدا کردنی.
 و هر آدمی را الزام کنیم عمل او در گردنش و بیرون آیم برای او روز قیامت نامه‌ای که بیند «۱۷» آن را افلاخته «۱۸».

(۱). آج، لب: بر شما.

(۲). اساس: و اگر نه باز آیی، با توجه به اتفاق نسخ و معنی آیه، لفظ «نه» حذف شد.

(۳). قم که.

(۴). قم آن.

(۵). قم، آط: راستر.

(۶). همه نسخه بدلها: مژده دهد.

(۷). قم: آنان که کنند نیکیها، آط، آب، آج، لب: آنان را که عمل صالح کنند.

(۸). آط: بیجاریم، قم: بنهادیم، آب: آماده کنیم، آج، لب: مهتا کنیم.

- (۹). آط، آج، لب: خواندش.
 (۱۰). قم را.
 (۱۱-۱۳). قم ما.
 (۱۲). آج، لب را. [.....]
 (۱۴). قم: افزونی.
 (۱۵). آط، آب، آج، لب: شمار.
 (۱۶). قم ما آن را.
 (۱۷). آط، آب، آج، لب: بیند.
 (۱۸). قم، آب: افزاشته، آط، آج، لب: افزاشته.

صفحه : ۱۲۶

بخوان نامهات (۱) بس باد به تو (۲) امروز بر تو محاسب (۳).

هر که راه یابد (۴) برای خود راه یابد و هر که گمراه شود (۵) گمراه شود بر خود و بر نگیرد (۶) بر گیرنده‌ای بار دیگری، و نبودیم ما عذاب کننده تا نفرستیم (۷) پیغامبری را.

قوله: سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا، «سبحان» مصدر است از بنای سَبَّحَ يَسْبُحُ تَسْبِيحًا و سبحانا. و نصب او بر مصدر است، و تقدیر او آن است که: اسْبَحَ الَّذِي اسْرَى بِعَبْدِهِ سبحانا. آنگاه فعل بیفکنند و مصدر را اضافه کرد با مفعول، و مثله: وعد الله، و کتاب الله، ای وعد الله وعدا (۸) و کتب کتابا. جز که اینکه جا اضافه مصدر است با فاعل «۹»، و أبو عبیده گفت، أهل مدینه گفتند: سبحان اسمی است به جای مصدر نهاده چون کفران، و قال امیة بن ابی الصلت:

سبحانه ثم سبحانا نعوذ به و قبلنا سبح الجودی و الجمد

و بعضی دگر گفتند: نصب او بر نداست، و التقدير: یا سبحان الله، و معنی او تنزیه باشد و تبعید از هر چه لایق نباشد به او (۱۰). طلحة بن عبد الله گفت از رسول - علیه السلام - پرسیدم که: معنی سبحان الله چه باشد! گفت: تنزیه الله من کل سوء،

دور بکردن از خدای هر بدی، و به معنی نماز آمده است، کقوله: فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ (۱۱)، ای من المصلین، و نماز نافله را سبحة گویند. و در حدیث آمده است: کان ابن عمر [یصلی] (۱۲) «سبحة فی المسجد الذی یصلی فیہ المکتوبه، یعنی عبد الله عمر نماز نافله هم در آن مسجد کردی که نماز فریضه کردی. و به معنی

(۱). قم: نامه خویش را.

(۲). قم: بس است به تن تو، آط، آج، لب: بسی تو، آب: بس است نفس تو.

(۳). قم: شمار کننده.

(۴). آط، آج، لب: راه نماید.

(۵). همه نسخه بدلها بجز آز: گمراه شود، قم بدرستی که.

(۶). آب هیج.

(۷). آج، لب: بفرستیم.

(۸). آط، آب، آج، آز، آج، لب: وعد و عدا.

(۹). همه نسخه بدلها: اضافت مصدر با فاعل است. [...]

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم به او لایق نباشد.

(۱۱). سوره صافات (۳۷) آیه ۱۴۳.

(۱۲). اساس: ندارد، از قم، افزوده شد.

صفحه: ۱۲۷

استثنا آمده است [فی قوله: لَوْ لَا تُسَبِّحُونَ] (۱)، اَي هَلَّا تَسْتَثْنُونَ (۲). و اینکه لغت بعضی یمینان است، و سبحة به معنی «نور» آمده است [۳] در آن خبر که: لَوْلَا - ذَلِكَ لِأَحْرَقَتْ سَبْحَاتِ وَجْهِهِ، اَي نور وجهه. و مبرّد گفت: وجه اینکه آن باشد که اگر بیننده‌ای بدیدی بگفتی: سبحان الله، و در جای تعجب آمد (۴): چنان که اعشی (۵) گفت (۶):

أَقُولُ لَمَّا جَاءَنِي فَخْرُهُ سَبْحَانَ مَنْ عُلِقْمَةُ الْفَاخِرِ

و در بعضی احادیث آمد که یکی از جمله بزرگان گفت: هرگز ندانستم که گفتن سبحان الله معصیت باشد، حتّی دخلت علی فلان، تا در نزدیک فلان کس شدم، مردی حاضر بود آن جا، نامه‌ای در آوردند و پیش صاحب صدر بنهادند او برگرفت و می‌خواند. اینکه مرد که حاضر بود گفت: سبحان الله؟ صاحب صدر گفت:

چه خواستی به اینکه تسبیح! گفت: تعجب آن که چون فلانی چونین مخاطبه به تو نویسد؟ مرد در خشم شد و بفرمود تا او را حاضر کردند و بر او استخفاف کرد و او را برنجانید. من گفتم: اینکه آن جای است که سبحان الله گفتن بر اینکه وجه معصیت باشد. الَّذِي أُسْرِي، که ببرد بنده‌اش را (۷)، يقال: سَرِي يَسْرِي سَرِي، [۱۱۰-پ]

و أسرى يسرى إسرائاً، لغتان، و هو سیر اللیل، و بر اینکه قول «با» تعدیه را باشد. بعضی دگر گفتند: و سریت سري لازم باشد، و أسريت غیری إسرائاً [متعدی] (۸)، بر اینکه قول «با» زیادت باشد، و مثله: تَنَبَّتْ بِالذَّهْنِ، قال الشاعر:

و لَيْلَةُ ذَاتِ دَجِي سَرِيْتٍ وَ لَمْ يَلْتَنِي عَنْ سَرَاهَا لَيْثٌ

نصب او بر ظرف باشد، و بعضی علما گفتند: تنکیر او دلیل کرد بر آن که اینکه اسرا در بعضی شب بوده است و دلیل اینکه قول قراءت حدیفه و عبد الله مسعود است من اللیل، من المسجد الحرام، «من» ابتدا غایت راست و «إلی» در برابر او انتها

(۱). سوره قلم (۶۸) آیه ۲۸.

(۲). دیگر نسخه بدلها: یستثنون، که با توجه به ضبط آیه در قرآن کریم درست تر بنظر می‌آید.

(۳). اساس: افتادگی دارد، از قم افزوده شد.

(۴). آز، آج، لب: آمده است.

(۵). قم: علقمه، آج، لب: عیسی.

(۶). آب، آز شعر.

(۷). قم: خویش را، دیگر نسخه بدلها: بنده‌اش را.

(۸). نسخه بدلها: ندارد، به قیاس چاپ مرحوم شعرانی، افزوده شد، شاید نظر ابو الفتح آن بوده است که با ذکر کلمه «غیری» که قطعاً مفعول «اسریت» است جمله بی‌نیاز از ذکر کلمه متعددی است.

صفحه : ۱۲۸

غایت را.

در اینکه دو روایت است: یکی آن که، رسول- علیه السّلام- گفت من در مسجد الحرام بودم در حجر میان خفته و بیدار که جبریل آمد و براق آورد، و اینکه روایت انس است و مالک بن صعصعه. و روایت دیگر آن است که، رسول- علیه السّلام- گفت: مرا از حجره امّ هانی به آسمان بردند، و تأویل کردند اینکه آیت را بر آن که حرم را جمله مسجد خوانند، و اینکه روایت کلبی است و ابو صالح از امّ هانی که او گفت: رسول را- علیه السّلام- از حجره من به آسمان بردند نماز خفتن [بکرد و من با او نماز خفتن] «۱» بکردم و بخفتم و او را در نمازگاه رها کردم بیدار نشدم تا او مرا بیدار کرد «۲» برای نماز بامداد، مرا گفت: برخیز یا امّ هانی تا تو را حدیثی کنم «۳».

گفتم: یا رسول الله! أحادیث و احوال «۴» تو همه عجایب «۵» باشد.

آنکه نماز بامداد بکرد. چون فارغ شد، گفت: بدان که دوش «۶» نماز خفتن بگزاردم جبریل آمد و من هم اینکه جا نشسته بودم، مرا گفت: برخیز و بیرون آی «۷»، برخاستم و بیرون شدم، فریشته‌ای ایستاده بود و اسپی، مرا گفت: بر نشین. من بر نشستم، هر کجا به نشینی رسید «۸»، دستهایش دراز شد «۹» و پایها کوتاه، و هر کجا به فرازی رسیدیم «۱۰» پایهایش دراز شدی و دستها «۱۱» کوتاه تا به بیت المقدس رسیدم و آن جا نماز بکردم- و ساق الحدیث الی آخره- و اکنون نماز بامداد با شما بکردم. مقاتل گفت: شب معراج پیش از هجرت بود به یک سال، و گفتند: یک بار بود، و گفتند: دو بار بود، یک بار از مسجد الحرام و یک بار از خانه «۱۲» امّ هانی بنت اَبی طالب. و گفته‌اند: بسیار بارها بود.

(۱). اساس افتادگی دارد، از قم افزوده شد.

(۲). اساس: نکرد، به قیاس قم و اتفاق همه نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). قم، اط، آج، لب: گویم، آب، آز: گویم. [.....]

(۴). آج، لب: اقوال.

(۵). قم: عجب.

(۶). همه نسخه بدلها چون.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز قم من.

(۸). همه نسخه بدلها بجز قم: رسیدی، قم: رسیدم.

(۹). اط، آج، لب: شدی.

(۱۰). قم: رسیدم، دیگر نسخه بدلها: رسیدی.

(۱۱). آب، آز: دستهاش.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم: حجره.

صفحه : ۱۲۹

إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى، به مسجد دورتر، یعنی به مسجد بیت المقدس. برای آتش «۱» «أقصى» خواند که دو [ر] تر مسجدی است که آن را زیارت کند. الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ، آن مسجد که ما برکه کردیم «۲» بر پیرامن «۳» آن. گفتند: از جویها و آبها و درختان میوه خواست. مجاهد گفت: برای آتش مبارک خواند که مقرّ أنبیا بود و مهبط فریشتگان و وحی خدای تعالی. و آن صخره و سنگ که خدای تعالی خلقان را روز قیامت از او حشر کند «۴» آن جاست، لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا، تا با او نماییم از آیات و علامات و عجایب ما، إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، که او خداوندی شنوا و بیناست. اما قَصِيَهُ معراج قصه‌ای دراز است و در او اختلاف بسیار کرده‌اند «۵»، و روایات واهی ضعیف. و ما آنچه معتمد است بر سبیل اختصار بگوییم - إن شاء الله تعالی.

بدان که مسلمانان خلاف کردند در معراج: بعضی نفی کردند «۶»، و گفتند: نبود و رفتن رسول - علیه السلام - بیشتر تا به بیت المقدس نبود که ظاهر قرآن بیش از اینکه نیست، و آن معتزلیان اند «۷» - و جماعتی دگر گفتند: رسول - علیه السلام - اینکه در خواب دید، و آن نجاریانند «۸». و بعضی حشویان گفتند: روح او به معراج بردند و تن او در مکه «۹» بود. و آنچه درست است آن است که رسول - علیه السلام - را به آسمان بردند به نفس و تن او و آسمانها به او عرضه «۱۰» کردند و بهشت و دوزخ بر او عرض کردند و او معاینه بدید چنان که گفت: [۱۱۱-ر]

عرضت علی الجنّة حتّى هممت ان اقطف من ثمراتها و عرضت علی النار حتّى اتقیت حرّها بیدی، چنان که در سیاق قصه بیاید.

اما سیاق «۱۱» قصه به روایت انس بن مالک و ابو هریره و عبد الله عباس و عایشه و

(۱). آط، آج، لب: بر آتش.

(۲). قم: برکت کرده‌ایم، آط، آج، لب: برکت کردیم، آز: برکت گردانیم.

(۳). آط، آب، آج، لب: پیرامن.

(۴). همه نسخه بدلها: کنند.

(۵). همه نسخه بدلها: ندارد، قم و نیز حشو بسیار آورده‌اند، دیگر نسخه بدلها و در او حشو بسیار آورده‌اند و خلاف بسیار کرده‌اند.

[.....]

(۶). آط، آج، لب: بعضی گفتند: نبود و نفی کردند، آب، آز: بعضی گفتند و نفی کردند.

(۷). آط، آج، لب: معتزله‌اند.

(۸). اساس: نجار باشد، با توجه به نسخه قم و اتفاق همه نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). قم: به مکه.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: عرض.

(۱۱). آط: ساق.

صفحه : ۱۳۰

امّ هانی و مالک بن صعصعه به اختلاف الفاظ و اتفاق معانی، و حدیث بعضی داخل است در حدیث بعضی، آن است که: رسول - صلی الله علیه و علی آله - گفت: من به مکه بودم «۱»، بین النائم و اليقظان، میان خفته و بیدار «۲». به یک روایت گفت: در حجر بودم و آن جایی است در پس «۳» خانه کعبه، و به یک روایت در خانه امّ هانی. و مرا گفتند «۴»: برخیز «۵»، برخاستم و بیرون آمدم و

مرا فرمودند «۶» تا به آب زمزم غسل کنم. و به یک روایت انابیی بیاوردند و آب کوثر با خود داشتند «۷» با آب زمزم پیامیختند «۸» مرا فرمودند تا از آن آب وضو کردم.

و اما حدیث «۹»

«۱۰» شق البطن و غسل «القلب»

اینکه «۱۱» حدیثی منکر است عقلا و شرعا و وجوه فساد آن گفته شود- إن شاء الله فی قوله: أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ «۱۲» ... وَ لَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ- الآیة «۱۸».

(۱). همه نسخه بدلها: شدی.

(۲-۵). همه نسخه بدلها: همچنین.

(۳). همه نسخه بدلها: ای.

(۴). همه نسخه بدلها ناکرده.

(۶). همه نسخه بدلها بجز آرز رقعته‌ای از.

(۷). همه نسخه بدلها بجز قم: می‌رانند.

(۸). آط، آب، آج، لب: ندادند.

(۹). همه نسخه بدلها گرفتارند.

(۱۰). قم: کال. [.....]

(۱۱). آج، لب: باشد.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم: همچنین.

(۱۳). قم: میل مردان.

(۱۴). قم: خاری.

(۱۵). همه نسخه بدلها بجز قم: از آن جا بگذشت.

(۱۶). قم: جامش، آط: جامه یش.

(۱۷). آج، لب: به راهها.

(۱۸). سوره اعراف (۷) آیه ۸۶.

صفحه : ۱۳۴

آنکه به مردی بگذشتم «۱» که او پشته‌ای «۲» هیزم بسیار جمع کرده بود «۳» و در هم بسته، می‌خواست تا برگیرد نمی‌توانست «۴» پاره‌ای دیگر بر سر می‌نهاد. گفتم: ای جبریل اینکه کیست! گفت: اینکه مثال مردی است از امت تو که امانات مردمان «۵» پیش او باشد و او به آن قیام نتواند کردن، دگر می‌ستاند و اضافت می‌کند با آن.

گفت: از آن جا بیامدم «۶» جماعتی را دیدم که لبهای ایشان و زبانهای ایشان به مقاریض آهن «۷» می‌بریدند، هر گه که ببریدند باز هم چنان شد «۸» که بود. من گفتم:

اینان کیستند «۹» ای جبریل! گفت:

«۱۰» هؤلاء خطباء الفتنة»

گفت: اینان «۱۱» خطیبان فتنه‌اند.

گفت: آنگاه «۱۲» پرسیدم به جایی که سوراخی بود کوچک از او گاوی بزرگ بیرون «۱۳» می‌آمد باز می‌خواست تا با جای «۱۴» شود نمی‌توانست. گفتم: ای جبریل اینکه چیست! گفت: اینکه مثال «۱۵» مردی است که سخنی از دهن بیرون اندازد [۱۱۲-ر] بزرگ پس پشیمان شود، باز خواهد تا رد کند و باز جای برد «۱۶»، نتواند.

گفت: از آن جا بیامدم به وادی رسیدم بویی شنیدم «۱۷» خوش و آوازی. گفتم:

ای جبریل اینکه چه بوی است و اینکه چه آواز است! گفت: اینکه بوی بهشت است و آواز خازنان اوست، می‌گوید: بار خدایا آنچه مرا وعده کرده‌ای انجام فرمای که شرف و غرف «۱۸» من بلند شد و سندس و استبرق و حریر من بسیار شد و لؤلؤ و مرجان و زر و سیم من بسیار شد «۱۹» و اکواب و اباریق من و آب و شیر و می و انگبین من به غایت رسید. آنچه مرا وعده کرده‌ای بفرمای تا به من آرند. گفت:

لک کل مؤمن و مؤمنه،

(۱). اساس: بگذشت، با توجه به قم و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۲). همه نسخه بدلها: پشته.

(۳). آج، لب و دیگر بر آن بالا می‌نهاد.

(۴). آب و دیگر بر آن بالا می‌نهاد.

(۵). آط، آج، لب: مردمانی

(۶). همه نسخه بدلها: بگذشتم. [.....]

(۷). همه نسخه بدلها بجز قم: آهنین.

(۸). همه نسخه بدلها: می‌شد.

(۹). آط، آب: کنید، آج، لب: که‌اند

(۱۰). لب: القصه.

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز آز: اینکه.

(۱۲). همه نسخه بدلها: آنگه.

(۱۳). آط، آج، لب: برون.

(۱۴). قم، آط، لب، آز: باز جای، آج، لب: باز جایی.

(۱۵). آج، لب: امثال.

(۱۶). همه نسخه‌ها بجز قم: خواهد تا باز پوشد.

(۱۷). قم: یافتم.

(۱۸). قم: غرف و شرف.

(۱۹). قم: از حد بگذشت.

صفحه: ۱۳۵

گفت: تو راست هر مؤمنی و مؤمنه‌ای که ایمان دارد «۱» به من و پیغامبر «۲» من و شرک نیارد به من «۳» و عمل صالح کند. هر که از

من ترسد، ایمن «۴» شود و هر که از من چیزی خواهد، بدهمش و هر که قرضی به من دهد، مکافاتش کنم [و هر که بر من توکل کند کفایتش کنم] «۵» که من خداوندی‌ام که جز من خدایی نیست و وعده خلاف نکنم. قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ «۶»، فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ «۷». بهشت گفت راضی شدم «۸».

از آن جا بگذشتم آوازی منکر شنیدم از وادی و بویی گریه «۹»، گفتم: ای جبریل! اینکه چه بوی است و اینکه چه آواز است! گفت: اینکه بوی دوزخ است و آواز بانیکان «۱۰» که می‌گویند: بار خدایا! آنچه وعده بکرده‌ای ما را، بده که سلاسل و اغلال و زقوم و حمیم من، و سعیر و ضریع من، و غساق و عذاب من بسیار شد. قعر من دور شد و گرمای من سخت شد. گفت: تو راست هر مشرک و مشرکه‌ای و کافری و کافره‌ای و خبیثی و خبیثه‌ای و کلّ جبار لا یؤمن بیوم الحساب. گفت: راضی شدم. پس رسیدم به جایی، جبریل مرا گفت: فرود آی و نماز کن. اینکه جا من فرود آمدم و نماز کردم. مرا گفت: دانی تا کجا نماز کردی! گفتم: نه. گفت: به طیبه، یعنی «۱۱» مدینه، و ایها المهاجر - ان شاء الله - و آن هجرت گاه تو باشد - ان شاء الله.

از آن جا برفتم چندان که خدای خواست، مرا گفت: فرود آی و نماز کن من فرود آمدم و نماز کردم، مرا گفت: دانی تا کجا نماز کردی «۱۲»! به طور سینا که خدای تعالی با موسی مناجات کرد.

از آن جا برفتم به جایی رسیدم جبریل مرا گفت: فرود آی و نماز کن من فرود آمدم و نماز کردم. مرا گفت: دانی تا کجا نماز کردی «۱۳»! به بیت اللحم که مولد عیسی است - علیه السلام -.

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم: آرد. [.....]

(۲). قم: پیغامبران.

(۳). قم: و هر که به من شرک نیارد.

(۴). قم: آمن.

(۵). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

(۶). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱.

(۷). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۴.

(۸). همه نسخه بدلها گفت.

(۹). قم یافتم از وادی.

(۱۰). آواز بانیکان/ آواز بانیکان (زبانیه) که ضبط اغلب نسخه بدلها نیز چنین است.

(۱۱). آج، لب به.

(۱۲-۱۳). همه نسخه بدلها بجز قم گفتم: نه، گفت.

صفحه : ۱۳۶

از آن جا برفتم تا به بیت المقدس رسیدم جماعتی فریشتگان را دیدم آن جا که از آسمان فرود آمده بودند بر من سلام کردند و مرا تحیت کردند «۱» و بشارت دادند به کرامت از جهت خدای تعالی. مرا گفتند:

السلام علیک یا اولّ یا آخر یا حاشر،

من جبریل [را] «۲» گفتم: اینکه چه خطاب است که اینان می‌گویند! گفت: می‌گویند:

سلام بر تو «۳» ای اولّ، یعنی تو اول کسی که فردا «۴» قیامت از گور برخیزد «۵». و آخری «۶» به آن معنی که ختم و آخر پیغامبرانی، و

حاشری بآن معنی که حشر قیامت به تو و امت تو برخیزد.

برفتیم تا «۷» در مسجد بیت المقدس رسیدیم «۸». جبریل - علیه السلام - گفت: فرود آی. من فرود آمدم او اسپ مرا در حلقه در مسجد بست به خطامی از حریر بهشت [و گفت: اینکه آن حلقه است که پیغامبران چهار پایان خود در او بستندی، چون اینکه جا آمدندی.] «۹» چون در مسجد شدم پیغامبران را دیدم آن جا.

و در حدیث ابو العالیه چنان است که گفت: ارواح پیغامبران «۱۰» دیدم آن جا از عهد ادریس و نوح تا به روزگار عیسی - علیه السلام «۱۱» - خدای تعالی ایشان را جمع کرده بود، بر من سلام کردند و مرا همان تحیت کردند که فریشتگان کرده بودند. من گفتم: ای جبریل اینان که اند! گفت: اینان برادران تواند از انبیا و رسولان، قریش دعوی می کنند که خدای را انباز است، و جهودان و ترسایان می گویند خدا را «۱۲» فرزند است. بپرس از پیغامبران تا خدا را شریک هست! و ذلک قوله «۱۳»: «وَسَأَلْنَا مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ» «۱۴». ایشان اقرار دادند خدای را به ربوبیت و توحید.

آنکه همه را جمع کرد و با فریشتگان [۱۱۲-پ]

به صفها بداشت و دست من گرفت و مرا در پیش ایشان داشت تا بایشان «۱۵» امامت نماز کردم، دو رکعت نماز

(۱). قم: گفتند.

(۲). از قم، افزوده شد.

(۳). قم باد. [.....]

(۴). قم، آج، لب: فردای.

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم: برخیزی.

(۶). همه نسخه بدلها: و آخر.

(۷). همه نسخه بدلها به.

(۸). آب، آز: رسیدم.

(۹). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

(۱۰). آط، آز، آج، لب را.

(۱۱). قم، آب، آز: علیهم السلام.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم زن و.

(۱۳). همه نسخه بدلها تعالی.

(۱۴). سوره زخرف (۴۳) آیه ۴۵.

(۱۵). همه نسخه بدلها: با ایشان.

صفحه: ۱۳۷

بکردم. آنکه پیغامبران - صلوات الله علیهم «۱» - بر خدای تعالی ثنا گفتند «۲» به آن نعمت که بر ایشان کرد.

ابراهیم «۳» گفت: اسپاس «۴» آن خدای را که مرا خلیل خود گرفت و مرا ملکی عظیم داد و مرا امتی «۵» قانت کرد که خلقان به من اقتدا کنند و آتش «۶» بر من برد و سلام کرد.

آنکه موسی - علیه السلام - بر خدای ثنا گفت، گفت: اسپاس «۷» خدای را که با من سخن گفت و هلاک فرعون و قومش بر

دست «۸» من کرد و بنی اسرائیل را به من نجات داد و از امت من قومی را کرد «۹» که به حق راه نمایند و به حق داد دهند. آنگه داود - علیه السلام - بر خدای ثنا گفت، گفت: اسپاس «۱۰» خدای را که مرا ملکی عظیم داد و مرا زبور پیاموخت و آهن نرم بکرد برای من و کوهها را مسخر کرد تا با من تسبیح کردند و مرا حکمت داد و فصل الخطاب. آنگه سلیمان بر خدای ثنا گفت، و گفت: سپاس آن خدای را که باد «۱۱» مسخر من کرد و شیاطین را در فرمان من کرد تا برای من محاریب و تماثل «۱۲» کردند، و ذلک قوله: یَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَائِيلٍ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ... «۱۳»، و منطق الطیر مرا پیاموخت و مرا بداد از هر «۱۴» فضلی و مرا ملکی داد که کس را از پس من نباشد. آنگه عیسی - علیه السلام - بر خدای ثنا گفت، بقوله: الحمد لله الذي جعلني كلمة منه، سپاس آنخدا را که مرا کلمتی کرد از او، و مثل من چون مثل آدم کرد که او را از خاک بیافرید و مرا کتاب و حکمت پیاموخت و توریت و انجیل و بر دست من مرده زنده کرد و اُکمه و اُبرص را به دعای «۱۵» من شفا داد و مرا رفیع «۱۶» کرد و پاک

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم اجمعین.

(۲). قم: کردند. [.....]

(۳). اساس، قم، آط، آذ، آج: ابراهیم.

(۴). همه نسخه بدلها: سپاس.

(۵). آذ، آج، لب: امت.

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم نمرود.

(۷-۱۰). همه نسخه بدلها: سپاس آن.

(۸). همه نسخه بدلها بجز قم: به دست.

(۹). قم: کرد قومی را.

(۱۱). همه نسخه بدلها را.

(۱۲). اساس: محاریب، با توجه به قم و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۳). سوره سبأ (۳۴) آیه ۱۳.

(۱۴). قم: از بهر.

(۱۵). قم: بر دست.

(۱۶). همه نسخه بدلها بجز قم: رفع.

صفحه : ۱۳۸

بکرد و مرا و مادرم را پناه داد از شیطان رجیم.

آنگه من گفتم: شما همه بر خدای ثنا گفتی و من نیز بر خدای ثنا گویم «۱» به احسانی که با من کرد سپاس خدا را که مرا به رحمت جهانیان کرد و مرا به کافّة الناس فرستاد به بشارت و اِنذار «۲» و قرآن بر من اُنزله کرد که در او بیان همه چیزی است «۳»، و امت مرا بهترین امتان کرد و امت مرا امتی «۴» وسط کرد و امت مرا اولینان و آخرینان کرد، و مرا شرح صدر کرد و بار گران از من فرو نهاد، و ذکر من رفیع کرد «۵» و مرا به فاتح «۶» و خاتم کرد. ابراهیم «۷» - علیه السلام - گفت
بهذا فضلکم محمّد،

محمد را اینکه «۸» بر شما فزون آمد آنکه سه انا بیاوردند سر پوشیده: یکی را آب در بود و یکی را شیر و یکی را می. من انای آب بستدم و باز خوردم اُنَدکی و انای شیر بستدم و باز خوردم تمام. چون خمر عرضه کردند «۹» من گفتم: مرا حاجت نیست که من سیراب شدم. مرا گفت: اینکه بر امت تو حرام خواهند کردن «۱۰»، گفتند: اگر آب بسیار باز خوردیت «۱۱» امتت «۱۲» به غرق مبتلا شدند «۱۳». و اگر خمر می باز خوردیت «۱۴» امتت به خمر مولع شدند و اجتناب نکردند «۱۵».

آنکه جبریل - علیه السلام - دست من گرفت «۱۶» و مرا بنزدیک آن سنگ برد که پایه معراج بر او نهاده بود، و آن صخره بیت المقدس است پای معراج بر آن سنگ «۱۷» بود و بالای آن «۱۸» به آسمان پیوسته بر صفتی که از آن نکوتر هیچ ندیده بودم یک قایمه او از یاقوت سرخ بود و یک قایمه از زمرد سبز و پایهای او یک از سیم و یکی از زر بود و یکی از زمرد و مکمل «۱۹» به در و یاقوت و آن، آن معراج «۲۰» است که ملک الموت از او

(۱). اساس: گوئیم، با توجه به قم و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۲). قم: نذارت.

(۳). آط، آب، آج: کرده، آز، لب: کرده است.

(۴). همه نسخه بدلها بجز قم: امت.

(۵). قم: مرا ذکر رفع کرد، آب، آج: ذکر من رفع کرد.

(۶). آب، آز: مرا فاتح.

(۷). اساس، قم، آط، آب، آز: ابرهیم.

(۸). همه نسخه بدلها: محمد به اینکه.

(۹). همه نسخه بدلها بجز قم: عرض کردند.

(۱۰). همه نسخه بدلها: مرا.

(۱۱-۱۴). همه نسخه بدلها بجز قم: می خوردی.

(۱۲). آز، لب: امت تو.

(۱۳). همه نسخه بدلها بجز قم: می شدند.

(۱۵). همه نسخه بدلها بجز قم: می شدند و اجتناب نمی کردند.

(۱۶). آج، لب: بگرفت. [.....]

(۱۸). قم، آط، آب، آز: او.

(۱۷). قم نهاده.

(۲۰). همه نسخه بدلها: و اینکه آن معراج.

(۱۹). همه نسخه‌ها: زمرد مکمل.

صفحه : ۱۳۹

پدید آید چون قبض ارواح کند و آن نگاه «۱» بود که بیمار را چشم رها شود و متحیر بماند آن بود که اینکه معراج بر او ظاهر شود او از حسن او «۲» متحیر بماند جبریل - علیه السلام - از آن جا مرا بر پر گرفت «۳» و بر آن معراج مرا به آسمان دنیا برد و در بزد.

گفتند: کیست «۴»! گفت: جبریل است. گفتند: با تو کیست! [۱۱۳-ر]

گفت:

محمد است. گفتند: محمد را بفرستادند گفت: آری. گفتند:

مرحبا به حياه الله من اخ و من خليفه فنعلم الاخ و نعم الخليفه و نعم المجرىء جاء،

تحییت کناد خدای او را از برادری و خلیفت «۵» که نیک برادری «۶» و نیک خلیفه‌ای، و نیک آمدی «۷»، و در بگشادند و ما در رفتیم. من در آسمان دنیا می‌رفتم، خروهی «۸» را دیدم موی گردن او سبز و سر و تن او سپید که از آن نکوتر سبزی و سپیدی ندیدم «۹». پایهای او در زیر هفتم زمین بود و سر او در زیر عرش، گردن دو تا کرده دو بال داشت که اگر بر افلاختی «۱۰» به مشرق و مغرب برسدی. چون شب به آخر رسد «۱۱» او پرها بر افلاجد «۱۲» و به هم باز زند «۱۳» و خدای تسبیح کند و گوید «۱۴»:

«۱۵» سبحان الملك القدوس الكبير المتعال لا اله الا الله الحي القيوم.

چون آواز او بشنوند خروهان زمین «۱۶»، جمله به آواز آیند و خدای را تسبیح کنند و بال برهم زنند. چون او ساکن شود، خروهان «۱۷» زمین نیز ساکن شوند.

چون دگر باره او بجنبد و آواز کند به تسبیح، خروهان زمین هم چونین «۱۸» کنند به موافقت او و جواب او. رسول- علیه السلام- گفت تا او را بدیدم «۱۹»، مرا آرزوی دیدار اوست تا دگر باره باز بینم او را. از آن جا بگذشتم به فریشته‌ای رسیدم که نیمه تن او از آتش بود و نیمه‌ای از

(۱). قم: آنگه.

(۲). همه نسخه بدلها بجز آب: آن.

(۳). آط، آب، آز، لب: بر گرفت.

(۴). قم: تو کیستی.

(۵). همه نسخه بدلها: از خلیفه‌ای.

(۶). قم: برادر.

(۷). قم: نیک آینده که آمد.

(۸). همه نسخه بدلها بجز قم: خروسی.

(۹). قم: ندیده بودم، دیگر نسخه بدلها: ندیده‌ام.

(۱۰). قم: بر افراختی، دیگر نسخه بدلها: بر افراشتی. [...]

(۱۱). قم، آز: رسید.

(۱۲). قم: بر افراخت، دیگر نسخه بدلها: باز کند.

(۱۳). قم: باز زد.

(۱۴). قم: خدای را تسبیح کرد و گفت.

(۱۵). همه نسخه بدلها بجز قم: الله.

(۱۶). همه نسخه بدلها بجز قم: چون خروسان زمین آواز او بشنوند.

(۱۷). همه نسخه بدلها بجز قم: خروسان.

(۱۸). قم، آط: هم چنین، دیگر نسخه بدلها: همچنین.

(۱۹). آج، لب: ندیدم.

صفحه : ۱۴۰

برف، که نه آتش برف را می‌گداخت «۱» و نه برف آتش را می‌کشت. تسبیح او اینکه بود که به آوازی بلند فصیح «۲» می‌گفت:

«اللهم مؤلفا» بین الثلج و النار الف بین قلوب عبادك المؤمنین

گفتم: ای جبریل اینکه کیست! گفت: اینکه فریشته‌ای است او را حبیب «۴» گویند. خدای تعالی او را موکل بکرده است «۵» بر اکناف آسمان و اطراف زمین و او نصیحت کند اهل زمینی «۶» را و تسبیح او آن است که گفتم از آنکه که خدای تعالی او را آفریده است.

گفت: آنگاه «۷» از آن جا بگذشتم به فریشته‌ای رسیدم «۸» بر سریری نشسته که «۹» همه دنیا جمع کرده بود «۱۰» و در پیش او نهاده و در دست او لوحی بود از نور، او در آن لوح می‌نگرید، از چپ و راست نگاه نمی‌کرد «۱۱» و بر هیأت «۱۲» مردی دلتنگ حزین بود. گفتم: ای «۱۳» جبریل؟ اینکه کیست! که من به هیچ فریشته بنگذشتم «۱۴» که مرا از او خوفی در دل آمد جز اینکه فریشته. گفت: ما همه چونین «۱۵» خایفیم از او «۱۶»، او ملک الموت است موکل به قبض ارواح و از همه فریشتگان کار او با رنج تر است. من گفتم «۱۷»:

كفی بالموت طامة فقال ما بعد الموت اطم و اعظم

گفتم: مرگ «۱۸» بس باد طامه و انبارنده. گفت: آنچه از پس مرگ است، از مرگ عظیم تر است و هایل تر.

گفتم: یا جبریل؟ هر که بمیرد لا- بد او را بیند! گفت: آری. گفتم: من می‌خواهم تا نزد او روم و بر او سلام کنم و از او چیزی بپرسم «۱۹». جبریل- علیه السلام- مرا پیش «۲۰» برد. من بر او سلام کردم. او جبریل را به اشارت گفت: اینکه کیست! جبریل گفت: اینکه محمّد است- نبی الزّحمة- پیغامبر رحمت و رسول عرب. مرا گفت:

مرحبا بنبی الزّحمة

و مرا تحیت نیکو کرد و بشارت داد به کرامت و مرا گفت: بشارت باد تو را

(۱). قم: می‌بگداخت.

(۲). همه نسخه بدلها بجز قم: به آواز فصیح.

(۳). اساس: مؤلف، با توجه به آب، تصحیح شد.

(۴). اساس: حنف، با توجه به قم و بیشتر نسخه ها تصحیح شد.

(۵). همه نسخه بدلها: کرده است. [...]

(۶). همه نسخه بدلها: زمین.

(۷). همه نسخه بدلها: آنکه.

(۸). قم: رسیدیم.

(۹). قم گفتمی.

(۱۰). قم: بودند.

(۱۱). قم، آط، آب، آز: می‌کرد.

(۱۲). آج، لب: هیبت.

(۱۳). همه نسخه بدلها: یا .

(۱۴). آط: بنگز شتم.

(۱۵). قم: هم چنین، دیگر نسخه بدلها: همه چنین.

(۱۶). همه نسخه بدلها بجز قم و.

(۱۷). همه نسخه بدلها بجز قم که.

(۱۸). لب: هر که.

(۱۹). آز: پرسم. [.....]

(۲۰). همه نسخه بدلها او.

صفحه : ۱۴۱

ای محمّد که من همه آثار خیر در امت تو می بینم. من گفتم:

الحمد لله المئان بالتعم،

گفتم: اینکه لوح چیست که در دست داری! گفت: لوحی است آجال خلاق در او نوشته. گفتم: نام آنان که قبض ارواح (۱) ایشان کرده‌ای [۲] در روزگار گذشته!

گفت: آن در لوحی (۳) دیگر است. گفتم: یا ملک الموت؟ تو چگونه توانی قبض ارواح اهل زمین کردن (۴) و تو بر جای خود نشسته‌ای! گفت: نمی بینی که همه دنیا در پیش من است از مشرق تا به مغرب و دست من به همه جای برسد (۵)، دنیا در پیش من بمنزلت خوانی است پیش کسی نهاده تا چنان که خواهد دست دراز می کند و از آن جا که خواهد می گیرد. [۱۱۳-پ] چون بنده‌ای را اجل بنزدیک (۶) رسد (۷)، من در او نگرم و در اعوانان (۸) خود نگرم، اعوانان (۹) من بشناسند، نظر (۱۰) من در او و در ایشان بدانند که قبض روح او می باید کردن (۱۱)، معالجه قبض روح او کنند چون روح او به حلق (۱۲) رسد، از پیش من باشد (۱۳)، بر من پوشیده نبود. دست دراز کنم (۱۴) و جان او بستانم تولّی (۱۵) قبض روح او جز من کس نکند کار من چنین بود با خلقان خدای در قبض ارواح. من از حدیث او بگریستم.

چون از او بگذشتم (۱۶) برسد (۱۷) به فریشته‌ای دیگر عابس الوجه، کریه المنظر، شدید البطش، ظاهر الغضب، من در او نگریدم از او بترسیدم سخت. گفتم: یا جبریل؟ اینکه فریشته کیست که من از او سخت بترسیدم! گفت: ما همه در ترس از او به اینکه منزلت ایم، اینکه مالک (۱۸) است، خازن دوزخ تا خدای او را بیافرید باز خندیده نیست (۱۹) و هر چه روز آید خشم و عبوس او زیادت است بر دشمنان خدای و بر اهل معصیت

(۱). همه نسخه بدلها: روح.

(۲). در اساس جای اینکه کلمه سفید است، از قم افزوده شد.

(۳). قم: آن لوحی.

(۴). قم: توانی کردن.

(۵). قم، آط: به همه جای می رسد، آب، آز، آج، لب: به همه جا می رسد.

(۶). همه نسخه بدلها: نزدیک.

(۷). لب: رسید.

(۸-۹). همه نسخه بدلها، بجز قم: اعوان.

- (۱۰). همه نسخه بدلها: به نظر.
 (۱۱). همه نسخه بدلها: کرد.
 (۱۲). همه نسخه بدلها او.
 (۱۳). همه نسخه بدلها و.
 (۱۴). همه نسخه بدلها بجز قم: فراز کنم. [.....]
 (۱۵). همه نسخه بدلها آن.
 (۱۶). آط: بگزشتم.
 (۱۷). قم، آط، آب: برسیدیم.
 (۱۸). آج، لب: مالکی.
 (۱۹). همه نسخه بدلها: نخندیده است.

صفحه : ۱۴۲

او «۱» تا از ایشان انتقام کشد «۲». گفتم: مرا نزدیک او بر تا از او چیزی بپرسم مرا نزد «۳» او برد. من بر او سلام کردم و جبریل سلام کرد، او سر بر نداشت. جبریل گفت:

یا مالک؟ هذا محمد رسول العرب،

اینکه محمد است رسول «۴» عرب. او سر برداشت و مرا تحیت کرد و بشارت داد. گفتم: چند گاه است تا دوزخ می‌تابی! گفت: از آنگاه که خدای تعالی دوزخ آفرید تا به اکنون و هم‌چونین «۵» تا قیامت ساعت «۶» خواهم تافتن. جبریل [را] «۷» گفتم: بفرمای تا طرفی از دوزخ به من نماید. او گفت:

طرفی «۸» دوزخ به محمد نمای. او یک گوشه برگشاد در فشی برآمد از دوزخ آتشی سیاه «۹» دودی کدر تاریک با او که آفاق از او پر شد «۱۰»، از آن هولی عظیم دیدم و کاری منکر که وصفش ندانم بگفتن «۱۱» هوش از من برفت و نزدیک بود تا جانم هلاک شود.

از آن جا بگذشتم «۱۲» فریشتگان بسیار را دیدم که عدد ایشان جز خدای نداند فریشتگان بودند در میان ایشان که ایشان را رویها بود بر سینه و «۱۳» پشت و بر هر «۱۴» روی دهنها بود و در هر دهنی زبانها بود و ایشان به هر زبانی خدای را «۱۵» تسبیح می‌کردند به انواع لغات.

و در خبری آمد که رسول - علیه السلام - گفت:

«۱۶» رأیت لیلۃ اسری بی ملکاً له الف الف رأس، علی کل رأس الف الف وجه علی کل وجه الف الف فم فی کل فم الف الف لسان یسبح الله تعالی بکل لسان بالف الف لغة،

گفت: شب معراج فریشته‌ای را دیدم که او را هزار هزار سر «۱۷»، هر سری هزار هزار روی «۱۸»، بر هر روی هزار هزار دهن بود، در هر دهنی هزار هزار زبان بود، تسبیح می‌کرد خدای «۱۹» به هر زبانی به هزار هزار لغت. یک روز بر خاطر اینکه فریشته بگذشت «۲۰» که همانا در

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم: ندارد.

(۲). قم: کشند.

- (۳). همه نسخه بدلها بجز قم: نزدیک.
- (۴). قم، آط، آج: پیغامبر، دیگر نسخه بدلها: پیغمبر.
- (۵). همه نسخه بدلها: همچین.
- (۶). قم: قیام الساعه، دیگر نسخه بدلها: تا به قیام ساعت ۷. از قم، افزوده شد.
- (۸). همه نسخه بدلها بجز آ از.
- (۹). قم و. [.....]
- (۱۰). همه نسخه بدلها من.
- (۱۱). قم گفتن.
- (۱۲). قم، آب، آج، لب: بگذشتیم، آط: بگزشتیم.
- (۱۳). همه نسخه بدلها بر.
- (۱۴). قم: هر دو.
- (۱۵). قم تعالی.
- (۱۶). اساس: الف، به قیاس با نسخه قم، تصحیح شد.
- (۱۷-۱۸). همه نسخه بدلها بود.
- (۱۹). همه نسخه بدلها را.
- (۲۰). آط: بگزشت.

صفحه: ۱۴۳

آسمان و زمین کس نباشد که تسبیح و عبادت او برابر تسبیح و عبادت من باشد.

حق تعالی گفت: مرا بنده‌ای است که تسبیح و عبادت او و ثواب تسبیح او بیش از تسبیح و ثواب «۱» تو است گفت: بار خدایا دستور باش تا من به زمین روم و او را ببینم. حق تعالی او را دستور «۲» داد، و بیامد «۳» بر آن «۴» بنده موکل بود سه شبان روز «۵» او را یافت که جز فرایض نمی کرد «۶» جز که به عقب «۷» فرایض کلماتی می گفت، گفت: بار خدایا من نمی بینم که او عبادتی «۸» گران می کند، گفت: بلی او در تعقیب «۹» نماز کلماتی می گوید که آن بلیغ تر از تسبیح تو است و آن کلمات اینک است:

«۱۰» «۱۱» سبحان الله کلمه سبح الله شیء و کما یحب الله ان یسبح و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله. و الحمد لله کلمه حمد الله شیء و کما یحب الله ان یحمد و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله و لا اله الا الله کلمه هلل الله شیء و کما یحب الله ان یهلل و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله [۴۱۱-ر]

و الله اکبر کلمه کبر الله شیء و کما یحب الله ان یکبر و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله.

اینکه کلمات در باب تسبیح و تهلیل «۱۲» از گفتار و تسبیح تو بلیغ تر است. رجعتنا الی سیاقه الحدیث. گفت: از آن جا بگذشتیم برسیدم «۱۳» به مردی تمام خلق نکو «۱۴» صورت داد در او هیچ ضعفی و نقصانی نبود، چنان که در مردمان تمام سال باشد. بر دست راست او دری بود از آن جا بوی خوش می دمید «۱۵» و بر دست چپ او دری بود از آن جا بوی کربیه می آمد هر گه «۱۶» با دست راست نگریدی با آن «۱۷» در شادمانه شدی و بخندیدی و چون «۱۸» با دست چپ نگریدی دلتنگ شدی «۱۹» و بگریستی. گفتم: ای

- (۲). همه نسخه بدلها بجز مل: دستوری.
- (۳). همه نسخه بدلها: او بیامد.
- (۴). همه نسخه بدلها: بر اینکه. [.....]
- (۵). قم: سه شبان، دیگر نسخه بدلها شبانه روز.
- (۶). قم، آط، آب، آز: نمی گزارد، آج، لب: نمی گذارد.
- (۷). همه نسخه بدلها: در تعقیب.
- (۸). آز، آج، لب: عبادت.
- (۹). همه نسخه بدلها بجز قم: عقب.
- (۱۰). آج، لب: کما.
- (۱۱). آج، لب: اکبر.
- (۱۲). قم: ندارد.
- (۱۳). آط، آب، آز، آج، لب: بگذشتیم پرسیدیم.
- (۱۴). همه نسخه بدلها بجز مل: نیکو.
- (۱۵). آب، آز: می رسید.
- (۱۶). مل: هر گاه، دیگر نسخه بدلها: هر گاه که.
- (۱۷). همه نسخه بدلها: به آن.
- (۱۸). مل: هر گاه. [.....]
- (۱۹). مل: غمناک گشتی.

صفحه: ۱۴۴

جبریل اینکه کیست «۱»! گفت: اینکه پدر تو است آدم، و اینکه در که بر «۲» راست اوست در بهشت است و اینکه «۳» در که بر چپ اوست در دوزخ است، چون بنگرد «۴» از فرزندان او یکی را به بهشت آرند شادمانه شود و بخندد «۵» و چون بیند که یکی را از فرزندان او «۶» به دوزخ برند دلتنگ شود و بگرید.

گفت: از آن جا برفتم «۷» تا به آسمان دوم. جبریل - علیه السلام - گفت: در بگشای «۸». گفتند: تو کیستی! گفت: جبریل. گفتند: با تو کیست! گفت: محمد.

گفتند: خدای او را بفرستاد! گفت: آری. گفتند «۹»:

«۱۰» حیاه الله من اخ و «خليفة فنعم الاخ و نعم الخليفة و نعم المجيء جاء».

و در بگشاندند و ما در رفتیم در آسمان دوم، دو برنا را دیدم. من گفتم: یا جبریل؟ اینکه دو برنا کیستند! گفت: یکی عیسی مریم است و یکی یحیی زکریا، پسران خاله یک دیگراند.

از آن جا برفتم «۱۱» تا به آسمان سهام «۱۲». جبریل گفت: در بگشای، همان گفتند و جبریل همان جواب داد و اهل آسمان سهام «۱۳» مرا همان تحیت کردند. در آسمان سهام «۱۴» رفتم، مردی را دیدم که او را بر خلقان در حسن چندان تفضیل بود که ماه را در شب بدر «۱۵» بر ستارگان. گفتم: ای جبریل؟ اینکه کیست! گفت: اینکه برادر تو است یوسف - علیه السلام.

از آن جا برفتم «۱۶» به آسمان چهارم. جبریل در بزد و بگفتند «۱۷» که: با تو کیست! او بگفت «۱۸» که: محمد نبی الرحمة و رسول

العرب، و ایشان مرا تحیت کردند و در بگشادند و ما بر آسمان چهارم رفتیم. در آن جا مردی را دیدم پشت باز داده به جایی، گفتم: یا جبریل؟ اینکه کیست! گفت: ادريس است که خدای تعالی او را رفیع

(۱). مل: اینکه کیست، ای اخی جبریل.

(۲). قم دست.

(۳). همه نسخه بدلها: آن.

(۴). قم، آب، آز که.

(۵). اساس: بخندند، با توجه به قم، تصحیح شد.

(۶). همه نسخه بدلها، از فرزندان او یکی را.

(۷). همه نسخه بدلها بجز آز: برفتیم.

(۸). آج، لب: بگشایند.

(۹). قم، آج، لب: گفت.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز مل من.

(۱۱). همه نسخه بدلها: برفتیم.

(۱۲-۱۳). قم: سوم، آط، آج، لب: سیم، آب، مل، آز: سیوم.

(۱۴). آط، آب، آز، آج، لب: سیم، مل: سیوم. [.....]

(۱۵). قم: ندارد.

(۱۶). همه نسخه بدلها بجز مل: برفتیم. ۱۷ همه نسخه بدلها: گفتند.

(۱۸). همه نسخه بدلها: گفت.

صفحه : ۱۴۵

بکرده است به اینکه جای بلند و او پشت به دیوان خلایق باز نهاده است که در آن جا امور و احوال ایشان است.

از آن جا برفتم «۱» به آسمان پنجم رسیدم «۲». در بزد و بگشادند و مرا تحیت کردند چنان که به دگر «۳» درهای آسمان کرده بودند و من در آسمان پنجم رفتم، مردی را دیدم نشسته و پیرامن او قومی را، و «۴» برای ایشان حدیث می کرد و قصه می گفت، گفتم: یا جبریل؟ اینکه مرد کیست و اینان که اند! گفت: اینکه هارون است که محبوب بود به «۵» بنی اسرائیل و اینکه قوم پیرامن او بنی اسرائیل اند امت او و «۶» موسی.

از آن جا بر آسمان ششم رفتیم «۷» و جبریل استفتاح کرد و در بگشادند و مرا تحیت کردند. در آسمان ششم مردی را دیدم نشسته، چون مرا دید بگریست. گفتم: ای جبریل؟ اینکه کیست! گفت: اینکه موسی عمران است. گفتم: چرا می گرید! گفت:

برای آن که بنی «۸» اسرائیل دعوی کردند که از او گرامی تر خدای را بنده ای نیست و تو از پس او به سالهای دراز آمدی «۹» و پایه تو اینکه است، و نیز می گوید: هر پیغامبری «۱۰» به امت باشد و نیز امت تو از امت او بیشترند و بهتر.

از آن جا برفتم «۱۱» به آسمان هفتم و در بزد و بگشادند و مرا تحیت کردند، هم چونان که «۱۲» آنان که پیش «۱۳» ایشان بودند. در آسمان هفتم مردی کهل دیدم «۱۴» بر در بهشت بر کرسی نشسته. بنزدیک او جماعتی نشسته بودند با جامه های سپید و رویهای سپید و جماعتی دیگر که در گونه های «۱۵» ایشان کدرتی «۱۶» بود برفتند و در آبی رفتند و از آن «۱۷» آب خویشتن بشستند، گونه

ایشان صافی شد بعضی صفا، و از آن جا برآمدند و

- (۱). همه نسخه بدلها، بجز مل: برفتیم.
- (۲). همه نسخه بدلها: رسیدیم.
- (۳). قم: به دیگر، مل: بر دگر.
- (۴). همه نسخه بدلها: واو.
- (۵). مل: بر.
- (۶). همه نسخه بدلها امت.
- (۷). قم: رفتیم.
- (۸). همه نسخه بدلها بجز مل: بنو.
- (۹). قم: آمده‌ای به سالهای دراز.
- (۱۰). آط، آب، آز، آج، لب را فخر. [.....]
- (۱۱). همه نسخه بدلها: برفتیم.
- (۱۲). قم: هم چنان که، دیگر نسخه بدلها: همچنان که.
- (۱۳). مل از.
- (۱۴). قم: مردی را دیدم کهل، آط، آب، آز، آج، لب: مردی کهل را دیدم، مل: چون نگاه کردم مردی کهل را دیدم.
- (۱۵). همه نسخه بدلها: گونه.
- (۱۶). همه نسخه بدلها بجز آب: کدورتی.
- (۱۷). مل: به آن.

صفحه : ۱۴۶

در جوی «۱» دیگر «۲» [۱۱۴-پ]

شدند و از آن جوی غسل کردند. الوان ایشان نیک نیک صافی شد. بیامدند و با نزدیک اصحاب خود آمدند. من گفتم: یا جبریل؟ اینکه مرد کیست و اینان که‌اند پیرامن او و اینکه جویها چیست! گفت: اینکه پدر تو است ابراهیم «۳» خلیل - علیه السلام - و او اول کسی است که بر زمین پیر شد. اما اینکه جماعت که روی ایشان سپید است «۴» و صافی آنان‌اند که: «آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا اِيْمَانَهُمْ بِظُلْمٍ...» «۵»، که ایمان آوردند و ایمان خود به ظلم و فسق «۶» پوشیده نکردند و اما آنان «۷» که در الوان ایشان چیزی «۸» بود، آنان‌اند که خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخِرَ سَيِّئًا، عمل صالح با عمل بدر بر آمیختند آنکه «۹» توبه کردند. خدای تعالی توبه ایشان قبول کرد. و اما اینکه جویهای سه گانه: یکی رحمت خداست و یکی نعمت او و یکی شراب طهور. و ابراهیم «۱۰» - علیه السلام - پشت به خانه باز داده بود، گفتم: یا جبریل؟ اینکه خانه چیست! گفت: بیت المعمور است که هر روز هفتاد هزار فریشته در او شود تا قیامت نوبت با اولیان «۱۱» نرسد.

از آن جا برفتیم «۱۲» تا به سدره منتهی رسیدیم، درختی دیدم بر او برگهایی بود هر برگی چندان که دنیا و اهل دنیا را سایه کند و بر او بری بود و میوه‌ای چون نبق «۱۳» به بزرگی چندان که «۱۴» تلهای «۱۵» هجر، از بن «۱۶» آن درخت چهار چشمه بیرون می‌آمد «۱۷» دو ظاهر و دو پنهان، اما «۱۸» دو ظاهر: نیل بود و فرات و آن دو جوی پنهان به بهشت می‌رفت و از اصل «۱۹» چهار جوی به در

می‌آمد از آب و شیر و می و انگبین، و هی قوله تعالی:

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ ﴿۲۰﴾ - الآية. و اینکه درخت بر حد آسمان هفتم است از جانب بهشت و شاخهای آن در زیر کرسی است.

(۱). آط، آج، لب: جویی.

(۲). قم، مل: دگر.

(۳). اساس، قم، آط، آب، آز: ابرهیم.

(۴). آط، آب، آز، آج، لب: شد.

(۵). سوره انعام (۶) آیه ۸۲.

(۶). قم، آب، آط، آج، لب مخلط، مل، آز مختلط.

(۷). همه نسخه بدلها: اینان. [.....]

(۸). قم: کدورتی.

(۹). مل: آنگاه.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز لب: ابرهیم.

(۱۱). آط، آب، آز، آج، لب: به اولینان.

(۱۲). قم: برفتم.

(۱۳). لب: طبق.

(۱۴). قم: چون، آط، آج، لب: چند.

(۱۵). آط، آج، لب: قلّه‌ها.

(۱۶). آط، آب، آز، آج، لب: زیر.

(۱۷). آز: می‌آید.

(۱۸). آط، آب، آز، آج، لب، مل آن.

(۱۹). همه نسخه بدلها او.

(۲۰). سوره محمد (۴۷) آیه ۱۵.

صفحه: ۱۴۷

رسول - علیه السلام - گفت: چون به سدره منتهی رسیدم می‌شناختم که آن درخت سدره است به شاخ و برگش جز که نوری بر آن درخت نشست از نورهای خدای تعالی که وصف آن کس نداند و هو قوله: إِذِ يَغْشَى السُّدْرَةَ مَا يَغْشَى ﴿۱﴾ «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ» ﴿۱۱﴾.

و روایت دگر «۱۲» آن است که جبریل - علیه السلام - رسول را پیش کرد و او بر اثر «۱۳» می‌رفت، گفت تا برسیدیم «۱۴» به حاجبی که آن را «حجاب فراش» «۱۵» زر» گویند. جبریل - علیه السلام - حجاب بجنابانید. گفتند «۱۶»: کیست! گفت: جبریل است و محمد با من است، فریشته موکل «۱۷» بر حجاب گفت: الله اکبر و دست از حجاب بیرون کرد و مرا در برگرفت «۱۸» و جبریل - علیه السلام - از من باز ایستاد. من جبریل [را] «۱۹» گفتم در چنین جای مرا رها می‌کنی! گفت: یا محمد! اینکه جای

- (۱). سوره نجم (۵۳) آیه ۱۶. [.....]
- (۲). قم: فریشتگانی.
- (۳). همه نسخه بدلها بجز قم: چندان.
- (۴). همه نسخه بدلها: بودند.
- (۵). قم، مل: گرد بر گرد، دیگر نسخه بدلها: گرداگرد.
- (۶). قم را.
- (۷). مل: و بر هر یک برگی.
- (۸). قم و دیگر نسخه بدلها: و گفت.
- (۹). قم، آط، آز، آج، لب: رسیدم.
- (۱۰). مل تو در.
- (۱۱). سوره صافات (۳۷) آیه ۱۶۴.
- (۱۲). همه نسخه بدلها: دیگر.
- (۱۳). مل رسول علیه السلام.
- (۱۴). آز: برسیدم.
- (۱۵). قم: فرش. [.....] ۱۶ اساس: گفت، با توجه به قم، تصحیح شد.
- (۱۷). قم: فریشته‌ای که موکل بود.
- (۱۸). مل: مرا برگرفت.
- (۱۹). از قم، افزوده شد.

صفحه : ۱۴۸

نهایت مقام خلقان است هیچ کس را نیست که از اینکه حجاب در گذرد و هیچ فریشته زهره ندارد تا پیرامن اینکه حجاب گردد و مرا به حرمت تو دستوری دادند تا نزدیک حجاب رفتم. گفت: آن فریشته که صاحب «حجاب الذهب» بود مرا برد تا به حجابی که آن را «حجاب اللؤلؤ» گویند. حجاب بجنابانید، صاحب حجاب «۱» گفت:

تو کیستی! گفت: من صاحب حجاب زرم و محمد با من است، رسول العرب. فریشته موکل بر حجاب [۱۱۵-ر] تکبیر کرد و دست از حجاب بیرون کرد و مرا از آن فریشته بستد و ببرد تا به حجاب دیگر هم چونین «۲» حجاب بجنابانید و آن فریشته بگفت:

کیست! گفت: صاحب حجاب لؤلؤ و محمد که رسول عرب است با من است. او تکبیر کرد و مرا از او بستد و به دگر «۳» حجاب رسانید و به صاحب حجاب سپرد و هم چونین «۴» مرا از حجاب به حجاب می بردند تا هفتاد حجاب ببریدم سطبری هر حجابی پانصد ساله راه، و از حجاب تا حجاب پانصد ساله راه. پس از آن جا رفرفی سبز فرو گذاشتند «۵» که نور آفتاب را غلبه می کرد چشم من در آن نور خیره شد «۶» و مرا بر آن رفرف نهادند و به عرش رسانیدند. چون عرش بدیدم هر چه پیش از آن دیده بودم در چشم من حقیر گشت. خدای تعالی مرا به مسند «۷» عرش مقرب کرد «۸» و آن جا که مستند «۹» اوست مرا برسانید و از عرش قطره‌ای بچکید و بر زبان من آمد به طعمی که چشندگان از آن شیرین تر هیچ نچشند «۱۰» و خدای تعالی مرا خبر داد از خبر اولینان و آخرینان و زبان

من برگشاد. پس از آن که زبان من «۱۱» کند گشته بود «۱۲». از آن هیبت و عظمت، من گفتم،
«۱۳» التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ [و] الصَّلَوَاتُ الطَّيِّبَاتُ الطَّاهِرَاتُ.

خدای تعالی گفت:

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

من گفتم:

السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ،

خدای تعالی مرا گفت: یا محمد؟ دانی تا ملاً اعلی در چه

(۱). قم، مل: صاحب الحجاب، آط، آب، آز، لب: صاحبش.

(۲). قم، آط، آب، آز، آج، لب: همچنین، مل: هم چنین.

(۳). قم: دیگر.

(۴). قم، مل: هم چنین، آج، لب: چنین.

(۵). آط: گزاشتند.

(۶). آط، آب، آز، آج، لب: می شد.

(۷). اساس: سند، با توجه به قم، تصحیح شد.

(۸). قم، آب، مل: بکرد.

(۹). مل: مسند.

(۱۰). قم: نجشیدند، مل: نجشیده بودند. [...]

(۱۱). قم، مل: زبانم.

(۱۲). مل: گنگ بود.

(۱۳). از قم، افزوده شد.

صفحه: ۱۴۹

خصومت کردند! گفتم: بار خدایا تو عالم تری که علام الغیوبی. گفت: خلاف ایشان در درجات و حسنات بود. ای محمد تو دانی تا
درجات چه باشد و حسنات چه باشد! گفتم: بار خدایا تو عالم تری «۱».

«۲» اَمَّا الدَّرَجَاتُ فَاسْبَاغُ الْوُضُوءِ [فِي الْمَكْرُوْهَاتِ وَ الْمَشْيِ عَلٰی الْاِقْدَامِ اِلَى الْجَمَاعَاتِ وَ اِنْتِظَارُ الصَّلَوَاتِ بَعْدَ الصَّلَوَاتِ] «و اَمَّا الْحَسَنَاتُ
فَافْشَاءُ السَّلَامِ وَ اطْعَامُ الطَّعَامِ وَ التَّهَجُّدُ بِاللَّيْلِ وَ النَّاسِ نِيَامٍ

، گفت: درجات، اسبغ وضو باشد در مکروهات و به پای رفتن به جماعات و انتظار نماز از [پس] «۳» نماز. و اَمَّا حَسَنَاتُ: سلام
کردن بر همه کس و طعام دادن به هر کس و بیدار بودن در شب که خلقان خفته باشند. آنگه گفت: [یا محمد] «۴»، «أَمَّنَ الرَّسُولُ
بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ...» «۵»، من گفتم:

«۶» نعم ای ربّ

وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ «۷» كما فرق «۸» اليهود و النصارى «۹»، مؤمنان ایمان
دارند به خدا و فریشتگان و کتابها و پیغامبران، و جدا نمی کنیم «۱۰» میان پیغامبران چنان که جهودان و ترسایان کردند. گفتند: نُؤْمِنُ

بِعِضٍ وَ نَكَفُرُ بِبَعْضٍ... «۱۱»،

گفت: مؤمنان چه گفتند! گفتیم گفتند: سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا «۱۲» ای، و سَمِعْنَا قَوْلَكَ وَ أَطَعْنَا أَمْرَكَ. گفت: راست گفتی،

سل تعط

، بخواه تات بدهند. من گفتم:

غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ «۱۳». گفت:

غفرت لك و لا اُمتك

، بیامرزیدم تو را و اُمت را.

سل تعط

، بخواه تات بدهند، گفتم: رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا... «۱۴»، گفتم: بار خدایا؟ ما را مگیر اگر فراموش کنیم یا خطا کنیم، گفت:

قد رفعت الخطا و النسيان عنك و عن اُمتك و ما استكرهوا عليه.

گفت: بیامرزیدم تو را و اُمت تو را خطا و نسیان، و از ایشان برگرفتم اینکه دو چیز و آنچه ایشان را بر آن دارند به کره. من گفتم:

رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِيصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا... «۱۵»، بار خدایا؟ بر ما منه بار گران، چنان که نهادی بر آنان که پیش ما

بودند،

(۱). همه نسخه بدلها گفت. (۴-۳-۲). اساس ندارد، از قم افزوده شد. (۱۳-۱۲-۷-۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۵.

(۶). قم، آط، مل، آج، لب گفت.

(۸). قم، مل: فرقت.

(۹). همه نسخه بدلها بار خدایا رسول تو و.

(۱۰). اساس و قم نمی کنند، با توجه به دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۱). سوره نساء (۴) آیه ۱۵۰.

(۱۴-۱۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۶.

صفحه : ۱۵۰

یعنی جهودان. حق تعالی گفت:

ذَلِكَ ذَلِكُ وَ لَا اُمتَكَ

، آن «۱» تو راست و اُمت تو را. من گفتم: رَبَّنَا وَ لَا تُحْمِلْنَا مَا لَا طاقَةَ لَنَا بِهِ... «۲»، بار خدایا چیزی بر ما منه که ما طاقت آن نداریم.

حق تعالی گفت: بکردم آن به تو و اُمت تو. من گفتم: ربنا؟ وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا... «۳»، ما را عفو کن «۴» از خسف،

وَ اغْفِرْ لَنَا مِنَ الْقَذْفِ

، و ما را بیامرز از قذف،

وَ ارحمنا من المسخ

، و ما را ببخشا از مسخ. أنت مولانا، تو [۱۱۵-پ]

خداوند ما ای، نصرت ده ما را بر کافران. حق تعالی گفت: بکردم اینکه به تو و اُمت تو.

گفتم: بار خدایا پیغامبرانی را که پیش از من «۵» بودند کرامتها دادی، ابراهیم «۶» را خلیل گرفتی «۷» و با موسی سخن گفستی و اردیس را مکان «۸» بلند دادی و سلیمان را مکی عظیم دادی و داود را زبور دادی. بار خدایا؟ مرا چیست! گفت:

یا محمد؟ تو را حبیب «۹» گرفتم چنان که ابراهیم را خلیل گرفتم و با تو سخن گفتم چنان که با موسی، و تو را فاتحه الکتاب دادم و خواتیم «۱۰» سوره البقره- و آن از کنزهای عرش است- و از پیش تو به هیچ پیغامبر «۱۱» ندادم. و تو را به جمله اهل زمین فرستادم [به سیاه و سپید و انس و جن] و از پیش تو هیچ پیغامبر را چنین فرستادم «۱۲» و بز و بحر «۱۳» را مسجد «۱۴» و طهور تو کردم «۱۵» و امت تو [و امت تو را فیء و غنیمت حلال کردم و پیش از تو کس را نبود] «۱۶» و تو را به ترس نصرت کردم تا دشمنان تو از تو می ترسند بر یک ماهه راه، و قرآن که سید کتابهاست بر تو انزله کردم و ذکر تو رفیع کردم تا هر چه تو را یاد دادم از شرایع و دین تو «۱۷» همه یاد داری و تو را به جای توریت «مثنای» دادم و به جای انجیل «مایین» «۱۸» دادم و به جای زبور «حوامیم» «۱۹» و تو را بمفصل

(۱). آز: اینکه.

(۲-۳). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۶. [.....]

(۴). قم: بکن.

(۵). همه نسخه بدلها غیر از مل: پیش من.

(۶). اساس، قم، آط، آز، مل: ابرهیم.

(۷). مل: کردی.

(۸). قم: مکانی.

(۹). آج، لب خود.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: خواتم.

(۱۱). مل: هیچ پیغامبر را، آج، لب: به هیچ امت.

(۱۲). اساس، افتادگی دارد، از قم افزوده شد.

(۱۳). همه نسخه بدلها زمین، از قم، افزوده شد.

(۱۴). همه نسخه بدلها: به مسجد.

(۱۵). آط، آج، لب: کرده‌ام.

(۱۶). اساس افتادگی دارد، از قم افزوده شد.

(۱۷). همه نسخه بدلها: خود. [.....]

(۱۸). آط، آج، لب: ماین، مل: مائی، آب، در حاشیه با خطی متفاوت با متن: یس.

(۱۹). قم دادم.

صفحه : ۱۵۱

تفضیل دادم و شرح صدر کردم تو را و بار گران از تو فرو نهادم «۱» و امت تو را بهتر «۲» امتان کردم و امت تو را امتی وسط کردم و ایشان را اول و آخر کردم، فخذ ما آتیتک و کن من الشاکرین «۳»، آنچه تو را دادم بستان و از جمله شاکران باش «۴». آنگه با من چیزهایی گفت که مرا فرمود «۵» که با شما گویم. آنگاه بر من و بر امت من پنجاه نماز فرض کرد «۶». چون برگشتم مرا

بر آن رفرر سبز نهادند تا به سدره «۷» فرود آمدم. جبریل را می‌دیدم از پس پشت خود به دل چنان که از پیش روی می‌دیدم او را به چشم. جبریل مرا گفت: بشارت باد تو را ای محمد که تو بهترین خلقانی و گزیده خدای «۸» از پیغامبران خدا «۹». آنچه خدا تو را داد کس را نداد از [فریشتگان مقرب و پیغامبران مرسل و تو به جایی رسیدی که هیچ کس از اهل آسمان و زمین آن جا نرسید گوارنده باد تو را اینکه کرامت، و آنچه تو را داد از] «۱۰» رفع منزلت. اینکه بستان و خدای را بر آن شکر کن که او «۱۱» شاکران را دوست دارد.

آنکه جبریل گفت: یا محمد؟ بیا «۱۲» تو را به بهشت برم و با تو نمایم آنچه خدای تو را نهاده است تا تو را رغبت بیفزاید در آخرت و زهدات بیفزاید در دنیا. آنکه فرود می‌آمدیم «۱۳» از باد سبک‌تر و از تیر سریع‌تر تا به بهشت رسیدیم. به فرمان خدای مرا دل ساکن شد و هوش با من آمد و جبریل را می‌پرسیدم «۱۴» از آن عجایی که در علین دیده بودم از دریاها و آتوها و نورها و جز آن. او گفت: سبحان الله؟ آن سرا پرده‌های حرس «۱۵» ربّ العزه «۱۶» که به عرش او محیط است آن پرده‌ای است میان خلاق و میان عرش و حجابهایی از نور و اگر نه آن حجابها استی، هر چه زیر عرش است از نور عرش بسوختی و آنچه تو ندیدی بیشتر است و عجبت. من گفتم:

سبحان الله العظيم ما اکثر عجایب خلقه.

(۱). مل: و با دگران از تو فرق نهادم.

(۲). همه نسخه بدلها: بهترین.

(۳). سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۴.

(۴). همه نسخه بدلها و.

(۵). مل، آج، لب: بفرمود.

(۶). قم: فریضه کرد.

(۷). قم المنتهی.

(۸). قم، آط: خدایی.

(۹). قم، آط: خدای.

(۱۰). اساس افتادگی دارد، از قم افزوده شد.

(۱۱). قم: خدای.

(۱۲). قم، آط، آج، لب: بیای. [.....]

(۱۳). قم: آمدیم.

(۱۴). قم: پرسیدم.

(۱۵). مل: حریر.

(۱۶). همه نسخه بدلها است.

صفحه: ۱۵۲

آنکه گفتم: یا جبریل؟ آن فریشتگان که بودند که من ایشان را دیدم در آن دریا «۱» صف در صف کشیده، پنداشتی بناهایی اند «۲» از ارزیز ریخته! گفتند «۳»: یا رسول الله؟ ایشان روحانیانند «۴» که خدای تعالی می‌گوید: یوم یقوم الروح و الملائکه صفا... «۵»،

الروح الاعظم از ایشان است که روز قیامت یک «۶» صف بایستند «۷» و همه فریشتگان یک صف. آنگه از پس آن اسرافیل است. گفتیم: یا جبریل؟ آن یک صف چیست که از بالای همه صفهاست در بحر اعلی که از گرد عرش در آمده است «۸»! گفت: آن کر و بیانند که اشراف و عظمای فریشتگانند و هیچ فریشته زهره ندارد که در ایشان نگرند و شأن ایشان از آن عظیم‌تر است که من وصف ایشان توانم «۹» کردن و وصف ایشان آن بس که تو معاینه دیدی.

آنگه جبریل مرا در بهشت بگردانید، هیچ جای نماند در بهشت و الا بر من عرضه کرد و به من نمود. کوشکها دیدم از درّ و یاقوت و زیرجد. و درختان دیدم «۱۰» از زر سرخ شاخهای آن از لؤلؤ سپید «۱۱» [۱۱۶-ر]

و بیخ آن از سیم سپید «۱۲» در زمین مشک اذفر فرو شده تا چنان بدیدم و بشناختم که گویی درج و غرف «۱۳» و اشجار و قصور و منازل آن بهتر شناسم از اینکه مسجد که سالهاست که در او می‌آیم و می‌شوم «۱۴». و در بهشت جویی دیدم از آب، سپیدتر از شیرین و شیرین‌تر از انگبین. ریگ «۱۵» آن از درّ و مرجان و گل او از مشک اذفر. جبریل گفت: اینکه حوض «۱۶» است که خدای تعالی به تو داده است، فی قوله: إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ «۱۷»، و مادّت او از تسنیم است که از زیر عرش بیرون می‌آید و از آن جا منشعب «۱۸» می‌شود به سرایها و کوشکها و غرفه‌های

-
- (۱). همه نسخه بدلها: دریاها.
 - (۲). همه نسخه بدلها: بناهااند.
 - (۳). همه نسخه بدلها: گفت.
 - (۴). قم، آب، آرز، آج، لب: روحانیانند، آط: روحانیانند، مل: روحانیانند.
 - (۵). سوره نبأ (۷۸) آیه ۳۸.
 - (۶). همه نسخه بدلها: به یک.
 - (۷). آج، لب: باشند.
 - (۸). همه نسخه بدلها: در آمده‌اند.
 - (۹). همه نسخه بدلها بجز قم: بتوانند.
 - (۱۰). مل: گندم. [.....]
 - (۱۱). مل: اسپید، آج، لب: سفید.
 - (۱۲). مل، آج، لب: سفید.
 - (۱۳). همه نسخه بدلها و انها.
 - (۱۴). مل: می‌روم.
 - (۱۵). قم، آج، لب: رنگ.
 - (۱۶). آب، آرز: حوضی.
 - (۱۷). سوره کوثر (۱۰۸) آیه ۱.
 - (۱۸). قم: متشعب.

و در بهشت آن دیدم از نعیم که:

لا عین رأّت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر

، که هیچ چشم چنان دیده نیست و هیچ گوش چنان شنیده نیست و بر خاطر هیچ بشر چنان گذشته نیست، از همه پرداخته و تمام کرده و معدّ نهاده گوش صاحبش می‌دارند تا به او سپارند. مرا عظیم آمد آنچه دیدم «۱۲»، گفتم: لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ «۱۳». آنکه از آن جا پیامدم «۱۴»، دوزخ بر من عرضه کردند تا من سلاسل و اغلال او «۱۵» بدیدم و ماران و کژدمان «۱۶» او و حمیم و زقوم «۱۷» و غسّاق و یحوموم او. در دوزخ قومی را دیدم لبهای ایشان چون لبهای شتر «۱۸» و جماعتی «۱۹» موکل بر ایشان که لبهای ایشان می‌بریدند سنگها از آتش در دهان ایشان می‌نهادند «۲۰» و از زیر ایشان می‌فتاد. من گفتم: ای جبریل؟ اینان که‌اند! گفت: اینان آنان‌اند که مال یتیمان خورده‌اند به

(۱). سوره انسان (۷۶) آیه ۶.

(۲). همه نسخه بدلها: می‌رفتیم.

(۳). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: لونی.

(۴). قم: یافتم.

(۵). قم: بوی نیافته بودم.

(۶). اساس: تلها، به قیاس نسخه آط، تصحیح شد. [.....]

(۷). قم: به رنگ و طعم.

(۸). مل، آج، لب: متعجب بماندم.

(۹). سوره رعد (۱۳) آیه ۲۹.

(۱۰). همه نسخه بدلها حسن.

(۱۱). مل، آج، لب: مقبل.

(۱۲). همه نسخه بدلها و.

(۱۳). سوره صافات (۳۷) آیه ۶۱.

(۱۴). قم، آط، آج، لب: آب: پیامدم.

(۱۵). همه نسخه بدلها بجز قم: آن.

(۱۶). کذا در اساس، آط، مل، لب، با سه نقطه، قم، آب، آج، کزدمان.

(۱۷). همه نسخه بدلها او.

(۱۸). آط، آب، مل، آج: اشتر.

(۱۹). قم را دیدم.

(۲۰). قم: و بر سنگهایی از آتش می‌نهادند. [.....]

صفحه: ۱۵۴

ظلم، و ذلک قوله: إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَّا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا... «۱»

از ایشان بگذشتم «۲»، جماعتی را دیدم که شکمهای ایشان، مانند خانه‌های فراخ بود و ایشان بر ره گذر «۳» قوم فرعون بودند. چون

آل فرعون به ایشان رسیدندی که «۴» ایشان از ثقل آن شکمهاشان بیوفتادندی «۵» تا آل فرعون بر ایشان برفتندی و ایشان را در پای گرفتندی هر بامداد و شبانگاه که آل فرعون را بر دوزخ عرض کردند «۶»، کما قال:

الْتَارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا... «۷»، گفتم: ای جبریل؟ اینان که‌اند! گفت:

اینان آنان‌اند که ربا خورده‌اند «۸» در دنیا، و ذلک قوله: الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ... «۹»، از آن جا برفتم «۱۰»، زنانی را دیدم «۱۱» به پستانها آویخته و بعضی به پایها آویخته نگوسار «۱۲». گفتم: اینان که‌اند! گفت:

اینان آنان‌اند که در دنیا زنا کرده‌اند و فرزندان «۱۳» کشته «۱۴».

آنکه از آن جا بیرون آمدیم و روی به جانب زمین نهادیم و فرو «۱۵» می‌آمدیم از آسمانی تا به آسمانی. چون بنزدیک موسی رسیدیم «۱۶»، مرا گفت: چه کردی و چه دیدی و چه فرمودند تو را و امت تو را! گفتم: هر خیر «۱۷» و کرامتی. و بر من و امت من پنجاه نماز فریضه کردند «۱۸». گفت: من مردمان را بهتر از تو آزموده‌ام و با ایشان مقاسات بیشتر از تو کرده‌ام. امت تو طاقت پنجاه نماز ندارند که ایشان [۱۱۶-پ]

ضعیف‌ترین امتان‌اند. مراجعت کن با خدای تا تخفیف کند. من مراجعت کردم و

(۱). سوره نساء (۴) آیه ۱۰.

(۲). آط: بگزشتم.

(۳). آط: ره گزر.

(۴). قم، آط: ندارد.

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم: بیفتادندی.

(۶). مل: عرضه کردند.

(۷). سوره مومن (۴۰) آیه ۴۶.

(۸). مل: خوردند.

(۹). سوره بقره (۲) آیه ۲۷۵.

(۱۰). قم: برفتم.

(۱۱). قم: دیدیم.

(۱۲). همه نسخه بدلها، بجز آب: سرنگوسار، آب: سرنگونسار.

(۱۳). همه نسخه بدلها را.

(۱۴). آط، آب، آز، آج، لب: کشته‌اند، مل: و از اطاعت و فرمان شوهران بدر آمده‌اند، و روی خویش و آواز خویش از نا محرم پوشیده‌اند. [.....]

(۱۵). آج، لب: فرود.

(۱۶). آط، آج، آز، لب: رسیدم.

(۱۷). همه نسخه بدلها: خیری.

(۱۸). آط: فرض کردن.

تخفیف خواستم. ده نماز مرا نظر کرد^(۱) تا چهل شد. باز آمدم. گفت: چه کردی! گفتم: ده تخفیف افتاد و چهل ماند. گفت: اَمّت تو طاقت چهل نماز ندارند. مراجعت کردم تخفیف خواستم^(۲). ده دیگر^(۳) تخفیف افتاد همی^(۴) هم چنین مراجعت می‌کردم تا با پنج آمد^(۵). موسی گفت: از اینکه نیز تخفیف خواه. من گفتم: از خدای شرم دارم بیش از اینکه مراجعت^(۶) کردن. خدای تعالی گفت: اینکه پنج نماز فرض کردم^(۷) و هر نمازی را ده ثواب باشد. هر که اینکه پنج نماز به جای آرد، هم‌چنان^(۸) باشد که پنجاه نماز گزارده^(۹) و اینکه خبر^(۱۰) ضعیف است و ما برای سیاق حدیث آوردیم و آن که در روایت آمده است و اگر چه اینکه را تأویل گفته‌اند که روا بود^(۱۱) مصلحت به اول پیش از مراجعت اقتضای پنجاه نماز کرده باشد آنگه عند^(۱۲) مراجعت مصلحت بگردد و هم‌چونین^(۱۳) تا پنج آمدن هر بار که مراجعت نباشد مصلحت آن مقدار بود. چون مراجعت کنند، مصلحت بگردد، چه آنچه متعلق باشد به مصلحت به اوقات و اشخاص اسباب مختلف شود. و اینکه وجهی است که مشایخ ما در تأویل اینکه حدیث گفتند^(۱۴).

و سید- رحمت اللہ علیہ- در تنزیه الانبیا هم اینکه وجه گفت^(۱۵) که اینکه خبر باطل است از وجهی دیگر^(۱۶)، و آن آن است که: نسخ الشیء قبل دخول وقته یكون بداء^(۱۷)، نسخ چیز^(۱۸) قبل فعل^(۱۹) روا باشد^(۲۰) و قبل دخول وقته روا نباشد که بداء بود، و بداء بر آن کس روا بود که عالم بود به علم محدث. و قدیم- جلّ جلاله- از اینکه منزّه است، پس اینکه حدیث از اینکه وجه که گفته شد معتمد نیست.

-
- (۱). قم: نظر کردند، مل: طرح کرد ۲. قم: مراجعت کن و تخفیف خواه، من مراجعت کردم ده دیگر تخفیف کرد.
 - (۳). آرز، ده نماز دیگر.
 - (۴). همه نسخه بدلها: ندارد.
 - (۵). مل: نماز.
 - (۶). قم نتوان.
 - (۷). قم: فریضه کردم.
 - (۸). آرز: هم‌چنین.
 - (۹). قم بود.
 - (۱۰). مل سخت. [.....]
 - (۱۱). همه نسخه بدلها که.
 - (۱۲). مل آن.
 - (۱۳). قم، آج، لب: هم‌چنین، آط: هم‌چنین.
 - (۱۴). آط، آب، آرز، آج، لب: گفته‌اند.
 - (۱۵). همه نسخه بدلها جز.
 - (۱۶). همه نسخه بدلها: دگر.
 - (۱۷). آج، لب: ابداء.
 - (۱۸). آط، آب، آرز، آج، لب: چیزی.
 - (۱۹). همه نسخه بدلها: فعله.
 - (۲۰). آج، لب: نباشد.

صفحه : ۱۵۶

گفت: آنگه باز گشتم» (۱) و جبریل در صحبت من بود تا آنگاه که با خوابگاه» (۲) آورد مرا، و اینکه همه در یک شب بود از اینکه شبهای» (۳) عادتی که هست. من سید ولد آدمم

و لا فخر

، و لوای حمد به دست من باشد و لا- فخر، و آدم و هر که دون آدم است [روز قیامت]» (۴) در زیر لوای من باشند و لا- فخر، و کلیدهای بهشت و دوزخ در دست» (۵) من باشد و لا- فخر. و اجل من نزدیک است پس از آن که من آیات و عجایب خدا دیدم و همه هوا و مراد من آن است که با جوار رحمت خدای شوم و با» (۶) مرافقت آن دوستان از اولیای خدای- عزّ و جل. و آنچه دیدم از لقای ثواب خدای تعالی برای» (۷) اولیایش و مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى...» (۸)

رسول- علیه السلام- گفت: چون باز» (۹) از معراج باز آمدم، به وادی «ذی طوی» جبریل را گفتم: ای» (۱۰) جبریل؟ اینکه قوم مرا باور ندارند چون با ایشان اینکه حدیث کنم.

عبد الله عباس گفت: بامداد آن» (۱۱) شب که رسول را به معراج بردند، نشسته بود دلتنگ از آن که دانست که کس» (۱۲) او را باور ندارد که به یک شب به آسمان شد و هفت آسمان برید و بهشت و دوزخ بدید. ابو جهل به او بگذشت، بیامد و به پهلوی او بنشست و بر طریق استهزا او را گفت: بتازگی تو را از خدا چه فایده بود! گفت: آری دوش مرا به بیت المقدس بردند. گفت: به یک شب به بیت المقدس شدی و باز آمدی! گفت: بلی. ابو جهل گفت: که با من نگویی! گفت: نگویم» (۱۳). آواز داد و گفت: یا معشر بنی کعب بن لوی؟ بیایی بشنوی که محمد چه می گوید؟ می گوید:

دوش مرا به بیت المقدس بردند و باز آوردند؟ قوم گرد آمدند و گفتند: چه می گویی یا محمد! گفت: هم چونین بود، دوش مرا به بیت المقدس بردند و باز آوردند. ایشان به

(۱). قم: باز گشتم.

(۲). همه نسخه بدلها: تا با خوابگاه خود.

(۳). قم، آب، مل، آز: از شبهای.

(۴). از قم، افزوده شد. [.....]

(۵). همه نسخه بدلها: به دست.

(۶). آج، لب: تا.

(۷). قم: بر.

(۸). سوره قصص (۲۸)، آیه ۶۰ و سوره شوری (۴۲)، آیه ۳۶.

(۹). قم: ندارد، آط، آب، آز، آج، لب: ما، مل: من چون.

(۱۰). همه نسخه بدلها: یا .

(۱۱). آط، آب، آز، آج، لب: اینکه.

(۱۲). آج، لب سخن.

(۱۳). قم: اینکه که با من گفتمی با قوم بگویم! گفت: بگوی، دیگر نسخه بدلها: اینکه که با من گفتمی با قوم بگوئی! گفت: بگویم،

مل او.

صفحه : ۱۵۷

تعجب و تکذیب یکی دست برهم می‌زد و یکی دست بر سر می‌نهاد و یکی صغیر می‌زد و یکی «۱» منکری می‌کرد «۲» و جماعتی از آن مستضعفان که مظهر ایمان بودند و مبطن «۳» نفاق برگشتند و مرتد شدند و گفتند: اینکه دروغی صریح است. مشرکان اینکه جماعت محققان اصحاب «۴» را گفتند: نبینی «۵» تا محمد چه می‌گوید، می‌گوید که: مرا به یک شب به بیت المقدس بردند و باز آوردند. گفتند: راست می‌گوید و ما او را بیش از اینکه و بدیع‌تر از اینکه باور داریم. گفتند: چگونه! گفتند: ما او را اخبار آسمان و وحی خدای - عز و جل - باور می‌داریم [۱۱۷-ر]

رفتن «۶» به بیت المقدس به یک شب او را باور نداریم! آنکه در میان قوم جماعتی بسیار بودند که آن جا سفر کرده بودند و آن راه دیده و علاماتی که در آن راه بود و مسجد دیده بودند مرا گفتند: اگر راست می‌گویی نشانهای آن راه با ما بگویی، من گفتم «۷»: علامات مسجد هم چنین نزدیک آن بود که بعضی مشتبه شود «۸» بر من. حق تعالی مثال آن در برابر من بداشت در پیش سرای عقیل تا من در او می‌نگریدم و می‌گفتم، گفتند: و الله امّا التّعت فقد اصاب، اما وصف همه راست می‌گوید و نشان راست می‌دهد و ایشان دانستند که او آن راه «۹» نکرده است.

و ایشان را کاروانی به شام بود، گفتند: یا محمد؟ خبر کاروان ما چه داری!

گفت: ایشان را به روحا رها کردم شتری گم کرده بودند و جایها به طلب شتر می‌گشتند و در رحل ایشان قدحی آب بود و من تشنه بودم برسدیم و آن قدح آب باز خوردم و قدح تهی با جای نهادم. چون در آیند بررسی از ایشان تا در قدح آب یافتند. گفتند: اینکه آیتی است، گفت: فلان و فلان بر شتری نشسته بودند شتر ایشان از من بر مید و فلان را بیفکنند «۱۰» و دستش بشکست. چون در آیند بنگری تا هم چنین باشد که گفتم. گفتند: اینکه آیتی دگر است. گفتند: اینکه کاروان که با خاص ما تعلق دارد، خبر ایشان چیست و نشان ایشان بگویی! گفتم: ایشان را به تنعیم رها

(۱). قم، آب، مل، آز، لب: هر یکی.

(۲). قم: می‌کردند، آط، آج، لب: هر منکری که بود می‌کردند.

(۳). آج، لب: بطن.

(۴). قم: اصحاب، آط، آب، آز، آج، لب: صحابه.

(۵). آب، آز، آج، لب: ببینید، قم که. [.....]

(۶). همه نسخه بدلها: به رفتن.

(۷). همه نسخه بدلها: می‌گفتم.

(۸). آز: شوند.

(۹). آب، آز سفر.

(۱۰). آط، آب، آز، آج، لب: بینداخت.

صفحه : ۱۵۸

کردم و مشغول بودم از وصف ایشان، آنکه حق تعالی مثال ایشان نصب چشم می‌کرد تا من در او می‌نگریدم و نشانها یک یک می‌گفتم که عدد ایشان و عدد شتران ایشان چند است و چه بارها دارند، و گفتم «۱»: اکنون به جزوره رسیده باشند «۲» و مردان «۳» را

نام می‌گفتم که در کاروان بودند و در پیش کاروان شتری هست نر «۴» خاک رنگ بر او دو غراره دوخته نهاده است، چون آفتاب برآید ایشان در آیند از پس اینکه کوه. گفتند: اینکه آیتی دگر است.

آنگه برفتند «۵» و راه نثیه «۶» مراقبت می‌کردند و بر آمدن آفتاب «۷» و می‌گفتند: و الله که محمّد قصّه‌ای عجب می‌گوید. آنگه انتظار طلوع شمس می‌کردند تا باشد که آفتاب بر آید و کاروان نیاید تا او را دروغزن کنند. یکی از میان قوم گفت «۸»: هذه الشمس قد طلعت، و الله که آفتاب بر آمد. و دیگر «۹» گفت: و الله هذه الأبل «۱۰» قد طلعت يقدمها جمل اوراق و فيها «۱۱» فلان و فلان كما قال، گفت: اینک کاروان بر آمد «۱۲» با طلوع آفتاب، شتری اوراق در پیش ایشان ایستاده و آنان را که گفت همه در کاروانند چنان که او گفت: و الله که ما مانند اینکه ندیدیم و نشنیدیم. *إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ* «۱۳»، اینکه سحری است مبین «۱۴»، اگر گویند خدای تعالی گفت: *أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى*، او را گفت به مسجد اقصی بردم نگفت او را به آسمان بردم، جواب آن است که گوئیم: ابتدای معراج، اسری بود به مسجد اقصی، از آن جاش بر «۱۵» معراج به «۱۶» آسمان بردند. و اگر اول بار «۱۷» گفتمی او را به آسمان بردم ایشان را تعجب بیش بودی و در تکذیب مبالغت بیش «۱۸» کردند اول گفت در

(۱). همه نسخه بدلها: گفت.

(۲). همه نسخه بدلها: رسیده‌اند.

(۳). قم، آط، آب، مل، آج: مردمان.

(۴). مل، آج، لب: بر.

(۵). همه نسخه بدلها: بدویند.

(۶). آط، آج، لب: ره بنه.

(۷). قم، آج، مل، آج، لب را.

(۸). قم و الله.

(۹). همه نسخه بدلها: دیگری. [.....]

(۱۰). اساس: امل، با توجه به قم و اتفاق نسخ، تصحیح شد.

(۱۱). آط: آنها، آج، لب: ایها.

(۱۲). آط، آج، لب: بیامد، آب: بیاید.

(۱۳) سوره مائده (۵) آیه ۱۱۰ و سوره انعام (۶) آیه ۷. و سوره هود (۱۱) آیه ۷.

(۱۴). آط، آب، آج، لب: روشن.

(۱۵). همه نسخه بدلها بجز مل: به.

(۱۶). همه نسخه بدلها بجز مل: بر.

(۱۷). قم: بدیا.

(۱۸). آط، آب، آج، لب: بیشتر.

صفحه : ۱۵۹

اینکه سورت که او را به مسجد اقصی بردم چون اینکه در دلشان «۱» قرار گرفت حدیث معراج و آن که او به آسمان شد و به عرش نزدیک شد در سوره و النجم بگفت فی قوله:

ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى، فَكَانَ «۲» وَ آتَيْنَا «۴» وَ جَعَلْنَاهُ وَ كَرَدِيمَ آن را، یعنی کتاب تورات را، هُدَى، بیان و لطف بنی اسرائیل [۱۱۷-پ] و شاید که ضمیر راجع بود با موسی و مراد لطف باشد، چه پیغامبر امت را لطف بود «۶» تا «۷» «هدی» به معنی هادی بود، کقولهم: رجل عدل و زور و صوم و فطر، لفظ مصدر باشد و معنی «۸» فاعل أَلَّا تَتَّخِذُوا، «ان» مع الفعل در محل نصب باشد، بتضمین «۹» هذا الفعل الظاهر قولاً يليق «۱۰» به و ينصبه، و التقدير: و اوحينا اليهم ان لا تتخذوا، عامه قَرَأَ تَتَّخِذُوا خواندند به «تا» ی خطاب و ابو عمرو و عبد الله عتّاس و مجاهد خواندند به «یا» و اینکه اختیار ابو عبیده است. گفت برای آن که خبر است از ایشان، و در مثل اینکه جایگاه هر دو روا باشد.

و مثله قوله: قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَيُغْلَبُونَ وَ تُحْشَرُونَ... «۱۱»، هر دو خواندند «۱۲» به «تا» و «یا» «۱۳» و هر دو محتمل است و معنی دار، ما ایشان را گفتیم و وحی کردیم به ایشان که و کیلی نگینند بدون من، یا گفتم «۱۴» که: مگیری و کیلی بدون من. ذُرِّيَّةً مَنْ حَمَلْنَا، در نصب او دو وجه گفتند: یکی آن که مفعول اول «لا تَتَّخِذُوا» است و التقدير «۱۵»: لا تَتَّخِذُوا ذُرِّيَّةً مَنْ حَمَلْنَا مع نوح [و کیلا، و وجه دوم آن که

(۱). قم: ایشان.

(۲). اساس: و کان، که با توجه به ضبط قرآن مجید اصلاح شد.

(۳). سوره نجم (۵۳) آیات ۸ و ۹.

(۴). همه نسخه بدلها: قوله و اتینا.

(۵). قم: بر. [.....]

(۶). همه نسخه بدلها: باشد.

(۷). قم، مل، آز، لب: یا .

(۸). همه نسخه بدلها بجز قم: به معنی.

(۹). اساس: تتضمّن، با توجه به نسخه آب تصحیح شد.

(۱۰). همه نسخه بدلها: فالأ يليق.

(۱۱). سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۲.

(۱۲). همه نسخه بدلها: خوانده‌اند.

(۱۳). قم: هم به «تا» و هم به «یا».

(۱۴). مل، آج، لب: گفتیم.

(۱۵). همه نسخه بدلها: و تقدیر آن که.

صفحه : ۱۶۰

منصوب است بر ندا و اینکه وجه بهتر است، کانه قال: یا ذُرِّيَّةً مَنْ حَمَلْنَا مع نوح لا تَتَّخِذُوا من دونی و کیلا. و برای آن گفت: ذُرِّيَّةً من حَمَلْنَا مع نوح، [۱] که نوح را «۲» - علیه السلام - آدم دوم خوانند «۳» چه در عهد او جهان به طوفان خراب شد و مردم همه هلاک شدند جز آنان که در کشتی بودند پس از ایشان هر چه در عالم هستند از نسل ایشان‌اند.

پس اینکه خطاب بمثابت آن است که: یا بنی آدم، و تقدیر چنان «۴» است که: یا ذُرِّيَّةً مَنْ حَمَلْنَا مع نوح فی السِّفِينَةِ. و مورد آیت مورد تهدید و توبیخ است، کانه قال:

یا بقیة الهالکین، چنان که ما گوئیم: یا بقیة السیف.

آنکه نوح را مدح کرد، گفت: إِنَّه کان عبداً شکوراً، که نوح بنده‌ای شکور «۵» بود مرا، و فعول بناء مبالغت باشد در فاعل. و در خبر است که شکر او آن بود که او «۶» طعام خواستی خوردن گفتی: بسم الله، و چون فارغ شدی گفتی: الحمد لله، و اینکه مطابق آن «۷» خبر است که رسول - صلی الله علیه و علی آله - گفت:

«۸» ان الله یرضی عن العبد ان یأکل الأکلہ فیحمدہ «علیها او یشرب الشربہ فیحمدہ علیها، گفت:

خدای از بنده «۹» راضی شود که طعامی بخورد و شرابی باز خورد، خدای را بر آن شکر کند «۱۰». و در خبری دیگر آمد که او را برای آن شکور خواند «۱۱» که چون طعامی خوردی «۱۲» گفتی:

الحمد لله الذی اطعمنی و لو شاء اجاعنی،

و چون شربه‌ای «۱۳» باز خوردی گفتی:

«۱۴» الحمد لله الذی سقانی «و لو شاء اظمانی

، و چون جامه در پوشیدی گفتی:

الحمد لله الذی کسانی و لو شاء اعرانی،

و چون نعلین در پای کردی گفتی:

الحمد لله الذی حذانی و لو شاء احفانی.

و چون قضاء حاجت کردی گفتی:

الحمد لله الذی اخرج عنی اذاه فی عافیة و لو شاء حبسه.

(۱). اساس، افتادگی دارد، از قم افزوده شد.

(۲). قم آدم.

(۳). آط، مل، آج، لب: خواندند.

(۴). قم: آن. [.....]

(۵). همه نسخه بدلها: شاکر.

(۶). قم: ندارد، آط، آج، لب: او چون مل، آز: چون او.

(۷). همه نسخه بدلها: اینکه.

(۸). قم: فحمده.

(۹). آط: بنده‌ای.

(۱۰). آط، آب، آز، آج، لب: گوید.

(۱۱). اساس: خواندند، با توجه به قم، تصحیح شد.

(۱۲). همه نسخه بدلها: بخوردی.

(۱۳). آب، آز: شربت، مل: شربت آب.

(۱۴). آج، لب: اسقانی.

صفحه : ۱۶۱

قوله: وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ «قَضَى» در لغت بر چند قسمت «۱» است: یکی به معنی خلق و احداث، فی قوله: فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ... «۲»، و به معنی فصل «۳» حکم، فی قوله: وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ... «۴»، و به معنی امر، فی قوله: وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ... «۵» و به معنی اخبار و اعلام، فی هذه الآية، قوله: وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ، و اصل کلمت من الاحکام و الاتمام باشد، فی قوله: فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ... «۶»، و من قوله: فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ... «۷»، و مرجع اینکه اقسام همه با اوست، من قوله: فَقَضَاهُنَّ، ای اتم خلقهن و احکمه «۸». وَقَضَىٰ رَبُّكَ، ای امر، علی وجه الالزام و الابرام، و قضی القاضی بكذا، اذا احکمه و انفذه. وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ، ای اعلمناهم، علی وجه المبالغة و اتمام البیان لهم، و الدلیل علیه، قول الشاعر «۹»:

و علیهما مسرودتان قضاهما داود، او صنع السوابغ تبع
ای احکمهما و اتم نسجهما.

حق تعالی در اینکه آیت گفت: ما خبر دادیم بنی اسرائیل را در توریت که شما دو بار در زمین فساد کنی و خون بناحق ریزی و ظلم کنی و علو و عتو کنی و تجبر و تکبر «۱۰». و اینکه خبری است که خدای تعالی داد ایشان را بر سبیل معجز برای آن که «۱۱» خبر است از غایبات [۱۱۸-ر]

و مخبر بر وفق خبر آمد و اینکه نتوان دانستن جز به اعلام علم الغیوب، و هم چونین «۱۲» خبر دادن رسول ما- صلی الله علیه و علی آله- ایشان را به اینکه قصه «۱۳» هم بر وجه معجز بود.
آنکه گفت: فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا، چون وعده مره اول «۱۴» و کزت نخست آید یعنی چون ظلم و تعدی بنی اسرائیل به غایت رسد ما بفرستیم بر ایشان. خطاب «۱۵» با

(۱). مل، لب: قسم.

(۲). سوره فضلت (۴۱) آیه ۱۲.

(۳). اساس: فصل و، با توجه به نسخه قم، تصحیح شد.

(۴). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۲۰. [.....]

(۵). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۲۳.

(۶). سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۳.

(۷). سوره قصص (۲۸) آیه ۱۵.

(۸). قم: و احکم.

(۹). آب، آز شعر.

(۱۰). اساس: کتم، با توجه به نسخه قم، تصحیح شد.

(۱۱). آب، آز، آج، لب اینکه.

(۱۲). همه نسخه بدلها: همچنین.

(۱۳). مل: قضیه.

(۱۴). مل آید.

(۱۵). مل نه.

صفحه: ۱۶۲

ایشان کرد که: بفرستیم بر شما، و معنی بعث در آیت تخلیت و تمکین است بر سیبل خذلان به جزای «۱» کفر و معصیت ایشان چنان که گفت: *أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّهُمْ أَزًّا* «۲». اینکه قول حسن بصری است، و ابو علی گفت: معنی امر است پیغامبران و پادشاهان بنی اسرائیل را به قتال ایشان بر سیبل جهاد، *عِبَادًا لَنَا أَوْلَىٰ بِأَسْ شَدِيدٍ*، بندگانی از آن ما خداوند «۳» قوت و شجاعت سخت. عبد الله عباس و قتاده گفتند: آن که مبعوث و مسلط بود بر ایشان در نوبت «۴» اول جالوت بود، تا آنگاه که خدای تعالی او را هلاک کرد بر دست داود «۵». سعید بن المسیب «۶» گفت: بخت - نصیر بود. سعید جبیر گفت: سنخاریب «۷» بود «۸». قوله: *فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ*، بجستند میان ساریها «۹»، و *الجؤس*، تخلل الدیار طالبا ما فيها، و الجوسان، ایضا مصدر له، و قال حسان:

و مَنَا الَّذِي لَاقَى «۱۰» بسيف محمد فجاس به الاعداء عرض العساكر و گفته‌اند: «جوس» «۱۱» طلب «۱۲» به استقصا باشد. و كان وعداً مفعولاً، و آن وعده‌ای بود لا محال «۱۳» کائن و بودنی و کردنی، و در قرب وجود بمثابة «۱۴» کرده. آنگه گفت: *ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمْ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ*، پس از آن «۱۵» ما شما را بر ایشان دولت و کزت و رجعت دادیم و شما را دست بر ایشان قوی کردیم و مدد کردیم شما را به مالها و فرزندان نرینه، یعنی شما را مدد و عده «۱۶» دادیم تا توانگر «۱۷» و بسیار شدی. و *جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا* «۱۸»، و شما را کردیم بیشتر به انصار و اعوان، و نصب او بر تمیز است. زجاج گفت: روا بود که نفر جمع نفر باشد، کعبید. فزاء گفت، گفته‌اند: نام مردی است که خدای تعالی او را بر گماشت تا بخت نصیر را بکشت و ملک با -----

----- (۱). مل: گناه. (۲). سوره مریم (۱۹) آیه ۸۳. (۳). قم، آط، آب، آز، آج، لب: خداوندان. [.....]

(۴). مل: توریت. (۵). همه نسخه بدلها در مملکت طالوت. (۶). مل: سعید جبیر. (۷-۱۸). قم، آط، آب، آز، آج، لب: سنخاریب. (۸). همه نسخه بدلها، بجز مل حسن بصری گفت عمالقه بودند. (۹). آط، مل، آج، لب: سراها. (۱۰). آج، لب: لافی. (۱۱). آط، آج، لب: چون. (۱۲). آط، آج، لب: طالب. (۱۳). همه نسخه بدلها: لا محاله. (۱۴). آط، آب، آز، آج، لب: نشانه. (۱۵). آط، آب، آز، آج، لب: ایشان. (۱۶). همه نسخه بدلها: عدد. (۱۷). آط، آب، آز: تونگر. [.....]

صفحه: ۱۶۳ بنی اسرائیل داد. حدیفه بن الیمان «۱» گفت: در قصه اینکه آیات، من قوله: *فَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ، الی قوله: وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا* «۲»، که رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ آلِهِ - گفت: چون بنی اسرائیل تعدی و ظلم از حد بردند و پیغامبران را کشتن گرفتند، خدای تعالی ملک پارس «۳» بخت نصیر را بر ایشان مسلط کرد و ملک و پادشاهی او هفتصد سال بود بیامد با لشکری بسیار به در بیت المقدس فرو آمد و آن را حصار داد «۴» و بگشاد و هفتاد هزار مرد را بر خون یحیی زکریا بکشت و اهل بیت المقدس را برده کرد و آن شهر «۵» به غارت داد و سلب و حلّی بیت المقدس بیاورد در «۶» آن «۷» صد «۸» هفتاد هزار «۹» گردون گران بار از مالها و «۱۰» حلّی ایشان، از آن جا بیاورد. حدیفه گفت، من گفتم: یا رسول الله بیت المقدس همانا جایی بزرگوار بوده است. گفت: اصل آن را سلیمان بن داود بنا کرد از در «۱۱» و یاقوت و زبرجد و ملاطش زر بود و انکرش «۱۲» سیم بود و ستونهایش زر «۱۳» بود از آن مالها که خدای داده بود سلیمان را و شیاطین مسخر او بودند تا آنچه او خواست می آوردند از اقصای عالم، بخت نصیر اینکه همه مالها برد و به بابل آمد و اسیران بنی اسرائیل را با خود به آن جا برد و ایشان در دست او صد سال بماندند «۱۴». ایشان را به بندگی می داشت و بخت نصیر و لشکرش گبرکان «۱۵» بودند و در میان اینکه بنی اسرائیل بعضی صالحان و پیغامبر زادگان بودند خدای تعالی بر زبان بعضی «۱۶» پیغامبران امر کرد پادشاهی را از پادشاهان پارس نام او کورش - و او مردی مؤمن بود - که: برو و بنی اسرائیل را از دست بخت نصر بستان و حلّی [۱۱۸-پ]

بیت المقدس از او بستان و باز جای بر. ----- (۱). آز: الیمان. ۲. سوره بنی اسرائیل

(۱۷) آیه ۸. (۳). آط، آب، مل، آز، آج، لب را. (۴). مل: کرد. (۵). مل، آج، لب را. (۶). آط، آب، آز، آج، لب: از. (۷). همه نسخه بدلها جمله. (۸). همه نسخه بدلها هزار و. (۹). آب، آز: ندارد. (۱۰). آط، آب، آز، آج، لب از. (۱۱). قم، آط، آب، مل، آز: زر. (۱۲). آط، آب، آز، آج، لب: خشتش. (۱۳). مل: در. (۱۴). قم: بودند، مل: بماند. [.....]

(۱۵). آط، آب، آز، آج، لب: گبر. (۱۶). قم: مردی از. صفحه: ۱۶۴ او برفت با بخت نصر کالزار^۱ کرد و بنی اسرایل را از دست او بستد و حلّی بیت المقدس باز گرفت^۲ و باز جای آورد و بنی اسرایل پس از آن صد سال^۳ بر طاعت و استقامت بایستادند. باز دیگر باره^۴ با سر معصیت شدند، خدای تعالی پادشاهی را بر ایشان^۵ مسلط کرد ناماوانطیا^۶. چون به غفزی بنی اسرایل با بیت المقدس آمد و اهلش را به برده بیاورد^۷ و بیت المقدس^۸ بسوخت و ایشان را گفت: ای بنی اسرایل! اگر با سر معصیت شوی ما با شما با سر سبی و غارت شویم. بنی اسرایل با سر معصیت شد^۹ خدای تعالی^{۱۰} بر ایشان پادشاهی را مسلط کرد از روم، نام او فاقس بن اسبیانوش^{۱۱}، بیامد و با ایشان کالزار^{۱۲} کرد در بَر و بحر، و بر ایشان غارت کرد و حلّی بیت المقدس بیاورد و بیت المقدس^{۱۳} بسوخت. آنگه رسول گفت- صلی الله علیه و علی آله- که: مهدی- علیه السلام- در روزگار خود حلّی بیت المقدس باز جای^{۱۴} فرماید بردن در هزار و هفتصد کشتی، و خدای تعالی خلق اولین و آخرین را در بیت المقدس جمع کند. محمد بن اسحاق بن یسار گفت: از جمله آنچه بر موسی- علیه السلام- انزله کرد خدای تعالی در جمله اخبار بنی اسرایل و احداثی که ایشان کنند، اینکه بود که در اینکه آیات بگفت، من قوله: وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ، الی قوله: وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا، و بنی اسرایل چون احداث در ایشان^{۱۵} بسیار شدی خدای تعالی پیغامبری فرستادی به ایشان تا اعدار و انذار کند و تجدید احکام تورات کند تا چون عذاب به ایشان آید خدای تعالی عذر انگیزته باشد و اول وقعتی که ایشان را -----

----- (۱). قم، مل، آز، آج، لب: کارزار، آط، لب: ندارد. (۲). قم: بر گرفت، آز: بگرفت. (۳). آط، آب، آز، آج، لب: به چند سال. (۴). قم: بار دگر، آب، آط، آز، آج، لب: باز دگر. (۵). آج، لب: بر او. (۶). قم، مل: انطیا خونش، آط، آب، آز، آج، لب: انطیا حورس. (۷). آط، آب، آز: به بردگی ببرد، آج، لب: به بردگی برد. (۸). آج، لب را. (۹). آط، آب، آز، آج، لب: شدند. (۱۰). مل دیگر باره. (۱۱). قم: ندارد، آط: اسبانوش، آب، آز: اسابوس، آج، لب: اسابوش. (۱۲). همه نسخه بدلها: کارزار. [.....]

(۱۳). آج، لب را. (۱۴). همه نسخه بدلها: با جایگاه. (۱۵). آط، آب، آز، آج، لب: احداث ایشان. صفحه: ۱۶۵ افتاد به سبب احداث و جنایات که می کردند، آن بود که پادشاهی نام او صدیقه^۱ هم از ایشان پادشاه شد و در روزگار او خدای تعالی شعیا بن امضیا را به پیغامبری بفرستاد و او از پیش زکریا و یحیی و عیسی آمد، و او آن بود که بنی اسرایل را بشارت داد به عیسی- علیه السلام- و به محمد- صلی الله علیه و علی آله- گفت: ۲ ابشری اوری شلم^۱ «الآن یأتیک راکب الحمار و من بعده صاحب البعیر، گفت: بشارت و مژده باد تو را ای پادشاه که مردی بیاید که بر خر نشیند و از پس او مردی که صاحب شتر^۳ باشد. مدتی اینکه مرد پادشاهی کرد در بنی اسرایل و مقام او در بیت المقدس بود، چون مدت^۴ او به سر آمد و او را وفات^۵ نزدیک رسید و شعیا پیغامبر با او^۶ بود، خدای تعالی سنخاریب^۷ را، ملک بابل را، بر ایشان مسلط کرد بیامد با سیصد^۸ هزار سوار گرد بیت المقدس بگرفتند و صدیقه ملک را بیماری^۹ رسیده بود و قرحه‌ای به پایش^{۱۰} بر آمده بود، چون خبر سنخاریب^{۱۱} بشنید دلتنگ شد. شعیا پیغامبر بنزدیک او آمد و گفت: یا ملک بنی اسرایل چه تدبیر می داری در کاری سنخاریب^{۱۲}! گفت: من بیمارم چنان که^{۱۳} تو می بینی و لکن خدای بر تو هیچ وحی کرد در باب سنخاریب^{۱۴}! گفت: نه. ایشان در اینکه بودند خدای تعالی وحی کرد به شعیا پیغامبر که پادشاه را بگو که وصیت بکن و خلیفه‌ای فرو دار^{۱۵} بر قوم. شعیا گفت^{۱۶}: خدای وحی کرد به من تا^{۱۷} تو را بگویم که وصیت بکن و خلیفتی فرو دار^{۱۸} از اهل البیت خود کسی را که اهلیت اینکه دارد^{۱۹}. چون پادشاه اینکه بشنید از شعیا، روی به قبله آورد و بگریست و دعا و ----- (۱). ضبط اساس قدری ناروشن است و «صد نغنه» خوانده می شود، به قیاس استعمال آن در سطرهای بعد، و ضبط همه نسخه بدلها در تمام موارد بدین صورت

آورده شد، در هر حال امکان تحریف در اینکه کلمه می‌رود. (۲). آط، آب، آز: اوزی شلم، قم، مل: ندارد. (۳). قم: اشتر. (۴). قم پادشاهی. (۵). آط، آب، آز، آج، لب: وفات او. (۶). قم: پیغامبر او. (۷). آط، آب، مل، آز: سنجاریب، آج، لب: سخاریب. (۸). همه نسخه بدلها: ششصد. (۹). قم: بیماری. (۱۰). قم: از پایش قرحه، آط: به یالیش، آج، لب: به بالث. (۱۱-۱۲-۱۴). آط، آب، مل، آز: سنجاریب، آج، لب: سخاریب. [.....]

(۱۳). همه نسخه بدلها: چنین که. (۱۵-۱۸). آط، آب، آز، آج، لب: فرادار. (۱۶). قم، آط، آب، مل یا ملک، آج، لب ای ملک. (۱۷). همه نسخه بدلها: که. (۱۹). بجز مل، دیگر نسخه بدلها اینکه جمله اخیر را ندارد. صفحه: ۱۶۶ تضرع کرد و به دلی «۱» مخلص و یتیمی صادق خدای را بخواند، و گفت: اللهم ربّ الأرباب و اله الالهة قدّوس المقدّسين «۲» یا رحمن یا رحیم یا رءوف الذی لا تأخذه سنة و لا نوم اذکرک «۳» بفعلی و عملی و حسن قضائی علی بنی اسرایل و کان ذلک کله منک و انت اعلم به منی سرّی و علانیتی. خدای تعالی دعای او بشنید و صدق یتیت او شناخت [۱۱۹-ر]

وحی کرد به شعیا که پادشاه را بگو که صدق یتیت تو بشناختم «۴» و بدانستم، دعای تو اجابت کردم و «۵» اجل تو تأخیر کردم «۶» پانزده سال، و او را و لشکر او را «۷» از سنجاریب «۸» برهانیدم. شعیا بیامد و پادشاه را خبر داد «۹»، او در حال تندرست شد و درد از او «۱۰» برفت و او در شکر خدای بیفزود و در تضرع، و پیغامبر را گفت: از خدای در خواه تا باز نماید ما را به وحی تا ما با اینکه «۱۱» پادشاه ظالم سنجاریب «۱۲» که به ما آمده است چه کنیم. او درخواست. خدای تعالی وحی کرد که من شرّ او کفایت کنم «۱۳» شما را و فردا که شما برخیزی همه لشکر او مرده باشند مگر سنجاریب «۱۴» با پنج کس که زنده باشند «۱۵». چون بر دگر روز بود منادی ندا کرد که: یا ملک بنی اسرایل؟ خدای تعالی تو را شرّ دشمن کفایت کرد و ایشان را هلاک کرد. پادشاه از شهر بیرون آمد لشکرگاه بر جای بود و هیچ آدمی زنده نبود آن جا. بفرمود تا سنجاریب «۱۶» را طلب کردند. او را نیافتند در میان مردگان کس فرستاد در طلب «۱۷» او تا او را بگیرفتند با آن پنج کس که مانده بودند، و از آن پنج کس یکی بخت نصیر بود، و ایشان را بند بر نهادند و پیش او آوردند. او چون ایشان را بدید به روی در آمد «۱۸» پیش خدای سجده «۱۹» شکر آن نعمت را و از بامداد تا نماز دیگر در آن سجده بود. آنگه سر برداشت و [سنجاریب را گفت: چون دیدی نعمت خدای بر ما و -----

----- (۱). آط، آب، آز، آج، لب: و به دل. (۲). قم، آط، آب، مل، آز: المتقدّسين، لب: المقدّس. (۳). قم، آط، آب، مل، آج، لب: اذکرنی. (۴). همه نسخه بدلها: ندارد. (۵). قم در. (۶). آج، لب تا. (۷). قم: تو را و لشکر تو را. (۱۶-۱۴-۸). آط، آب، مل، آز: سنجاریب، آج، لب: سخاریب. (۹). لب، آج، خبر کرد. [.....]

(۱۰). قم: درد او. (۱۱). قم: از اینکه، آط، آب، آز، آج، لب: به اینکه. (۱۳). همه نسخه بدلها بجز مل: کردم. (۱۵). همه نسخه بدلها بجز مل: که او زنده ماند. (۱۷). همه نسخه بدلها: به طلب. (۱۸). قم، مل: به روی در افتاد، دیگر نسخه بدلها: به روی افتاد. (۱۹). آط، آب، آز، آج، لب: ندارد. صفحه: ۱۶۷ نصرت او ما را و دمار و هلاک که چون از شما بر آورد «۱»، و ما و شما از آن غافل! «۲» سنجاریب او را گفت: من شنیده بودم که نعمت خدای شما بر شما عظیم است و نصرت و رحمت او شما را پیایی است. پیش «۳» آن که اینکه جا «۴» آمدم و نصیحت کنندگان مرا گفتند که مرو آن جا که تو با خدای بنی اسرایل بر نیایی «۵». من نصیحت نشنیدم و «۶» نپذیرفتم و شقاوت مرا دامن گرفت و قلت «۷» عقل کار بستم لا جرم در بلا افتادم. صدیقه خدای را شکر زیادت کرد «۸». آنگه امیری «۹» فرمود که: اینکه اسیران را با پادشاهانشان «۱۰» هم چونین «۱۱» با بند «۱۲» در اینکه شهرها بگردان و بر ایشان ندا کن که اینکه جزای آن کس است که بر خدای بیرون آید «۱۳» و دلیری کند. ایشان را بیردند و هفتاد روز در شهرها بگردانیدند و هر روز هر یکی را دو نان جوین «۱۴» بیش ندادند. سنجاریب کس فرستاد به پادشاه بنی اسرایل و گفت ما را کشتن از اینکه آسان ترست بفرما تا ما را بکشند که ما را زندگانی چونین به کار نیست «۱۵». او بفرمود تا ایشان را با زندان بردند بر آن که بکشتند. خدای تعالی وحی کرد به پیغامبر که بفرمای پادشاه را تا سنجاریب را با اینکه پنج کس رها کند تا به بابل روند و خبر دهند مردمان

را به «۱۶» آنچه خدای کرد با ایشان. ملک ایشان را رها کرد و گفت: بروی و مردمان را خبر دهی از آنچه خدای با شما کرد و با ما کرد «۱۷». برفتند و با بابل شدند و سنخاریب قوم خود را جمع کرد و آن قصه «۱۸» ایشان بگفت. دانایان قوم گفتند: ما تو را گفتیم که «۱۹»: مرو که کسی «۲۰» با خدای بنی اسرائیل بر «۲۱» نیاید. اینکه در مَرّت اول بود و سنخاریب از -----

----- (۱). آط، آب، آز، آج، لب: دمار و هلاک بر آوردن. (۲). اساس افتادگی دارد، از قم افزوده شد. (۳). همه نسخه بدلها از. (۴). آط، آب، آز، آج، لب: آن جا. (۵). مل: نه ایستی، دیگر نسخه بدلها: نه بسی. (۶). قم پند. (۷). آج، لب: قلب. [.....]

(۸). آط، آب، آز، آج، لب: کرد زیادت. (۹). همه نسخه بدلها را. (۱۰). آط، آب، آز: پادشاهان، قم، مل، آج، لب: پادشاه ایشان. (۱۱). همه نسخه بدلها: همچنین. (۱۲). آط، آب، آز، آج، لب: در بند، مل: پابند. (۱۳). همه نسخه بدلها: ندارد. (۱۴). آط: جویین. (۱۵). همه نسخه بدلها، بجز مل: چنین نمی آید. (۱۶). همه نسخه بدلها: از. (۱۷). همه نسخه بدلها ایشان. (۱۸). قم، مل با، آط، آب، آز، آج، لب به. (۱۹). آج، لب: ندارد. (۲۰). همه نسخه بدلها: کس. ۲۱. قم: بس. [.....]

صفحه ۱۶۸ پس آن هفت سال بماند آنگاه بمرد و پسر زاده‌اش را بخت نصر را خلیفه کرد بر قوم، و بخت نصر نیز در ملک او در بابل هفده «۱» سال مقام کرد. آنگاه خدای تعالی صدیقه را که ملک بنی اسرائیل بود وفات داد و بنی اسرائیل در هرج و مرج افتادند و برای ملک قتال کردند و یکدیگر را بکشتند «۲» و خونهای نا حق «۳» بسیار ریخته شد و شعیا ایشان را وعظ می کرد و پند می داد، از او قبول نکردند و خدای تعالی وحی کرد به شعیا که برخیز «۴» و اینکه وحی من به بنی اسرائیل رسان «۵» و از قبل من اینکه پیغام «۶» به ایشان «۷» گذار «۸». او برخاست و گفت: یا سماء استمعی و یا ارض انصتی فان الله یرید ان یقصر شأن بنی اسرائیل. گفت: ای آسمان بشنو و ای زمین گوش دار «۹» که خدای تعالی می خواهد تا قصه بنی اسرائیل گوید. آنگاه گفت: بدانی «۱۰» که خدای تعالی بنی اسرائیل را به نعمت پرورد «۱۱» و برای خود برگزید و به کرامت بداشت «۱۲» [۱۱۹-پ]

و بر بندگان تفضل کرد «۱۳» و ایشان چون گوسپند «۱۴» ضایع بودند که شبان ندارد «۱۵». رمنندگان «۱۶» را باز آورد و گم شدگان را جمع کرد و شکستگان را باز بست و بیماران را دوا کرد و لاگران را فربه کرد و فربهان را نگاه داشت. چون اینکه همه نعمت بکرد با ایشان، ایشان را بطر گرفت و با یکدیگر به سرو زدن در آمدند و یکدیگر را بکشتند تا از ایشان استخوانی درست نماند که شکسته‌ای پناه با او دهد. وای «۱۷» بر اینکه امت گناهکار که نمی دانند که آفت ایشان از کجاست، و شتر داند که گیاه‌زار او کجاست تا «۱۸» آن جا می شود «۱۹» و چهار پای داند که آخر علف او کجاست، روی آن -----

----- (۱). آط، آج، لب: هوده، آب، آز: هژده. (۲). قم: کشتن گرفتند. (۳). همه نسخه بدلها بجز قم: ندارد. (۴). قم: خیز. (۵). همه نسخه بدلها بجز قم: برسان. (۶). آج، لب: ندارد. (۷). آج، لب: بر ایشان. (۸). همه نسخه بدلها بجز قم: بگذار. (۹). قم: وادار. (۱۰). آب، آز، آج، لب: بدانید. (۱۱). آب: پرورد. (۱۲). قم، مل: تخصیص کرد، آط، آب، آز، آج، لب: برگزید. (۱۳). همه نسخه بدلها: تفضیل داد. (۱۴). آط، آب، آز: گوسپندان، آج، لب: گوسفندان، مل: گوسفند. [.....]

(۱۵). آط، آب: نداشتند، آج، لب: ندانستند. (۱۶). آط، آب، مل، آز، آج، لب: رمیدگان. (۱۷). قم: اینکه. (۱۸). همه نسخه بدلها بجز مل: با. (۱۹). همه نسخه بدلها بجز مل: شود، مل: تا کجاست. صفحه ۱۶۹ جا نهد «۱» و گاو داند که معلق او کجاست، قصد آن جا «۲» کند و اینکه قوم از اینکه «۳» بهائم باز پس تراند که نمی دانند که خیر شان «۴» از کجا می آید و ایشان خداوندان عقل و خرد و بصایراند خر و گاو نه‌اند، من برای ایشان مثلی خواهم زدن باید تا گوش و هوش دارند. بگو ایشان را چه گویی در زمینی که مدّتی دراز خراب و موات «۵» باشد در او عمران نبود و آن را خداوندی بود «۶» قوی «۷» حکیم، روی به آن زمین کند به عمارت و نخواهد تا زمینش بیران باشد «۸» دیواری محکم گرد آن براند و در آن جا کوشکی بنا کند و کاریزی آب «۹» بیارد و در آن زمین درختان نشانند «۱۰» از انواع غرس از خرما و نار و زیتون و انگور و انواع میوه و اینکه عمارت به نفس خود تولّا کند بر وجه مبالغت و

بر آن جا نگاهبانان بر گمارد، حفیظ، امین قوی، و منتظر می‌باشد میوه «۱۱» آن را. چون وقت آن آید «۱۲» که درختان به بر آید درختان به جای میوه خروب «۱۳» بر آردند «۱۴»، گویند: بد زمین «۱۵» است اینکه؟ سزای آن است که دیوارش بیران «۱۶» کنند و کوشکش پست کنند و جویش بانبارند و غرسش «۱۷» بسوزند تا باز همچنان شود که بود، موات خراب که در او عمران نباشد. آنگه گفت: خدای می‌گوید اینکه دیوار بست ذمت «۱۸» من است و اینکه کوشک شریعت من است و اینکه جوی کتاب من است و اینکه قیم پیغامبر من است و درخت نشانده «۱۹» ایشانند و بر درختان که خروب آمد «۲۰» اعمال «۲۱» خبیث ایشان است و من در اینکه باب بر ایشان آن حکم کنم که ایشان بر خود کنند، و اینکه مثلی است که خدای تعالی برای ایشان بزد. تقرّب می‌کنند «۲۲» به گاو و گوسپند کشتن و گوشت و خون آن به من ----- (۱). آط، آب، آز، آج، لب: قصد آن جایگاه کند. (۲). آب، آز، آج، لب: جایگاه. (۳). آز، آج، لب: ندارد. (۴). همه نسخه بدلها: خیر ایشان. (۵). مل: بیات، آج، لب: ممات. (۶). اساس: نبود، به قیاس نسخه قم، تصحیح شد. (۷). قم و. (۸). قم، آط، آب، آج، لب: ویران شود، آز: بیرون شود. (۹). همه نسخه بدلها بجز قم: ندارد. [.....]

(۱۰). قم: درخت بنشانند. (۱۱). قم: ندارد. (۱۲). آج، لب: در آید. (۱۳). آب: حرود، مل: حرق، آز: محروب. (۱۴). قم: بر آید، دیگر نسخه بدلها: به بر آید. (۱۵). قم، آط، آب، آز: زمینی. (۱۶). همه نسخه بدلها بجز مل: ویران. (۱۷). آج: عرشش. (۱۸). آج، لب: امت. (۱۹). قم، آط، آب، مل، آز: نشانده. (۲۰). مل: بر آمد. (۲۱). آج، لب: افعال. (۲۲). قم، آط، آب، مل، آز: به من. صفحه ۱۷۰ نرسد و من گوشت آن نخورم. و تقرّب به من آن باشد که پرهیز کار باشند و دست کشیده دارند از خون ناحق ریختن که دستهای ایشان از آن آلوده است و جامه‌های ایشان از آن رنگین. مسجدها می‌نگارند و پاکیزه می‌کنند و دل‌های ایشان پلید است، و تنهای ایشان مدّس است، مرا چه حاجت است به مسجد نگاشتن و آن جای نشست من نیست؟ و بناهای آن رفیع کردن و مرا در آن جا آمد و شد «۱» نیست. من فرمودم تا مسجدها رفیع کنند به ذکر من و تسیح من و عبادت و نماز برای من. می‌گویند اگر خدای قادر بودی بر آن که دل‌های ما را الفت دهد بدادی، و اگر توانستی تا دل‌های ما را اعلام کردی بکردی. ای شعیا؟ دو چوب بگیر خشک «۲» و آن را به مجمع ایشان بر و آن چوبها برابر ایشان بدار. بگو که: ای چوبها، خدای شما را می‌فرماید تا یکی شوی. همچنان کرد. آن دو چوب یک چوب گشتند «۳». خدای تعالی گفت: بگو ایشان را که من قادرم بر آن که دو چوب خشک را که عقل ندارند «۴» الفت دهم قادر نباشم بر آن که میان شما الفت دهم! و چگونه نتوانم تا دل‌های شما را اعلام کنم «۵» و دل‌های شما من نگاشته‌ام و «۶» آفریده. می‌گویند ما روزه می‌داریم، روزه ما پذیرفته «۷» نمی‌شود و نماز می‌کنیم و نماز ما مقبول نمی‌شود، و صدقه می‌دهیم صدقه ما نماز و زکا «۸» نمی‌پذیرد «۹». دعا می‌کنیم بمانند ناله مرغان و می‌گوییم «۱۰» به آواز، به آواز بهایم و از «۱۱» ما مسموع نیست و دعای ما اجابت نمی‌کنند «۱۲» بترس «۱۳» از اینان تا چه منع است از اجابت دعای ایشان! نه من اسمع السامعین ام و ابصر الناظرین و اقرب المحیبین و ارحم الراحمین «۱۴»؟ [۱۲۰-ر]

برای آن است که خزانه «۱۵» من کم شده است تا دستهای من از خیر بسته ----- (۱). آط، آب، آز، آج، لب: آمد شد. [.....]

(۲). همه نسخه بدلها: دو چوب خشک بگیر. (۳). آط، آب، آز، آج: گشت. (۴). آط، آب، آز، آج، لب: ندارد، همه نسخه بدلها میان ایشان. (۵). مل: آگاه کنم. (۶). آب، آز، آج، لب: من تو را. (۷). همه نسخه بدلها: پذیرفته. (۸). قم: زکا و نما، آط، آب، آز، آج، لب: زکات. (۹). همه نسخه بدلها بجز مل و. (۱۰). قم، آب، مل، آز: می‌گیریم. (۱۱). قم، آب، مل، آز: آواز ما، آط: آوازمان. (۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم: کند، مل: اجابت نیست. (۱۳). همه نسخه بدلها بجز قم: بپرس. (۱۴). آب، آز: اینکه نه. (۱۵). آط، آب، آز، آج، لب: خزینه. [.....]

صفحه : ۱۷۱ شده است، دستهای رحمت و روزی من به خیر گشاده است «۱»، تا چنان که خواهم می‌بخشم و می‌بخشایم؟ نه

کلیدهای خزاین بنزدیک من است؟ جز از من کس نداند گشادن یا برای آن است که رحمت من تنگ (۲) است؟ لا بل رحمت من فراخ است بر همه چیزها و از (۳) رحمت من همه رحمت کنندگان بر یکدیگر رحمت کنند، یا بخلی مرا دریافته است؟ نه من اکرم الاکرمین ام؟ و نَفَاح (۴) به خیراتم، اگر اینان برای خود نظر کنند و بر خود رحمت کنند، دل‌هایشان (۵) منور شود به رحمت، و لکن ایشان دین به دنیا بفروخته‌اند و به دنبال هوای نفس می‌روند (۶) و نمی‌دانند که دشمن تر دشمن (۷) ایشان را نفس ایشان است، من روزه ایشان چگونه پذیرم و آن به دروغ و ریبیت منسوب (۸) است و روزه گشادن ایشان بر طعام (۹) حرام است و نماز ایشان چگونه مقبول (۱۰) کنم و دل‌های ایشان مایل است به دشمنان و محاربان با من، و صدقات ایشان چگونه مقبول کنم و زاکی شود و ایشان (۱۱) مال دیگران به صدقه می‌دهند، نه مال خود. مزد و ثواب که (۱۲) باشد خداوندان (۱۳) مال را باشد که از ایشان غصب کردند (۱۴)، یا دعای ایشان چگونه اجابت کنم، و آن قولی است به (۱۵) زبان، بی‌یقین (۱۶)، دل با آن مصاحب (۱۷) نیست. من دعای آن کس اجابت کنم که از صدق دل او دعا کند مرا، و آواز ضعفا و مساکین بر درگاه من مسموع باشد. و علامت رضای من رضای درویشان باشد. اگر اینان بر درویشان رحمت کنند و ضعیفان را به خود نزدیک دارند، و انصاف مظلوم بدهند، و مغضوب (۱۸) را نصرت کنند و بر غایبان عدل کنند و حق یتیم و بیوه به (۱۹) ایشان دهند (۲۰) و هر حق وری را با حق خود رسانند، من نور چشم ایشان باشم ----- (۱). همه نسخه بدلها: نه دستهای من به روزی و

رحمت گشاده است. (۲). آط، آب، آذ، آج، لب شده. (۳). آط، آب، آذ سبب. (۴). قم: فتیاح. (۵). قم، آط، آب، آج، لب: دل‌هایشان. (۶). همه نسخه بدلها: می‌شوند. (۷). آط، آب، آذ: دشمنی. (۸). مل: ریبیت و غیبت منسوب. (۹). آط، آب، آذ، آج، لب: به طعام. (۱۰). قم: مل: منور، آط، آب، آذ، آج، لب: قبول. (۱۱). مل: که ایشان. (۱۲). آط، آب، آذ، آج، لب را. (۱۳). قم، آط، آب، آذ آن. (۱۴). قم: کرده‌اند. [.....]

(۱۵). آط، آب، آذ، آج، لب: بر. (۱۶). همه نسخه بدلها: که یقین. (۱۷). مل: موافق. (۱۸). آط، آب، آذ، آج، لب: مظلوم. (۱۹). مل: با. (۲۰). آط، آب، آذ، آج، لب: رسانند. صفحه: ۱۷۲ و سمع گوش ایشان باشم و عقل دل‌های ایشان باشم و قوت دست و پای ایشان باشم و دلها و عقلهای ایشان بر جای دارم. چون کلام من نشنوند (۱) و رسالات (۲) من به ایشان می‌رسد، می‌گویند: اقاویلی منقول است و احادیثی متوازن (۳) است و تألیف سحره و کهنه است. و می‌گویند: اگر ما خواهیم چنین بگوییم در (۴) علم غیب از وحی شیاطین مطلع شویم. آنکه می‌خواهند تا از من پوشیده دارند و من بر اسرار و ضمائر ایشان مطلعم و پنهان (۵) و آشکارای ایشان دانم. من حکم کرده‌ام آن روز که آسمان و زمین آفریدم، حکمی که بر خود واجب کردم و در پیش آن اجلی مؤجل نهادم، اگر دعوی علم غیب می‌کنند بگو تا بگویند که آن کی خواهد بودن (۶)، و چگونه خواهد بودن (۷)! و انصار و اعوان او کی (۸) خواهند بودن (۹)! چه در قضای من رفته است آن روز که آسمان و زمین آفریدم که نبوت در مزدوران کنم و مملکت در شبانان (۱۰)، و عزت در ذلیلان و قوت در ضعیفان و توانگری (۱۱) در درویشان و بسیاری در اندکان، و شهرها در بیابان، و علم در جاهلان، و حکم در امیان (۱۲)، و من از اینکه جمله پیغامبری خواهم فرستادن اتمی از میان جماعتی جاهلان گم شده در امیان (۱۳) ایشان، مردی که درشت نباشد و بد خو (۱۴) نباشد و بلند آواز نباشد در بازارها بخصوصت بر زبان او فحش نرود و جامع باشد خصال خیر را و به خوی کریمان باشد، سکینه لباس او باشد (۱۵) و بر شعار او، و تقوی ضمیر او باشد، و حکمت معقول او باشد، و صدق و وفا طبیعت او باشد، و عفو و معروف خلق او باشد، و عدل سیرت او باشد، و هدی پیشرو او باشد، و اسلام ملت او باشد، و احمد نام او باشد. به او راه نمایم گم شدگان را و بیاموزم به او جاهلان را، و به او رفیع گردانم بی‌نامان را، و به او معروف گردانم مجهولان را، و به او بسیار کنم اندکان را و عزیز کنم ذلیلان ----- (۱). قم: می‌شنوند،

آط، آب، آذ، آج، لب: من می‌شنوند، مل: من شنوند. (۲). آط، آب، آذ، آج، لب: رسالت. (۳). مل: متواتر. (۴). همه نسخه بدلها: و بر. (۵). همه نسخه بدلها بجز مل: نهان. (۶-۷-۹). آط، آب، آذ، آج، لب: بود. (۸). همه نسخه بدلها: که. (۱۰). آط، آب، آذ،

آج، لب کنم. [.....]

(۱۱). آط: تونگری. (۱۲). مل: امتان، آز: امینان. (۱۳). همه نسخه بدلها: در میان. (۱۴). همه نسخه بدلها: بدخوی. (۱۵). آط، آج، لب: بود. صفحه: ۱۷۳، و جمع کنم پراگندگان را و جمع کنم «۱» دل‌های مختلف را و هواهای پراگنده را و امتان متفرق «۲» را، و امت او را بهترین امتان کنم که امر معروف کنند و نهی منکر کنند از سر ایمان و توحید و اخلاص، نماز برای من کنند [۱۲۰-پ]، در عبادت «۳» من گاهی در قیام باشند و گاه در قعود و گاه در رکوع و گاه در سجود، و در ره من جهاد کنند صف زده، برای رضای من هجرت کنند و نشیمن خود رها کنند، در رفتن و نشستن و خفتن و «۴» گشتن و مقام کردن خود مشغول باشند به تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر و توحید من، طهارت «۵» نماز نکو کنند و برای پاکیزگی جامه از ساق بردارند، قربان به خونهای خود کنند، کتابهای ایشان دلها باشد «۶»، به شب عابدان باشند، به روز «۷» شیران، و اینکه فضل من است به آن کس دهم «۸» که من خواهم. چون شعیا «۹» از اینکه خطبه برداخت و اینکه کلام به آخر آورد، بنی اسرائیل «۱۰» آهنگ او کردند تا او را بکشند، از ایشان بگریخت. خدای تعالی درختی بر «۱۱» او بشکافت تا او در آن جا گریخت و درخت فراهم آمد. شیطان بیامد و گوشه جامه او از درخت بیرون کشید، تا ایشان بدیدند «۱۲» تدبیری ندانستند در بیرون آوردن او از آن جا «۱۳» جز آن که از بیاورند و او را در آن درخت بریدند. خدای تعالی از پس او بر «۱۴» بنی اسرائیل «۱۵» خلیفتی فرو داشت «۱۶» نام او ناشیه بن اموص «۱۷» و در عهد او خضر را به پیغامبری بفرستاد و نام او ارمیا بن «۱۸» حلیقا «۱۹» بود و از «۲۰» سبط هارون بن عمران بود و او را برای آن خضر خواندند که او بر پرستینی سپید نشست، چون برخاست سبز بود «۲۱». و گفتند: برای آن ----- (۱). در اساس لفظ «کنم» تکرار شده است، قم به او. (۲). مل: متفرق. (۳). مقم: عبادتگاه. (۴). آط: خواستن و، آج: و خاستن. (۵). آج، لب: و طهارت. (۶). همه نسخه بدلها بجز قم: دل‌های ایشان بود، قم: دلها بود. (۷). همه نسخه بدلها: و به روز. (۸). آط، آب، آج، لب: خواهم. (۹). قم علیه السلام. [.....]

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: بنی اسرائیل. (۱۱). همه نسخه بدلها: برای. (۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: بدانستند. (۱۳). مل: آن درخت. (۱۴). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: در. (۱۵). همه نسخه بدلها بجز قم: بنی اسرائیل. (۱۶). آط، آب، مل، آج، لب: فرا داشت. (۱۷). قم، آب، آج، امرص. (۱۸). آط، مل، آج، لب: ارمیا بن. (۱۹). قم: حلیقا، آط، آب، آج، لب: حلیقا، آج: حلیقا. (۲۰). آط، آج، لب: و او از. ۲۱. مل: شد. صفحه: ۱۷۴ خضر خواندند او را که هر کجا بنشستی زمین به گیاه سبز شدی. خضر در میان ایشان برخاست به دعوت و وعظ و تبلیغ رسالت و تجدید عهد و احکام توریت. و در عهد او بخت نصیر بیرون آمد و چندانی از ایشان بکشت تا آسیا بر خون بگردانید- و قصه او در سوره البقره برفته است. اینکه نبوت دوم بود که بنی اسرائیل «۱» در زمین فساد کردند و علو و تکبر. چون حجال چنین بود، «ارمیا» بگریخت و در بیابان شد، جایی که جز وحوش نبودند «۲» و بخت نصیر «۳» بیامد و ولایت شام بستد و بنی اسرائیل را بکشت و بیت المقدس خراب کرد، و وقت آن که بر خواست «۴» گشتن، لشکر را بفرمود تا هر یکی سپری «۵» که داشت پر از خاک بیاورد و در بیت المقدس انداخت تا اثر آن ناپدید شد و کوهی «۶» خاک پدید آمد آن جا، آنکه برگشت با غنیمتی بسیار و بزرگان «۷» بنی اسرائیل «۸» آنکه از آن اسیران و بردگان هفتاد هزار کودک را برگزید. چون وقت قسمت غنیمت بود، ملوک و امرای لشکر او گفتند «۹» که: نصیب ما از غنیمت تو را، اینکه کودکان بنی اسرائیل را بر ما قسمت کن. همچنان کرد، هر یکی را از ایشان چهار کودک برسد، و از جمله کودکان یکی دانیال بود و خانی «۱۰» و عزاریا «۱۱» و میشابیل «۱۲»، و هفت هزار از اهل بیت «۱۳» داود پیغامبر بودند «۱۴»، و یازده هزار از سبط یوسف بن یعقوب و برادرش بنیامین «۱۵»، و سه هزار از سبط اراسمر بن «۱۶» یعقوب، و چهار هزار «۱۷» از سبط بالون «۱۸» بن یعقوب و نفتالی «۱۹» بن یعقوب و چهار هزار «۲۰» از سبط یهودا «۲۱» بن یعقوب. و چهار هزار «۲۲» از سبط روبیل «۲۳» و لاوی پسران یعقوب و بخت نصیر جمله بنی اسرائیل را ----- (۱). همه نسخه بدلها به جز قم: بنی اسرائیل. (۲). آط، آب، آج، لب: نبود. [.....]

(۳). اساس، قم، آط، آز: بخت نصر. (۴). آج، برخاست. (۵). مل: شتری. (۶). آب: کوی. (۷). آط، مل، آج، لب: بردگان، آب، آز: بردن کار. (۸). قم اسیر گفت. (۹). قم، مل بخت نصر را. (۱۰). قم، آب، مل، آز: حانیا، آط: جنانیا. (۱۱). قم: عزایا، مل، آج، لب: عراریا. (۱۲). آط، آج، لب: میشابل، مل: هشایل. (۱۳). آط، آج، لب: ندارد. (۱۴). قم: بود. (۱۵). قم، آز، آج، لب: ابن یامین. (۱۶). قم، آط، آب، آز، آج، لب: اشربن. [...]

(۱۷). قم: یازده هزار، آط، آب، مل، آج، لب: چهارده هزار. (۱۸). قم، آب، ریالون، آز: دبالون. (۱۹). اساس: بدون نقطه، آب: تقتالی، آز: تقتال، مل: بعنالو. (۲۰). قم، آط، آب، آج، لب: چهارده هزار. ۲۱. آط، آج، لب: یهودا. (۲۲). آج، لب: چهارده هزار. ۲۳. اساس: و ییل، با توجه به قم تصحیح شد. صفحه: ۱۷۵ به سه گروه بنهاد «۱»، گروهی را بکشت «۲» و گروهی را اسیر و برده کرد «۳» و با خود به بابل برد، و گروهی را به شام رها کرد. بهری گفتند: اینکه واقعه دوم بود. بعضی گفتند: اینکه «۴» واقعه اول بود، که خدای تعالی گفت: فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا، چون نوبه وعده «۵» اول آمد «۶»، از آن دو گروه «۷» و اولی تأیید اول باشد «۸» و فعلی «۹» مقصور در- تأیید افعال تفضیل قیاسی مطرّد است کالاکبر و الکبری و الاصغر و الصغری. بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ، ای ذوی قوّه «۱۰» منیعۀ و شجاعۀ شدیدۀ «۱۱» و الباس و البوس الشدۀ، یعنی بخت نصیر و اصحاب او. و ابتدای کار بخت نصر آن بود «۱۲» که: ابن جریج روایت کرد از یعلی بن مسلم از سعید جبیر، که، او گفت مردی از بنی اسرائیل اینکه قصه می خواند در توریت که خدای تعالی حکایت آن در قرآن «۱۳» باز گفت: فی قوله: فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا- الآیه. بگریست و دفتر در «۱۴» هم زد و گفت بار خدایا «۱۵» اینکه مرد را که هلاک بنی اسرائیل بر «۱۶» دست او خواهد بودن «۱۷» با من نمای. [۱۲۰-ر]

او «۱۸» در خواب دید مردی را که او را گفت «۱۹»: اینکه مرد را که تو می خواهی تا «۲۰» بینی او را «۲۱» درویشی ضعیف «۲۲» است به بال. او را بخت نصیر خوانند «۲۳»، و اینکه اسرائیلی «۲۴» مردی توانگر بود، برخاست «۲۵» و مالی برگرفت و غلامانی که داشت، و ساز «۲۶» سفر کرد. مردم او را گفتند: کجا می روی! گفت: به تجارت، ----- (۱). آط، آب، آز، آج، لب: نهاد. (۲). آز: بکشتند. (۳). مل: اسیر کرد و برده. (۴). آج، لب: ندارد. (۵). همه نسخه بدلها: وعده نوبت. (۶). قم، آط، آب، آز، آج، لب: بود. (۷). قم: کرت، آز: گره. [...]

(۸). قم: است. (۹). آط، آج، لب: فعل، مل: اینکه جمله را تا اول آیه ندارد. (۱۰). همه نسخه بدلها: ذی قوه. (۱۱). آج، لب: سدید. (۱۲). آط، آب، آز، آج، لب: «آن بود» ندارد. (۱۳). آط، آب، آز، آج، لب: حکایت آن. (۱۴). قم: بر. (۱۵). آط، آج، لب: ندارد. (۱۶). آج، لب: در. (۱۷). قم، آط، آج، لب: بود. (۱۸). آط، آج، لب: ندارد. (۱۹). آج، لب: می گفت. (۲۰). آج، لب: ندارد. (۲۱). کذا در اساس. قم، مل: او، دیگر نسخه‌ها: ندارد. [...]

(۲۲). آط، آب، آز: ضعیفی. (۲۳). همه نسخه بدلها: گویند. ۲۴. آز: اسرائیل. (۲۵). آب، آز، لب: برخاست. (۲۶). آط، آب، آز، آج، لب: قصد. صفحه: ۱۷۶ و آمد تا به بال و سرای «۱» به مزد گرفت و کس فرستاد و درویشان آن شهر را می خواند و با ایشان بر و اکرام می کرد تا درویشان سر به او «۲» نهادند، او پرسید که در اینکه شهر هیچ درویش «۳» ماند که اینکه جا نیامد و از من چیزی نستد «۴»! گفتند: کس «۵» نماند مگر «۶» یک درویش که «۷» به فلان محلّه باشد، او را بخت نصیر گویند، بیمار است، به آن سبب «۸» بر تو نتوانست آمدن «۹». غلامان را گفت: خیزید تا آن جا رویم، برخاستند و آن جا رفتند و او را بدید و پرسید و گفت: نام تو چیست! گفت: بخت نصر. غلامان را گفت: اینکه را برگیری و با خانه ما بری تا اینکه را تعهد کنیم که بس اسیر و درمانده است. او را برگرفتند و با خانه «۱۰» بردند و تعهد کردند تا نیک شد. او را جامه «۱۱» کرد و برگ داد «۱۲»، چون خواست تا از آن جا بیاید «۱۳»، او را گفت: من بخواهم رفتن، هیچ کاری و حاجتی هست تو را! بخت نصر بگریست، مرد گفت: چرا می گویی! گفت: از مفارقت تو و از آن که تو اینکه همه نعمت «۱۴» کردی بجای من، و مرا دسترس «۱۵» نیست که «۱۶» تو را مکافاتی کنم «۱۷». اسرائیلی گفت: بلی؟ در دست تو چیزی هست با من عهد کن که «۱۸» تو پادشاه شوی سخن من بشنوی و جانب من مراعات کنی. او گفت:

ای مرد بر من استهزا می‌کنی از آن که من درویشم! گفت: استهزا نمی‌کنم، حقیقت می‌گویم. چندان که می‌گفت او بیش از آن نمی‌گفت که استهزا می‌کنی بر من و عهد نکرد با او. مرد بگریست و گفت: همانا خدای را در اینکه چیزی هست که من اینکه همه رنج بردم و مقصود من حاصل نشد و اینکه حدیث بر کتاب خود نبشت (۱۹). -----

(۱). آج: سرایی. (۲). مل: سر و پا. (۳). قم: کس. (۴). آط: نستند. (۵). آط، آب، آز، آج، لب: کسی. (۶). آط، آب، آز، آج، لب: الّا. (۷). همه نسخه بدلها او. (۸). مل: اما از سستی. (۹). قم: آمد. [.....]

(۱۰). آط، آب، آز خود. (۱۱). آب: جامه‌ای. (۱۲). آج، لب: جامه داد و برگ کرد. (۱۳). آط، آب، آز، آج، لب: یاز جای رود.

(۱۴). قم، آط، آب، آز، آج، لب که. (۱۵). مل: دسترسی. (۱۶). قم، آط، آب، آز، آج، لب: تا. (۱۷). مل: باز کنم، لب: کنی.

(۱۸). آط، آب، آز، آج، لب چون. (۱۹). آط، آب، آز، آج، لب: نوشت. صفحه: ۱۷۷ چون روزگار به اینکه «۱» برآمد. صیحون «۲»

پادشاه پارس بود و در بابل بود. گفت: تدبیر آن باید ساخت که طلیعه‌ای «۳» به زمین شام فرستم «۴» تا بنگرد تا هیچ فرصتی باشد «۵»

ما را بر آن. گفتند: روا باشد. آنگه یکی را اختیار کرد «۶» و صد هزار مرد به او داد. او برفت با برگ و ساز تمام. اینکه بخت نصیر

در مطبخ او بود به طمع آن «۷» تا چیزی به او دهند تا بخورد. چون به شام رسیدند ولایتی دیدند آبادان با لشکر بسیار. سوار و پیاده،

بی حد، دندانش کند شد و دانست که هیچ نتواند کردن «۸». بخت نصیر بیامد و در شام رفت و به مجالس ایشان می‌گردید و ایشان

را می‌گفت: چه منع می‌کند شما را از آن که بروی و به زمین بابل روی و آن شهر بستانی و خزانه‌های «۹» جهان نهاده است آن جا

برداری، چه آن شهر «۱۰» حصنی ندارد و آن جا بس لشکر «۱۱» نیست. ایشان گفتند: ما اهل کالزار «۱۲» نه‌ایم «۱۳» و ما کالزار «۱۴»

عادت نکرده‌ایم «۱۵». بخت نصیر بیامد و صاحب طلیعه را اینکه حدیث بگفت تا «۱۶» او باز گشت و صیحون را گفت «۱۷»: آن «۱۸»

شهری است بس قوی و لشکرهای بسیار «۱۹»، و من هیچ مطمح «۲۰» ندیدم آن جا. صیحون از سر کار برفت. بخت نصیر در لشکر

می‌گردید و همی «۲۱» گفت: بنزدیک من خبری «۲۲» هست از اخبار «۲۳» شام و سزی از اسرار آن با کس نگویم مگر با ملک. اینکه

می‌گفت تا زبان به زبان به ملک رسید. او را بخواند و گفت: اینکه «۲۴» چیست که از تو می‌گویند! گفت: بلی، یا ملک؟ من در

شام رفته‌ام و احوال ایشان تفحص کرده و بدانسته و بشناخته، و آن قصه با او بگفت «۲۵»، اما «۲۶» فلان که تو او را فرستادی او بر

ظاهر شهر «۲۷» فرود آمد و از احوال ----- (۱). مل: بر اینکه. (۲). آج، لب: صحون،

آب: صخون، آز: صیخون. (۳). لب: طلعه. (۴). قم، آط، مل، آج، لب: فرستیم. [.....]

(۵). آط، آب، آز، آج، لب: هست. (۶). مل: کردند. (۷). قم، آط، آب، مل، آب، لب که. (۸). قم: کرد. (۹). آط، آب، آز، آج،

لب: که خزینه‌های. (۱۰). مل حصار و. (۱۱). آب، مل، آز: لشکری. (۱۲-۱۴). همه نسخه بدلها: کارزار. (۱۳-۱۵). آط: نه‌ییم.

(۱۶). آج، لب: با. (۱۷). همه نسخه بدلها بجز مل: بگفت. (۱۸). مل: اینکه. (۱۹). آط، آب، آز، آج، لب: لشکر بسیار. (۲۰). آط،

آب، آز، آج، لب: طمع. [.....]

(۲۱). همه نسخه بدلها: می. (۲۲). آب، آز: چیزی. (۲۳). آط: اخباری. (۲۴). آط، آب، از، آج، لب: آن. (۲۵). آط: بگفته، لب:

می‌گفت. ۲۶. همه نسخه بدلها: و اما. ۲۷. آج، لب: و شوهر. صفحه: ۱۷۸ شهر خبر نداشت و اینکه تفحص که من کردم او نکرد.

مدتی «۱» به اینکه «۲» برآمد، یک روز پادشاه گفت: اگر چنان باشد که لشکری فرستم بر بغته، ناگاه تا به شام روند اگر بگشایند و

الّا باشد که اثری کنند و نکایتی. گفتند: روا باشد. آنگاه گفتند «۳» که «۴»: اینکه کار «۵» را که شاید «۶»! هر کس می‌گفت: فلان و

فلان. ملک گفت: [۱۲۱-پ]

آن مرد باید که مرا آن خبر داد، که همانا در او کفایتی هست و دهایی «۷» به آن نبوت «۸» آن کرد که گفت مرا، او را «۹» بخواند و

گفت: لشکری برگیر «۱۰» و به شام رو. او بیامد از میان لشکر چهار هزار مرد خیاره را «۱۱» بگزید و به شام رفت و شام بستد و غارت

کرد بر ایشان، و سرایبهای «۱۲» ایشان و نهانیهای «۱۳» ایشان بیرون «۱۴» آورد، و ذلک قوله: فَجَاسُوا خِلالَ الدِّیَارِ. در مدّت آن که

بخت نصیر به شام بود، صیحون ملک پارس «۱۵» فرمان یافت، لشکر خواستند تا خلیفه‌ای اختیار کنند تا بر «۱۶» جای او بنشینند. گفتند: توقف باید کرد تا اینکه قوم از شام باز آیند که ایشان وجوه لشکراند و خیار قوم‌اند. چون بخت نصیر باز آمد شام بگشاده بود و غنیمت «۱۷» بسیار آورده، به «۱۸» لشکر اندک، گفتند: پادشاهی اینکه را شاید، او را پادشاه کردند. سدی گفت به اسنادش «۱۹» که: در بنی اسرائیل یکی در خواب دید که هلاک بنی اسرائیل و خراب «۲۰» بیت المقدس بر دست غلامی یتیم خواهد بودن «۲۱» - بیوه ----- (۱). قم: تا مدتی. (۲). مل: بر اینکه. (۳). آط، آب، آز، آج،

لب: گفت. (۴). قم، مل، آز باشد که. (۵). قم: کارزار. (۶). آط، آب، آز، آج، لب: بشاید. (۷). آب، آز: رهایی. [.....]

(۸). قم، آط، آب، مل: آز: تا به نوبت اول، آج، لب: با نبوت. (۹). قم، آج، لب: مرا و راه، آط، آب، آز: مرا و او را. (۱۰). آب، آز: برگیرم. (۱۱). آط، آب، آز، آج، لب: ندارد. (۱۲). آط، آج: سرهای، مل، لب: سراهای. (۱۳). مل: نهانها. (۱۴). آط، آب، آز: برون. (۱۵). قم، آط، آب، آز: فارس. (۱۶). آط، آب، مل، آز، آج، لب: به. (۱۷). آج، لب: خبر. (۱۸). قم: با. (۱۹). آط، آج، لب: به استادش. (۲۰). مل: خرابی. (۲۱). آط، آب، آز، آج، لب: بود. [.....]

صفحه : ۱۷۹ زاده‌ای «۱» از اهل بابل «۲»، او را بخت نصیر گویند، و اینکه خواب کسی دیده بود که خوابهای او راست بودی «۳». اینکه مرد برخاست و به بال آمد و نشان او می‌پرسید تا راه نمودند او را به اینکه غلام. برفت و به خانه مادر او فرود آمد، گفت: پسر بخت نصیر کجاست! گفت: برفته است تا هیمة کند «۴». ساعتی بود، غلام «۵» می‌آمد و پشته‌ای هیزم می‌آورد. اینکه اسرائیلی «۶» سه درم به او داد، گفت: برو برای ما طعامی و شرابی بیاور «۷». او برفت و به درمی نان بخرید و به درمی گوشت و به درمی خمر. آن «۸» طعام بخوردند و شراب باز خوردند. روز دوم و سیوم «۹» همچنین کرد. چون از طعام و شراب خوردن فارغ شدند، اسرائیلی «۱۰» گفت: من سه روز است که تو را در سرای تو میزبانی می‌کنم «۱۱»، مرا حقی واجب شد. گفت: بلی. گفت: مرا بر تو آرزوی «۱۲» هست و آن آن است که، برای من امانی بنویسی که اگر وقتی تو پادشاه شوی مرا از تو امان باشد. گفت: سخریه «۱۳» می‌کنی از من! گفت: نه، حقیقت می‌گویم، گفت: اینکه چه حدیث است! مرا پادشاهی از کجا باشد! گفت: تو را از اینکه هیچ زیان نیست و بسیاری الحاح کرد. مادرش گفت: مراد او بده، اگر تو را پادشاهی باشد «۱۴» هیچ زیان نبود بر تو از آن. او امانی بنوشت برای او، که او ایمن «۱۵» است از بخت نصیر. مرد گفت: اگر من اینکه امان خواهم که بر تو عرضه کنم و نتوانم به تو رسیدن از زحمت لشکر، گفت: اینکه نوشته «۱۶» بر سر کله‌ای کن «۱۷» برادر تا من ببینم. آنگه مرد او را جامه داد و عطا داد و برگشت و با بنی اسرائیل شد «۱۸». پادشاه بنی اسرائیل یحیی زکریا را «۱۹» مقرب داشتی و اکرام کردی و با او در کارها مشورت کردی و از او فتوی پرسیدی و از فرمان او در نگذشتی، و اینکه پادشاه زنی داشت و آن زن را دختری بود از شوهری دیگر، و اینکه

زن پیر شده بود، پادشاه خواست تا زنی جوان کند، زن گفت: چرا اینکه دختر مرا -----

(۱). آط، آج، لب: بیوه زادی، آز: بیوه زاده. (۲). همه نسخه بدلها که. (۳). آط، آب، آز، آج، لب: بود. (۴). آط، آب، آز، آج، لب: گرد کند. (۵). آط، آب، آز، آج، لب: غلامی. (۶-۱۰). لب: اسرائیل. (۷). همه نسخه بدلها: بیار. (۸). همه نسخه بدلها بجز قم: اینکه. (۹). قم: سه‌ام، آج، لب: سیم. (۱۱). آط، آب، آز، آج، لب: کردم. (۱۲). آب، آج، لب: آرزویی. (۱۳). قم: سخریت. (۱۴). همه نسخه بدلها: نباشد. (۱۵). قم: امن. [.....]

(۱۶). قم: نبشته. (۱۷-۱۸). همه نسخه بدلها و. (۱۹). قم علیهم السّلام. صفحه : ۱۸۰ به زنی نکنی که جوانی با جمال «۱» است! گفت: نکنم تا از یحیی زکریا نپرسم. اگر او رخصت دهد همچنین «۲» کنم. از یحیی پرسید: یحیی گفت: تو را حلال نباشد بر او نکاح بستن. پادشاه «۳» گفت: یحیی می‌گوید، تو حلال نباشد. آن زن حقد یحیی در دل گرفت، و گفت: من با او کیدی کنم که از آن باز گویند؟ رها کرد تا پادشاه به شراب بنشست، دختر را بیاراست به انواع جامه‌ها و زیورها، و او را گفت: برو و پادشاه را ساقی «۴» کن تا مست شود، چون مست شود، خویشان بر او عرض «۵» کن و در خود طمع افکن او را. چون خواهد که تعرض تو

کند منع کن و گو «۶»: حاجت تو روا نکنم تا حاجت من روا نکنی. چون گوید، حاجت تو چیست! بگو «۷»: سر یحیی زکریا خواهم که پیش من آرند در طشتی. او برفت و پادشاه را شرب داد تا مست شد «۸». تعرّض کرد. دختر «۹» گفت: ممکن نیست تا حاجت من روا نکنی! گفت: حاجت تو چیست! گفت: سر یحیی زکریا در اینکه طشت بفرمایی تا «۱۰» پیش من آرند. او گفت: ویحک؟ [۱۲۲-ر]

چیزی دگر «۱۱» خواه که اینکه ممکن نیست، گفت: مرا حاجت جز اینکه نیست، چندان بگفت تا پادشاه کس فرستاد تا یحیی را «۱۲» بکشند و سر او در طشتی پیش او بردند و آن سر به زبانی «۱۳» فصیح می گفت: لا یحل «۱۴» لک لا یحل «۱۵» لک: اینکه تو را حلال نیست و خون او در آن طشت می جوشید. بفرمود تا پاره‌ای خاک بر آن جا ریختند، خون از بالای خاک بر آمد. پاره‌ای دیگر خاک بر او ریختند، از بالای آن نیز بر آمد «۱۶». چندان که خاک بیشتر می ریختند بر او، خون غالبتر «۱۷» می شد بر آن تا چندان «۱۸» خاک بر او ریختند که با باره شهر راست شد. اینکه خبر به صیحون رسید، لشکری ساخت تا آنجا فرستد به کالزار «۱۹» پادشاه چون خواست ----- (۱). آط، آب، جوان با جمال. (۲). همه نسخه بدلها بجز

قم: چنین. (۳). همه نسخه بدلها بجز قم زن را. (۴). آط، آب، آز، آج، لب: ساقی گری. (۵). قم، آط، آب، مل، آج، لب: عرضه. (۶). آط، آب، آز، آج، لب: او را و بگو. (۷). قم که. (۸). همه نسخه بدلها بجز مل چون مست شد. (۹). قم را. (۱۰). مل بیرند، آن دختر همچنان کرد و حاجت از او بخواست. (۱۱). آط، آب، آز، آج، لب: دیگر. [.....]

(۱۲). قم علیه السلام. (۱۳). قم: زفانی، آط، آب، مل: زبان. (۱۴-۱۵). قم، مل: تحل. (۱۶). قم، آط، آج، لب: به زیر آمد. (۱۷). آط، آب، مل، آج، لب: غالب. (۱۸). قم: چندان. (۱۹). همه نسخه بدلها: کارزار. صفحه ۱۸۱ تا بر ایشان امیری بدارد، بخت نصر بیامد و گفت: مرا بر اینکه لشکر امیر کن «۱» که آن مرد را که از آن بار «۲» فرستادی مردی ضعیف بود و من در شام رفته‌ام و احوال شهر و مردمان شناخته «۳». او را امیر کرد و لشکر «۴» به او سپرد و او برفت و به در شهر فرود آمد. ایشان شهر حصار کردند «۵» و بخت نصر بر در شهر فرود آمد و شهر را حصار می داد، هیچ ممکن نبود گشادن. مقامش دراز شد و لشکر بی برگ شدند، خواست تا باز گردد پیر زنی بیامد «۶» از شهر و در لشکرگاه آمد و گفت: مرا پیش امیر بری. او را پیش بخت نصر بردند، گفت: شنیدم که باز خواهی گشتن اینکه شهر ناگشاده و مقصودی حاصل ناکرده. گفت: آری؟ که مقام دراز شد «۷» اینکه جا و لشکر را برگ نماند، گفت: من تو را تدبیری بیاموزم که اینکه شهر تو را گشاده شود، به شرط آن که آن را کشی که من گویم، و آن را رها کنی که من گویم. گفت: همچنین کنم. گفت: تدبیر آن است که فردا لشکر «۸» به چهار قسمت کنی و به چهار گوشه شهر فرستی «۹»، هر قسمتی را به گوشه‌ای بداری، بگوی تا دست بر آسمان دارند و گویند «۱۰»: بار خدایا به حق خون [یحیی] «۱۱» زکریا که اینکه شهر گشاده کنی تا گشاده شود. و روایت دیگر «۱۲» آن است که گفت: بگوی: انا نستفتحک بالله لدم یحیی بن زکریا، ما گشادن «۱۳» تو ای شهر برای خون یحیی زکریا می خواهیم. گفت: چون اینکه بگفتند از چهار سوی باره شهر بیفتاد «۱۴» و لشکر در شهر شد. آن زن بیامد و او را به سر خون یحیی زکریا آورد «۱۵»، گفت: خون بر سر اینکه خون می ریز «۱۶» و مردم را بر اینکه خون می کش تا ساکن شود. او چندان مردم بر سر آن خون کشت تا هفتاد هزار آدمی را بکشت، ساکن نمی شد تا آنگاه که آن زن را که زن پادشاه بود با دست «۱۷» آوردند، خون او بر آن خون ریختند تا ساکن شد. آنگاه آن عجز گفت: اکنون دست بدار از اینکه خون ریختن که خدای تعالی چون پیغامبری را بکشند راضی نشود تا کشندگان او را و هر چه «۱۸» در خون او -----

----- (۱). قم: به امیر کن. (۲). قم: کز آن باز. (۳). همه نسخه بدلها: بدلها بجز قم: شناخته‌ام. (۴). آط،

آب، آز، آج، لب: لشکری. (۵). قم، مل: گرفتند. (۶). آط، آب، آز: از زنی بدر آمد. (۷). قم: دراز گشت. [.....]

(۸). همه نسخه بدلها: لشکر را. (۹). قم چون. (۱۰). آط، آب، آز، آج، لب: بگویند. (۱۱). از قم، افزوده شد. (۱۲). قم: دگر، آط، آب، آز، آج، لب: و به روایتی دیگر. (۱۳). قم: اینکه شهر برای. (۱۴). قم: بیوفتاد. (۱۵). همه نسخه بدلها و. (۱۶). آب، آز:

می‌ریزم. (۱۷). آج، لب: به دست آوردند. (۱۸). همه نسخه بدلها: هر که. صفحه: ۱۸۲ سعی کرده باشند»۱) و رضا داده»۲) نکشند»۳) او را. ایشان»۴) جمله کشته شدند و علامتش آن است که اینکه خون ساکن شد و آن مرد که آن امان»۵) نامه داشت بیامد و عرض کرد و او را و اهل البیت او را امان دادند»۶). بخت نصر»۷) بیت المقدس خراب کرد و فرمود تا جتتهای»۸) آن کشتگان درو»۹) انداختند و او»۱۰) وجوه و معروفان بنی اسرائیل را بخود به بابل برد به اسیری، و دانیال در میان ایشان بود و رأس الجالوت و قومی از فرزندان پیغامبران چون به زمین بابل رسید، پادشاه بابل مرده بود، او را به پادشاه کردند، و چون دانیال را بدید و بیاموزد و عقل و رای و علم و دیانت او بدید، او را اکرام کرد و مقرب بکرد تا ممکن»۱۱) شد. وهب متبه»۱۲) گفت: بخت نصر در آخر عمرش در خواب دید صنی سرش از زر و سینه‌اش از سیم و شکمش از مس و رانهایش از آهن و پایهای»۱۳) از گل خشک، آنگه سنگی دید که از آسمان بیفتاد»۱۴) و بر او آمد و آن را پست کرد، آنگه»۱۵) آن سنگ بزرگ می‌شد تا چندان شد که از مشرق تا مغرب برسد و درختی دید که بیخ آن در زمین بود و سرش در آسمان، و مردی بر سر آن درخت توری»۱۶) به دست گرفته و منادی ندا می‌کرد که شاخهای [۱۲۲-پ]

اینکه درخت بزن تا مرغان از او پراگند»۱۷) و سیب و وحوش از زیرش بشنوند. اینکه خواب از دانیال پرسید. دانیال گفت: تعبیر خواب آن است که اینکه صنم که دیدی تویی»۱۸) و فرزندان تو و پادشاهانی که از پس تو باشند. اما سرش که از زر بود تویی»۱۹) که بهترین ایشانی، و اما سینه»۲۰) که از سیم بود، پسر تو باشد که از تو به او چندان فرق باشد که از تا سیم»۲۱)، و اما شکم او که از مس بود، ----- (۱). آط، آب، آج، لب: بود. (۲). آب باشد. (۳). آج، لب: بکشند، آط: بکشند. [.....]

(۴). قم، مل: اکنون. (۵). مل: امانت. (۶). همه نسخه بدلها بجز قم: داد. (۷). همه نسخه بدلها: و بخت نصر. (۸). همه نسخه بدلها: جیفه‌های. (۹). مل: فرو، آج، لب: در. (۱۰). مل: از. (۱۱). آج، لب: تا نزدیک او متمکن. (۱۲). همه نسخه بدلها: وهب بن متبه. (۱۳). قم، مل: ساقهای، آط، آب، آج، لب: ساقها. (۱۴). قم: بیوفتاد. (۱۵). مل: آن ساعت. (۱۶). تور/ تیر، آط، آج، لب: تیر، آب، آج، لب: تیر. (۱۷). قم: پر کند. [.....]

(۱۸). اساس و قم: توی. (۱۹). آط، آب، آج، لب: آن تویی. (۲۰). مل: سینه‌اش. (۲۱). مل: به سیم. صفحه: ۱۸۳ پادشاهی است»۱) که از پس او باشد بتر از او، و رانهها»۲) که از آهن بود، دیگری»۳) باشد پس از او و فروتر از او، و پایهای»۴) که از گل کوز گران»۵) بود پادشاهی باشد ضعیف و او باز پسین»۶) ایشان بود، و امیا آن سنگ که از آسمان بیامد و بر او آمد و او را بشکست»۷) و آنگه بزرگ شد»۸) تا همه زمین بگرفت، پیغامبری باشد که خدای تعالی او را بفرستد در آخر زمان»۹) که ملک و ملت او از شرق تا غرب»۱۰) برسد، و امیا آن درخت که دیدی»۱۱) مرغان بر شاخهای او و سیب در زیر او، و آن که فرمودند که»۱۲) آن درخت بزن، تعبیر»۱۳) او آن است که: خدای تو را به مسخ»۱۴) با مرغی کند که کرکس باشد، که پادشاه مرغان است. آنگه خدایت»۱۵) با شیری کند که پادشاه سیب است، آنگه مسخ»۱۶) کند با گاوی که قویترین دواب است. هفت سال همچین در اینکه باشی و دلت داند آنچه بر تو می‌رود، تا بدانی که ملک آسمان و زمین خدای راست و او قاهر است هر چیز»۱۷) را که دون اوست، و آنچه دیدی که اصل درخت بر جای بماند ملک تو باشد که بر جای باشد»۱۸)، بس»۱۹) بر نیامد»۲۰) اینکه حدیث تا گبران»۲۱) حسد بردند بر دانیال و تقریب»۲۲) بخت نصر او را به خود. بیامدند و گفتند: یا ملک»۲۳) دانیال را چنین مقرب می‌داری و او»۲۴) خدای را»۲۵) پرستد و ذبیحه شما نخورد و دین شما ندارد. او و اصحاب او بخت نصر کس فرستاد و او را حاضر کرد و گفت: مرا ----- (۱). مل: باشد. (۲). آب، آج، رانهایش. (۳). آج، دیگری. (۴). آط، آب، آج، لب: پایهای. (۵). همه نسخه بدلها بجز قم: کوزه گران. (۶). قم: باز پس. (۷). قم، آب، مل، آج، لب: پست کرد، آط: به پست کرد. (۸). آط، آج، لب: می‌شد. (۹). آط، آج، آخر الزمان. (۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: تا به غرب.

[.....]

(۱۱). آب: دیدیدی. (۱۲). مل، افزوده: درختان بجنانبند و مرغان را و سباع را از وی دور کنند. (۱۳). آذ: تفسیر. (۱۴). همه نسخه بدلها، بجز مل: مسخ. (۱۵). قم: مسخ، دیگر نسخه بدلها: به مسخ. (۱۶). مل: به مسخ، آط، آب، آذ، آج، لب: مسخت. (۱۷). آط، لب، آج: همه چیزی. (۱۸). آط، آب، آذ، آج، لب: بماند. (۱۹). آب، آذ: بسی. (۲۰). قم، آط، آب، مل، آذ، آج، لب: به. (۲۱). آط، آب، آذ، آج، لب: گبرکان. (۲۲). قم، آب، آذ: تقرب، آط، آج، لب: قربت. (۲۳). همه نسخه بدلها تو. ۲۴. آب، آذ: او را. [.....]

(۲۵). مل: خدای می پرستد. صفحه: ۱۸۴ چنین «۱» گفتند که شما دین من نداری «۲» و معبود مرا نپرستی «۳» و ذبیحه ما نخوری «۴». دانیال گفت: اجل، آری «۵»، همچنین است. ما خدای آسمان و زمین را می پرستیم «۶» و دین شما نداریم و ذبیحه شما نخوریم. او به خشم آمد و بفرمود تا چاله‌ای فراخ بکنند و دانیال را با پنج کس از قوم او در آن جا کردند. آنگاه شیران را گرسنه بکردند و در آن جا کردند «۷» و ایشان به صید رفتند، گفتند: چون ما باز آییم از اینان جز استخوان مانده نباشد «۸». چون باز آمدند، درو «۹» نگریزند، ایشان را دیدند «۱۰» نشسته و شیران پیش ایشان خفته و دیگری با «۱۱» ایشان نشسته، ایشان «۱۲» هفت کس بودند. بخت نصر گفت: اینان شش «۱۳» بودند، اینکه هفتم از کجا آمد! گفتند: ما نمی دانیم. آن هفتم فرشته‌ای بود که خدای تعالی فرستاده بود او را، تا ایشان را نگاه دارد «۱۴». از آن جا برآمد «۱۵» و پنجاه «۱۶» بر روی بخت نصر زد و خدای تعالی او را مسخ کرد و از او «۱۷» بر مید در بیابان با وحوش و سباع مختلط شد و هفت سال مسموخ می بود گاهی به صورت کرکس و مدتی به صورت شیر و مدتی به صورت گاو. چنان که دانیال گفته بود و تعبیر خواب او کرده «۱۸». وهب گفت: از آن پس خدای ملک او با او داد. وهب را پرسیدند که: ایمان آورد یانه! گفت، اهل کتاب در او خلاف کردند، بعضی گفتند: ایمان آورد و توبه کرد «۱۹» و بعضی گفتند: او پیغامبران را کشته بود و مسجدها سوخته. خدای توبه او قبول نکرد. سدی گفت: سبب هلاک او آن بود «۲۰» در نوبت دوم که بخت نصر دانیال ----- (۱). آط، آب، آذ، آج، لب: ندارد. (۲). آب، مل، آذ، آج، لب: ندارید. (۳). آب، مل، آذ، آج، لب: نپرستید. (۴). آب، مل، آذ، آج، لب: نخورید. (۵). مل: بلی. (۶). آج، لب: می پرستم. (۷). آذ: و آن جا کردن. (۸). مل: ایشان را استخوان نمانده بود. (۹). قم، مل: فرو. (۱۰). قم، آط، آب، مل، آذ، آج: لب یافتند. (۱۱). مل: بر. (۱۲). همه نسخه بدلها: جمله. (۱۳). آط، آب، مل، آذ: کس. [.....]

(۱۴). مل: می داشت. (۱۵). لب: بر آمدی. (۱۶). قم، آط، آب، مل، آذ، آج، لب: تپنچه. (۱۷). همه نسخه بدلها: واو. (۱۸). قم، آط، آب، مل، آج، لب: در تعبیر خواب او. (۱۹). قم: ایمان آورده بود و توبه کرده، لب: آوردی توبه کرد. (۲۰). آب، آذ، آج، لب: که. صفحه: ۱۸۵ را سخت مقرب داشتی. گبرکانه او را «۱» حسد کردند. گفتند: دانیال مردی است که بول باز نتواند داشتن «۲» و او مجالست ملوک را نشاید. بخت نصر خواست تا «۳» بیازماید «۴» کس فرستاد و او را بخواند، در شب. و طعام بخوردند و دربان را گفت: اگر کسی بیرون آید تا اراقتی کند اینکه چوب بر سر او زن، و اگر گوید: من «۵» بخت نصرم، گو مرا بخت نصر فرمود «۶». خدای تعالی آن رنج بر دانیال آسان کرد تا او را حاجت نبود به اراقت «۷» [۱۲۳- ر]

و بخت نصر را حاجت آمد برخاست «۸» و از سرای بیرون آمد. تبختر کنان «۹» جامه در پای فگنده و شبی تاریک بود. دربان بر پای جست «۱۰» و آن چوب بزد بر سر او «۱۱». گفت من بخت نصرم. گفت: مرا بخت نصر فرمود و چندان چوب «۱۲» بر سر او می زد تا او را بکشت. اینکه روایت سدی است. محمّد بن اسحاق گفت: سبب هلاک او آن بود که چون ملک زمین او را مسخر شد، خواست تا تعرض ملک آسمان کند و آن قصه در سوره البقره گفته‌ایم در حدیث نمود. مثل آن روایت کرد در حق بخت نصر و گفت: هلاک او به سراسکی «۱۳» بود که در دماغ او شد و دماغ او می خورد و همه راحت او در آن بودی «۱۴» که چیزی بر سر او می زدندی «۱۵» تا او بیاسودی «۱۶»، گفت «۱۷»: چون من بمیرم مغز من بشکافی تا خود چیست در او! همچنان کردند، از مغز او

سراسکی «۱۸» بپرید. خلقان بدانستند که کس با خدای مضادت «۱۹» نتواند کردن. خدای تعالی بنی اسرائیل را از آن محنت برهانید و توریت که سوخته بود بر ایشان مجدد کرد بر زبان «۲۰» عزیر- علیه السلام. گفتند: آنان را که کشته بودند، بخت نصیر و قومش ایشان ----- (۱). آط، آب، آز، آج، لب: ندارد. (۲). قم، آج، لب: داشت، مل: باز نتواند بست. (۳). مل او را. (۴). آز: بیان نماید. (۵). آط، آب، آز، آج، لب: ندارد. (۶). آط، آب، آز، آج، لب: فرموده است. (۷). مل، ندارد. [.....]

(۸). آب، آز، لب: برخواست. (۹). آب، آز: بیخت نصر کنان. (۱۰). قم، آج: خواست، آط، آب، آز، لب: خواست، مل: برخاست. (۱۱). مل: بخت نصر. (۱۲). قم، مل: از آن چوب چندان. (۱۳). مل: سر اشک، آط، آب، آز، آج، لب: پشه. (۱۴). آج، لب: بود. (۱۵). آط، آز، آج، لب: می زدند، مل: زدندی. (۱۶). آط، آب، آز، آج، لب: تا آسایش یافتی، مل: تا ساعتی بیاسودی. (۱۷). آط، آب، آز، آج، لب: گفתי. (۱۸). آط، آب، آز، آج، لب: پشه، مل: سر اشک. (۱۹). مل: عداوت. (۲۰). آج: به زمان. صفحه ۱۸۶ را به دعای عزیر زنده کرد و از آن پس مدتی در نعمت بودند و ذلک قوله: *ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ* - الایه. اینکه قصه بخت نصیر است و بدایت کار او و سبب هلاکش، جز آن است که بیشتر اهل سیر و تواریخ و اخبار انبیا برآند که اول گفتیم که بخت نصر به کالزار «۱» بنی اسرائیل. آنگه آمد که: ایشان شعیا را بکشند در «۲» عهد ارمیا بن «۳» حلقیا «۴» و آن وقعه اولی «۵» بود. آنگه حق تعالی گفت: *فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ*، یعنی بخت نصیر و لشکر او. و گفتند: از عهد ارمیا و تخریب بخت نصیر بیت المقدس را تا به قتل یحیی زکریا، چهار صد «۶» سال بود و شصت و یک سال. برای آن «۷» گفتند: از عهد خراب بیت المقدس تا آنگه که آبادان کردند «۸» در عهد کیرش «۹»، ابن احشو «۱۰» برش «۱۱» اصفهد «۱۲» بابل از قبل بهمن بن اسفندیار هفتاد سال بود و از آنگاه که آبادان کردند تا آنگاه که اسکندر رومی بستد و حوز «۱۳» کرد با ملک خود هشتاد و هشت سال بود و از مملکت «۱۴» اسکندر تا به مولد یحیی زکریا- علیهما السلام- سیصد و شصت «۱۵» سال بود و آنچه صحیح و معتمد است در اینکه باب، آن است که محمد بن اسحاق بن یسار روایت کرد که: چون بنی اسرائیل با شام رفتند و بیت المقدس آبادان کردند- پس از آن که بخت نصیر خراب کرده بود، و بنی اسرائیل را به برده برده و عزیر فرمان یافته بود- بنی اسرائیل احداث بسیار کردند و خدای بر ایشان نعمت می کرد و پیغامبران را می فرستاد و اعدار و انذار می کرد و ایشان بر اینکه نمی فرزدند «۱۶» که خدای تعالی گفت: *فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ* «۱۷». تا به آخر پیغامبران که فرستاد به ایشان زکریا بود و یحیی و عیسی- علیهم السلام. و اینان از نبیره «۱۸» داود بودند، زکریا ----- (۱). همه نسخه بدلها: کارزار. [.....]

(۲). آز: و در. (۳). آط، آج، لب: ارمیای بن. (۴). آط، آب، آج، لب: حلفیا، آز: حلفیا، مل: خلقیا. (۵). قم: واقعه، مل: وقعه اول. (۶). قم، آط و شصت و یک سال. (۷). آط، آج، کردن. (۸). قم، آط، آب، آز، آج، لب: که. (۹). آط، آب، آز، آج، لب: کرش. (۱۰). قم، آب، اخشو، مل: احسو. (۱۱). آط، آج، لب: برس. (۱۲). قم: اصپهد. (۱۳). قم: چوز، آط، آج، لب: حور، آز: حو، آب: چو. (۱۴). آط، آب، آز، آج، لب: ملک، مل: ملکت. (۱۵). همه نسخه بدلها سه. [.....]

(۱۶). قم مگر تکذیب پیغامبران و کشتن ایشان چنان. (۱۷). سوره مائده (۵) آیه ۷۰. (۱۸). آط، آز، آج، لب: نبیرگان. صفحه ۱۸۷ بمرد و یحیی را بکشند [به سبب نهی او از نکاح دختر زن. عبد الله عباس گفت: نهی او از دختر برادر بود. محمد بن اسحاق گفت: چون عیسی را- علیه السلام- را به آسمان بردند و یحیی را بکشند] «۱» و بعضی اهل سیر گفتند: زکریا را نیز بکشند، خدای تعالی پادشاهی بر ایشان مسلط کرد از پادشاهان بابل که او را خردوس گفتند. او با لشکری عظیم بیامد تا در شام رفت و شام بگشاد، آنگه امیری را نصب کرد که او را بیورزادان «۲» گفتند و او را به شهر فرستاد و گفت: من با خدای خود عهد کردم که اگر بر اهل بیت المقدس ظفر یابم از ایشان چندان بکشم که خون ایشان در میان «۳» لشکرگاه من برود «۴» آما که دگر کس نماند از ایشان. اکنون تو به شهر رو و از ایشان چندان «۵» بکش که «۶» خون ایشان «۷» به لشکرگاه من رسد. اینکه امیر به شهر آمد و به قربانگاه

ایشان آمد، خونی دید که از آن جایگاه می‌برجوشید» (۸)، پرسید که اینکه خون چیست» (۹)! گفتند: اینکه خون قربانی» (۱۰) است که ما بگردیم، از ما قبول نکردند، برای اینکه می‌جوشد. و ما هشتصد» (۱۱) سال است که اینکه جا قربان می‌کنیم، هیچ قربان مردود نشد بر ما مگر اینکه یکی. گفت دروغ می‌گویی» (۱۲). آنگه بفرمود تا بر آن خون مردم» (۱۳) کشتن [۱۲۳-پ]

گرفتند تا هفتصد» (۱۴) هزار و هفتاد هزار مرد را از جمله رؤسا و معروفان ایشان و زنان ایشان را [نیز]» (۱۵) بکشتند و خون ساکن نشد، بفرمود تا هفت هزار دیگر را از مردان و زنان بر سر آن خون کشتند، هم ساکن نشد. چون بدید که خون ساکن نمی‌شود گفت: ویکم یا بنی اسرائیل؟ با من راست گویی» (۱۶) و الا چنان کنم که از شما کس بنماند که باد در آتش کند که دیر است» (۱۷) که شما به مراد خود ----- (۱). اساس ندارد، از قم، افزوده شد. (۲). قم: بتورزادان، آب، آز، سوززادان، آج، لب، سوززادان. (۳). آط، آب، آج، لب: در جوی به. (۴). آط، آب، آز، آج، لب: رسد. (۵). قم، آز، آج، لب: چندانی. (۶). مل جوی. (۷). قم، آز، آج، لب در جوی. (۸). همه نسخه بدلها: بر می‌جوشید. (۹). قم: کیست! ۱۰. آج، لب: قربان. (۱۱). مل، لب: هشتصد. [.....]

(۱۲). آط، آج، لب: می‌گویی، آب، می‌گویید، مل، آز: می‌گویند. (۱۳). مل: مردمان. (۱۴). لب: هفتصد. (۱۵). اساس: ندارد، از قم، افزوده شد. (۱۶). آط، آب، آج، لب: دیری است. (۱۷). آط، آب، مل، آج، لب: گوید، آز: گویند. صفحه: ۱۸۸ زندگانی می‌کنید. اکنون بلا به سرتان آمد. چون بدیدند که فایده» (۱) نیست، گفتند: راستی آن است که ما را پیغامبری بود که ما را نهی کردی از کارهای بسیار» (۲) که در آن سخط خدای بود، و اگر ما فرمان او کردمانی ما را بهتر بودی ما او را بکشتیم اینکه خون اوست از آنگاه در» (۳) می‌جوشد و ساکن نمی‌شود و او ما را خبر داده است به اینکه وقعت و بلیت که ما در آنیم و ما او را باور نداشتیم. بیورزادان گفت: نام او چه بود! گفتند: یحیی زکریا. گفت: اینکه حدیث راست است، دیدی خدای تعالی انتقام کشید» (۴) برای اولیای خود. آنگه به روی در افتاد به سجده و خواص خود را گفت: بروی و اینکه لشکر خردوس را بیرون» (۵) کنی از شهر و درهای شهر ببندی. آنگه بیامد و بر سر آن خون بایستاد» (۶) و گفت: اینکه خون یحیی» (۷) زکریا؟ خدای تو و آن ما داند که چه رسید به بنی اسرائیل» (۸)؟ برای تو ساکن شو به فرمان خدای پیش از آن که از بنی اسرائیل کس نماند، آن خون ساکن شد به فرمان خدای و بیورزادان» (۹) قتل از ایشان برداشت و گفت: ایمان آوردم به آنچه بنی اسرائیل» (۱۰) ایمان داشتند به آن و گواهی» (۱۱) دادم که جز خدای، خدای» (۱۲) نیست، و خدای تعالی وحی کرد به پیغامبری» (۱۳) که آن وقت» (۱۴) بود که: بیورزادان» (۱۵) حیون صدوق، و حیون به زبان» (۱۶) عبرانی حدیث الایمان باشد، گفت: ای مردی» (۱۷) نو مسلمان، مردی راستینه است. آنگه بیورزادان» (۱۸) گفت که اینکه دشمن خدای خردوس، مرا گفته است که: از شما چندان» (۱۹) بکشم تا خون در اینکه جوی به لشکرگاه او رسد و من نتوانم فرمان او را عصیان کردن. آنگه بفرمود تا خندقی عظیم بکنند و گفت: بروی و هرچه داری از گاو و گوسپند و شتر» (۲۰) بیاری، ----- (۱). قم: فایده‌ای. (۲). مل: زشت. (۳). آط، آب، آز، آج، لب: بر. (۴). آط، آب، آز، آج، لب: چنین کشد، مل: چگونه کشد. (۵). آط، آج، لب: برون. (۶). آط: بستاد، آب، آز: باستاد. (۷). مل: یحیی بن. (۸). آط: اسرائیل را، مل، آورده: که آنچه سزای بنی اسرائیل بود به ایشان رسید. [.....]

(۹). آط، آز، بنورزادان، آج، لب: بنورزادان. (۱۰). آز: بنو اسرائیل. (۱۱). همه نسخه بدلها: گواهی. (۱۲). آط، آج: خدایی. (۱۳). قم: کرد پیغامبری را. (۱۴). آب، آز: که در آن زمان. (۱۵-۱۸). آج، لب: بنورزادان. (۱۶). قم: زفان. (۱۷). همه نسخه بدلها: اینکه مرد. (۱۹). همه نسخه بدلها: چندانی. (۲۰). آط، آب، آز: اشتر. صفحه: ۱۸۹ بیاوردند. بفرمود تا می‌کشتند و خون ایشان در آن جوی می‌ریختند و تنهای ایشان در آن خندق می‌انداختند تا چندانی بکشت که خون به لشکرگاه» (۱) او رسید. خردوس کس فرستاد و گفت: بس کن از قتل و کشتن که خون به ما رسید. آنگه از آن جا بر گرفت و به بابل رفت و قتلی عظیم در بنی اسرائیل برفت. اینکه وقعت» (۲) دوم بود که به بنی اسرائیل فرود آمد و» (۳) فتنه و فساد دوم که کردند، چنان [که]» (۴) حق تعالی از ایشان باز گفت: وَ

قَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ. در اینکه دو قول گفتند: یکی آن که، قَضَيْنَا، به معنی اعلمنا^(۵) است و مراد به کتاب تورات است، و عبد الله عباس گفت: «قضا»^(۶)، به معنی حکم است، و مراد به کتاب لوح محفوظ است. و «الی» به معنی «علی»^(۷) است، یعنی قضا کردیم بر بنی اسرایل در لوح محفوظ، و معنی آن^(۸) باشد که ما را از ایشان چنان^(۹) معلوم بود بر حسب معلوم در لوح ثبت کردیم، و وجه اول بهتر است برای آن که کلام با او بر ظاهر خود است و تفسیر اینکه قضا بر فعلی باید کردن که به «الی» متعدی شود چون وحی. و معنی وحی اینکه جا الهام و اعلام باشد، و مثله فی معنی الوحی قوله تعالی: وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هُوَلَاءِ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ^(۱۰)، ای او حینا الیه. لَتَفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ، که فساد کنی دو بار در زمین: نوبت اول به بخت نصیر مقهور شدند و نوبت دوم به خردوس، چنانکه ذکر آن برفت. پس از آن در شام بنی اسرایل را رایتی بر نداشتند و ملک از شام و نواحیش با روم و یونان افتاد، جز آن که بقایای بنی اسرایل بسیار شدند و در عالم پراکنده شدند^(۱۱) و ایشان را دیانت و ریاست بود در بیت المقدس و نواحی او^(۱۲). ملک نبود ایشان را اما نعمت و عزت و منعت^(۱۳) بود. دگر باره^(۱۴) بطر گرفتند ایشان^(۱۵) و احداث پیشه گرفتند ----- (۱). قم، آط، آب، مل خردوس. (۲). آط، مل، آز، آج، لب: وقعه. (۳). همه نسخه بدلها: در. [.....]

(۴). از قم، افزوده شد. (۵). اساس: علمنا، به قیاس نسخه قم، تصحیح شد. (۶). آج، لب: قضینا. (۷). مل: اعلی. (۸). قم: اینکه چنان. (۹). قم: چنین. (۱۰). سوره حجر (۱۵) آیه ۶۶. (۱۱). قم: گشتند. (۱۲). قم، آب، مل و. (۱۳). آط، آب، مل، آج، لب: منفعت، آز: شفقت. (۱۴). آط، آب، آز، آج، لب: دگر بار. (۱۵). قم، آط، آب، آز، آج، لب: گرفت ایشان را. صفحه: ۱۹۰ [۱۲۴-] ر
و تغییر و تبدیل کردن گرفتند. خدای تعالی ابطوس بن^(۱) اسانوس^(۲) الزومی را بر ایشان مسلط کرد تا شهرهای ایشان خراب کرد و ایشان را آواره کرد و ریاست نیز از ایشان بستد به شوم^(۳) معاصی ایشان و ذلت و مسکنت بر ایشان زد^(۴) و ایشان را ذلیل و مهین کرد^(۵) به جزیت، و بیت المقدس خراب بماند^(۶) تا به ایام عمر خطاب، از آن پس مسلمانان عمارت کردند آن را. ابو بشیر^(۷) گفت: سعید جبیر را پرسیدم از اینکه آیات^(۸)، گفت: اما آنان که فَجَاسُوا خِلالَ الدِّيَارِ صِيخَابِرَةَ الْخَزْرَى^(۹) بود و لشکر او. آنگه گفت: ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمْ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ، الی قوله: فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ الْآخِرَةَ. قوله: عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ، بخت نصیر است و لشکر او، که بیت المقدس خراب کردند^(۱۰). بار دیگر^(۱۱) خدای تعالی دولت با بنی اسرایل داد فی قوله: عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمُ وَإِنْ عُدتُّمْ عُدْنَا، گفت: اگر با سر معصیت شوی، ما با سر عقوبت شویم^(۱۲). ایشان با^(۱۳) معصیت شدند، خدای تعالی ملک الزوم را بر ایشان مسلط کرد. باز دگر باره^(۱۴) چون با معصیت رجوع کردند، خدای تعالی پادشاه ری را بر^(۱۵) ایشان مسلط کرد و نام او اوزن^(۱۶) بود، دگر باره رجوع کردند با معصیت، خدای تعالی شاپور ذو الاکتاف^(۱۷) را بر ایشان مسلط کرد. قتاده گفت: در اینکه آیات قضایی کردند بر اینکه قوم، چنان که بینی در اینکه آیات^(۱۸) به نوبت اول جالوت بر ایشان مسلط شد، و هم الّذین جاسوا^(۱۹) خِلالَ الدِّيَارِ، ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمْ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ ----- (۱). قم، آط، آب، آز، آج، لب: بطوس بن، مل: ملطوس بن. (۲). آز: اسانوس، آج، لب: اسالوس. [.....]

(۳). همه نسخه بدلها: به شومی. (۴). مل: در آمد. (۵). مل: رهین کرده. (۶). آط، آب، آز، آج، لب: شد. (۷). قم، آط، آب، آز، آج، لب: ابو بشر. (۸). مل: آیت. (۹). آط، آز، آج، لب: صیخابر ابخوزی، آب: صیخابر الخوزی، مل: صحار الخزری. (۱۰). آط، خراب کردن/ کردند. (۱۱). قم: دگر. (۱۲). قم: رویم. (۱۳). همه نسخه بدلها بجز مل سر، مل: بر سر. (۱۴). آط، آب، آز: بار دگر، آج، لب: بار دیگر. (۱۵). قم: پادشاهی را، مل: پادشاهی. (۱۶). قم: روم اوزن، آط، آج، لب: اوروم اوزن، آب: رزم اوزن، مل، آز: رزم اوزن. [.....]

(۱۷). آط، آب، آز، آج، لب: ذو الاکتاف. (۱۸). آط، آج، لب: آیت. (۱۹). اصل آیه چنین است: فَجَاسُوا... است پ، پس دولت با ایشان دادر سوله برای ما^(۱) در ایام داود- علیه السلام- که او جالوت را بکشت. آنگه پس از آن چون با سر معصیت شدند و تغییر

و تبدیل شدند، بخت نصیر بر ایشان مسلط شد، فی قوله: فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ. پس باز بر ایشان رحمت کرد، فی قوله: عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يَرْحَمَكُمْ، باز «۲» با سر معصیت شدند، خدای تعالی رسول را «۳» بر ایشان مسلط کرد تا بهری را بکشت و بهری را جزیت بر نهاد و اینکه مذلت بر ایشان بماند تا به قیامت. و قوله: لَتَفْسِدُنَّ «لام» و «نون» تأکید جواب قسمی محذوف است، و التقدير، و الله لتفسدن و لتعلن «۴» ای لتستکبرن. فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا، عبد الله مسعود گفت: فساد اول ایشان، کشتن زکریا بود، و اینکه روایت ابو صالح است از عبد الله عباس «۵». محمد بن اسحاق گفت: زکریا به مرگ خود مرد «۶»، و انما «۷» شعیا بود که او را بکشتند، فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ، ای دخلوا الدیار و تخللوا طالبین ما فیها، و عبد الله عباس خواند: «فحاسوا» بالحاء غیر المعجمه و معناها واحد، و كان وَعْدًا مَفْعُولًا، ای، کائنا واقعا لا محاله. ابن جریر گفت: طافوا، یعنی می گردیدند. قتیبی گفت: عاشوا «۸» و افسدوا. ابو عبیده گفت: طلبوا. ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمْ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ، ای الرّجعة و الدّولة. حق تعالی گفت: ما پس از آن شما را یعنی بنی اسرائیل را- و خطاب با ایشان است- دولت دادیم و روزگار با شما دادیم و شما را مدد دادیم به مالها و فرزندان «۹»، و جعلناکم أَكْثَرَ نَفِيرًا، و کردیم شما را در بیشتر به عدد «۱۰». مجاهد گفت: اکثر رجالا، بعضی دگر گفتند: اکثر انصارا، و اصل او آن باشد «۱۱» که جماعتی که چون «۱۲» استغاثه «۱۳» کند در نصرت «۱۴» برمند «۱۵» و مسارعت نمایند، و اینکه فعل به معنی فاعل است، کالقدر و القادر و العليم و العالم. ----- (۱). قم: آمد. (۲). آط، آب، مل، آز، آج، لب: پس. (۳). قم علیه السلام. (۴). اساس: و، با توجه به نسخه قم تصحیح شد. (۵). همه نسخه بدلها و. (۶). آط، آب، آز، آج، لب: به مرگ بمرد. (۷). مل: آن. (۸). آط، آب، مل، آج، لب: عاقوا، آز: عاقرا. (۹). آط، آب، مل، آج، لب: به فرزندان. (۱۰). مل: به عر، آج، لب: و عدد. (۱۱). قم: بود. [.....]

(۱۲). همه نسخه بدلها: چون او. (۱۳). همه نسخه بدلها: استعانت. (۱۴). همه نسخه بدلها او. (۱۵). لب: برهند. صفحه: ۱۹۲. إِنَّ أَحْسَنَ شَيْءٍ أَحْسَنَ شَيْءٍ لِّأَنْفُسِكُمْ، حق تعالی در اینکه آیت باز نمود که: هر کس که چیزی «۱» کند از نیک و بد، با خود کند، نیکی برای خود و بدی برای «۲» خود. گفت: اگر نیکی «۳» کنی برای خود کنی، یعنی خیر آن و «۴» ثواب آن شما را باشد، و اگر اساءت و بدی کنی عقاب و وبال آن بر شما باشد، و قوله: فَلَهَا «۵»، اهل معانی گفتند: مراد آن است که «فعلیها». و «لام» به معنی علی است، برای آن که عرب نقیض بر نقیض حمل کنند «۶»، چنان که نظیر [۱۲۴-پ]

بر نظیر حمل کنند «۷»، و مثله قوله: فَسَيَلَامُ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ «۸». ای، علیک. محمّد بن جریر گفت: فلها، ای فالیها أساء، من قولهم: احسن الی فلائن و اساء الیه، کما قال: بَانَ رَبُّكَ أَوْحَىٰ لَهَا «۹»، ای، الیها، ای فالیها جزاؤها، جزای آن اساءت با او کند «۱۰». اگر بر ظاهر حمل «۱۱» کنند روا باشد و معنی آن که: فلها عقابها، عقاب آن اساءت او را باشد نه دیگری را. و حسین بن الفضل گفت: ای فلها ربّ یغفر «۱۲» الإساءة، او را خدای «۱۳» هست که اساءت بیامزد «۱۴». اینکه قول خوشترست «۱۵»، جز آن که ظاهر بر او دلیل نمی کند. فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ، ای المرّة الاخرة، چون وعده بار دیگر آمد از آن دو بار که گفت: لَتَفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ، و نوبت اول را گفت: فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا، اینکه نوبت باز پسین بود و اینکه «۱۶» نوبت دیگر بر قولی «۱۷» قتل یحیی زکریا بود و بر قولی دیگر قصد کشتن عیسی مریم «۱۸» تا خدای تعالی او را به آسمان برد از میان ایشان «۱۹»، خدای تعالی -----

----- (۲). آط، مل، آج، لب: خیری. (۱). قم، آط، آب، آز، آج، لب: بر. (۳). قم: نیکوی، آط، آب، مل، آز، آج، لب: نیکویی. (۴). قم: جز او. (۵). قم، مل بعضی، آط، آب، آز، آج، لب بعضی از. (۶-۷). قم: کند. (۸). سوره واقعه (۵۶) آیه ۹۱. (۹). سوره زلزله (۹۹) آیه ۵. (۱۰). همه نسخه بدلها: کنند و. (۱۱). همه نسخه بدلها: رها. [.....]

(۱۲). اساس: ربّ لا یغفر، که با توجه به نسخه قم، تصحیح شد. (۱۳). آط، آج: خدایی. (۱۴). اساس: نیامزد، به قیاس با قم و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد. (۱۵). همه نسخه بدلها: قولی خوش است. (۱۶). قم: آن. (۱۷). اساس: قول، با توجه به نسخه قم، تصحیح شد. (۱۸). قم، آط، آز، آج، لب: علیه السلام، آب: علیهما السلام. (۱۹). قم و. صفحه: ۱۹۳ پارس را و روم را بر ایشان

مسلط کرد^(۱). خردوس را و ططوس را که قصه ایشان برفت^(۲). لَيْسُوْا وُجُوْهُكُمْ، اینکه [لام] «۳» تعلق دارد به محذوفی که نسق کلام بر او دلیل می‌کند و هو قوله: بَعَثْنَا عَلَیْكُمْ عِبَادًا لَنَا، چون در نوبت اول «بعثنا» در ظاهر کلام بود در وعده کزّه اخری «۴» اینکه فعل بیفگند، اعتمادا علی الموجود فی الکلام، و التقدير: فاذا جاء وعد الاخره، ای الکزّه الاخره، بَعَثْنَا عَلَیْكُمْ عِبَادًا لَنَا، لَيْسُوْا وُجُوْهُكُمْ، [علی قراءت من قرأ بالجمع او عبدا لنا لیسوء و جوهکم، یعنی چون نوبت وعده دوم آمد و شما با سر فساد رفتی] «۵» بر سر شما فرستادم «۶»، بنده مسلط را تا روی شما دژم «۷» کنند. کسائی خواند: لنسوء و جوهکم، به «نون» اضافت با خدای تعالی بر سبیل تعظیم، اعتبارا بقوله: بَعَثْنَا، وَقَضَيْنَا، وَرَدَدْنَا، و امددنا. و اینکه قراءت از امیر المؤمنین «۸» - علیه السلام - روایت کردند «۹» و بیان اینکه قراءت ابی است. لنسوء و جوهکم، به نون تأکید خفیف «۱۰»، کقوله: لنسفعن بالناصیه، و دگر قرآء کوفه خواندند: لیسوء، به «یا». آنکه آن را دو تأویل بود: اما آن که اضافت با خدای بود، ای، لیسوء الله و جوهکم و اما لیسوء الوعد و العبد الملک المسلط، و باقی قرآء خواندند: لیسوءا و جوهکم، بر جمع «۱۱» اسنادا الی عباداً لنا اُولی بَأْسٍ شَدِیدٍ. و علامت نصب حذف نون است، یعنی ما ایشان را برانگیختیم تا رویهای شما دژم «۱۲» کنند، یقال: ساءه اذا احزنه مساءه. وَ لَیَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ، و تا در مسجد بیت المقدس شوند، چنان که نوبت اول شدند. وَ لَیَبْئُرُوا مَا عَلَوْا، و تا هلاک کنند آن را که بر او غالب شده باشد از دیار و اموال شما هلاک کردنی من التبار و هو الهلاک، و «لام»، روا بود که «لام» غرض باشد، علی سبیل العذاب و العقوبه لهم، و شاید که «لام» عاقبت بود - بر آن تفسیر که گفته‌ایم. فاما قوله: لَيْسُوْا وُجُوْهُكُمْ، به وجه کنایت کرده است از جمله تن، کما قال «۱۳» تعالی: كُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ... «۱۴» و،

(۱). قم و. (۲). همه نسخه بدلها و قوله. (۳). اساس: ندارد، از قم، آورده شد. (۴). قم: آخر، آج، لب: آخرین. (۵). اساس: ندارد، از قم افزوده شد. (۶). قم، مل، لب: فرستادیم. [.....]

(۷-۱۲). آط، آب، آز، آج، لب: غمگین. (۸). قم، آط، آب، آز، آج، لب علی. (۹). آط، آب، آز، آج، لب: کرده‌اند. (۱۰). قم: به نون تأکید تخفیف خواند. (۱۱). آب، آز: بر جمیع. (۱۳). آط، آب، آز، مل الله. (۱۴). سوره قصص (۲۸) آیه ۸۸. صفحه: ۱۹۴ کقوله: وَجُوْهُ یَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ «۱»، وَ وَجُوْهُ یَوْمَئِذٍ بِاسْرَةٍ «۲»، وَ وَجُوْهُ یَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ، ضَاحِكَةٌ... «۳»، و غیر ذلک. و کقول الشاعر و هو النَّابِغَةُ: اقارِع عوفا لا- احاول غیرها وجوه قروود تبغی من تجادع «۴» مراد در آیات و بیت ذوو الوجوه «۵» است. عَسَى رَبُّكُمْ اَنْ یَّرْحَمَکُمْ، آنکه رسول را گفت، بگو بنی اسرایل را که: همانا خدای بر شما رحمت کند، اگر توبه کنی و رجوع کنی به اطاعت او. و برای آن عسی گفت تا اعتماد نکنند و اتکال و تقصیر نکنند در طاعت خدای، بل تا میان خوف و رجا باشند و قطع نکنند بر رحمت تا مغرانشوند بر قبیح «۶». مفسران گفتند: عسی، در قرآن از خدای واجب باشد. و وجه اول معتمد است. وَ اِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا، و اگر با سر گناه شوی ما با سر عقوبت شویم، بر قول عبد الله عباس. قتاده گفت: با سر معصیت شدند، خدای تعالی بر دست رسول ایشان را عقوبت کرد به قتل و اسر و جزیت و مدلت و مسکنت. وَ جَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْکَافِرِیْنَ حَصْرًا، اما «۷» دوزخ را به زندان کافران کردیم [۱۲۵-ر]

من الحصر «۸» الذی هو الحبس و الحصر احتباس البطن، و منه الحصار لانه «۹» یحتبس من فیها، و الحصور البخیل لحبسه «۱۰» المال و سَمِی الْمَلِک حَصِیرًا لِاحْتِجَابِهِ عَنِ النَّاسِ، قال الشاعر: و مقامه غلب الرقاب کأنهم «۱۱» جن لدی باب الحصر قیام ای، باب الملک، و الحصر «۱۲» الذی هو الجمع و العد من هذا لأن فیهما «۱۳» المنع «۱۴». و حسن بصری گفت: مراد حصر «۱۵» است که باز فگنند «۱۶»، ای فراشا و مهادا، و گفتند «۱۷»:

(۱). سوره قیامه (۷۵) آیه ۲۲. (۲). سوره قیامه (۷۵) آیه ۲۲. (۳). سوره عبس (۸۰) آیات ۳۸ و ۳۹. (۴). اساس: تجاور، قم، آط، آج، لب: تجاود، آب، آز: یجاور، با توجه به دیوان شاعر و مآخذ معتبر تصحیح شد. (۵). قم، آب، آز: ذو الوجوه، آط، مل، آج، لب: ذو الوجوه. (۶). اساس: تقبیح، با توجه به قم، تصحیح شد، آج، لب: قبح. (۷). همه نسخه بدلها بجز مل: ما. [.....]

(۸). آج، لب: الحصر. (۹). اساس: لا، که با توجه به نسخه قم تصحیح شد. (۱۰). اساس: حبسه، که با توجه به نسخه قم، تصحیح

شد. (۱۱). قم: کانه. (۱۲). اساس: الحصر، که به قیاس با نسخه قم، تصحیح شد. (۱۳). همه نسخه بدلها معنی. (۱۴). قم: الجمع. (۱۵). قم: آط: حصر. (۱۶). قم: افگند، آط، آج، لب: باز فگند. (۱۷). همه نسخه بدلها: گفت. صفحه: ۱۹۵ عرب [بساط] «۱» خود را حصر خوانند «۲». إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ، گفت: اینکه قرآن هدایت کند و راه نماید و لطف باشد به طریقتی و ملتئی که آن راست تر «۳» است و مستقیم تر «۴»، وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ، و مژده «۵» دهد مؤمنان را که عمل صالح [کنند به آن که ایشان را مزدی بزرگ و ثوابی عظیم بود بر عمل صالح که] «۶» کرده باشند «۷». وَ أَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا، و نیز خبر می دهد که: آنان را که به قیامت ایمان ندارند ما نهاده ایم و بجارده «۸» برای ایشان عذابی سخت دردناک. وَ يَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ، و دعا می کند آدمی دعای بد، یعنی نفرین. همچنان که دعای خیر کند یعنی در حال ضجارت و ملالت بر خویشتن و بر دیگران از فرزندان و اقربای خود، و اگر چه در وقت دوم پشیمان بود. و اینکه قول عبد الله عباس است نحو قوله «۹»: اللَّهُمَّ العنه و اهلکه و دمر علیه، و اگر خدا اجابت کند بر او سخت آید. و قول دیگر آن است که: آدمی به تعجیل طلب چیزهایی کند که او را بتر باشد به گمان انتفاع، چنان که دعا کند به آن چه او را بهتر باشد، و آیت در معنی جاری مجرای آن بود که گفت: وَ عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ «۱۰»...، وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا، و آدمی همیشه شتابزده بوده است. بعضی مفسران گفتند مراد آن است که: در جمله کارها مستعجل است. و بعضی دگر گفتند، مراد آن است که: آدمی عجل است در دعای بد که وقت دوم بر آن پشیمان باشد. اینکه قول مجاهد است و جماعتی مفسران. عبد الله عباس گفت: عجل است، یعنی ضجر است، صبر ندارد بر سزاء و سزاء. بعضی دگر مفسران گفتند: مراد به انسان، آدم است. سلمان پارسی «۱۱» گفت: خدای تعالی از آدم، اول سرش بیافرید که حواس بر اوست تا او می نگیرد و دیگر اندامهای او می آفرید و او اعتبار می گرفت. و نماز دیگر بود، خدای تعالی پایهای او را ----- (۱). اساس ندارد، از قم، افزوده شد. (۲). آط، آب، آج، لب: خواند. (۳). قم، آج: راست. (۴). قم -----

بود. [.....]

(۵). آج، لب: مزد. (۶). اساس، ندارد، از قم افزوده شد. (۷). همه نسخه بدلها بجز مل: کنند. (۸). قم، آط، آب، مل، آج، لب: بیجارده. (۹). قم علیه السلام. (۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۶. (۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم: فارسی. صفحه: ۱۹۶ روح می در آفرید، یعنی حیات، او گفت: اللَّهُمَّ عَجِّلْ خَلْقِي قَبْلَ غُرُوبِ الشَّمْسِ، بار خدایا تعجیل فرمای در آفریدن من پیش از آن که آفتاب فرو شود، فذلک قوله: وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا. ضحاک گفت از عبد الله عباس: چون روح به نام آدم رسید تعجیل کرد، خواست تا برخیزد نتوانست، فذلک قوله: وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا، و حمل کردن بر عموم اولی تر باشد. وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ، گفت: ما شب و روز را دو آیت و دو علامت و دلالت کردیم بر وجود و وحدانیت ما، و بر کمال قادری و عالمی ما. فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ، بستردیم آیت شب. ابو الطفیل گفت: پسر کوا پرسید از امیر المؤمنین - علیه السلام - از اینکه سواد «۱» که در میان ماه است «۲»، گفت: آن آیت شب است «۳» که خدای تعالی آن را محو کرد، آن اثر محو است. عبد الله عباس گفت: خدای تعالی نور آفتاب هفتاد جزو کرد، و نور ماه همچین و آنکه از نور ماه شست «۴» و نه جزو محو کرد و به آفتاب داد، اکنون آفتاب را صد و سی و نه جزو است از نور، و ماه را یک جزو. وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً، و آیت روز را بینا کردیم، یعنی روشن و تابنده. ابو عمرو بن العلاء گفت: [یعنی] «۵» بیصیر بها، و هذا من باب ليله قائم و نهاره صائم. کسائی گفت: هو من قول العرب: ابصر النهار اذا اضاء و صار بحاله يبصر بها. بعضی دگر اهل علم گفتند: هذا من باب قولهم: رجل مجرب اذا كان ذا ابل جربی و رجل معطش اذا كان ذا ابل عطاش. و قال «۶»: كَقَرِيْبَةٍ «۷» ذِي الثَّلَاثَةِ الْمَعَطَشِ. و رجل مضعف «۸»، اذا كان اصحابه ضعفاء «۹»، و كذلك النهار مبصر [۱۲۵-پ]

اذا كان اهل بصراء «۱۰». لَتَبْتَغُوا، آنکه غرض پیدا کرد، گفت: تا طلب کنی در اینکه روز روشن فضل و نعمت و روزی خدای، [و لَتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابِ، و تا بدانی عدد سالها و حساب] «۱۱» وَ كُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيْلًا، و هر چیزی را تفصیل دادیم و روشن کردیم روشن کردنی. ----- (۱). مل: سؤال: آج، لب: سودا. (۲). اساس و دیگر

نسخه‌ها: ماهست / ماه است. (۳). مل: چیست. (۴). آط، مل، آز، آج، لب: شصت. (۵). اساس ندارد، از قم، افزوده شد. (۶). آب، آز شعر. (۷). آج، لب: کفر به. [.....]

(۸). آز: معطش. (۹). آب، آز: ضعیفا، آج، لب: ضعفا. (۱۰). اساس: بصیرا، به قیاس نسخه قم تصحیح شد. (۱۱). اساس ندارد، از قم، افزوده شد. صفحه: ۱۹۷ عکرمه گفت از عبد الله عتیس، از رسول - صلی الله علیه و علی آله - که گفت: خدای تعالی چون چیزها بیافرید، از نور عرش دو آفتاب بیافرید، اما آن که در سابق علم او آن بود که آفتاب خواهد بودن آن چندان بود که همه دنیا از مشرق تا مغرب «۱»، و امّا آنچه در سابق علم او بود که آن را «۲» نخواهد کردن تا ماه شود و محو کند نور آن آن را دون آفتاب آفرید در جرم و برای آن «۳» ما کوچک می‌بینیم آن را که مسافت بس «۴» بعید است. و اگر خدای نور ماه بر حدّ نور آفتاب رها کردی، مردم شب از روز نشناختندی، و مزدور ندانستی که از کی تا کی کار کند، و روزه دار ندانستی که از کی تا کی روزه دارد، و زن ندانستی که عدّه «۵» چند گاه دارد «۶»، و مسلمانان ندانستندی که وقت نمازشان کی باشد و وقت حجّشان کی باشد، و وام‌دار ندانستی «۷» که حلول اجل «۸» کی باشد، و ندانستندی که وقت زرع و حصادشان کی باشد، و ندانستندی که کی بیاسیند و کی طلب روزی کنند. خدای تعالی به حسن نظرش برای بندگان جبریل را بفرستاد تا پَرّ خود سه بار بر روی ماه بمالید تا روشنای «۹» او با اینکه مقدار آمد که می‌بینند «۱۰» تا شب از روز جدا شود «۱۱»، و ذلک قوله: وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ - الايه. وَ كُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ، عبد الله عتیس گفت: معنی آیت آن است که هر آدمی را عمل و کردارش در گردن او کنند «۱۲» تا از او جدا نباشد «۱۳». بعضی دیگر گفتند: آنچه تقدیر کرده‌اند او را و بر او، طائره، ای ماله و علیه. مقاتل و کلبی گفتند: طائره، ای خیره و شرّه، نیک و بدش با او باشد، از او مفارقت نکند «۱۴» تا حساب او بر آوردن. حسن گفت: یمنه و شؤمه، خجستگی و ناخجستگی او، آنگه گفت: یا بن آدم؟ تو را نامه‌ای هست افلاخته «۱۵» و دو فریشته «۱۶» موکل یکی بر دست راست و -----

----- (۱). قم، آط: به مغرب. (۲). همه نسخه بدلها محو. (۳). مل: برا آن. (۴). همه نسخه بدلها: سخت. (۵). همه نسخه بدلها: عدّت. (۶). مل: تا چه وقت باید داشتن. (۷). مل: نداند. (۸). همه نسخه بدلها او. (۹). آط، آز، آج، لب: روشنایی، مل: رو سیاهی. (۱۰). آج، لب: می‌بیند. [.....]

(۱۱). قم، مل: شد، آط، آب، آز، آج، لب: باشد. (۱۲). مل: افگند. (۱۳). آط، آز، آج، لب: نشود و. (۱۴). قم، مل: نکنند. (۱۵). آط، آب، آز، آج، لب: بر افراخته. ۱۶ مل مقرب. صفحه: ۱۹۸ یکی بر دست چپ، چون فعلی بکنی بر تو نویسند و در گردن تو فگندند. مجاهد گفت طایره «۱»، عمله و رزقه، مراد عمل و روزی مرد است، و گفت: هیچ کس از مادر نزاید و آما بر گردن او ورقی «۲» باشد بر او «۳» نوشته «۴» که او شقی است یا سعید. اهل معانی گفتند: مراد به طائر، آن حکم است که بر او کنند «۵». از سعادت و شقاوت به حسب استحقاق او، و از آن به طائر عبارت کرد بر عادت «۶»، من سوانح الطیر و بوارحها. ابو عیبه و قتیبی گفتند: مراد حظّ اوست از خیر و شر، من «۷» قولهم: طارسهم فلان بكذا و جری له الطایر بكذا. در شاذ حسن و مجاهد و ابو رجا، خواندند: طیره، بی الف و تخصیص گردن برای آن کرد که آن جای علامت و داغ بود، و جای قلاده «۸» طوق بود. و گفتند: جای بر آن که «۹» عرب به او کنایت کنند از ذمت و جوب، نبینی که گویند: مرا بر گردن او وامی است و در گردن او عهدی و سوگندی است. و کذا: فَكَيْفَ رَقَبَهُ «۱۰» و عتق رقبة. وَ تُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يحيى بن وثّاب خواند: يخرج به «یا» ی اضافت الی الله تعالی، یعنی خدای بیرون آرد، و نخرج بر قرأت عامّه قراء به نون ما بیرون آریم حملا علی قوله: أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ. و یعقوب خواند و در شاذ حسن و مجاهد و ابن محیسن «۱۱» يخرج به «یا» مفتوح و ضم «را» علی الفعل الثلاثی علی تقدیر: و يخرج الطائر له يوم القيامة فیصير كتابا. و ابو جعفر خواند يخرج به ضم «یا» و فتح «را»، علی الفعل المجهول التقدیر و يخرج الطائر له يوم القيامة كتاباً، نصباً علی الحال، یلقاه منشوراً، که آدمی آن نامه را افلاخته «۱۲» بیند و ابن عامر و ابو جعفر خواندند: یلقاه به ضم «یا» و تشدید قاف یعنی، یلقى الانسان ذلك الكتاب منشورا. چنان که مفعول اول که «۱۳» فعل با او مسند است مقدر باشد و ها ضمیر کتاب باشد و

محل او نصب بود علی المفعول الثانی. ابو السوار العدوی، اینکه [۱۲۶- ر]

آیت بخواند و گفت: نشرتان و طیه «۱۴»، سه حال «۱۵» است. گفت: نامه تو را در دو حال -----
----- (۱). آب، آز ای. (۲). مل: برقی. (۳). همه نسخه بدلها: بر آن جا. (۴). قم: نبشته. (۵). همه نسخه بدلها: کنند. (۶). همه نسخه بدلها عرب. (۷). آج، لب: و. (۸). همه نسخه بدلها و. [...]

(۹). همه نسخه بدلها: برای آن که. (۱۰). سوره بلد (۹۰) آیه ۱۳. (۱۱). قم، آط: محیص، آج، لب: مختص. (۱۲). آط، آب، آز، آج، لب: افراخته. (۱۳). قم، مل اول. (۱۴). آط، آج، لب گفت. (۱۵). قم: حالت. صفحه: ۱۹۹ افلاخته «۱» باشد و در یک حال پیخته «۲»، تا زنده‌ای نامه تو افلاخته «۳» است. هر چه خواهی املا می‌کن، «۴» چون بمیری نامه‌یت «۵» در پیچند. باز چون به قیامت تو را زنده کنند باز نامت «۶» برافلاچند «۷». اقرأ کتابیک، مضمیری هست در آیت و هو قوله یقال «۸» له گویند او را «۹»: از آن جایها است که گفتیم که، اضمار قول کنند لدلالة الکلام علیه. خداوند نامه را گویند: بر خوان نامه‌یت «۱۰». قتاده گفت: فردای قیامت آن کس نیز که خواننده نباشد نامه او خود خواند «۱۱»، کفی بنفسک الیوم علیک حسیباً، بس است نفس تو بر تو محاسب تو، یعنی، تو خود حساب خود کن «۱۲». حسن بصری گفت: عدل کرده باشد آن که ترا به محاسب تو کند و حساب تو با تو افگند «۱۳». من اهتدی فإِنما یهتدی لِنَفْسِهِ، هر که «۱۴» اجتهاد کند و نظر و ره راست یابد برای خود کند یعنی ثواب آن او «۱۵» را باشد و من ضلّ و هر که «۱۶» گمراه شود به ترک نظر و طلب علم بر خود گمراه شود وبال آن «۱۷» بر او باشد و لا- تَرُزُّ وَاوَزُّهُ وِزْرُ أُخْرَى، و هیچ برگیرنده «۱۸» بار دیگری برنگیرد. یعنی به گناه «۱۹» گناهکاری، دیگری را عقوبت «۲۰» نکنند و بیان کردیم که اصل وزر ثقل و گرانی باشد. و ما کُنَّا مُعَذِّبِينَ، «۲۱» و ما عذاب نکنیم هیچ امت را تا پیغامبری به ایشان نفرستیم که عذار و انذار کند و تنبیه کند ایشان را اقامت حجت و قطع عذر را تا حجت ما بلیغ باشد بر مکلفان. قوله تعالی:

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۱۶ تا ۳۹]

[اشاره]

وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا (۱۶) وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ بُدْنُوبٍ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۱۷) مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا (۱۸) وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا (۱۹) كَلَّا نُبَدِّلُ هَوْلًا مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا (۲۰) انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَ لِلآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ نَفْصَةً يَلَّا (۲۱) لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعِدَ مَذْمُومًا مَخْذُورًا (۲۲) وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌ وَ لَا تَنْهَرُهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا (۲۳) وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمُهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِى صَغِيرًا (۲۴) رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا (۲۵) وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ لَا تُبْدِرْ بَدْرًا (۲۶) إِنْ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا (۲۷) وَ إِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ آيَاتِنَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا (۲۸) وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا (۲۹) إِنْ رَبُّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۳۰) وَ لَا- تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةً إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرِزُقُهُمْ وَ إِيَّاكُمْ إِنْ قَتَلْتُمْ كَانَ خَطًّا كَبِيرًا (۳۱) وَ لَا- تَقْرَبُوا الزَّوْجَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ سَاءَ سَبِيلًا (۳۲) وَ لَا- تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا- بِالْحَقِّ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا (۳۳) وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ

أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا (۳۴) وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (۳۵) وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا (۳۶) وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا (۳۷) كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا (۳۸) ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُنْقَلَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا (۳۹)

[ترجمه]

----- (۱). آط، آب، آج، لب: بر افراخته، لب: بر افروخته. (۲). آط، آب، آج، لب: نور دیده. (۳). همه نسخه بدلها بجز قم: افراخته. (۴). آج، لب که. (۵-۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: نامهات. (۶). همه نسخه بدلها: نامهات. (۷). قم: بر افلاخند، آط، آب، آج، لب: باز وا کنند، آج: بارو کنند. [...]

(۸). همه نسخه بدلها: فیقال. (۹). قم اینکه. (۱۱). قم، آط، آب، مل: آج: خود او خواند، آج، لب: خود را خواند. (۱۲). همه نسخه بدلها: بکن. (۱۳). همه نسخه بدلها: فکنند. (۱۴). مل: هر چه. (۱۵). لب: ندارد. (۱۶). لب: ورکه. (۱۷). همه نسخه بدلها: عقاب و وبال. (۱۸). آب، آج، لب: برگزیده. (۱۹). مل، آج، لب: ندارد. (۲۰). آج، لب: عقوبت و وبال آن. (۲۱). قم: حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا علاوه دارد. صفحه ۲۰۰ چون خواهیم که هلاک کنیم شهری را، بفرماییم منعمان آن جای را فاسق شوی «۱» در آن جا «۲» واجب شود بر ایشان گفتار، هلاک بر آریم «۳» ایشان را «۴» هلاک بر آوردن «۵». و بس که هلاک کردیم از جماعات «۶» از پس نوح و بس باد «۷» خدای توبه گناهای «۸» بندگانش آگاه «۹» و بینا. هر که «۱۰» خواهد دنیا زود کنیم برای او در آن جا آنچه خواهیم آن را که خواهیم پس کنیم برای او دوزخ ملازم بود با آن نکوهیده و رانده. و هر کس که خواهد آخرت «۱۱» و سعی کند برای آن سعیش و او مؤمن بود ایشان را سعی و عملشان به موقع شکر باشد. همه را مدد دهیم اینان را و ایشان را از عطای «۱۲» خدایت و نبوده است عطای «۱۳» خدای تو باز داشته. بنگر که چگونه تفضیل دادیم بهری را «۱۴» بر بهری و آخرت مهتر است به پایها «۱۵» و بزرگتر به فضل. مکن «۱۶» با خدای خدای دیگر که بنشین «۱۷» نکوهیده رها کرده. -----

----- (۱). قم، آط، مل، آج، شونند. آب و لب: شدند. [...]

(۲). قم: پس. (۳). مل: گردانیم. (۴). قم: آن را. آج، لب: از ایشان. (۵). قم، آط، آب، آج، لب: بر آوردنی. (۶). قم، آط، آب، آج، لب: قرنها. مل: گروه. (۷). قم، آب، آج، لب: است. مل: کفایت است. آط: بسند. (۸). آط، آب، مل، آج، لب: گناه. (۹). قم، آب، مل: دانا. (۱۰). قم بود. (۱۱). قم: سرای باز پسین. (۱۲). آط، آب، مل، آج: دهش. (۱۳). مل: دهش. (۱۴). قم از ایشان. (۱۵). پایها/ پایه‌ها. [...]

(۱۶). آط، آب، آج، لب: مگیر. (۱۷). مل: بنشینید. صفحه ۲۰۱ بفرمود خدای تو که: نپرستی الا- او را و به پدر و مادر نکوی کنی «۱»، اگر برسند بنزدیک تو به پیری یکی از ایشان یا هر دو، مگو ایشان را اف و باز مزن «۲» ایشان را و بگو ایشان را گفتاری کریم. فرو نه برای ایشان بال مذلت از بخشایش و بگو بار خدایا رحمت کن بر ایشان چنان که پیوریدند «۳» مرا کوچک «۴». خدای شما داناتر است به «۵» آنچه در نفس شماست اگر باشی صالح «۶» او توبه کاران را آمرزنده است. و بده خویشاوند «۷» را حَقِّش «۸» و درویش را و رهگذری «۹» را و اسراف مکن اسراف کردنی. [۱۲۶-پ]

که اسراف کنندگان باشند برادران دیوان و بوده است دیو خدایش را کافر. و اگر بگردی از ایشان طلب رحمتی از خدای تو و امید داری «۱۰» آن را بگو ایشان را گفتاری نیکو. و مکن دستت «۱۱» بسته با گردنت و مگستر آن را همه گسترندی «۱۲»، [پس] «۱۳» بنشین نکوهیده «۱۴» و حسرت زده. ----- (۱). مل، آج، لب: نیکوی کنید. (۲). مل: باز مران. (۳). قم: پیوریدند، آط، آب، آج، لب: پیوریدند. (۴). آط، آب، خرد، آج، لب: خورد، مل: کوچکی. (۵). قم: بدانچه،

مل: بر آنچه. (۶). قم: نیکان. (۷). همه نسخه بدلها: خویشاوندان. (۸). قم، آط، آب، آج، لب: حق-او. (۹). مل: راهگذریان. (۱۰). آج، لب: امیدوارید. (۱۱). قم، آب: دستت را. (۱۲). همه نسخه بدلها بجز مل: گسترده. [.....]

(۱۳). اساس ندارد، از قم، افزوده شد. (۱۴). آط، آب، آج، لب: ملامت زده. صفحه: ۲۰۲ خدای «۱» تو بگسترده «۲» روزی آن را که خواهد و تنک کند که او به بندگانش آگاه است و بینا. مکشی فرزندانان را ترس «۳» درویشی را ما روزی دهیم ایشان را و شما را که کشتن ایشان خطای بزرگ است. و مگردی گرد «۴» زنا که آن زشت بوده است و بد راه است. و مکشی آن نفس «۵» را که به حرام کرد خدای مگر بحق، و هر که را بکشند به ستم، ما کردیم ولی او را دستی، اسراف نکند در کشتن که آن باشید یاری کرده. مگردی گرد مال یتیم الا به آنچه نکوتر باشد تا برسد به حد بلوغ، وفا کنی به عهد که عهد از «۶» آن پرسند. تمام بدهی پیمودن «۷»، چون پیمایی «۸» و برسنجی «۹» به ترازو «۱۰» راست آن بهتر بود و نیکوتر به تأویل. به دنبال آن مرو «۱۱» که نباشد تو را به آن علمی که گوش و چشم و دل اینکه همه را از او «۱۲» پرسند. ----- (۱). قم، مل: بدرستی که خدای. (۲). قم، آج، لب: بگسترده. (۳). مل: از ترس، آط، آج، لب: ترسیدن. (۴). مل: و نزدیکی نکنید به زنا. (۵). قم: تن. (۶). قم: که عهد بود که از. (۷). قم: پیمان. (۸). آط، آب، آج، لب: پیماید، مل: پیمان. (۹). مل، آج، لب: برسنجید. (۱۰). آج، لب: ترازوی. (۱۱). قم آنچه را. (۱۲). قم: بود از او که. [.....]

صفحه: ۲۰۳ و مرو در زمین به نشاط که تو بندری زمین را و نرسی بر کوهها به درازی. اینکه همه را بدیش «۱» بنزدیک خدایت ناخواست «۲» باشد. اینکه از آن است که وحی کرد به تو خدایت از حکمت «۳» و مکن با خدای، خدای دگر که پس در اندازند تو را در دوزخ و سرزنش کرده و رانده. قوله- تبارک و تعالی و إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا- الایه. بدان که: ظاهر اینکه آیت به آن ماند که خدای تعالی می گوید: چون ما خواهیم که شهری هلاک کنیم، بفرماییم مترفان و منعمان آن شهر را تا فاسق شوند «۴» در آن جا «۵»، عذاب بر ایشان واجب شود و ما ایشان را هلاک «۶» بر آریم. و اگر چنین باشد، خدای تعالی امر به فسق کرده باشد، و نشاید که خدای تعالی امر به فسق کند. گوئیم: از اینکه چند جواب است. یکی آن که: مأمور به از کلام محذوف است، و تقدیر آن است که: امرناهم بالطاعة ففسقوا فيها، ما ایشان را طاعت فرماییم ایشان نافرمانی کنند. و واجب نبود که برای آن که ذکر فسق عقیب امر باشد که او مأمور به باشد، نبینی که گویند: امرته فعصى و دعوته فابی. [امرته بالطاعة فعصى و دعوته الی الرشد فابی] «۷»، و اهلاک، به مجرّد خود نه حسن باشد و نه قبیح، بل اگر واقع بود بر وجهی که ظلم باشد قبیح باشد، و اگر بر وجه استحقاق یا امتحان بود، حسن باشد و اراده خدای تعالی تعلق ندارد الا باهلاکی مستحق نیکو. اگر گویند: چه فایده است در تعلق اهلاک «۸» به امر «۹» و گفتن: اذا اردنا امرنا، و امر، او، ارادت «۱۰» را حسن بنکند اگر قبیح باشد و اینکه ارادت یا تعلق دارد با هلاکی مستحق یا نا مستحق. اگر مستحق بود به معاصی متقدم نه به اینکه فسق که در آیت ذکر کرده است فایده تعلق «۱۱» او را به امر، و اگر تعلق دارد با هلاکی که مستحق ----- (۱). آط، آج، لب: بد است. (۲). آب: ناخواسته. (۳). آط، آب، آج، لب: از سخن درست. (۴). آج، لب: فسق کنند. (۵). قم تا. (۶). مل: دمار از ایشان. (۷). اساس ندارد، از قم، افزوده شد. (۸). قم: اهلاکش. (۹). آط، آب، آج، لب: به اول. (۱۰). قم، آط، مل: امر و ارادت. (۱۱). همه نسخه بدلها: تعلق. صفحه: ۲۰۴ باشد به اینکه فسق که در آیت هست، اینکه آن است که از آن می گریزی شما، برای آن مؤدی است با آن که خدای تعالی [۱۲۷- ر]

میرید بود اهلاک نا مستحق را و جواب از اینکه آن است که گوئیم: اینکه ارادت تعلق ندارد الا باهلاکی مستحق به معاصی متقدم و آنچه وجه حسن تعلق اینکه ارادت است به امر مذکور در آیت فی قوله: إِذَا أَرَدْنَا ... امرنا، آن است که در تکرار امر به طاعت اعذار و انذار است و تنبیه و اقامت حجت بر فاسقان تا چون عصیان کنند پس از تکرار امر مستحق وعید و اهلاک باشند، فکانه تعالی، قال: و إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً، بما استحقوا من الهلاک بما فعلوه من الکفر و العصیان امرناهم مره بعد اخری و کثرنا علیهم

الامر اعدارا لهم و انذارا و ایجابا للحجّه علیهم. و جواب دوّم در تاویل آیت آن است که: «أمرنا مُترَفِیها از صفت قریه باشد، و جواب «اذا» نبود، فکانه قال: إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْیَةً، من صفتها اَنَا أَمَرْنَا مُتْرَفِیها بِالطَّاعَةِ فَفَسَقُوا فِیها و بر اینکه جواب، «اذا»، را جوابی نبود ظاهر در آیت، برای آن که در کلام دلالت است بر حذف او، و نظیر اینکه آیت فی حذف جواب «اذا» قوله: حَتَّى إِذَا جَاؤُهَا وَ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ» (۱) - الایات. و جوابی نیست «اذا»، را در طول اینکه کلام برای آن که او مستغنی است «(۲)»، و مثله قول الهذلی: حَتَّى إِذَا سَلَکُوهُمْ فِی قَتَائِدَةٍ شَلًّا کَمَا تَطْرُدُ «(۳) الْجَمَّالَةُ الشُّرْدَا وَ جَوَاب «اذا»، نیامد در اینکه کلام برای آن که بیت آخر قصیده است. و وجه سهام «(۴)» در جواب آیت آن است که ذکر ارادت در آیت مجاز و اتّساع است و اینکه عبارت باشد از آن که معلوم بود از حال قوم و مآل کار ایشان. و تفسیر «(۵)» آیت چنین باشد که: چون ما شهری را هلاک خواهیم کرد، و مثله قوله: جِدَارًا یُرِيدُ أَنْ یَنْقُضَ... «(۶)»، دیواری که بخواست افتادن. و مثله: إِذَا ارَادَ التَّاجِرُ أَنْ یَفْتَقِرَ اتَّهَتْ «(۷)» التَّوَابِ مِنْ کُلِّ وَجْهٍ «(۸)». چون بازرگان «(۹)» زیان خواهد کرد، و اینکه آن ارادت است که آن را بر «کاد» تفسیر می‌کنند، یعنی إذا کدنا ان نهلک قریه، و معنی آن که: اذا قرب ----- (۱). سوره زمر (۳۹) آیه ۷۳. (۲). همه نسخه بدلها: از او مستغنی اند. (۳). همه نسخه بدلها بجز قم: یطرد. [.....]

(۴). همه نسخه بدلها بجز مل: سیم، مل: سیوم. (۵). مل اینکه. (۶). سوره کهف (۱۸) آیه ۷۷. (۷). قم: اتیه. (۸). آج، لب: وجهه. (۹). قم: بازارگان. صفحه: ۲۰۵ هلاک اهل قریه، جدّنا علیهم الامر و کزرنه ففسقوا فیها فحقّ علیها العذاب. و وجه چهارم آن که: در کلام تقدیم و تأخیری هست، و تلخیص و تقدیر او آن که: اذا امرنا مترفی قریه بالطّاعه ففسقوا فیها فحقّ علیها القول اردنا، یعنی چون اهل شهری را بفرماییم تا طاعت کنند، ایشان به بدل آن فسق و عصیان کنند تا عذاب بر ایشان واجب شود، ما خواهیم تا ایشان را هلاک کنیم، پس هلاک بر آریم ایشان را. یعقوب خواند و در شاذّ حسن و قتاده و ابو حیوه: أمرنا بالمدّ «(۱)» ای اکثرنا من قولهم امر القوم یا مرون امرا اذا کثروا و امرتهم، ای اکثرتهم، و قال لیبید «(۲)»: کلّ بنی حزّه مصیرهم قلّ و ان اکثروا من العدد ان یغبطوا یهبطوا و ان أمروا یوما یصیروا للهلاک و الفند «(۳)» و ابو رجاء العطاردی و ابو عثمان التّهدی و ابو العالیه و الرّبیع و مجاهد، خواندند: أمرنا، به تشدید «میم» ای سلطناهم و جعلناهم امراء، و اینکه هر دو قراءت برای آن اختیار کردند که گفتند: امر و تکلیف عام است همه مکلفان [را] «(۴)»، اختصاص ندارد به مترفان دون درویشان، و دگر فرارا من ذلك السّؤال. و اما قول الرسول «(۵)» - علیه السّلام: خیر المال سکه مآبوره و مهره مأموره، دلیل نکنند بر آن که امر متعدی باشد، بل مراد مأموره، مؤمره، امر است «(۶)»، من آمرته «(۷)» اذا اکثرته، و لکن برای ازدواج مآبوره را با مأموره کرد و مراد بسیار نسیل است و مآبوره درخت خرما پیراسته برافکنده باشد، یعنی پیوند کرده، و المترف، المنعم، المبقی فی الملک آن باشد که او را در میان مال و ملک و نعمت رها کنند. فَحَقَّ عَلَیْهَا الْقَوْلُ «(۱۲۷-پ)»

ای. و جب علیها العذاب. فَمَدَّ رِئَاسًا، ای اهلکناها من الدّمار «(۸)»، و هو الهلاک. زهری گفت: یک روز رسول - علیه السلام - در نزدیک زینب شد و گفت: لا اله الا الله ویل للعرب من شرّ قد اقترب، و ای عرب «(۹)» از شرّی که نزدیک رسید، آنکه گفت: از سدّ یاجوج، امروز آن مقدار گشاده شد و انگشت سبابه حلقه کرد بر انگشت ابهام. زینب گفت: یا رسول الله ما هلاک شویم و در میان ما صالحان ----- (۱). قم: بکذی. (۲). آب، از شعر. (۳). اساس: و الفساد، به قیاس با نسخه قم، تصحیح شد. (۴). اساس ندارد، از قم افزوده شد. (۵). همه نسخه بدلها: التّبی. (۶). همه نسخه بدلها: مؤمره است. (۷). اساس: امراته، که با توجه به نسخه قم، تصحیح شد. (۸). اساس: الدّیار، که با توجه به نسخه قم، تصحیح شد. [.....]

(۹). آط، آب، آج، لب: بر عرب. صفحه: ۲۰۶ باشند! گفت: بلی؟ چون فساد بسیار شود. قوله: وَ کَم أَهْلَکْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ، حقّ تعالی گفت: بس که هلاک کردیم از قرنهای و جماعات کفّار که پیغامبران ما را تکذیب کردند از پس نوح - علیه السّلام. و مورد آیت تهدید و وعید است کفّار مکه را. وَ کَفِی بَرَبِّکَ، و بس است، خدای تعالی به گناه بندگان دانا و بینا، و معنی تهدید و

وعید است. قرون، جمع قرن باشد. خلاف کرده‌اند در معنی قرن. عبد الله ابی «۱» اوفی گفت: صد «۲» سال باشد، آنکه گفت: رسول را در اول «۳» قرن فرستادند، و آخر قرن یزید بن معاویه بود. محمد بن القاسم روایت کرد «۴» از عبد الله «۵» بن بشر المازنی که گفت: رسول - علیه السلام - دست بر سر من نهاد و گفت: اینکه غلام قرنی بماند، گفتند: یا رسول الله؟ قرن «۶» چند باشد! گفت: صد سال. محمد بن القاسم «۷» گفت: ما سال او می‌شمردیم تا به صد رسید، آنکه بمرد. کلبی گفت: هشتاد سال باشد. ابن سیرین گفت: چهل سال باشد. مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ، یعنی الدار العاجله، گفت: هر که او اینکه سرای معجل خواهد، یعنی دنیا، عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ، تعجیل کنیم برای او آنچه خواهیم آن را که خواهیم بر وفق مصلحت، یعنی، چندان که مفسدت نباشد، چه اگر کسی در دنیا تمنای مال و ملک کند و ما دانیم که صلاح او نیست، ندهیم او را آنچه او خواهد، آن دهیم که «۸» خواهیم به مقدار آن که ما خواهیم [آن را که ما خواهیم] «۹» یعنی «۱۰» نزدیک ما بس محل ندارد. اگر بعضی کافران را مراد و آرزوی ایشان بدهیم نه کرامت ایشان باشد که پس از آن عاقبتی ذمیم باشد، چه اگر برای کرامت ایشان بودی چونان «۱۱» بودی «۱۲» که رسول - علیه السلام - گفت: لو كانت الدنيا وزن عند الله جناح بعوضه ما سقى كافرا منها شربة ماء، و مثله: قوله - عز و جل: -----

----- (۱). همه نسخه بدلها: عبد الله بن ابی اوفی. (۲). همه نسخه بدلها: صد و بیست. (۳). همه نسخه بدلها بجز مل آن. (۴). همه نسخه بدلها: کند. (۵). آج، لب: عبد الله عباس. (۶). قم، آز، آج، لب: قرنی. (۷). مل: محمد بن ابی القاسم. (۸). همه نسخه بدلها ما. (۹). اساس ندارد، از قم، افزوده شد. (۱۰). همه نسخه بدلها دنیا. (۱۱). همه نسخه بدلها: چنان. (۱۲). قم: نبود. صفحه: ۲۰۷ وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ «۱». ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ، آنکه دوزخ «۲» به جای «۳» و بازگشت نصیب او کنیم. یصلاها، تا ملازم شود با آن، مِدْمُومًا، نکوهیده، مِدْحُورًا، رانده و خوار کرده، يقال: ذمته و ذمته فهو مذیم و مذؤوم و مذموم، و الذحر، اللعن «۴» و الطرد و التباعد، ایشان را از رحمت خدا دور کردیم «۵». و نصب هر دو بر حال باشد از فاعل. وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ، و هر که او آخرت خواهد و سرای باز پسین. وَ سَعَى لَهَا سَعِيهَا، و سعی آن سرای کند از ایمان و عمل صالح، فَأُولَئِكَ كَانَ سَعِيهِمْ مَشْكُورًا، سعی ایشان مشکور باشد و عمل مقبول «۶» و به موقع جزا و ثواب افتاده. قتاده گفت: ایشان را به محل مشکور فرود آرند «۷» در حسن جزا، و ذکر شکر مجاز است، چنان که ذکر قرض مجاز است، فی قوله: مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا... «۸»، و روا بود که شکر، به معنی حمد باشد تا محمول بود بر حقیقت، یعنی سعیشان محمود و مرضی باشد. قوله: كُلًّا نُمِيتُ نَصَبٌ كُلًّا بَرْنُمِيتُ «۹» است مفعول به، همه را مدد دهیم هَوْلًا و هَوْلًا، اینان را و ایشان را، یعنی مریدان «۱۰» دنیا را و مریدان «۱۱» آخرت را از عطای ما، یعنی هر کس را آنچه خواهد بدهیم به حسب مصلحت، و من تبیین راست. و ما كان عطاء ربك محظورًا، «ما» نفی است و عطای خدای تو ممنوع نباشد، یعنی روزی او از کافر و مؤمن و برّ و فاجر، و قوله: هَوْلًا و هَوْلًا بدل کل است و محل او نصب است علی البدل. انظر كيف فضلنا بعضهم على بعض، آنکه گفت: بنگر [که چگونه تفضیل دادیم بهری را بر بهری در روزی و عطای دنیا و لآخره، و «لام»، جواب قسمی محذوف است و آخرت بزرگ تر است به درجات و پایها و نصب او بر تمیز است، و أَكْبَرُ تَفْضِيلًا یعنی علی الدنيا، و تفضیل او بر دنیا بیشتر است از آن که علم شما به -----

----- (۱). سوره شوری (۴۲) آیه ۲۰. [.....]

(۲). همه نسخه بدلها را. (۳). آب، آز: جای، مل: مقام. (۴). قم: و اللعن. (۵). آط، آب، آز، آج، لب: خود دور کنیم. (۶). مل: مقبوله. (۷-۸). سوره بقره (۲) آیه ۲۴۵. (۹). قم: تمیز. (۱۰-۱۱). قم، مل: فرزندان. صفحه: ۲۰۸ آن محیط شود «۱» و نصب او «۲» بر تمیز است. لا- تجعل مع الله إلها آخر، با خدای، خدای «۳» دیگر مدار، یعنی با او همتا و انباز «۴» مگیر. فتقعد، که پس بنشین، مذموم «۵»، نکوهیده. مخذول «۶»، رها کرده از نصرت. و نصب تقعد، بر جواب نهی است به «فا». و نصب اینکه هر دو اسم بر حال است از فاعل. اینکه خطاب با رسول است - علیه السلام - و مراد امت، و مراد نه قعود است که خلاف قیام باشد، بل مراد صیوررت است، یعنی چنین شوی. وَ قَضَىٰ رُبُّكَ، گفتند: قضی در آیت به معنی امر است، یعنی، خدای فرمود که: جز او را نپرستی، و اینکه

قول عبد الله عباس است و حسن و قتاده. زکریا بن سلام گفت: مردی بنزدیک حسن بصری آمد، گفت: یا حسن؟ زن را سه طلاق دادم، گفت: در خدای عاصی شدی و زن جدا شد از تو. مرد گفت: خدای بر من قضا کرد. حسن گفت: ما قضی الله علیک، خدای تو بر تو اینکه قضا نکرد، انما قضای خدا بر بندگانش آن است که گفت: وَقَضَى رَبُّكَ اَلَّا تَعْبُدُوْا اِلَّا اِيَّاهُ- الایه. مجاهد و ابن زید گفتند: معنی آن است که: اوصی ربک، خدای وصیت کرد. و دلیل اینکه تأویل قراءت علی «۷» و عبد الله مسعود «۸» و ابی است که ایشان خواندند: و وصی و ضحاک گفت: قراءت و وصی است، خلل از نویسنده افتاد که «واو» در «صاد» بست تا به «قضی» بخواندند، و اینکه شاذ است. و قراءت عامه قراء «و قضی» است. ربیع بن انس گفت: اوجب ربک اَلَّا تَعْبُدُوْا، «ان» مع الفعل در محل نصب است، [۱۲۸-ر]

علی انه مفعول به، ای نفی عبادۀ غیر الله. و «ایاک» را فعل در او عمل نکند، اَلَّا که مؤخر باشد از مفعول جز که فاصله‌ای باشد میان فعل و مفعول [به] «۹» اَلَّا. يقول العرب: ایاک عنیت و ایاک دعوت و ما عنیت اَلَّا ایاک و ما دعوت اَلَّا ایاه «۱۰». و بِالْوَالِدَيْنِ اِحْسَانًا، و آن که با مادر و پدر نیکوی کنی، و نصب او بر اضممار فعلی بود، و التقدير: و ان تحسنوا بالوالدین احسانا، و روا بود که عطف بود علی ----- (۱). اساس ناخواناست، از قم، افزوده شد. (۲). قم هم. (۳). آط: خدایی.

(۴). آط: هنباز. (۵). آط، آب، آز، آج، لب: مذموما، قم: مذموم و. (۶). آط، آب، آز، آج، لب: مخدولا. [.....]
 (۷). آب، آز علیه السلام. (۸). قم: است و ابی. (۹). ساس: ندارد، از آج، افزوده شد. (۱۰). همه نسخه بدلها، بجز قم: ایاک. صفحه ۲۰۹: محل آن مع الفعل، ای نفی عبادۀ غیر الله و احسانا بالوالدین اما یبلغان «۱»: و التقدير: ان ما «۲»، ان، حرف شرط است و «ما» زیادت. حمزه و کسائی و خلف خواندند: یبلغان به «الف» تثنیه و کسر «نون»، و باقی قراء خواندند: یبلغن بر وحدان بی «الف» به «نون» تأکید مشدد. بر اینکه قراءت اَحَدُهُمَا، مرفوع است بر فاعلیت. و بر قراءت اول بدل باشد از الف تثنیه، و مثله قوله: وَ اَسْرُوْا النَّجْوَى الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا... «۳»، و آن «۴» بدل بعض باشد از کل برای آن که یبلغان تثنیه بود، و احدهما، یکی و یکی از دو بعضی باشد، و مثاله قولهم: جاءنی القوم اشرافهم. و روا بود که مرفوع باشد احدهما به فعلی محذوف که یبلغان بر او دلیل کند، و التقدير: یبلغ احدهما او کلاهما، و شاید که مرفوع بود علی السؤال و الجواب، کانه لما قال اما یبلغان عندک الکبر فسأل «۵» سائل و قال «۶» من ذلک قال احدهما او کلاهما و علی هذا یحمل، ایضا قوله: ... وَ اَسْرُوْا النَّجْوَى الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا... «۷»، و مراد به «کبر» شیخوخت «۸» است، گفت: اگر مادر و پدرت یا یکی از ایشان به پیری رسند و تو بر جای باشی و ایشان پیش تو و بنزدیک تو پیر شوند، فَلَا تُقَلِّ لَهُمَا اُفًّا ایشان را اف مگو «۹». و ابن کثیر و ابن عامر و یعقوب خواندند: اف به فتح «فا» بی تنوین، و اهل مدینه و حفص خواندند: اف به کسر «فا» با «۱۰» تنوین، و باقی قراء به کسر «فا» بی تنوین اف. و در سورت الاحقاف هم چونین «۱۱» خلاف بر اینکه گونه است. و در «اف»، هفت لغت است: اف و «اف» «۱۲» و «اف» «۱۳» و «افا» «۱۴» و «اف» «۱۵» و «اف» و «افی» با ماله «۱۶». و ابن انباری لغتی دیگر در «۱۷» افزود و آن «اف» است به سکون، «فا»، و اصل اینکه کلمت آن است که در جای مصدر استعمال کنند، یقال: افا له و تَفًّا «۱۸» و اَفَّهُ و تَفَّه، ای دفرا و نتنا، چون به اسم ----- (۱). کذا در اساس و قم، دیگر نسخه بدلها: یبلغن. (۲). آب، آز: اما. (۳-۷). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۳. (۴). قم: ان، بقیه نسخه بدلها: اینکه. (۵). آج، لب: فیقال. (۶). آج، لب: قائل. (۸). مل: شیخوخیه، آز: شیخوخه. (۹). قم، آط، آب، آز: مگویی. (۱۰). آط، آب، آز، آج: و. (۱۱). همه نسخه بدلها: همچین. [.....]

(۱۲). آز، آب: اف. (۱۳). آب، آز: اف، مل، آج: افا. (۱۴). آب، آز: اف، مل: اف. (۱۵). آب، آز: افا، مل، لب: اف. (۱۶). قم: امالت. (۱۷). آب، آز: در او. (۱۸). آط، آب، آز، آج، لب: افه له. صفحه: ۲۱۰ فعل کردند، بنا کردند بر فتح، نحو قولهم: سرعان و شتان و روید. اینکه حجت ابن کثیر است و موافقان او، و آن که به تنوین خواند، گفت: تنوین برای تنکیر است کرویدا و صه و مه، و آنان که «اف» خواندند به کسر بی تنوین، گفتند: اسمی است مبنی معرف، کصه «۱» و غاق «۲»، و موضع او موضع جمله است،

جمله فعلی. و اف، به کسر، بی تنوین بیشتر است و معروفتر، معنی او در اصل لغت و سخن الاذن باشد، چرک گوش و تف و سخ الاظفار باشد، چرک ناخن و در جای تیزم و تضجر استعمال کنند. مقاتل گفت: کلامی غلیظ ردی باشد. ابو عبید گفت: اف و تف، و سخ انگشتان باشد، و گفته‌اند: اف، عرق مغابن باشد و تف و سخ انگشتان. و رضا- علیه السلام- روایت کرد از پدرش کاظم- علیه السلام- از صادق- علیه السلام- که او گفت: اگر خدای تعالی دانستی که در مکروهات کلمتی هست خوارتر و اندک‌تر از اف، مکلفان را از آن نهی کردی. اگر گویند ظاهر آیت دلیل «۳» آن می‌کند که پیش از آن که ایشان به کبر و پیری رسند ایشان را اف گفتن روا باشد. برای آن که مشروط است به اینکه شرط. گوئیم: همچونین باشد اگر دلیل الخطاب درست بود، چون دلیل الخطاب درست نیست، اینکه لازم نباشد مگر آنان را که به دلیل الخطاب گویند. و اگر گویند: ظاهر آیت دلیل آن می‌کند که ما را نهی کرده‌اند از اینکه کلمت و ما سوی ذلک دلیلی نیست بر آن که منهی است، گوئیم آنچه جز اینکه کلمات است [۱۲۸- پ]

که رنج آن بیشتر از گفتن اف باشد، نهی آن بفحوی الخطاب دانند، برای آن که عقلاً بضرورت دانند که چون ایشان را عن ادنی المکاره نهی کنند در ضمن آن نهی باشد از آنچه از آن بیشتر باشد و اینکه معنی از عرف بضرورت داند آن کس که او تعارف «۴» شناسد. اگر گویند: چون بر اینکه جمله است که شما گفتی چرا قید زد اینکه معنی را به حال کبر، گوئیم: برای آن تخصیص کرد حالت «۵» کبر را که آن حالت ضعف باشد و مساس حاجت به خدمتکار و مراعی، و برای اینکه در مثل آورده‌اند که: فلان ابر من النسر، برای آن که کرکس چون پیر شود ----- (۱). اساس: قصه، که با توجه به نسخه قم تصحیح شد. (۲). آج، لب: عاف. (۳). آط، آب، آز، آج، لب: دلالت. (۴). مل: تفاوت. (۵). قم، آب، آز: حال. صفحه: ۲۱۱ و او را نهوضی نباشد بچگان او او را زقه کنند بمانند آن که مادر و پدر ایشان را زقه کرده باشند، و مثله قوله: تَكَلَّمُ النَّاسُ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا... «۱» سخن در گاهواره «۲» عجب است و معجز، اما «۳» حال کهولت «۴» همه کس سخن گوید، گوئیم: فایده اینکه آن است که او را بمانند تا کهل شود و با مردمان سخن گوید و دعوت کند ایشان را و مانند «۵» آیت ما در معنی قوله تعالی: وَ الْأُمُّرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ «۶». اگر گویند بر قول آن کس که گفت و آن قول بیشتر مفسران است که قضی به معنی امر است، امر امر نشود الا به ارادت امر مأمور به را و ارادت به نفی تعلق ندارد، جواب آن است که گوئیم، معنی آن است که: خدای نهی کرد از آن که جز او را پرستند و کاره است آن را، پس امر به معنی نهی باشد و ارادت به معنی کراهت. اگر گویند: با بجه تعلق دارد فی قوله: وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا، گوئیم: روا بود که به امر تعلق دارد، یقال: امر ته کذا و بکذا. و گفتند: به تقدیر اوصی است، یعنی، وَ قَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ اوصی احسانا بالوالدین، قوله: وَ لَا تَنْهَرُهُمَا، ای و لا تزجرهما، زجر مکن ایشان را و باز مزین ایشان را، یعنی سخن درشت مگو ایشان را و بانگ بر ایشان مزین، وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا، و ایشان را سخنی نیکو، کریم، شریف گوی، که ایشان را به آن اکرام کنی. وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ، و فرو نه برای ایشان بال مذلت از روی رحمت و اینکه از استعارتی لطیف است، یعنی تواضع کن با ایشان، غایت تواضع. و سعید جبیر خواند: جناح الذل، و هما لغتان: و قيل: الذل- مصدر الذلول، و الذل- مصدر الذلیل، یقال: ذابته ذلول بین الذل و رجل ذلیل بین الذل و المذلة. وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا، و بگو که: بار خدایا بر ایشان رحمت کن چنان که مرا پروردند و من کوچک بودم. بعضی مفسران گفتند: آیت منسوخ است بقوله: مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ- وَ لَوْ كَانُوا أَوْلَىٰ قُرْبَىٰ... «۷» و درست آن است که آن آیت ناسخ اینکه نیست و ائمه مخصیص اینکه است. ----- (۱). سوره مائده (۵) آیه ۱۱۰. (۲). همه نسخه بدلها: گهواره. [.....]

(۳). همه نسخه بدلها در. (۴). همه نسخه بدلها، بجز قم عجب نیست. (۵). آب، مل، آز اینکه. (۶). سوره انفطار (۸۲) آیه ۱۹. (۷). سوره توبه (۹) آیه ۱۱۳. صفحه: ۲۱۲ عبد الله عمر روایت کرد از رسول- علیه السلام- که او گفت: «۱» «۲» رضا «الله مع رضا» الوالدین و سخط الله مع سخط الوالدین، رضای خدا با رضای مادر و پدر است، و خشم خدا با خشم مادر و پدر است. عایشه «۳» روایت کرد از رسول- علیه السلام- که او گفت، خدای تعالی عاق را گوید: که هر چه خواهی می‌کن که تو را نیامرزم، و باز را

گوید هرچه خواهی می‌کن که تو را بیمارزم، و اینکه بر طرق مثل و مبالغت گفته است. عطا روایت کرد از عبد الله عیّاس که، رسول - صلی الله علیه و علی آله - گفت: هر که در روز آید و مادر و پدر از او خشنود باشند «۴» دو در از بهشت بر او گشایند، و اگر یکی باشند از ایشان در یکی باشد «۵». و هر که در روز آید و مادر و پدر بر او به خشم «۶» باشند، دو در از دوزخ بر او گشایند، و اگر یکی باشند یکی «۷» در. یکی گفت: یا رسول الله؟ و آن ظلمه، و اگر چه اینکه مادر و پدر «۸» او ظلم کنند! گفت، و اگر چه اینکه مادر و پدر «۹» ظلم کنند، سه بار تکرار کرد. ابو عمر «۱۰» الیحصبی «۱۱» روایت کرد از رسول علیه السلام که: مردی بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول الله؟ مرا عملی بیاموز که مرا به رحمت خدای نزدیک گرداند، گفت: مادر و پدر داری! گفت: آری یا رسول الله؟ [۱۲۹-ر]

گفت: برو و با ایشان مبرّت «۱۲» کن که با بزرگواران عمل اندک کفایت باشد. رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ، آنکه گفت خدای شما عالمتر است به آنچه در دل‌های شماست از نیکوی «۱۳» با مادر و پدر و از حقوق در ایشان، إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ، اگر شما صالح بشی و نیک «۱۴» و نیکوکار با مادر و پدر و قیام کننده به دیگر طاعات، فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُوراً، خدای تعالی آمرزنده توبه کاران است، یعنی، اگر پیش از آن در حق مادر و پدر شما را هفتوی یا جفای «۱۵» رفته باشد «۱۶»، توبه کنی و با -----
----- (۱). آب، آز، رضی. (۲). آب، آز، لب: رضی. (۳). قم: رضی الله عنها. (۴). قم، آط، مل، آج، لب: باشد. (۵). قم: یک در. (۶). آج، لب: به خشمی. (۷). قم: یکی باشد از ایشان، یک در، آط، آب، آز، آج، لب: در یکی باشد. (۸). همه نسخه بدلها بر او. (۹). قم، آط، آب، مل، آز، بر او، آج، لب: بروی. [.....]

(۱۰). آط، آب، آج، لب: عمرو. (۱۱). قم، آط، آب، آز، الحصبی. (۱۲). آز، مودت. (۱۳). آط، آب، آز، آج، لب: نیکویی. (۱۴). آب، از: نیکو مرد. (۱۵). آط، آب، مل، آج، لب: جفایی. (۱۶). قم، آط، آب، آز، آج، لب آنکه، مل آنگاه. صفحه: ۲۱۳ سر صلاح شوی، خدای بیامزد شما را که «۱» آمرزنده توبه کاران است. و فایده «کان»، آن است که گفتیم چند جای، که معنی آن است که: لم یزل كذلك. سعید جبیر گفت: آیت در حق کسانی است که از ایشان در حق مادر و پدر هفتوی باشد و غرض ایشان خیر بود و اگر «۲» ایشان کاره باشند آن را خدای تعالی بیامزد آن «۳». و مفسران در معنی «اواب»، خلاف کردند: سعید مسیب گفت: آن بود که گناه کند پس توبه کند، پس گناه کند پس توبه کند. سعید جبیر گفت: اواب، رجاع باشد، یعنی کثیر الرجوع. مجاهد گفت: آنان باشند که گناه خود یاد کنند در خلوت استغفار کنند از آن. عمرو بن دینار گفت: آن باشد که چون جایی بنشیند در آن مجلس حدیثها رود و گفتاگوی «۴»، چون بر خواهد خاستن «۵»، گوید: بار خدایا بیامزد ما را از آنچه در اینکه مجلس گفتیم و کردیم. و اواب، فعال باشد من اب «۶» اذا رجع، قال عبید بن الابریص: و کل ذی غیبه یؤوب و غائب الموت لا یؤوب عمرو بن شریحیل گفت: تسبیح کنندگان باشند، و اینکه روایت سعید جبیر است از عبد الله عباس، گفت: دلیلش قوله تعالی: یا جباله اوبی معه... «۷» ای سبحی. والبی گفت از عبد الله عباس «۸»: مطیعان و محسنان باشند. قتاده گفت: نماز کنان باشند، بیان آن که از امیر المؤمنین - علیه السلام - روایت کردند که: مردی بنزدیک رسول آمد، گفت: یا رسول الله؟ گناهی کردم «۹» و نمی دانم که از آن گناه چگونه توبه کنم! و بر آن پشیمانم. گفت «۱۰»: تا آن گناه کردی نماز کردی هیچ! گفت: بلی؟ گفت: نماز توبه باشد از گناه چه او رجوع است با درگاه خدای تعالی. محمد بن المنکدر گفت: آنان باشند که نماز نافله کنند، میان نماز شام و خفتن. روایتی دگر «۱۱» از سعید جبیر آن است که گفت: «اواب» کثیر الدعاء باشد، قوله: وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ، گفت: بدهی هر خویشی را حقش، مراد صلت رحم است و بزرگ ----- (۱). همه نسخه بدلها او. (۲). قم، آط، آب، آج، لب: چه. (۳). آط، آب، آز، آج، لب: را. (۴). مل: گفتگوی، لب: گفتاگویی. (۵). آط، آب، آز، آج، لب: خواست. (۶). آط، آج، لب: الاوب. (۷). سوره سبأ (۳۴) آیه ۱۰. [.....]

(۸). قم که. (۹). آط، آب، آز، آج، لب: کرده‌ام. (۱۰). قم: رسول گفت - صلی الله علیه و آله. (۱۱). قم، مل: دیگر. صفحه: ۲۱۴

و احسان کردن با خویشان. بعضی مفسران گفتند: مراد قرابت رسول است - علیه السلام - و اینکه اختیار «۱» اصحابان ماست. و سدی روایت کرد عن ابی الدیلمی «۲» که علی بن الحسین «۳» مردی را گفت از اهل شام: قرآن دانی! گفت: آری؟ گفت: در بنی اسرائیل «۴» نخوانده‌ای: وَ آتَ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ، گفت: و شما از آن قرابتی که خدای فرمود که حقی به ایشان دهند! گفت: آری؟ و در خبر است که چون اینکه آیت آمد، رسول - علیه السلام - فاطمه را بخواند و فدک به او داد. مدت حیات رسول در دست او بود و در تصرف او و دخلش و خرمایش «۵» مصروف با مصالح او و فرزندان او. چون رسول - علیه السلام - از دنیا برفت، از او باز گرفتند. چون طلب میراث پدر کرد «۶»، گفتند: تو را از پدر میراث نرسد «۷» که ما شنیدیم «۸» که رسول گفت: نحن معاشر الانبیاء لا نورث، ما جماعت «۹» پیغامبران را میراث نباشد، ما ترکنه صدقه، آنچه ما رها کنیم، صدقه بود. وَ لَا تُبْذَرُ تَبْذِيراً، و اسراف مکن اسراف کردنی. و گفتند: مراد به تبذیر نفقه «۱۰» معصیت است. یکی از عبد الله مسعود پرسید که: تبذیر چه باشد! گفت: مال خرج «۱۱» کردن نه در حق خود. شعبه گفت: می‌گذشتم با ابو اسحاق در بعضی راههای کوفه بنای «۱۲» می‌کردند به کرچ «۱۳» و انکر «۱۴»، گفت: هذا هو التبذیر. مجاهد گفت: اگر کسی همه مال خود خرج کند «۱۵» تبذیر نباشد و اسراف. [۱۲۹-پ]

و اگر یک مد در باطل خرج کند، اسراف باشد. إِنَّ الْمُبْذِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ، اسراف کنندگان برادران و قرینان دیو باشند. و عرب هر ملازم قومی که بر طریقت ایشان باشد، گویند: او برادر اوست، يقال: فلان اخو «۱۶» الحرب و اخو «۱۷» السلم. و کان الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا و شیطان همیشه کافر نعمت بوده است در خدای خود. ----- (۱).

قم، مل: اخبار. (۲). آب، آز: ابی ابن دیلمی، آج، لب: ابی دیلمی. (۳). قم علیهما السلام، آز: علیه السلام. (۴). همه نسخه بدلها، بجز قم: بنی اسرائیل. (۵). آط، آب، آز، آج، لب: خرماش. (۶). اساس: کرد، با توجه به نسخه قم، تصحیح شد. (۷). قم: نرسید. (۸). آط، آب، آز، آج، لب: شنودیم. (۹). آط، آج، لب: جمله. (۱۰). قم در: [.....]

(۱۱). آب، آز: حرف. (۱۲). آب، آز، آج: بنایی، لب: پناهی. (۱۳). اساس: کرچ، آط، آب، آز، آج، لب: کچ. (۱۴). آط، آب، آز، آج، لب: آجر. (۱۵). قم در حق، آط، آب، آز، آج، لب: در حق خرج کند. (۱۶-۱۷). همه نسخه بدلها، بجز قم: اخ. صفحه: ۲۱۵ قوله: وَإِنَّمَا تَعْرِضْنَ، اصل او «ان ما» بوده است، «نون» در «میم» ادغام کرده است. «ان»، حرف شرط است و «ما» زیادت، چنان که گفتم. و از جمله اینکه مواضع که نون تأکید در او شود، یکی شرط است، و التقدیر: و ان تعرضن عنهم، از ایشان، از آنان که خدای فرمود که حقی به ایشان ده، یعنی اگر اعراض کنی از آنان که چیزی خواهند از تو. آیت در آن معنی آمد که اوقاتی کسانی آیند از درویشان و مستحقان و از تو چیزی خواهند و در وقت نباشد، تو از ایشان روی بگردانی بشرم. ایتغاء رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ، طلب رحمتی و روزی از خدای تو که امید داری آن، و نصب او بر مفعول له است. فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيَسُورًا، ایشان را، یعنی آن سایلان را در وقت نابودن چیزی بنزدیک تو سخنی گوی نکیو، نرم، سهل، مثل قولک: وَسِعَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَ اغْنَاكَ وَ كَفَاكَ وَ ما شبه ذلك، و برای اینکه گفته «۱» - علیه الصلاة و السلم: الْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ صَدَقَةٌ، سخن خوش صدقه باشد، و كما قال تعالی: قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أذى... «۲»، یعنی در وقت تنگی سائل را جواب نیکو ده. وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ، گفت: دستهایت بسته مکن با گردن، و آن کنایت است از بخل بر سیبل مبالغت، یعنی در بخل و امساک به متابت کسی مباش که او را دست با گردن بندند تا چیزی «۳» نتواند کردن، وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ، و دست گشاده مدار همیشه «۴» گشادگی، یعنی اسراف مکن در عطا که پس بنشین ملامت زده سرزنش کرده و غمناک و حسرت زده. و گفتند: نظم آیت بر سیبل تقسیم است. گفت: بخل مکن که از عاقلانت ملامت و مذمت رسد، و در عطا اسراف مکن که باز متحسر «۵» و غمگین شوی، چون تو را هیچ نماند و محتاج باشی. جابر عبد الله گفت: سبب نزول آیت آن بود که روزی رسول - علیه السلام - نشسته بود، کودکی بیامد و گفت: یا رسول الله؟ مادرم تو را دعا می‌کند و می‌گوید پیرهنی «۶» ده مرا که به آن نماز کنم. رسول - علیه السلام - گفت: وقتی دگر بیای «۷» که وقت را ----- (۱). همه نسخه بدلها: گفت. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۶۳. (۳). همه نسخه بدلها، بجز قم

و مل: کاری. (۴). همه نسخه بدلها، بجز آط: همه. (۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: متحیر. (۶). قم، آط، مل، آج، لب: پرهنی، آب، آز: پیراهنی. (۷). آط، آج، لب: بیایی، آب، آز: بیاید، مل: بیا. صفحه: ۲۱۶ چیزی نیست که او را شاید. برفت و باز آمد و گفت، می گوید: اینکه پیرهن «۱» که تو پوشیده داری بده. و رسول- علیه السّلام- شرم داشت، برخاست و در خانه شد و پیرهن «۲» بر کند «۳» و به او داد و برهنه بنشست. وقت نماز در آمد و بلال بانگ نماز بکرد، رسول- علیه السّلام- بیرون نمی آمد «۴». صحابه «۵» دل مشغول شدند، یکی برخاست «۶» و در حجره شد، رسول- علیه السّلام- پیرهن «۷» نداشت، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، و قوله: مَحْسُورًا، من قولهم حسرتة بالمسألة اذا الححت علیه فاخرجت جميع ما فی یده من قولهم: بعیر حسیر اذا کان معیبا كأنه استخرج جميع سیره فبقی و لا سیر عنده، و قوله: يَنْقَلِبُ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِتًا وَ هُوَ حَسِيرٌ «۸»، ای کلیل، كأنه قد اعیما من النظر. و قتاده گفت: محسورا، ای نادما بر اینکه قول لفظ «۹» از حسرة باشد. إِنَّ رَبَّكَ، خدای تو «۱۰» بگستراند روزی آن را که خواهد از بندگانش و یَقْدِرُ، و تنگ کند بر آن که خواهد یقال قدر علیه و قتر علیه «۱۱» اذا ضیق علیه، و القدر و القتر، التضييق فی التفقه و التقدير و التقتير مبالغة فی ذلك. إِنَّه کان بعباده خبيراً بصيراً، که او به بندگانش دانا و بینا بوده است همیشه. حق تعالی در اینکه آیت باز نمود که مالک روزی اوست «۱۲». بر وفق مصالح و او به احوال ایشان عالم است که صلاح هر- یکی در چیست از فراخ روزی و تنگ روزی «۱۳» [۱۳۰- ر]

و مثله قوله: وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ «۱۴»- الایه. آنکه گفت: چون می دانی «۱۵» که روزی به امر و فرمان من است فرزندان را از بیم درویشی چرا بکشی، نهی کرد ایشان را گفت: وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ، مکشی فرزندانان «۱۶» را از بیم درویشی. آیت در حق آنان آمد از عرب که ایشان دختران «۱۷» را زنده در گور کردند و ذلك قوله تعالی: -----
----- (۷- ۲- ۱). آط، آب، مل، آج، لب: پرهنی. [.....]

(۳). آط، آب، آز، آج، لب: بر کشید. (۴). آط: برون نیامد. (۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل رسول. (۶). آب، آز، لب: بر خواست. (۸). سوره مل (۶۷) آیه ۴. (۹). قم که. (۱۰). قم بیسط الرزق لمن یشاء. (۱۱). آط، آب، آز، آج، لب: ندارد. (۱۲). قم، آط، آب، مل، آج، لب و قبض و بسط آن به امر و فرمان اوست. (۱۳). همه نسخه بدلها: فراخ روزی و تنگ روزی. (۱۴). سوره شوری (۴۲) آیه ۲۷. (۱۵). آب، آز: می دانند. (۱۶). قم، آز، آج، لب: فرزندان را. (۱۷). آط، آب، آز، آج، لب: فرزندان را. [.....]
صفحه: ۲۱۷ و إِذَا الْمَوْؤَدَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ، «۱» و اینکه از بیم «۲» درویشی کردند و قوله: حَشِيَّةٌ إِمْلَاقٍ، نصب او بر مفعول له است و (الاملاق)، الفقر و اصل «۳»، الحمل علی الملق فان الفقير يملق. نَحْنُ نَرِزُقُهُمْ وَ إِيَّاكُمْ، که ما روزی می دهیم ایشان را و شما را إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطَاً كَبِيراً، که ککشتن ایشان خطای «۴» بزرگ است. ابو جعفر و ابن عامر خواندند خطا به فتح «خا» و «طا» علی وزن فعل. و ابن کثیر خواند خطاء به کسر «خا» و به مد، علی وزن فعال و باقی قراء «۵»، خطا، به کسر «خا» و سکون «طا»، علی وزن فعل. هر سه لغت است. ابو علی گفت: قراءت این کثیر «۶» بر آن حمل توان کردن خطاء مصدر خطاً مخاطاة و خطاء باشد، و یقال: خطيء یخطأ خطاً و اخطأ یخطئ اخطاء. بعضی گفتند: هر دو لغت به یک معنی است و بعضی فرق کردند. گفتند: خطيء اذا تعمّد الذنب فهو خاطئ، و اخطأ اذا لم يتعمّد و يستعمل احدهما فی معنی الاخر، قال الشاعر فی اخطا به معنی خطيء «۷»: عبادك یخطئون و انت ربّ کریم لا یلیق بک الذموم و قال اخر فی خطيء، بمعنی اخطا. و الناس یلحون الامیر اذا هم خطئوا الصواب و لا یلام المرشد و لا تقرّبوا الرّئی، و گرد زنا مگردی. یقال قربت الشئیء اقربه قربانا و قربت من «۸» الشئیء اقرب قربا، إِنَّه کان فاحشاً، که زنا همیشه در قدیم ایام کاری «۹» زشت بوده است و راهی بد. معنی آیت نهی است از زنا و مذمت زنا است و نصب سبباً، بر تمیز است. و لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ، و نهی کرد مکلفان را از خون نا حق ریختن «۱۰»، مکشی آن نفس «۱۱» را که خدای تعالی کشتن او به حرام کرد. اَلَّا بِحَقِّ یعنی اَلَّا «۱۲» که مستحق کشتن باشد اما بقود و قصاص و اما به وجهی از وجوه که شرع سائغ بکرده باشد از زنا ی پیر یا محصن «۱۳» و لواط و قطع الطریق و مانند اینکه. ----- (۱). سوره

التکویر (۸۱) آیه ۸ و ۹. (۲). آب، آرز، ندارد. (۳). همه نسخه بدلها: اصله. (۴). آب، آرز، خطایی. (۵). قم خواندند. (۶). آط، آب، آرز، آج، لب را. (۷). آط، آب، آرز، آج، لب: خطأ. (۸). آج، لب: ندارد. (۹). آط، آب، آرز، آج، لب: ندارد. (۱۰). همه نسخه بدلها بجز مل: گفت. (۱۱). آط، آب، آرز، آج، لب: نفسی. (۱۲). آط، آب، آرز، آج، لب: مگر. (۱۳). قم، آب، مل، آرز: زنای پیر محصن. صفحه: ۲۱۸ و مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً، و هر که او را بکشند مظلوم. و نصب او بر حال است از مفعول. فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَاناً، ما ولی او را دستی «۱» و ولایتی کردیم بر قاتل، و شارع را فرمودیم تا دست او قوی دارد که او منصور و یاری کرده بود از جهت شرع تا اگر خواهد قصاص جوید و اگر خواهد دیت خواهد اگر قاتل بدهد. و قوله فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ، حمزه و کسائی و خلف خواندند: فلا تسرف، علی نهی المخاطب بالثناء. آن که یا خطاب قاتل باشد یا خطاب رسول - علیه السلام - و مراد امت، و شاید «۲» که خطاب با طالب قود بود یعنی به بدل یک کشته بیشتر از یکی باز مکشی «۳» و یا آن را که مجرم نباشد و قاتل او را مکشی و باقی قراء خواندند: فلا يسرف، بر نهی مغایبه. رسول را می گوید بگو تا اسراف نکنند «۴» قاتل و یا طالب قصاص، و قوله: إِلَّا بِالْحَقِّ تفسیر او خبر رسول است - علیه السلام - که گفت: امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله فاذا قالوها عصموا دماءهم و اموالهم الا بحقها و حسابهم على الله قيل و ما حقها یا رسول الله! قال: «۵» زنا بعد احصان و کفر بعد ایمان و قتل نفس فیقتل بها. گفت: مرا فرمودند که با مردمان کالزار کنم تا بگویند: لا اله الا الله. چون بگفتند، [۱۳۰-پ]

خون و مال خود در حمایت گرفتند اما به حشش، و حسابشان بر خداست. گفتند: یا رسول الله؟ و حشش چیست! گفت: کفر از پس «۶» ایمان و زنا از پس احصان و کشتن نفسی که او را باز کشند او را به او «۷». و مفسران خلاف کردند در اسراف در قتل، بعضی گفتند: مراد آن است که جز قاتل را باز نباید کشتن «۸». اینکه قول عبد الله عباس است. حسن و ابن زید گفتند: عرب چون در جاهلیت کسی را بکشند از آن ایشان «۹» طلب آن کردند که کسی شریف تر از مقتول خود باز کشتندی و قاتل را رها کردند. خدای تعالی از آن نهی کرد و رسول علیه السلام گفت: عاتی «۱۰» تر کسی و عاصی تر کسی بر خدای تعالی سه کس باشند آن کس که او در طلب قصاص نه قاتل را باز کشد و کسی که او به کینه جاهلیت کسی را بکشد و کسی که کسی را در حرم (۱). قم: دستی و قوتی و ..، آط، آب، مل، آرز، آج، لب: قوتی و دستی و ... [.....]

(۲). آط، آب، آرز، نباید. (۳). قم: مه کشی، آب، مل، آرز، آج، لب: مکشید. (۴). همه نسخه بدلها: نکند. (۵). همه نسخه بدلها بجز قم: یقتل. (۶). قم: پس از. (۷). قم: باز کشند به او. (۸). قم: کشت. (۹). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: «از آن ایشان» ندارد. (۱۰). مل: عادی تر. صفحه: ۲۱۹ بکشد. ضحاک گفت: اینکه آیه به مکه فرود آمد. و رسول - علیه السلام - به مکه بود و اینکه اول آیتی است که در شأن قتل فرود آمد. مشرکان صحابه رسول را می کشتند. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: اگر چه «۱» ایشان شما را می کشند نباید تا کینه آن شما را حمل کند بر آن که پدر و برادر و خویش از «۲» قاتل را بکشی که او جانی باشد «۳» و اگر چه مشرک باشد و اینکه آیت پیش از سورت برات آمد که در او مردمان را فرمودند «۴» که: فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ «۵». سعید جبیر گفت: معنی آن است که به یک کشته دو را یا بیشتر باز مکشی. و قتاده گفت و طلق بن حبيب «۶» و ابن کيسان: مراد آن است که قاتل را مثله مکنی. و در خبر است که چون عبد الرحمن ملجم را که قاتل امیر المؤمنین «۷» بود پیش او بردند، گفت: «۸» ان عشت رایت فیه رأیی و ان مت فاقتلوه فی «ضربه بضربه و لا تمثلوا بالزجل فان رسول الله صلی الله علیه و علی آله نهی عن المثل و لو بالکلب العقور، گفت: اگر من زنده مانم رأی خود در او بینم و اگر بمیرم بکشی او را ضربه ای به ضربه ای «۹» و مثله مکنی او را که رسول - علیه السلام - گفت: مثله مکنی و اگر همه سگ گزنده را بود إنه کان منصوراً، مجاهد گفت: در دنیا منصور است به قصاص و در آخرت به ثواب یعنی عوض «۱۰». و لا تقرّبوا مال الیتیم إلا بالیتی هی - أحسن؛ و گرد مال یتیم مگردی، الا بر وجهی که نیکوتر باشد از آن که به او تصرف کنند و تجارت کنند تا او را در آن نفعی باشد حتی يبلغ أشده، تا آنکه «۱۱» او به بلوغ رسد،

و اختلاف «۱۲» مفسران در معنی اشدّه برفت. بعضی گفتند: بلوغش باشد و بعضی گفتند: هژده «۱۳» سال باشد و قول اول درست تر است که چون بالغ شود کمال عقلش پدید آید و رشدش ظاهر شود. و اَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا، و وفا کنی به عهد که از عهد بخواهند پرسیدن شما را. گفتند: مراد به عهد، وصیت است در حق یتیم و مال او بعضی دگر گفتند: مراد -----

----- (۱). آط، آب، آز: چند. آج، لب: چندان. (۲). آط، آب، آز، آج، لب: اینکه. مل: آن. (۳). همه

نسخه بدلها بجز مل: نباشد. مل: نیست. (۴). آط، آب، مل، آز، آج، لب: فرمود. (۵). سوره توبه (۹) آیه ۵. [.....]

(۶). آط، آج، لب: طلق بن حسین. (۷). همه نسخه بدلها علی. (۸). همه نسخه بدلها، بجز مل: بی. (۹). مل، آز، آج، لب: ضربه

بضربه. (۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: به عوض. (۱۱). آط، آب، آج، لب: تا آن که او. (۱۲). مل: خلاف. (۱۳). آج، لب: هیزده.

صفحه : ۲۲۰ جمله اوامر و نواهی خداست- و اقسام عهد پیش از اینکه گفته‌ایم- و قوله: إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا. در او دو قول گفتند:

یکی آن که مراد مسئول عنه است برای جزا، ای یسئل «۱» عنه للجزاء و قولی دیگر آن است که از عهد پرسند، گویند: لم

نقضت «۲»، چرا بشکافتند تو را. کقوله تعالی: وَإِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ «۳». و اَوْفُوا بِالْكِيلِ إِذَا كَلْتُمْ، گفت: کیل تمام

پیمایی «۴» چون خواهی پیمودن، و زِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ، و آنچه سنجی به ترازو «۵» راست سنجی. کوفیان خواندند «۶»- الّا ابو

بکر عن عاصم: بالقسطان، به کسر «قاف» و باقی قراء به ضم «قاف» «۷»، و هر دو لغت: قبان باشد. مجاهد گفت: عدل باشد به زبان

رومی و آن قسطون باشد. و بعضی دگر گفتند: شاهین ترازو باشد [۱۳۱]. ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا، که آن بهتر باشد. یعنی کیل

تمام و ترازو راست بهتر باشد و نیکوتر «۸» به عاقبت و تاویل تفعیل باشد از اول و آن رجوع باشد «۹». آنگه گفت: وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ

لَكَ بِهِ عِلْمٌ، و به دنبال آن مشو که تو را به آن علمی «۱۰» نباشد. یعنی آنچه ندانی تتبع مکن. يقال: قفاه يقفوه «۱۱» قفوا اذا تبعه، و

منه القيافة و منه القافية، و اصله من القفا. برای آن که تابع به قفا سابق شود. ابو عبید گفت و مبرد: قفوا، غیبت باشد و سخن بد گفتن

و در شاذ خواندند: و لا تقف ب، به سکون «فا»، من قاف يقوف. و اینکه از مقلوب باشد. چنان که جذب و جذب. يقال: قفا يقفو و

قاف يقوف، یعنی غیبت و عضیبت مکنی و بد مسلمانان مگوی. إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ، که گوش و چشم و دل را از او پرسند

یعنی مکلف را از اینکه اعضا پرسند که به گوش چه شنیدی! و چرا شنیدی! و به چشم چه دیدی! و چرا دیدی! و به دل چه اندیشه

کردی! و چرا کردی! كَلِّمْ أَوْلِيَّكَ. برای آن گفت و كل ذلك، نگفت که اولاء، برای جمع قلیل باشد مذکر و مؤنث را. و اقل «۱۲»

جمع سه باشد. قال: ----- (۱). قم، مل: سئل عنه. (۲). لب: لم يقصب. (۳). سوره

التکویر (۸۱) آیه ۹-۸. (۴). قم: دهی. (۵). آط، آب، آز، آج، لب: به ترازوی راست. (۶). آج، لب: گفتند. [.....]

(۷). همه نسخه بدلها بجز قم خواندند. (۸). آط، آب، آز، آج، لب: نکوتر. (۹). همه نسخه بدلها: بود. (۱۰). همه نسخه بدلها بجز

مل: علم. (۱۱). اساس: قفا يقفو. (۱۲). مل: اول. صفحه : ۲۲۱ ذم «۱» المنازل بعد منزلة اللوی و العیش بعد اولئك الايام چون جمع

کثیر خواهند، لفظ تأنیث آورند، گویند: هذه و تلك، و به اینکه آیت استدلال «۲» کردند بر بطلان قیاس و عمل به خیر واحد، برای

آن که اینکه هر دو ایجاب علم «۳» نکند، ایجاب ظن کند. و لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا، نهی کرد رسول را، و مراد امت، از آن که در

زمین رود به بطر و نشاط. و نصب مرحا بر مفعول له باشد، یعنی: تکبر مکن و مثله قوله: و اقصد في مشيك... «۴» إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ

الْأَرْضَ، که تو به قوت زمینی «۵» بنتوانی «۶» دریدن و به بالای کوه نباشی به درازی. و قوله: طُولًا، نصب او بر تمیز است، كُلُّ ذَلِكَ

كَانَ سَيِّئًا، ابن کثیر و ابو عمرو و نافع خواندند: سَيِّئًا به «تا» و تنوین نصب بر خبر «کان» و اسمش مضمّر باشد ای کان هو سَيِّئًا

مَكْرُوهًا و برای آن مکروهه نگفت، که حمل کرد بر معنی، ای اثما و ذنبا و حرجا. و باقی قراء خواندند: سَيِّئًا، به اضافت با ضمیر و

رفع او بر اسم «کان» باشد و نصب مکروها بر خبر او. و گفت: اینکه جمله که برفت «۷» از شنیدن باطل به گوش و نگریدن حرام به

چشم و اندیشه محال به دل، اینکه همه سَيِّئًا است مکروه ناخواست بنزدیک خدای تعالی که خدای تعالی آن را کاره بود. و آیت

دلیل است بر بطلان مذهب مجبّره از دو وجه: یکی آن که ایشان علی اختلافهم اثبات کارهی نکنند «۸» خدای را و خدای تعالی در

اینکه آیت اثبات کارهی کرد خود را. دگر آن که گفت: من کارهم اینکه جمله را از شنیدن باطل و نگریدن حرام و اندیشه معصیت. و مجیزه گفتند: خدای مرید باشد اینکه همه «۹» را. ذَلِكْ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمِ، اینکه از جمله آن است که خدای تعالی وحی کرد به تو از حکمت. و ذَلِكْ اِشَارَةٌ است به آنچه ذکر او «۱۰» برت در آیات مقدم. آنگه «۱۱» گفت: وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ، و با خدای، خدای «۱۲» دیگر مپرست و فرو مدار که پس تو را در دوزخ افگند ملامت رسیده، رانده، دور کرده از ----- (۱). آط، آج، لب: دام. (۲). قم: دلیل کردند. (۳). قم: عمل. (۴). سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۹. (۵). همه نسخه بدلها: زمین. (۶). آط، آب، آز، آج، لب: نتوانی. (۷). آط، آب، آز، آج، لب: رفت. (۸). آج: کارهی نکنید، لب: کاری نکنید. [...]

(۹). آب، آز: اینکه سه را. (۱۰). آط، آب، آز، آج، لب: آن. (۱۱). مل: آن گاه. (۱۲). آط، آج، لب: خدایی. صفحه ۲۲۲: رحمت خدای. و نصب هر دو بر حال است از مفعول. و قوله قَتَلْتَنِي، محلّ او نصب «۱» بر جواب نهی به «فا».

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۴۰ تا ۵۷]

[اشاره]

أَفَاصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَيْنِ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا (۴۰) وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَ مَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا (۴۱) قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَابْتَغَوْا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا (۴۲) سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا (۴۳) تَسْبِيحٌ لَهُ السَّمَاوَاتِ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا (۴۴) وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا (۴۵) وَ جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِذَا ذَكَرْتَ رَبُّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا (۴۶) نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَ إِذْ هُمْ نَجْوَىٰ إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا (۴۷) انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا (۴۸) وَ قَالُوا أَ إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَ زَفَاتًا أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا (۴۹) قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا (۵۰) أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْتُمُونَ فِي صُدُورِهِمْ فَمَنْ يَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤُوسَهُمْ وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هُوَ قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا (۵۱) يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَ تَظُنُّونَ إِنْ لَبِثْنَا إِلَّا قَلِيلًا (۵۲) وَ قُلْ لِعِبَادِيَ يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِينًا (۵۳) رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنْ يَشَأْ يُرْحَمَكُم أَوْ إِنْ يَشَأْ يُعَذِّبَكُم وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا (۵۴) وَ رَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا (۵۵) قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ رَزَعْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضَّرِّ عَنْكُمْ وَ لَا تَحْوِيلًا (۵۶) أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَ يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ يَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا (۵۷)

[ترجمه]

بگزید شما را خدای شما به پسران و بگرفت از فریشتگان دختران! شما می گوی سخنی «۲» بزرگ. بگردانیم «۳» ما در اینکه قران تا تأمل کنند «۴» و نمی فراید ایشان را مگر رمیدن. بگو اگر بودی با او خدایانی چنان که شما می گوی، پس طلب کردند به خداوند عرش راهی منزّه «۵» است او و بزرگوار از آنچه ایشان «۶» می گویند بلندی «۷» بزرگوار. [۱۳۱-پ]

تسبیح می کند او را آسمانهای هفت «۸» و زمین و آنان «۹» که در او اند، و نیست «۱۰» چیزی و الا تسبیح می کند «۱۱» به حمد «۱۲» او و لکن شما ندانی تسبیح ایشان که او «۱۳» بردبار و آمرزنده «۱۴» بوده است «۱۵». و چون خوانی قران، کنیم «۱۶» میان تو و میان آنان که

ایمان ندارند به قیامت حجابی پوشیده. ----- (۱). تمام نسخه بدلها است. (۲). مل: گفتاری. (۳). قم: بدرستی که بگردانیدیم. آط، آج، لب: بگردانیدیم. (۴). آج، لب: یاد کنید. آط، آب: یاد کنند. (۵). مل: شریف. (۶). همه نسخه بدلها «ایشان» ندارد. (۷). قم، آط، آب، آج، لب: بلندی. (۸). مل: آسمانها هفتگانه. (۹). آط، آب، آج، لب: آن که. مل: آنچه. (۱۰). قم، آب: از چیزی. [.....]

(۱۱). آج: اَلَّا به تسبیح می کند. (۱۲). قم: به شکر او. آط، آب، مل، آج، لب: به ستایش او. (۱۳). قم، آج، لب: او بود. مل: او باشد. (۱۴). قم: آمرزگار. (۱۵). تمام نسخه بدلها «بوده است» ندارد. (۱۶). قم: گردانیم. صفحه: ۲۲۳ و کنیم بر دل‌های ایشان «۱» پوششها «۲» در آن که ندانند و در گوشه‌هایشان گرانی و چون یاد کنی خدایت را در قران تنها پشت برکنند بر پشت‌های ایشان به گریختن «۳». ما دانایم «۴» به آنچه گوش باز کرده‌اند با آن «۵». چون گوش باز می‌دارند «۶» با تو و چون ایشان راز می‌گویند چون می‌گویند ظالمان «۷» متابعت نمی‌کنی مگر مردی جادوی کرده «۸». بنگر که چگونه زدند برای تو مثلها، گمراه شدند نمی‌توانند راهی. گفتند چون ما باشیم استخوانها «۹» پوسیده، ما برانگیخته خواهیم شد خلقی نو! گو «۱۰» باشی سنگها یا آهن. یا خلقی از آنچه بزرگ آید در دل «۱۱» شما می‌گویند که باز آرد ما را! بگو آن که بیافرید شما را اول بار، می‌جنابند به تو سرهایشان «۱۲» و می‌گویند کی باشد آن. بگو که شاید نزدیک باشد. آن روزی که بخواند شما را اجابت کنی به سپاس «۱۳» او، گمان بری که بنه ایستادی اَلَّا اندک. ----- (۱). همه نسخه بدلها بجز مل: دلهاشان. (۲). اساس: نوشته‌ها، که با توجه به نسخه قم، تصحیح شد. (۳). مل: بگریخت. (۴). آط، آب، آج، لب: ما دانیم. (۵). قم: استماع می‌کند آن را. (۶). قم: باز کرده‌اند. (۷). مل: ستمکاران. (۸). آط، آب، آج، لب: جز مردی جادو کرده را. [.....]

(۹). همه نسخه بدلها: استخوانها. (۱۰). تمام نسخه بدلها: بگو. (۱۱). قم، آب: دلها، شما. (۱۲). قم: سرهای خویش را. (۱۳). قم: شما به شکر او. آط، آب، آج، لب: به ستایش. صفحه: ۲۲۴ بگو بندگان مرا تا گویند آنچه نیکوتر باشد که دیو «۱» تباہ کند میان ایشان که دیو «۲» آدمی را دشمنی بوده است آشکارا «۳». خدای «۴» شما دانایترست به شما اگر خواهد بیخشد «۵» شما را و اگر خواهد عذاب کند شما را و نفرستادیم تو را بر ایشان و کیل. و خدای تو عالم تر «۶» است به آن که در آسمانها و زمین است. ما تفضیل دادیم بهری پیغامبران را بر بهری، و دادیم داود را زبور. بگو بخوانی آنان را که دعوی کردی از فرود او که نتواند برگردان آفت از شما و نه بگردانیدن. ایشان آنانند که می‌خوانند طلب می‌کنند به خدایشان سبب تا کدام نزدیکتر است امید می‌دارند رحمتش «۷» ترسند از عذابش که عذاب خدای تو حذر کرده بود. قوله: أَفَأَصْفَاكُمْ، همزه، استفهام راست و معنی انکار. آیت ردّ است و انکار بر آنان که گفتند: فریشتگان دختران خدای اند. خدای تعالی گفت: خدای تعالی برگزید شما را به پسران و فرزندان نرینه، و از فریشتگان دختران گرفت برای خود. اینکه تنبیه است ایشان را بر خطایشان، يقال: اصفیته بكذا، ای اخترته به، و صفو الشیء و صفوته خیاره، یعنی که اینکه هیچ کس نکند که شما بر خدای حکیم حواله «۸» می‌کنی. آنگه گفت: إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا، شما سخنی بزرگ می‌گوی ----- (۲-۱). مل: شیطان. (۳). آط، آب و روشن.

(۴). مل: پروردگار. (۵). مل: بیامرزد، آب، آج، لب: رحمت کند. (۶). قم، آج، لب: دانایترست، مل: داناست. (۷). مل: آمرزش خدای. (۸). قم، آط، آب، آج، لب: حواله. صفحه: ۲۲۵ و چیزی بر خدای روا «۱» می‌داری که بر او روا نیست. وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا، حمزه و کسائی به تخفیف خوانند در همه قرآن من الصیرف، از ثلاثی مجرّد. و باقی قرآن به تشدید عین الفعل من التصریف، و اینکه برای تکلیف «۲» فعل باشد. لِيَذْكُرُوا، ای لیتذکروا، آنگه «تا» را در «ذال» ادغام کردند. و بصریان گفتند: اول قلب کردند «تا» را با «ذال»، [۱۳۲-ر]

آنگه در ذال ادغام کردند. حق تعالی گفت: ما در قرآن از هر گونه‌ای مثلی زدیم و بگردانیدیم و بیان کردیم تا مکلفان تأمل و تدبّر کنند. و «لام»، غرض راست. و در معنی او، دو قول گفتند: یکی آن که ما اینکه قرآن را یک نوع نکردیم، بل انواع از وعد و وعید

و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و امر و نهی، کتصریف الافعال ماضیا و حالا- و مستقبلا و فاعلا- و مفعولا- و امرا و نهیا، و کتصریف الریاح شمالا و جنوبا و صباء و دبوراً. قول دوم آن که: به یک بار فرو نفرستاد بل نجما بعد نجم، چنان که گفت: و قرآناً فرّقناه- الآیه (۳)، و در آیه (۴) دلیل است بر بطلان قول مجبران، که گفتند: خدای تعالی از کافران کفر می‌خواهد، و خدای تعالی گفت: من از ایشان تأمل و تدبّر می‌خواهم. آنکه گفت: و ما یزیدهم إلا نُفوراً، و نمی‌فزاید اینکه قرآن یا تصریف امثال در او ایشان را، مگر نفور و رمیدن، یعنی ایشان نمی‌فزایند عند نزول قرآن و تصریف امثال در او الا نفار و رمیدن، چنان که بیان کردیم در سوره التوبه، فی قوله: و إذا ما أنزلت سورةً فمنهم من یقول: لو کان معہ الہیة، آنکه گفت: بگو ای محمّد که: اگر با خدای خدایانی بودندی، چنان که شما گفتی،: لابتغوا، پس آنکه طلب کردندی به خداوند عرش راهی، و اینکه معنی دلیل ممانعت است، و مثله قوله: لو کان فیہما الہیة إلا اللہ لفسدتا... (۶)، و اینکه هم دلیل ممانعت است. آنکه در معنی او دو قول گفتند: یکی آن که، لابتغوا، ای طلبوا الیه و الی قربه و الدنوّ منه سیلا، ایشان طلب آن کردندی که راه آن جستندی که به خدای رسند و به او نزدیک شوند از آن که راغب باشند به اینکه معنی از عظمت و جلالت خدای بنزدیک ایشان. و اینکه قول قتاده و زجاج است. و ----- (۱). آط، آب، آز، آج، لب: فرا. (۲). همه نسخه بدلها: تکثیر. [.....]

(۳). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۰۶. (۴). همه نسخه بدلها: آیت. (۵). سوره توبه (۹) آیه ۱۲۴. (۶). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۲۲. صفحه ۲۲۶ حسن بصری و جبائی گفتند: لابتغوا، الی مغالبتہ و مضادّته سیلا. و اینکه قول است که از او دلیل ممانعت برانگیخته‌اند متکلمان. آنکه گفت: سُبْحانَہ و تعالی، منزّه است او و متعالی از آنچه ایشان می‌گویند، علوی و رفعتی بزرگ. ابن کثیر و حفص خواندند: تقولون به «تا» علی تقدیر: قل لهم یا محمّد سُبْحانَہ و تعالی عما تقولون انتم، و قوله: علواً کبیراً، مصدر، لا من لفظ الفعل کفوله: وَ تَبَّتْ اِلَیْہِ تَبَّتِیلاً (۱). تَسْبِیحُ لَہُ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ ابو عمرو و یعقوب و حمزه و کسائی و حفص خواندند: تَسْبِیحُ به «تا» و باقی قرآء به «یا». آن که به «تا» خواند، برای جمع و تأنیث خواند، و آن کس که به «یا» خواند، لتقدّم الفعل علی الفاعل خواند. آنکه حق تعالی بر سیل تعظیم و اجلال و ثنا بر خود گفت: آسمانها (۲) هفت و زمین (۳) خدای را تسبیح کند (۴). و من فیہن و هر که در آسمانها و زمین است، یعنی خلق آسمانها و زمینها دلیل می‌کند بر آن که آسمانها و زمینها را خالق و آفریدگاری هست مستحقّ تسبیح. پس بمنزلت آن است که آن تسبیح ایشان کرده‌اند برای آن که حامل و باعث بر (۵) تسبیح اوست. از آن جا که نظر در او است و معنی تسبیح تنزیه است چنان که گفتیم: و ان من شیء إلا یُسَبِّحُ بِحَمْدِہِ، و هیچ چیز نیست و الا به حمد او تسبیح کند. عبد اللہ عبّاس گفت: ان من شیء حی، آیت مخصوص است به احياء، دون جمادات، یعنی هیچ چیز نیست از جمله زندگان و الا به حمد او تسبیح کند. حسن و ضحاک گفتند: مراد هر چیزی است که در او روح (۶) بود. قتاده گفت: مراد حیوانات است و نباتات (۷) و چیزهای فزاینده چون: درخت و نبات. عکرمه گفت: درخت تسبیح کند و ستون تسبیح نکند (۸) ابو الخطّاب گفت: ما با یزید قاشی بودیم و حسن بصری بر طعام، چون خوان بنهادند، یزید حسن را گفت: یا با سعید؟ اینکه خوان تسبیح کند خدای را! گفت: وقتی تسبیح کردی، از آن خبری که روایت کردند که، رسول ----- (۱). سوره مزمل

(۷۳) آیه ۸. (۲). آط، آب، آز، آج، لب: آسمانهای. (۳). آط، آب، مل، آج، لب: زمینها. (۴). آط، آب، آج، لب: می‌کند. (۵). همه نسخه بدلها، بجز قم نظر. (۶). مل: روحی. (۷). قم، مل: نامیات، آط، آب، آز، آج، لب: نامیان. (۸). آط، آب، آج، لب: کند. صفحه ۲۲۷ - صلی اللہ علیہ و علی آلہ - گفت: ما عضت عضاه الا بترکھا التّسبیح، گفت: هیچ [۱۳۲-پ]

درخت تاه (۱) نبرند الا برای آن که تسبیح نکند. ابراهیم گفت: طعام تسبیح کند. زید اسلم روایت کرد از عبد اللہ، که رسول - صلی اللہ علیہ و علی آلہ - گفت: خبر دهم شما را به چیزی که نوح - علیہ السلام - پسرش را فرمود. گفتند: بلی یا رسول اللہ؟ گفت، نوح گفت: یا بنی، بگو: سبحان اللہ و بحمده، که اینکه نماز خلق است و تسبیح ایشان، و ایشان را به آن روزی دهند. قال اللہ تعالی: وَ

إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ، وَهَبْ مَتَبَهُ (۲) گفت (۳): بقعه نباشد که آن را به مسجد کنند و الا سیصد سال خدای را تسبیح کرده باشد. مقدم بن معدی کرب گفت: خاک خدای را تسبیح کند مادام تا تر نشده باشد، چون تر شد تسبیح رها کند و مهرگ (۴) تا بر جای خود باشد تسبیح کند، چون از آن جا بردارند تسبیح رها کند، و برگ تسبیح کند مادام تا بر درخت باشد، چون از درخت بیفتد (۵) تسبیح رها کند (۶). و آب تسبیح کند، مادام تا روان باشد، چون بایستد تسبیح رها کند (۷). و جامه (۸) تسبیح کند مادام تا نو باشد، چون چرکن شود تسبیح رها کند. و وحش تسبیح کند مادام تا بانگ کند، چون خاموش شود تسبیح رها کند. و جامه خلق در اول روز ندا می‌کند: بار خدایا بیامرز آن را که مرا (۹) بدل کند. انس مالک گفت: ما بنزدیک رسول بودیم، او کفی سنگ ریزه برگرفت، آن سنگ ریزه بر دست او تسبیح کرد، چنان که ما تسبیح او بشنیدیم. آنگه بر دست ما کرد، بر دست ما تسبیح نکرد. ابو یزید العکلی روایت کرد از عمرو بن احب (۱۰)، از صادق - علیه السلام - از پدرانش، که: رسول - علیه السلام - بیمار بود، جبریل آمد و از بهشت او را طبقی نار (۱۱) و انگور آورد. رسول - علیه السلام - از آن بخورد، بر دست رسول ----- (۱). آط، آب، آز، آج، لب: تاق. (۲). آط، آب، آز، آج، لب: وهب بن متبه. [.....]

(۳). همه نسخه بدلها هیچ. (۴). کذا: در اساس و آب، مهرگ/ مرگ/ مرغ. (۵). قم، آط، آب، آز، آج، لب: بیوفند. (۶). آج، لب و مرغ تسبیح کند تا بانگ کند، چون خاموش شود، تسبیح رها کند. (۷). آط، آب، مل، آز مرغ تسبیح کند مادام تا بانگ کند، چون خاموش شود، تسبیح رها کند. (۸). آط، آب، آز، آج، لب نو. (۹). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: ما را. (۱۰). آج، لب: احسب. (۱۱). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: انار. صفحه: ۲۲۸ تسبیح می‌کرد و امیر المؤمنین علی (۱) از آن بخورد، بر دست او نیز تسبیح کرد. و حسن و حسین - علیهما السلام - از آن بخوردند، بر دست ایشان نیز تسبیح کرد. یکی از جمله صحابه دست دراز کرد و یکی از آن برگرفت بر دست او تسبیح نکرد. جبریل - علیه السلام - گفت: اینکه طعام بهشت است و طعام بهشت در دنیا نخورد الا پیغامبری یا وصی پیغامبری یا فرزند پیغامبری. وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ، وَ لَكِنْ شَمَا تَسْبِيحِ اِيشَانِ نَدَانِي. و تأویل اینکه از دو وجه باشد: اَمَّا مِنْ حَيْثُ الدَّلَالَةُ چنان که گفتیم، و اما از وجه تخصیص به عقلا و مکلفان، إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا، که خدای تعالی همیشه حلیم و آمرزنده بوده است. وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ - الایه، حق تعالی گفت: چون تو قرآن خوانی ما از میان تو و کافرانی که به قیامت ایمان ندارند حجابی کنیم پوشیده. قتاده گفت: مراد به اینکه حجاب آن اکنه است که ایشان گفتند: قُلُوبُنَا فِي أَكْنِهِ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ... (۲) و اینکه قول نیک نیست برای آن که اگر بر اینکه حمل کنند در آیت تکرار (۳) باشد که حدیث اکنه عقیب اینکه آیت می‌آید (۴). و گفتند: مستور، به معنی ساتر است، کقوله تعالی: إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا (۵) ای، آتیا، مفعول به معنی فاعل است. و بعضی دگر از مفسران گفتند: مراد به حجاب، حجابی است که حقیقت باشد، و مراد به مستور آن (۶) است که از چشم شما (۷) پوشیده باشد. و بیان اینکه قول، آن خبر است که سعید جبر روایت کرد که چون تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ (۸) فرود آمد زن ابو لهب پیامد تا رسول را ایذا کند و او زنی سلیطه دراز زبان بود (۹). یکی از جمله صحابه گفت: یا رسول الله، اینکه زن آهنگ تو دارد و زنی بد (۱۰) است و پلید زبان نباید تا سخنی گوید که تو را رنجی با دل آید، اگر بروی و احترازی (۱۱) بکنی. رسول - علیه السلام - گفت: سبحان الله بینی و بینها، گفت: اینکه تسبیح میان من و اوست، یعنی تا حجاب کند. او پیامد رسول را ندید. اینکه صحابی را گفت اینکه صاحب تو ما را هجو کرده است. صحابی گفت: او شعر نگوید ----- (۱). قم، آز، آج، لب علیه السلام. (۲). سوره فصلت (۴۱) آیه ۵. (۳). آط: بتکرار. (۴). آط، آب، آز، آج، لب: آید. (۵). سوره مریم (۱۹) آیه ۶۱. [.....]

(۶). آط، آب، آز، آج، لب: اینکه. (۷). قم: ما. (۸). سوره تبت (۱۱۱) آیه ۱. (۹). قم، آط، آب، آز، آج، لب: سلیطه بود دراز زبان. (۱۰). قم، آط، آب، آز، آج، لب: بدیه. (۱۱). آط، آب، آز، آج، لب: احتراز کنی. صفحه: ۲۲۹ و شاعر نیست. گفت راست می‌گویی. آنگه برگشت. صحابی گفت: یا رسول الله او تو را ندید. گفت (۱). فرشته‌ای پیامده بود و مرا از او در حجاب کرده (۲)

[۱۳۳-ر]

و میان من و او حایل شده «۳» تا او برفت. کلبی روایت کرد از مردی شامی از کعب که او گفت: رسول علیه السّلام خویشتن را از مشرکان به سه آیت پوشیده داشتی یکی اینکه آیت. دگر آیتی مثل اینکه در سوره الکهف و آن آیه که در سوره النحل است، **أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَحَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ** «۴»، و آن آیت که در سوره الجاثیه است، **أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ** «۵»- الایه، چون رسول- علیه السّلام- اینکه آیات برخواندی از کافران پوشیده شدی. کعب گفت: من اینکه آیات مردی را از اهل شام بیاموختم او را به روم به اسیری بگرفتند. بگریخت از ایشان. از قفایش برفتند. او اینکه آیات برخواند او را ندیدند و او از آن جا خلاص یافت. کلبی گفت: من اینکه خبر بگفتم مردی را از اهل ری. او را دیلمان «۶» به اسیری بگرفتند، از ایشان بگریخت از پی «۷» او بیامدند تا به او رسیدند. او اینکه آیات بخواند، به او بگذشتند تا جامه ایشان به جامه او بسوده شد «۸» و او را ندیدند. **وَ إِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ،** چون تو ذکر خدای خود کنی در قرآن به یگانگی و وحدانیت. مفسران گفتند: چون گوی **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَوْ أَعْلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا** پشت برگردانند گریزان. و ذکر ادبار که جمع دبر باشد برای تفسیح حال ایشان کرد که در حق دشمنان چنین الفاظ اجرا کند تهجینا لهم و تقبیحا لحالهم. و نفور، جمع نافر باشد، کفعود و قاعد و جلوس و جالس، و نصب او بر حال است، از فاعل. عبد الله عباس گفت: مراد شیاطین اند. و روا بود که نفور مصدر باشد، لا من لفظ الفعل، برای آن که «ولوا» در معنی نفروا باشد. و مثله قولهم اعجنبی حبا شدیداً، و دگر مفسران گفتند: مراد کافرانند. نحن أعلم بما يستمعون به، گفت: ما عالمترینم به آنچه ایشان استماع می کنند ----- (۱).

آط، آب، آز، آج، لب نه، که، قم: که. (۲). آط، آب، آز، آج، لب: گرفته. (۳). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: شد. (۴). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۰۸. (۵). سوره الجاثیه (۴۵) آیه ۲۳. (۶). آج، لب: به دیلمان. (۷). مل: پس. (۸). آط: بسود، آج و لب: سود. [.....] صفحه : ۲۳۰ و گوش می دارند از قراءت، **إِذِ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ** «۱» آنکه یعنی در وقت استماع ایشان «۲» قراءت تو را، **وَ إِذِ هُمْ نَجْوَى،** و آنکه که ایشان با یکدیگر سر گویند در حق تو. بعضی گویند: دیوانه است، و بهری گویند: کاهن است، و بهری: گویند شاعر است و بهری گویند، ساحر است و قوله نجوی، مصدری است در جائی «۳» اسم فاعل و لفظ مصدر واحد و تشبیه و جمع را بشاید، يقال: رجل عدل و رجلا عدل و رجال عدل، و كذلك امرء عدل و امرأتان عدل و نسوة عدل. **إِذِ يَقُولُ الظَّالِمُونَ،** چون گفتند ظالمان، مفسران گفتند: مراد به اینکه ظالمان، ولید مغیره است و اصحابش. چون کفار مکه با ایشان رجوع کردند در کار رسول- علیه السّلام- و با او مشورت کردند، او گفت: **إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا،** پیروی نمی کنی شما الا مردی مسحور را. و ان به معنی «ما» نفی است. و در «مسحور» چند قول گفتند: یکی آن که با او جادوی کرده اند تا مختلط عقل شده است. و قيل: «مخدوعا» مردی فریفته با او خدیعه کرده، و قيل: مصروفا عن الحق، از حق برگردانیده. يقال: سحرته عن كذا اذا صرفته عنه و قيل: مسحورا. ای بشرا له سحروریة یعنی: آدمی است چون ما که سحر «۴» دارد در شکم یعنی شش، و گفتند: مسحورا: ای مغذی مرتبی بالطعام و الشراب، يقال: هو مسحور و مسحور. و قال لیبید: فان تسألینا فیم نحن فانما «۵» عصافیر من هذا الانام المسحر و قال آخر: نسحر بالطعام و بالشراب ای نغذی و نعلل. انظر کیف ضربوا لك الأمثال: بنگر که برای تو چگونه [۱۳۳-پ]

مثلا زدند. و گفتند: مراد آن است که تو را چه «۶» تشبیهها مختلف کردند. بهری گفتند: ساحر است، و بهری گفتند: شاعر است و بهری گفتند: کاهن است و بهری گفتند: مجنون است. **فَضَلُّوا: ای فضلوا** «۷» عنك، گمراه شدند از تو و به سر تو نیوفتادند و تو را شناختند، **فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا:** نتوانند راهی یعنی سر گشته و متحیرانند در کار تو، -----

(۱). قم: چون گوش باز کرده اند با تو. (۲). آط، آب، آز، آج، لب: ندارد. (۳). همه نسخه بدلها: جای. (۴). آب، آز: سحروریه. (۵). آط، آج، لب: فانما. (۶). آط، آب، مل، آز، آج، لب: چند. (۷). مل: یضلوا. صفحه : ۲۳۱ ایشان را به تو هدایتی نیست و راهی راست، و تو را نمی توانند شناخت، از آن که نظر نمی کنند در احوال و معجزات تو. پس برای آن که سخت دورند از شناخت تو،

پنداری نمی‌توانند. و قیل، فضلوا فیک، در تو گمراه شدند. یعنی به تو ایمان «۱» نیاوردند تا برای تو در ضلال افتادند. و قالوا اِذَا كُنَّا عِظَامًا، گفتند: اینکه کافران. اِذَا همزه استفهام راست که آنکه که ما استخوان «۲» شویم و پوسیده گردیم و رفات هر چیزی بود که از چیزی بریزد «۳»، و مثله: الحطام و الرضاض «۴». عبد الله عباس گفت: مراد گرد است. مجاهد گفت: مراد خاک است. اِذَا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا، ما را پس از اینکه برانگیزند خلقی نو! و اینکه سخنی است که ایشان گفتند به تعجب و استبعاد بعث و نشور. قُلْ، بگو ای محمد: کونوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا، که شما سنگ شوی یا آهن بشدت و صلابت. یا خلقی که در دل شما بزرگ آید، در آن خلاف کردند، بعضی گفتند: مراد کوه است، و بیشتر مفسران گفتند: مراد مرگ است. مجاهد گفت: مراد آسمان و زمین است. و معنی آن که اگر شما از روی مثل چیزی «۵» شوی که از آن سخت تر و عظیم تر نباشد از اینکه چیزها که من شما را بمیرانم و زنده کنم و اگر به مثل مرگ شوی که شما را مرگ بچشانم و بمیرانم. عبد الله عباس گفت و سعید جبیر، کافران رسول را گفتند: اِذَا رَأَيْتَ لَوْ كُنَّا الْمَوْتُ: چه گوی اگر ما مرگ «۶» باشیم ما را که بمیراند! خدای تعالی گفت: از مرگ بزرگتر چیزی نیست در دل شما، اگر شما خود مرگ باشی که همه «۷» بمیری و باز زنده شوی. فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا، ایشان گویند: ما را که زنده خواهد کرد «۸»! بگوی: آن خدای که اول بار شما را بیافرید. فَسَيَنْغَضُونَ إِلَيْكَ رُؤْسَهُمْ، ایشان سر بجنبانند بر سبیل استهزا، يقال: انغض «۹» راسه اذا حرّ که مستهزئا به و نغضت سنه اذا تحرّكت و انقطعت من اصله «۱۰»، قال الشاعر: نغضت من هرم اسنانها ----- (۱). قم، مل، آز، آج، لب: روی به تو نیاوردند. (۲). همه نسخه بدلهای: استخوان. (۳). مل: بیوفتد. (۴).

آط، آب، آز، آج، لب: الرصاص. (۵). آط، آب، آز: مرگ. (۶). آط، آج، لب: موت. (۷). همه نسخه بدلهای: هم. [.....]

(۸). آط، آب، آز، آج، لب: کرد. (۹). آج، لب: نغض. (۱۰). قم: اصلها. صفحه: ۲۳۲ و قال آخر: مَا رَأَيْتَنِي انغضت لِي الرُّؤْسَا وَ يَقُولُونَ مَتَى هُوَ، گویند: کی خواهد بودن «۱» اینکه بعث و نشور و اعادت. قُلْ، بگو ای محمد: که همانا نزدیک خواهد بودن «۲». و لعل- برای آن نگفت «۳» تا ابهام وقت کند بر مکلفان تا مغری به قبیح نباشند و ملجأ. و اند جای «۴» که ذکر قیامت کرد لعل- در آورد، من قوله: وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعِيَةَ تَكُونُ قَرِيبًا «۵» و قوله: لَعَلَّ السَّاعِيَةَ قَرِيبًا «۶»، برای اینکه معنی گفت- و الله اعلم بمراده «۷». يَوْمَ يَدْعُوكُمْ، یاد کن ای محمد آن روز که خدای تعالی شما را بخواند «۸» از گورهایتان تا به موقف قیامه «۹» آیی. فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ، اجابت کنی به حمد و سپاس خدای. عبد الله عباس گفت: بامر، به فرمان او. قتاده گفت: به معرفت و طاعت او. و بعضی نحویان گفتند: محل- او نصب است بر حال، اتی حامدین لله، کما يقال: جاء فلان بغضبه، ای جاء غضبان. و گفته‌اند: معنی آن است که، اجابت کنند خدای را بر وجهی که اقتضای حمد کند. و گفتند: معترفند به آن که حمد خدای راست- جل- جلاله. برای آن که معارف اهل قیامت ضروری باشد، یعنی اینکه حمد «۱۰» را که امروز منکرند [۱۳۴- ر]

فردا معترف باشند «۱۱». و گفته‌اند: مراد آن است که شما را زنده کنیم بر رغم شما، و خدای محمود است بر [هر] «۱۲» حالی، چنان که یکی از ما گوید: چون او را مرادی «۱۳» بر آید، فلان کار تمام شد بحمد الله، چون آن کار از نعمت خدای شناسد بر خود، چنان که شاعر گفت: فآئی بحمد الله لا ثوب فاجر لبست و لا من غدره اتقّع و استجابت و اجابت به یک معنی باشد، وَ تَظُنُّونَ إِن لَبِثُمْ إِلَّا قَلِيلًا. و گمان بری که مقام شما اندکی بوده است. و در معنی او دو قول گفتند: یکی آن که: چون -----

----- (۱-۲). همه نسخه بدلهای: بجز قم: بود. (۳). همه نسخه بدلهای: گفت. (۴). کذا در اساس و قم، لب: آن جا، آب،

آز: هر جا. (۵). سوره احزاب (۳۳) آیه ۶۳. (۶). سوره شوری (۴۲) آیه ۱۷. (۷). قم، آب، مل، آز قوله. (۸). مل: بر خواند، آج، لب: خواند. (۹). آب، مل، آج، لب: قیامت. (۱۰). مل: خدای. (۱۱). آب، آز: باشید. (۱۲). اساس ندارد، از قم، افزوده شد. [.....]

(۱۳). قم: کاری، لب: مردی. صفحه: ۲۳۳ سرعت بعث و رجوع «۱» ببینند، گمان برند که مقام ایشان در گور اندک بوده است، چنان که حق تعالی گفت: إِن لَبِثُمْ إِلَّا عَشْرًا «۲»، و إِن لَبِثُمْ إِلَّا يَوْمًا «۳». و وجه دوم: آن که مراد تقریب حال است، چنان که گفتند. حسن بصری گفت: کأنک بالدنیا لم تکن و بالآخرة لم تزل. و چنان که شاعر گفت: شباب کان لم یکن و شیب کان لم یزل قتاده

گفت: اینکه حدیث بر وجه احتقار حیات دنیا گویند. حسن گفت: مراد آن است که گویند: مقام در دنیا به اضافه با مقام در «۴» آخرت- لا الی آخر- اندک است. وَقُلْ لِعِبَادِي، خطاب کرد با رسول و گفت: بگو ای محمّد اینکه بندگان مرا «۵»: تا چیزی گویند که نکوتر «۶» باشد، یعنی آن فرمایند که خدای فرمود، و از آن نهی کنند که خدای نهی کرد. قولی دگر «۷» آن است که خطاب با یکدیگر «۸» بر نکو «۹» تر وجهی کنند، کقولهم: رحمک الله و عافاک «۱۰» الله و غفر الله لک، و مانند اینکه و نباید تا «۱۱» متابعت شیطان کنند، که شیطان میان شما تباهی کند و فساد، آنگه از او «۱۲» دشمنی آغاززد، چنان که گفت: إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعِدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ- الاية «۱۳»، که شیطان همیشه آدمی را دشمنی ظاهر بوده است، قدیما و حدیثا، از عهد آدم و تا به دامن قیامت. آنگه گفت: رَبُّكُمْ أَعْلَمُ، احوال شما و مصالح شما خدای بهتر داند، اگر خواهد بر شما رحمت کند، و اگر خواهد عذاب کند شما را. اگر رحمت کند تفضّل «۱۴» و کرم کند، و اگر عذاب کند به عدل کند. و او عالم است به تفصیل «۱۵» اعمال شما و مقادیر استحقاق شما، آنگه خطاب کرد با رسول، گفت: ما نفرستادیم تو را تا و کیل ایشان باشی و موکل بر ایشان و ایشان را به قهر و جبر منع کنی از کفر و معاصی ----- (۱). قم: نشور. (۳-۲). سوره طه (۲۰) آیات

۱۰۳ و ۱۰۴. (۴). آط، آج، لب: به. (۵). قم: را. (۶). همه نسخه بدلها، بجز قم: نیکو. (۷). همه نسخه بدلها: دیگر. (۸). آط، یکدیگر. (۹). همه نسخه بدلها، بجز مل: نیکو. (۱۰). آج، لب: عافک. (۱۱). آط، آب، آج، لب: که. (۱۲). آط، آب، آج، لب: انگیزد و. (۱۳). سوره مائده (۵) آیه ۹۱. (۱۴). همه نسخه بدلها: به فضل. [.....]

(۱۵). آج، لب: تفصیل. صفحه: ۲۳۴ بل به دست تو جز اعدار و اندازی نیست، اگر اجابت کنند و الّا بر تو تاوانی «۱» نیست، عقوبت و ملامت بر ایشان باشد. وَ رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، و خدای تو عالمتر است به آنچه در آسمان و زمین است، یعنی احوال و اعمال و ضمائر ایشان او بهتر داند هر کسی را بر حسب آنچه او را صلاح باشد می دارد از رفعت و ضعت و ضیق و سعه «۲»، چنان که تفضیل دادیم بعضی «۳» پیغامبران را بر بعضی، آدمی را صفوت دادیم «۴»، و نوح را اجابت دعوت دادیم، و ابرهیم را خلّت دادیم و موسی را درجه مناجات دادیم و عیسی را انواع معجزات دادیم، و سلیمان را ملک «۵» دادیم و داود را زبور دادیم. آنگه تنبیه کرد ایشان را بر خطایشان «۶» در عبادت اصنام، گفت بگو ای محمّد: قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ، بگو بخوانی آنان را که دعوی می کنی «۷» که خدایانند بدون «۸» خدای تا بدانی که ایشان نتوانند بلایی و آفتی از شما بگردانیدن و دفع مضرّتی کردن و کشف بیماری و درویشی و آفتهای دیگر. و نیز نتواند تحویل کردن و بگردانیدن «۹». آنگه گفت: أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ، تقدیر آن است که: يدعونهم، آنان را که کافران می خوانند به خدای و می پرستند به الهیت، و در ایشان اعتقاد محال کرده اند، ایشان که معبودانند طلب وسیلت به خدای خود می کنند و تقرّب به خدای می کنند هر کدام که [۱۳۴-پ]

از ایشان نزدیکتر است، امید «۱۰» رحمت او می دارند و از عذاب او می ترسند، که عذاب خدای حذر کردنی است. مفسران در اینکه دو قول گفتند: عبد الله عیّاس و مجاهد و بیشتر مفسران گفتند: مراد عیسی است و مادرش و فریشتگان که کافران ایشان را می پرستیدند، و ایشان خدای را می پرستیدند. عبد الله مسعود گفت: جماعتی «۱۱» کافران، آنان بودند که ایشان جماعتی جنیان را می پرستیدند، آن جنیان ایمان آوردند و خدای پرست شدند، و اینان ندانستند، اینان بر -----

----- (۱). مل: تابانی. (۲). همه نسخه بدلها: سعت. (۳). آج، لب: بر او. (۴). همه نسخه بدلها ادریس را رفعت دادیم. (۵). قم: مکت. (۶). مل، آج، خطای ایشان، قم، آط، آب، آج، لب: خطاشان. (۷). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: می کردی. (۸). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: دون. (۹). اساس: بدوانیدن، از قم آورده شد. (۱۰). مل به. (۱۱). آب، آج، جماعت. صفحه: ۲۳۵ سر عبادت ایشان بودند و اینان به عبادت خدای مشغول بودند. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و ایشان را بر آن [تر] «۱» غیب کرد:

[اشاره]

وَإِنْ مِنْ قَرِيْبَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (۵۸) وَ مَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوْلَادُ وَ آتَيْنَا ثُمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوهَا بِهَا وَ مَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا (۵۹) وَ إِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَ نَحْوْفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا (۶۰) وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَسْجُدْ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا (۶۱) قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا (۶۲) قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا (۶۳) وَ اسْتَفْزَزَ مَنْ اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ بِصُورَتِكَ وَ أَجْلَبَ عَلَيْهِمْ بِخَلْقِكَ وَ رَجَلِكَ وَ شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ وَ عَدْتُهُمْ وَ مَا يَعْتَدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا (۶۴) إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَ كَفَى بِرَبِّكَ وَ كَيْلًا (۶۵) رَبُّكُمْ الَّذِي يُرْجِي لَكُمْ الْفَلَكَ فِي الْبَحْرِ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّه كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا (۶۶) وَ إِذَا مَسَّكُمْ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَهُكُمْ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا (۶۷) أَ فَأَمِنْتُمْ أَنْ يُخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَ كَيْلًا (۶۸) أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا (۶۹) وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا (۷۰) يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا (۷۱) وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَ أَضَلُّ سَبِيلًا (۷۲) وَ إِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُوكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَأْخُذُوكَ خَلِيلًا (۷۳) وَ لَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كَرَّمْنَا تَرْكُنَ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا (۷۴) إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَ ضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا (۷۵) وَ إِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبُثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا (۷۶) سُبْحٰنَ مَنْ قَدَ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَ لَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا (۷۷) أَ قِمِ الصَّلَاةَ لِتَدْخُلَ الْكَلْبُ إِلَى الْغَسَقِ اللَّيْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا (۷۸) وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا (۷۹) وَ قُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا (۸۰) وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (۸۱) وَ نَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا (۸۲)

[ترجمه]

نیست هیچ شهری و آما ما هلاک کنیم آن را پیش روز قیامت یا عذاب کنیم آن را عذابی سخت بوده است آن در لوح محفوظ نوشته. و باز نداشت ما را از آن که فرستیم معجزات آلا آن که دروغ داشتند آن را پیشینگان (۲)، و بدادیم قوم صالح (۳) را شتر، پیدا کفر آوردند به آن و ما نفرستیم (۴) آیات و معجزات مگر به ترسانیدن. یاد کن چون گفتیم تو را که خدای تو محیط است به مردمان، نکردیم آن خواب که با تو نمودیم مگر آزمایش مردمان و درخت لعنت کرده در قرآن و می ترسانیم ایشان را، نمی افزاید (۵) ایشان را مگر عصیانی بزرگ. و چون گفتیم فریشتگان را که سجده کنی آدم را، سجده کردند مگر ابلیس، گفت: سجده کنم آن را که آفریدی از گل. گفت: بینی تو اینکه را که گرامی کردی بر من اگر باز پس داری مرا تا روز قیامت، ببرم فرزندان او را مگر اندکی را. گفت: برو که هر کس که متابعت (۶) تو کند از ایشان، دوزخ پاداشت شماس، پاداشتی تمام (۷). ---

----- (۱) از قم، افزوده شد. (۲). قم، مل: پیشینان. [.....]

(۳). آط، آب، آج، لب: ثمود. (۴). همه نسخه بدلها، بجز مل: نفرستادیم. (۵). همه نسخه بدلها: نیفزاید. (۶). قم: پسروی. (۷). قم: تمام کرده، آج، لب: جزای تمام. صفحه: ۲۳۶ و بر انگیز آن را که توانی از ایشان به آواز تو گرد آر بر ایشان سوار و پیادهات را،

انبازی کن» (۱) با ایشان در مالها و فرزندان و وعده ده ایشان را و نوید ندهد» (۲) ایشان را دیو، مگر فریفتن. بندگان من نیست تو را بر ایشان دستی، و بس است خدای» (۳) تو و کیل. خدای شما آن است که می‌راند» (۴) برای شما کشتی در دریا تا بجوی» (۵) از روزی» (۶) او که به شما بخشاینده بوده است. و چون برسد به شما سختی در دریا، گم شوند» (۷) آنان که خوانی مگر او را چون برهاند شما را به بیابان برگردی، و بوده است آدمی کافر نعمت» (۸). ایمن شده‌ای» (۹) که فرو برد به شما کناره بیابان یا فرو فرستد بر شما بادی سخت، پس نیابی شما را و کیلی. یا ایمن شده‌ای که باز برد» (۱۰) شما را در او یک بار دیگر فرو گذارد» (۱۱) بر شما شکننده‌ای از باد. غرق کند» (۱۲) شما را به آن کفر که آوردی، پس نیابی خود را بر ما به آن پسروی. -----

--- (۱). آج، لب: انباز می‌کن. (۲). قم: وعده. (۳). قم: خدات، آط، آج، لب: به خدای. (۴). اساس: می‌فزاید، با توجه به نسخه آط، تصحیح شد. (۵). آج، لب: بگویند. (۶). همه نسخه بدلها: روزی. (۷). قم، آج، لب: گم شود. (۸). همه نسخه بدلها، بجز مل: نا سپاس. (۹). مل، آج، لب: یا ایمن شدید. [.....]

(۱۰). آج، لب: اعادت کند. (۱۱). آج، لب: بفرستد. (۱۲). آط، آب، آج، لب: غرقه کند. صفحه: ۲۳۷ [۱۳۵-۱]

گرامی کردیم ما فرزندان آدم را و برگرفتیم ایشان را در خشک» (۱) و دریا و روزی دادیم ایشان را از خوشیها» (۲) حلال و فضل دادیم» (۳) ایشان را بر بسیاری از آنان که آفریدیم فضل دادنی. آن روز که» (۴) باز خوانیم هر آدمی را به امامش» (۵) هر که را دهند نامه‌اش» (۶) به دست راست ایشان برخوانند نامه ایشان و ستم نکنند بر ایشان اندکی. و هر که باشد در دنیا نابینا، او در آخرت کورتر باشد و گمراهتر. و نزدیک آن بود که بفریبند تو را از آن که وحی کردیم به تو تا فرو بافی» (۷) بر ما جز آن و پس آنگه تو را دوست گیرند. و اگر نه آنستی» (۸) که بر جای بداشتیم تو را، نزدیک بود که ساکن شدی» (۹) با ایشان چیزی اندک. پس آنگه بچشانید مانی تو را دو چندان عذاب که در حیات و» (۱۰) ممات باشد، پس نیابی خود را بر ما» (۱۱) یاری. و نزدیک آن بود که برانگیزند تو را از زمین یا» (۱۲) تا بیرون کنند تو را از آن جا و بس بنمانند از پس تو الا اندکی. طریقت آنان که فرستادیم پیش» (۱۳) تو از پیغامبران ما و نیابی طریقه ما را برگردانیدی. ----- (۱). قم، آط، آج، لب: بیابان.

(۲). مل: پاکیزه‌ها. (۳). آط، آج، لب: تفضیل دادیم. (۴). آج، لب: روزی که. (۵). آط، آب، آج، لب: به امامشان. (۶). آط، آب، آج، لب: نامه او. (۷). قم، آط، آب: فرابافی، آج، لب: فرا بافتی. (۸). آط، آب، مل، آج، لب: ندانستی. (۹). قم، آب: میل کنی، آط، آج، لب: ساکن شوی. (۱۰). قم دو چندان عذاب که در. (۱۱). اساس: ایشان، با توجه به قم، تصحیح شد. [.....]

(۱۲). همه نسخه بدلها: ندارد. (۱۳). قم، آب، آج، لب از. صفحه: ۲۳۸ به پای دار نماز به زوال آفتاب» (۱) تا به تاریکی شب که نماز بامداد حاضر آیند به او» (۲) فریشتگان و روز. و از شب بیدار شو» (۳) سستی تو را باشد که برساند تو را خدای تو به جای پسندیده. بگو بار خدایا در بر» (۴) مرا به جای راستی و بیرون آر مرا بیرون آوردن راستی، کن مرا از نزدیک تو حجتی یاری دهنده. بگو: آمد حق و باطل شد باطل، که باطل همیشه باطل بوده است» (۵). فرو فرستیم از قرآن آنچه او شفا باشد و رحمتی مؤمنان را، و نیفزاید کافران را الا زیانکاری. قوله تعالی: وَ إِن مِّن قَرْيَةٍ - الا یه، [ان]» (۶)، به معنی «ما» ی نفی است و «من»، زیادت است برای تأکید نفی، و نیست هیچ شهری. و اشتقاق «قریه» من قریت الماء فی الحوض باشد، اذا جمعت، برای آن که مردم در او مجتمع باشند. إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوها، «ان» چون به معنی «ما» ی نفی باشد در بیشتر احوال، الا از پس او آید، الا، و ما آن را هلاک کنیم بیشتر» (۷) از روز قیامت، یا عذاب کنیم آن را عذابی سخت به کفر و معصیت اهلش. بعضی گفتند: مراد شهرهای کافران است، و بهری گفتند: اینکه در آخر زمان باشد. و در اینکه معنی، خبری دگر روایت کردند از امیر المؤمنین» (۸) - علیه السلام - از -----

--- (۱). قم: کشتن آفتاب. (۲). آج، لب: حاضرانند بر او، آط: حاضرانند به او، آب: حاضر آیند در او. (۳). لب: در شب بیدار باش، قم بدو. (۴). قم: در آر. (۵). قم، مل: باطل شده. (۶). اساس: ندارد، از قم افزوده شد. (۷). آط، آب، آج، لب: پیش. (۸). همه نسخه بدلها علی. صفحه: ۲۳۹ جنس ملاحم و آن در خطبه‌ای» (۱) کرد - و اینکه آیت از او پرسیدند - او خبر داد که: هر شهری از

شهرها به چه هلاک شود کافران را بر سبیل عقوبت باشد و مؤمنان را بر سبیل امتحان، اینکه قول مقاتل است. عبد الله مسعود گفت: در هر شهری که زنا و ربا در او ظاهر شود، خدای تعالی دستوری دهد در هلاک آن شهر. آنگه بیان کرد که آن لا محال خواهد بودن، و آن در لوح محفوظ نوشته است. قوله: وَ مَا مَنَعْنَا، گفت: منع نکرد ما را از آن که آیات و معجزات و دلالات فرستیم، الا آن که اولیان آن را تکذیب کردند. عبد الله عباس گفت: سبب نزول آیت آن بود که اهل مکه، رسول را - علیه السلام - گفتند: اگر تو پیغامبری [۱۳۵-پ]

کوه صفا برای ما با زر کن (۲). خدای تعالی گفت: از اینکه مانعی نیست الا آن که مانند اینکه اقتراح اولیان کردند، و چون بدادیم تکذیب کردند. و اگر اینکه که ملتسم شماسست بدهیم (۳)، هم اینکه کنی. آنگه حکمت اقتضای آن کند که شما را پس از آن مهلت ندهم و تعجیل عقوبت کنم، چنان که با امت سلف کردم، و اینکه قول قتاده و ابن جریح است. و «منع»، وجود چیزی باشد که با او فعل در وجود نیاید از آن که بر او قادر باشد، و اینکه در حق خدای تعالی مجاز (۴) بود. و معنی آن باشد که ما آیات برای آن نفرستادیم تا اینان تکذیب نکنند - چنان که اولیان کردند - و قوله: أَنْ تُرْسِلَ، محل او نصب است بوقوع المنع علیه. و قوله: أَنْ كَذَّبَ، محل او رفع است باسناد المنع الیه، و تقدیر آن است که: و ما منعنا ارسال الا آیات الا تکذیب الاولین، و بعضی اهل معانی گفتند: «الا» زیادت است و معنی آن که: و ما منعنا ارسال الا آیات تکذیب الاولین، و معنی بر عکس معنی اول باشد. و گفتند: «الا» به معنی «او» است، کقوله: لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ... (۵) معناه: و الَّذِينَ ظَلَمُوا، و معنی آن باشد که: ما منعنا ارسال الا آیات شیء مع ان كَذَّبَ ضيبيها الاولون. و اینکه هر دو قول تعسف (۶) است و حاجت نیست در ظاهر آیت به اینکه تکلف (۷)، چه آیت بر ظاهر خود نیک است، و مانعی نیست از حمل (۸) او بر ظاهر خود. -----

----- (۱). آب یاد. (۲). مل: برای ما زر کن. (۳). آط، آج، لب: بدهم، آب: بدیدیم. (۴). مل: محال. [.....]

(۵). سوره بقره (۲) آیه ۱۵۰. (۶). آط، آج، لب: متعسف. (۷). مل: تکلیف. (۸). اساس: جمله، به قیاس نسخه قم، تصحیح شد. صفحه: ۲۴۰ قوله: وَ آتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً، و ما دادیم قوم صالح را ناقه که خواستند ظاهر و روشن، گفتند: مُبْصِرَةً (۱)، ای مضمیئة (۲) بینة، کقوله: وَ النَّهَارَ مُبْصِرًا... (۳) ای، مضمیئا. و قيل: مُبْصِرَةً، ای مبصیره، به بصیرت رساننده آن را که در او نظر کنند. و گفتند: مُبْصِرَةً، ای ذات ابصار علی وجه النسبه، کقولهم: امرأه حایض و طاهر و طامث و طالق، ای ذات هذه الامور، و معنی هم آن باشد که مبصره. و زجاج روایت کرد که در شاذ خواندند: مبصره، علی وزن مفعله، به معنی مفعوله، ای، يبصرها الناس و يتحققها. فراء گفت: مبصره، ای موضع ابصار و استدلال کقوله - علیه السلام: الولد مبخله مجبئه، قال: و الكفر مخبئه لنفس المنعم. فَظَلَمُوا بها، ظلم کردند، یعنی کفر آوردند به آن. اینکه ظلم به معنی کفر است به قرینه [با] (۴)، لِأَنَّهُ لا - يقال ظلمت به أَمَا يقال ظلمته. کفر آوردند به او و او را پی بکردند (۵)، وَ مَا تُرْسِلُ بِالْآيَاتِ، و ما آیات و دلالات نفرستیم (۶) الا بر وجه تخویف و انذار و ترسانیدن، تا بترسند و ایمان آرند. قتاده گفت: خدای تعالی بندگان را می ترساند به آنچه خواهد از آیات تا باشد که اندیشه کنند و با درگاه او شوند. و در خبر است که در کوفه زلزله ای بود، و عبد الله مسعود آن جا بود، گفت: ای بندگان خدای؟ ان الله يستعجبکم فاعتبوه. خدای تعالی توبه بر شما عرض می کرد توبه کنی و شما را با رضای خود می خواند، او را به توبه و طاعت خوشنود کنی. وَ إِذْ قُلْنَا لَكَ، یاد کن ای محمد!؟ چون گفتیم که: خدای تو محیط است به مردمان. در او دو قول گفتند: یکی آن که علم او محیط است به احوال بندگان، داند که هر کس چه کند و چه گوید، و مستحق چه باشد، و یکی آن که خلقان در قبضه قدرت اویند، از مشیت او برون نتوانند شدن (۷)، کقوله: إِنَّ بِهِ وَ اللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ (۸) این، یعنی از ایشان اندیشه مدار و آنچه تو را گفته اند برسان، وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ، و ما نکردیم آن خواب که با تو نمودیم، الا فتنه و امتحان و آزمایش. -----

----- (۱). قم، آط، آب: مبصرا. (۲). قم: مضمیئا، آط، آب، آز: مضمیئة. (۳). سوره یونس (۱۰) آیه ۶۷ و سوره نمل (۲۷) آیه ۸۶ و سوره مؤمن (۴۰) آیه ۶۱. (۴). قم: بها. (۵). قم: واو با ابی کردند. (۶). آط، آب، آز، آج، لب الا تخویفا. (۷). آط،

آب، آرز، آج، لب: بیرون نتوانند شد. (۸). سوره بروج (۸۵) آیه ۲۰. صفحه: ۲۴۱ مردمان در آن رؤیا خلاف کردند، عبد الله عباس و حسن و سعید جبیر و قتاده و ضحاک و مجاهد و ابن جریج و ابن زید گفتند: [۱۳۶-ر]

مراد رؤیا معراج است. آنکه در تأویل آن خلاف کردند، بعضی گفتند: معراج خود به خواب دید و بعضی دگر گفتند: یک بار به خواب دید و یک بار به بیداری، و بعضی دگر گفتند: مراد به رؤیا رؤیت عیان است. ابو رجاء العطاردی روایت کرد از سمره بن جندب الفزاری «۱» که او گفت: رسول را- صلی الله علیه و علی آله- عادت بود که چون نماز بامداد بگذاردی روی به مردم کردی و گفتی: هیچ کس خوابی دیده است دوش! اگر کسی خوابی دیده بودی بگفتی، رسول- علیه السلام- تعبیر آن بگفتی. روزی روی به ما کرد و گفت: هیچ کس از شما دوش خوابی دید! ما گفتیم: نه، یا رسول الله؟ رسول گفت: اما من دوش چنان دیدم که دو کس بیامدندی و مرا گفتندی برخیز و با ما بیای. من برخاستم و با ایشان برفتم. مرا بردند تا به زمینی «۲» راست در بیابانی مردی را دیدم، سنگی بزرگ به دست گرفته و مردی را بیفکنده و به آن سنگ سر او «۳» می کوفت. چون سنگ از دست بینداختی باز سر او همچنان شدی که اول بودی، او دگر «۴» باره «۵» سنگ برداشتی و سر او بکوفتی، همچنان می کرد. ایشان را گفتم: اینکه چیست! مرا گفتند: برو. از آن جا برفتم، مردی را دیدم به قفا باز افکنده «۶» و مردی را دیدم کلّوبی «۷» آهنین به دست گرفته و به آن دهن او می درید و گوشت از روی او باز می گرفت «۸». چون از یک جانب برداختی با دگر «۹» جانب آمدی که او از من «۱۰» برداختی. آن جانب درست شده بودی، همچنین می کرد، من گفتم: سبحان الله؟ اینکه چیست! گفتند «۱۱»: برو، از آن جا برفتم، خانه‌ای دیدم مانند تنوری بالای او تنگ و زیر او فراخ و در او آتش «۱۲» می شخید، در او نگریدم، جماعتی مردان و زنان را دیدم برهنه و آتشی

----- (۱). آط، آج، لب: القراری، مل: الفزازی، آز: الفرادی. (۲). آب، آرز: زمین.

[.....]

(۳). همه نسخه بدلها بجز قم و مل را. (۴). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: دیگر. (۵). آط، آب، آرز، آج، لب: ندارد، قم: بار. (۶). آط، آب، آرز: فکنده. (۷). مل: کلّابی. (۸). قم: بر می گرفت، مل: باز می کرد. (۹). آط، آب، آرز، لب: یک. (۱۰). آط، آرز، لب: اینکه جانب. (۱۱). قم از اینکه جا. (۱۲). قم: و درونش. صفحه: ۲۴۲ از بن آن تنور می برآمد «۱». چون آتش برآمدی، ایشان فریاد بر گرفتندی. گفتم: اینان که اند! گفتند: برو. از آن جا برفتم به جویی آمدیم از خون سرخ، و در آن جوی مردی شنا «۲» می کرد، و بر کنار «۳» جوی مردی نشسته بود و سنگهای بسیار پیش او نهاده، آن مرد سابع هر ساعت از آن آب برآمدی. اینکه مرد که اینکه سنگ پیش داشت سنگی از آن سنگها در دهن او نهادی، او فرو بردی و دگر باره در آن جوی شدی. همچنین می کرد «۴»، گفتم: اینکه چیست! گفتند: برو، از آن جا برفتم «۵». مردی را دیدم کریه المنظر، بغایت جهامت و آتشی می کرد و گرد آن آتش می گردید، گفتم: اینکه چیست! گفتند: برو. از آن جا برفتم به بستانی رسیدیم «۶» بغایت خوش و خورم «۷»، در او انواع درختان و انوار و ازهار و شکوفه بسیار، و درختی بزرگ بود و در زیر آن درخت پیری نشسته بود و پیرامن «۸» او کودکان بسیار نشسته بودند، گفتم: اینکه پیر کیست و اینکه کودکان کیستند «۹»! مرا گفتند: برو. از آن جا برفتم، درختی روح «۱۰» دیدم سخت بزرگ که از آن بزرگتر ندیده بودم و از آن نکوتر. مرا گفتند: بر اینکه درخت شو. من بر آن درخت شدم و ایشان با من برآمدند، از آن جا به شهرستانی رسیدم بنا کرده به خشتهای زرّین و سیمین. به در آن شهرستان رسیدم «۱۱» و در بزدند «۱۲» و آن در بگشادند، ما در آن جا رفتیم، مردمانی را دیدم در آن جا «۱۳» یک نیمه ایشان بغایت نکو و یک نیمه بغایت زشت، و جوی بود آن جا، آبی در او از شیر سپیدتر در او می رفت. اینکه دو مرد که با من بودند، ایشان را گفتندی به اینکه جوی فرو شوی. ایشان به آن جوی فرو شدند و برآمدندی و آن قبح و دمامت «۱۴» از ایشان زایل شده بودی و در «۱۵» نکوتر صورتی «۱۶» حاصل شده، ایشان را گفتم: اینکه عجایب چیست که من امشب دیدم! گفتند: ما تو را بگوییم که اینکه چیست.

----- (۱). همه نسخه بدلها بجز قم: بر می آمد. (۲). قم: آشنا. (۳). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: کناره. (۴). همه نسخه بدلها: می کردند.

[.....]

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم: برفتم. (۶). آط، آب، مل، آج، لب: رسیدم. (۷). خورم / خرم. (۸). آط، آب: پرامن. (۹). همه نسخه بدلها، بجز مل: که اند. (۱۰). آج، لب: روح. (۱۱). آط، آب، آج، لب: رفتیم. (۱۲). مل: بزدم. (۱۳). قم نشسته. (۱۴). آط، آب، مل، آج، لب: ذمات، آج: ذمات. (۱۵). آط، آب، آج، لب: بر. (۱۶). قم: صورت. صفحه: ۲۴۳ اما آن دو مرد «۱» را که دیدی که سر او به سنگ [۱۳۶-پ]

می شکستند: او مردی است که قرآن داند «۲» و به نماز فریضه تقصیر کند. و آن مرد را که دیدی که به کلوب «۳» گوشت از روی او می گرفتند «۴» و دهن او می دریدند «۵»، او مردی است که از خانه بیرون آید، دروغی گوید «۶» که به آفاق عالم برسد. و اما آن زنان و مردان برهنه که در شکل آن تنور دیدی، ایشان زنا کنندگان اند. اما آن مرد را که دیدی که سنگ در دهن او می نهادند، او ربا خوار است. و اما آن مرد کریه المنظر که آتش می افراخت «۷» او مالک است - خازن دوزخ. و اما آن مرد پیر دراز بالا که در بن «۸» آن درخت نشسته بود، آن ابراهیم «۹» خلیل است و آن کودکان که گرد او در بودند، آن هر کودکی است «۱۰» که بر فطرت اسلام وفات به او برسد «۱۱». و اما آن قوم که یک نیمه ایشان نکو بود و یک نیمه زشت، ایشان جماعتی اند که خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا... «۱۲»، هم طاعت کرده اند و هم معصیت. و آن جوی که ایشان در آن جا رفتند و پاکیزه برآمدند، آن توبه است. و اما آن روضه که دیدی، بهشت عدن است. و آن شهرستان که دیدی، سرای شهیدان است. آنکه مرا گفتند: بر بالا-نگر. بر نگر دیدم، کوشکی دیدم مانند ابری سپید. گفتم: اینکه چیست! گفتند: آن «۱۳» جای تو است، و من جبریل ام، و او میکایل «۱۴» است. گفتم: بارک الله فیکما، پس رها کنی تا من به «۱۵» جای خود روم. گفتند: وقت نیست، چه تو را در دنیا عملی مانده است که تمام نکرده‌ای، چون کنی خود به اینکه «۱۶» جا رسی «۱۷». اینکه قولی است از عبد الله عیاس و جماعتی مفسران. و قولی دیگر از او به روایت علی بن طلحه آن است که آن خواب بود که رسول ----- (۱). آط، آب، آج، لب: اینکه مرد. (۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: می داند. [.....]

(۳). مل: کلاب. (۴). قم: بر می گرفتند، آط، آب، آج، لب: فرود می گرفتند. (۵). قم: و در دهن او می نهادند. (۶). مل: که خیانت کند و دروغ کند، لب: دروغ می گوید. (۷). همه نسخه بدلها: می افروخت. (۸). همه نسخه بدلها، بجز قم: زیر. (۹). اساس: ابرهیم. (۱۰). مل: آن هر دو کودکی است، آط، آب، آج، لب: کودکی اند. (۱۱). آط، آج، لب: یافته اند، آب، آج: به ایشان رسیده است. (۱۲). سوره توبه (۹) آیه ۱۰۲. (۱۳). قم، آط، آب: اینکه، مل: خانه تو است. (۱۴). آب، مل، آج، لب: جبرئیل و او میکائیل. (۱۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: با. (۱۶). آب، آج، لب: آن جا. [.....]

(۱۷). مل آن را تمام کرده باشی. صفحه: ۲۴۴ علیه السّلام عام الحدیثه «۱» دید که او در مسجد الحرام شده است با صحابه، و بهری «۲» صحابه سر «۳» تراشیده اند و بهری تقصیر کرده «۴». رسول - علیه السّلام - آن خواب با صحابه بگفت و آهنگ مکه کرد. مشرکان بیامدند، و رسول را منع کردند. او از راه برگشت، برگشتن رسول جماعتی را فتنه شد. سالی «۵» دیگر برفت و مکه بگشاد و در مکه «۶» رفت. خدای تعالی آیت فرستاد. لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ «۷» - الايه. در «۸» خبر می آید که: چون رسول - علیه السّلام - ایمر المؤمنین علی را به طایف فرستاد، او برفت. چون باز آمد، رسول استقبال کرد. و چون او را بدید در کنار گرفت او را، دست او گرفت و او را با کناری «۹» برد تنها و با او سرّی «۱۰» دراز گفت. یکی از جمله قوم گفت: نتیجه من دوننا: با او سرّ می گوید بی ما. رسول را بگفتند، گفت: ما نتیجه «۱۱» بل الله انتجاه «۱۲»، من با او سرّ نگفتم، خدای با او سر گفت. گفت: اینکه همچنان است که گفتی: لَتَرِدُ خُلَنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمَنِينَ... «۱۳»، شما در مسجد الحرام شوی آمَنِينَ «۱۴»، حلق کرده و تقصیر کرده. گفت: من نگفتم که امسال در مسجد الحرام شوی، گفتم: من در خواب دیدم و خواب من درست باشد، اگر امسال نبود، سال «۱۵» دیگر باشد. و از صادق و باقر - علیهما السّلام - روایت کردند که: اینکه خواب آن بود که رسول - علیه السّلام - در

خواب دید که جماعتی بوزنگان بر منبر او می‌شدند و فرود «۱۶» می‌آمدندی، او دلتنگ شد. جبریل آمد و او را خبر داد که بنی امیه بر منبر او تغلب کنند. سهل بن سعد الساعدی «۱۷» گفت: تا رسول - علیه السلام - اینکه خواب دید، هیچ کس -----
 ----- (۱). آط، آج، لب: الحدیبه. (۲). همه نسخه بدلها: بعضی. (۳). مل: موی. (۴). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: کرده‌اند. (۵). قم: سال. (۶). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل را. (۷). سوره فتح (۴۸) آیه ۲۷. (۸). مل آیت. (۹). آط، آج، لب: با کناره، آب، آز: با کناره‌ای، مل: بر کناره‌ای. (۱۰). آب، آز: سر. (۱۱-۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم: نتیجه. (۱۳). سوره فتح (۴۸) آیه ۲۷. (۱۴). قم، مل: امن، آط، آب، آز، آج، لب: ایمن. [.....]

(۱۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: سالی. (۱۶). مل: فرو. (۱۷). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: الصاعدی. صفحه: ۲۴۵ لب او خندان ندید تا با پیش خدای شدن «۱». حق تعالی گفت: ما آن خواب که با تو نمودیم نکردیم الا برای فتنه و اختبار مردمان و اینکه معنی را شرح رفته است، اند جای در اینکه کتاب، وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ، نصب او بر عطف است بر رؤیا که محل او نصب است بوقوع الفعل علیه. گفتند، تقدیر آن است که: وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ الْمَذْكُورَةَ فِي الْقُرْآنِ. عبد الله عباس و حسن و ابو مالک و سعید جبر و ابرهیم و مجاهد و قتاده و ضحاک و ابن زید گفتند: [۱۳۷- ر]

درخت «۲» زقوم است که خدای تعالی گفت: إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ، طَعَامُ الْأَثِيمِ «۳»، و فتنه مردمان به او آن بود که، چون اینکه آیت آمد ابو جهل گفت: از دروغ محمد یکی اینکه است که، می‌گوید: در میان آتش درختی خواهد بودن و آتش درخت سوزد، چگونه در او درخت روید! عبد الله بن الزبیری «۴» گفت: که زقوم به لغت بربر، کره «۵» و خرما باشد. ابو جهل گفت: زقمینا «۶»، ما را زقوم ده. برفت و کره «۷» و خرما بیاورد و در پیش ایشان نهاد «۸»، گفت: بخوری اینکه زقوم که اینکه، آن است که محمد شما را «۹» می‌ترساند، و الله که ما زقوم نمی‌شناسیم الا کره و خرما. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ، طَعَامُ الْأَثِيمِ «۱۰»، و در سوره و الصافات و صفش کرد، إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ «۱۱». و باقر - علیه السلام - گفت: درخت ملعون، بنو امیه «۱۲» اند، وَنُحُوفُهُمْ، ما می‌ترسانیم ایشان را به آنچه بر ایشان می‌خوانیم از هلاک امت سلف. فَمَا يَزِيدُهُمْ، آن تخویف ما ایشان را نمی‌فزاید مگر طغیانی و عصیانی بزرگ و طغیان مجاوزة الحد باشد. وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ، و یاد کن ای محمد چون ما گفتیم فرشتگان را که سجده کنی آدم را، سجده کردند مگر ابلیس که او گفت: من سجده کنم کسی را که تو او را از گل آفریده‌ای! و قصه آدم و ابلیس و ترک او سجده آدم را و آن که ابلیس از جمله فرشتگان بود یا نبود و استثنا متصل است یا منقطع، رفته است در سوره البقره، وجهی ندارد باز گفتن. ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز قم: شد، مل:

رفتی. (۲). مل درخت. (۳). سوره دخان (۴۴) آیه ۴۳ و ۴۴. (۴). آج، لب: عبد الله عباس، مل: عبد الله بن الزبیری. (۵-۷). آط، آب، آز، لب: زبده، آج: زبده. (۶). مل: زقمنا. (۸). مل: آج، لب: بنهاد. (۹). آط، آب، آز، آج، لب به اینکه. (۱۰). سوره دخان (۴۴) آیه ۴۳ و ۴۴. (۱۱). سوره صافات (۳۷) آیه ۶۴. (۱۲). مل، بنی امیه‌اند. [.....]

صفحه: ۲۴۶ قال أَرَأَيْتَكَ، گفتند: عرب اینکه کلمه استعمال کنند در جای اخبرنی و قل لی، گفت: بگو مرا. و کاف را محلی نیست از اعراب، و اینکه برای تأکید خطاب آورد. يقولون أَرَأَيْتَكَ لَوْ كَانَ كَذَا، و المعنى أَرَأَيْتَ. و در معنی آیت دو قول گفتند: یکی آن که معنی اینکه است که خبر ده مرا تا اینکه را که بر من تفضیل دادی چرا تفضیل دادی و او را از خاک آفریده‌ای و مرا از آتش. اینکه جمله بیفکند. لدلالة الكلام عليه. و اینکه وجه «۱» ضعیف است، لمخالفته الظاهر. و وجه «۲» دیگر آن است که: بینی اینکه را که بر من تکریم و تفضیل دادی اگر مرا تأخیر کنی و مهلت دهی تا به روز قیامت فرزندان او را ببرم و به معصیت راه نمایم و با آن دعوت کنم، مگر اندکی را، و آن معصومانند. و الاحتناک، الاجتياح «۳» و الاستیصال. يقال: احتنک فلان ما عند فلان من مال او علم او غیر ذلک اذا استقصاه «۴» و اخذه کلّه و احتنک الجراد الزرع اذا اكله کلّه. قال الشاعر: نشكوا اليك سنة قد اجحفت و احتنک اموالنا و جلفت و اصل او من قول العرب: حنک الدابة يحنکها، چون رسنی در «۵» حنک زیرین او بندند تا به منزلت لگام

باشد. یعنی ایشان را چنان که من خواهم رسن در حنک بسته می‌گردانم الا معصومانی که خدای تعالی استثنا کرد، فی قوله: إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ... «۶»، عبد الله عتّاس گفت: لَأَحْتَنِكَنَّ لَأَسْتُولِينَ، مجاهد گفت: یعنی لأحتوين و لا جمعن، ابن زید گفت: لَأَصْلُنَّهُمْ، حق تعالی جواب داد. گفت: اذهب، برو ای ابلیس که هر کس که پسرو تو باشد از ایشان فإِنَّ جَهَنَّمَ، دوزخ جزا و پاداشت ایشان باشد. جزای تمام. و الوفور، الإتمام، و الوافر، التام «۷». يقال: وفرت عليه حقه افره «۸» و فر «۹» و وفورا، فهو موفور، قال زهير: و من يجعل المعروف من دون عرضه يفره و من لا يتق الشتم يشتم قوله: و استغفر، أنگاه خطاب کرد با شیطان به لفظ امر و مراد تهدید، و استغفر، ----- (۲-۱). آط، آب، آز، آج، لب: وجهی. (۳). همه نسخه بدلها بجز مل: احتیاج. (۴). آط، آب، آز، آج، لب: استقصیه. (۵). قم، آط، مل زیر. (۶). سوره حجر (۱۵) آیه ۴۲. (۷). آط، آب، آز، آج، لب: تمام. (۸). قم: اوفره. (۹). قم، فرا. صفحه: ۲۴۷ برانگیز و سبک گردان و از جای ببر، هر کس را که توانی به آوازت. در او دو قول [۱۳۷-پ]

گفتند: عبد الله عتّاس و قتاده گفتند: بِصَوْتِكَ، ای بدعائک الی معصیة الله، به دعوت ایشان را با معصیت، و هر داعی که با معصیت دعوت کند او از لشکر ابلیس باشد. مجاهد گفت: مراد او از مزامیر است و غنا. و أَجْلِبَ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجْلِكَ، و گرد آر بر ایشان سوار و پیاده‌یت «۱» را. مفسران گفتند: هر سواری و پیاده‌ای که در معصیت خدای سعی «۲» کند، و از لشکر ابلیس باشد. عبد الله عتّاس و قتاده و مجاهد گفتند: ابلیس را سواران و پیادگانند از جن و انس. هر سوار و پیاده‌ای که در معصیت خدای کالزار «۳» کند، او از لشکر ابلیس باشد «۴». حفص خواند: و رجلک به کسر «جیم» و باقی قرآء به سکون «جیم» «۵». اما آنان که به کسر «جیم» خواندند، من قولهم: رجل یرجل رجلا، فهو رجل و راجل، بر اینکه قراءت لفظ واحد باشد، و آنان که به سکون «جیم» خواندند، گفتند: جمع راجل باشد، کرب و راکب و صحب و صاحب. و شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ، و مشارکت کن با ایشان در مال و فرزندان. مجاهد و حسن و سعید جبیر و عبد الرحمن بن زید و علی بن طلحه عن ابن عباس گفتند: مراد هر مالی است که از معصیت به دست آرند. عطا گفت: مراد ربا است «۶». قتاده گفت: آن است که مشرکان بر خود به حرام کردند، از بحیره و سایه و وصیله و حام. و اینکه روایت عوفی است از عبد الله عتّاس «۷». ضحاک گفت: مراد آن ذبیح است که ایشان برای معبودان خود بکشند. و الأولاد، بعضی مفسران گفتند: مراد اولاد زنانند. و اینکه قول مجاهد است و ضحاک و روایت عطیه از عبد الله عتّاس. و البی گفت «۸» از عبد الله عتّاس «۹»: مراد آن فرزندانند که از حرام حاصل آیند، «۱۰» مادران بکشند ایشان را. حسن و قتاده گفتند: مراد آن است که هر مولود که «۱۱» بر فطرت اسلام زاید باغرا و اغواء «۱۲» شیطان گبر و جهود و ترسا شود. چنان که رسول - علیه السلام - گفت: کل مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه، -----

(۱). آب، آز، آج، لب: پیاده‌ات. (۲). قم، آط: کارزار. (۳). قم، آط، آب، آز، آج، لب: کارزار. (۴). قم: بود. (۵). همه نسخه بدلها بجز قم خواندند. (۶). همه نسخه بدلها: رباست. [.....]

(۷). همه نسخه بدلها و. (۸). آط، آج، لب: روایت کرد. (۹). آب، آز، آج، لب که. (۱۰). آب، آز، آج، لب و. (۱۱). آط، آب، آز، آج، لب زاید. (۱۲). قم، آط، مل، آج، لب: اغوای. صفحه: ۲۴۸ ابو صالح گفت از عبد الله عتّاس: مشارکت او در اولاد آن است که ایشان فرزندان را عبد الحارث و بعد شمس و عبد فلان نام نهادندی. و عَدَدُهُمْ، نوید ده ایشان را، و مراد به اینکه جمله تهدید و وعید است. چنان که گفت: اَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ... «۱»، آنکه بیان کرد که نوید و وعده شیطان نباشد الا غرور و فریفتن و باطل. برای آن که هیچ غنا نکند از عذاب خدای چون به ایشان فرود آید. و محصول وعده شیطان آنچه فرمود فی قوله: إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ «۲» - الآیه. إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ، بندگان من آنان که در حمایت عصمت من باشند، تو را بر ایشان راهی و دستی و تسلطی نیست. و اینکه بر سیل مذلت و خواری شیطان گفت: تا بنماید که بندگان من آنان که در حمایت عصمت من باشند تو را بر ایشان راهی و دستی و تسلطی نیست، و اینکه بر سیل مذلت و خواری شیطان گفت تا بنماید که بندگان مخلص

دعوت او را اجابت نکنند و او را متابعت نکنند. آنگه بر سیل تهدید و وعید گفت: هم داعی را که شیطان است و هم مجیب را که بشر است که: وَ كَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا، و بس است خدای تعالی و کیل بندگانش که کارها با او گذارند (۳). و الوکیل الذی یوکل الیه الامر، فعلیل به معنی مفعول. رَبُّكُمْ الذی یُرْجى لَكُمْ الفُلْکَ فی البَحْرِ، آنگه بندگان را تذکیر بعضی نعمتهای خود کرد، گفت: خدای شما آن است که برای شما کشتی در دریا می‌راند تا شما طلب روزی او کنی در تجارت. و اگر نه تسخیر او بودی. آبی که (۴) یک جو سنگ و آهن بر سر بندارد از اینکه هر دو صد هزار من در کشتی نهند فرو نشود. چنین نبودی. آنگه گفت: اینکه نه اول رحمتی و نعمتی است که با شما کرد (۵)، بل او همیشه بر شما مهربان و بخشاینده (۶) بوده است. آنگاه [۱۳۸-ر]

احوال دریا و شدت آن یاد داد ایشان را. گفت: وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فی الْبَحْرِ، چون شما را سختی رسد در دریا و (۷) دریا مضطرب شود و بادهای مختلف جستن گیرد و امواج متلاطم شود و شما از غرق بر جان خود بترسی، آن

----- (۱). سوره فصلت (۴۱) آیه ۴۰. (۲). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۲. (۳). آط، آج، گزارنده. (۴). آج، لب برای. (۵).

همه نسخه بدلها: بجز قم و مل: کردم. (۶). آج، لب: شایسته. (۷). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: یا. صفحه: ۲۴۹ معبودان را که

اینکه جا می‌خوانی از بتان و هر چه دون خداست از شما گم شود و از یاد و خاطر شما فراموش (۱) شوند، کس را خوانی در آن

حال مگر خدای را - جل - جلاله. و تقدیر آن است که: ضل - من تدعونه الا ایاه، یعنی الا الله تعالی و «ایا» ضمیر منصوب منفصل است

بر استثنا. فَلَمَّا نَجَّاکُمْ اِلَى الْبَرِّ، چون به فضل و رحمت خود شما را برهاند، و به خشک رساند و ایمن (۲) شوی اعراض کنی و

برگردی. وَ کَانَ الْاِنْسَانُ کَفُوْرًا، و آدمی همیشه کافر نعمت بوده است و اینکه بر سیل مثل گفت. آنگه گفت: اَفَاْمِنْتُمْ، ایمن

شده‌ای که خسف کند به شما کناره زمین و شما را به زمین فرو برد. چنان که قارون را فرو برد، اَوْ یُرْسِلْ عَلَیْکُمْ حَاصِبًا، یا فرو

فرستد بر شما بادی سخت که سنگ ریزه آرد. چنان که بر عاد فرو فرستاد. و در «حاصب»، دو قول گفتند: یکی آن که بادی باشد

که حصبا آرد و آن سنگ ریزه باشد و هو من باب تامر و لابن، قال الفرزدق: مستقبلین شمال الشام تضربنا (۳) بحاصب کندیف

القطن منثور و قولی دیگر آن است که: حاصب خود سنگ (۴) باشد من قولهم، حصبه بالحصبا (۵)، اذ رماه (۶) بها. آنگه حاصب به

معنی را می‌باشد، اسند الفعل الی الحجاره علی وجه التوسع ثم لا تجدوا لکم وکیلًا، پس شما آنگه و کیل دری (۷) نیابی که برای

شما سخن گوید و از شما دفع کند. اَمْ اَمِنْتُمْ، یا ایمن (۸) شده‌ای از آن که شما را بار دیگر با دریا برد. فیرسل علیکم قاصه فامن

الرَّیح، فرو فرستد بر شما بادی شکننده من القصف، و هو الکسر، بادی که به سختی درختان بشکند و آنگه غرق کند شما را به جزا

و مکافات آن کفر که بر آن اصرار می‌کنی. آنگه شما (۹) بر ما تابعی و لشکری و ناصری نیابی که شما را نصرت کند بر ما و تبع

فعلیل به معنی فاعل باشد. در معنی او دو قول گفتند: یکی لشکر (۱۰) که تابع رایت باشد یکی تاثیر کینه خواه که

----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: فرو. [.....]

(۲). قم: آمن. (۳). آط، آب، آج، لب: یضربنا. (۴). قم: سنگ ریزه. (۵). آج، لب: رمته. (۶). آط، آج، لب: رمته. (۷). آج، لب:

درین. (۸). قم: امن. (۹). قم: ام. (۱۰). قم، لب: لشکری. صفحه: ۲۵۰ تتبع کینه کند و قراء در اینکه آیت خلاف کردند. بعضی

خواندند و آن ابو عمرو است و ابن کثیر: نعیدکم و غرقکم و نخسف بکم و نرسل علیکم، جمله به «نون»، اخبارا من الله تعالی عن

نفسه، لقوله: عَلَیْنَا، و باقی قرا به «یا» خواندند اخبارا عن الغائب حملا علی قوله: اِلَّا اِیَّاه، مگر ابو جعفر که او خواند: فتغرقکم، بالتاء،

ردًا الی الرِّیح. قوله: وَ لَقَدْ کَرَّمْنَا بَنی آدَمَ، آنگه از جمله نعمت‌ها بعضی دگر یاد کرد، گفت: ما گرامی (۱) کردیم فرزندان آدم را.

مفسران خلاف کردند در اینکه تکریم: میمون بن مهران گفت، از عبد الله عیاس پرسیدم، گفت: اینکه اکرام آن است که همه

حیوان (۲) آنچه خورد (۳) به دهن خورد (۴) مگر آدمی که به دست بردارد و در دهن نهد. روایتی دیگر از پسر عیاس (۵) آن است

که: ایشان را اکرام کردیم به عقل. ضحاک گفت: به نطق و تمیز (۶). عطا گفت: به آن که قامت راست و منتصب (۷) است ایشان

را، و دگر حیوانات به روی در افتاده و منبطح آید. یمان گفت، به نیکوی صورت. محمد بن کعب گفت: به آن که محمد مصطفی

را- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- از جمله ایشان کرد. و بعضی دگر گفتند: مراد آن است که مردان را اکرام کرد به محاسن، و زنان را به گیسو. محمد بن جریر گفت: به آن که ایشان را بر همه حیوانات مسلط کرد، و همه را مسخر ایشان کرد، و اگر بر عموم حمل کنند جمله وجوه داخل باشد تحت او آنکه تفصیل آن تکریم بداد، گفت: وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ، ما ایشان را حمل کردیم و برگرفیم در برّ و بحر، یعنی برّ و بحر مسخر [۱۳۸-پ]

کردیم ایشان را تا اگر خواهند تجارت شهرها کنند و اگر خواهند تجارت دریا. و روزی دادیم ایشان را از هر طعامی و شرابی لذیذ، خوش پاکیزه. مقاتل گفت: مراد کره است «۸» و خرما و انواع شیرینیا و بعضی دگر گفتند: مراد روزی حلال است و روزی دیگر حیوانات از آن کرد که ما می‌دانی. وَفَضَّلْنَاهُمْ، و تفضیل دادیم بنی آدم را، عَلِيٌّ كَثِيرٌ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً، بر بسیاری از آنان که ما آفریده‌ایم فضل دادنی. گروهی به اینکه آیت استدلال کردند بر تفضیل فریشتگان «۹» بر پیغامبران، گفتند: خلائق مکلفان سه ----- (۱). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: اکرامی. (۲). قم: حیوانات. (۳). قم: خورند. (۴).

قم: بردارند، آط، آب، آز، آج، لب: بردارد و خورد. (۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: عبد الله عباس. [.....]

(۶). همه نسخه بدلها، بجز آب و مل: تمیز. (۷). آط، آج، لب: منصوب است. (۸). آط، آب، آز: کرم است. (۹). همه نسخه بدلها بجز قم: فرشتگان. صفحه: ۲۵۱ جنس اند: فریشتگان «۱» و آدمیان و جنیان، اگر پیغامبران را فضل بودی بر فریشتگان «۲»، نگفتی: عَلِيٌّ كَثِيرٌ مِّمَّنْ خَلَقْنَا، بل گفتی: علی من خلقنا، او علی جمیع من خلقنا، و اینکه معتمد نیست برای آن که حق تعالی در آیت اکرام و تفضیل، جمله بنی آدم گفت و ما نگفتیم همه آدمیان از فریشتگان بهترند و انما «۳» پیغامبران را- عليهم السّلام- گفتیم که از فریشتگان بهترند. دیگر آن که اگر تسلیم کنیم که برای آن علی کثیر گفت، تا فریشتگان از او بدر شوند، گوئیم: در تفضیل «۴» مراد آدمیانی باشند که نه پیغامبرانند و پیغامبران در «۵» تفضیل بر فریشتگان مستثنی اند به ادله دیگر، و جواب معتمد از اینکه آن است که مراد به لفظ کثیر، عموم و جمله است چنان که گویند: کثیرا ما يفعل «۶» فلان کذا، و کثیرا ما يقول، چون عادت او آن باشد که آن گوید و آن کند «۷»، و الدلیل علی هذا قوله تعالی: هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلٰی مِیْن تَنْزَلُ الشَّيَاطِينِ «۸»، الی قوله: وَ أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ «۹»، و مراد جمله شیاطین اند و عکس هذا قولهم: انّ فلانا لقلیل النظیر «۱۰»، و قل- ما رأیت مثله، ای عدیم النظیر «۱۱» و ما رأیت مثله. کلبی گفت: بنی آدم مفضّلند «۱۲» بر هر چه خدای آفرید، مگر بر طایفه فریشتگان و آن جبریل و میکائیل و اسرافیل و عزریایل «۱۳» است و جماعتی کزویان، و اینکه قول بر آن تأویل باشد که مراد به کَرْمَنَا بِنِي آدَمَ، آدمیانی باشند که پیغامبران از آن «۱۴» مستثنا باشند. زید اسلم گفت در اینکه آیت که: فریشتگان خدای را گفتند: بار خدایا؟ تو آدمیان را «۱۵» در دنیا انواع نعمت دادی که از آن می‌خورند و تنعم و تمتع می‌کنند، ما را عوض آن در آخرت بده. خدای تعالی گفت: من فرزندان او را که: خَلَقْتَهُ بِيَدِي «۱۶»، تولّای خلق او به خودی خود کردم و راست نکنم با آنان که ایشان را گفتم: «کن» «۱۷» بودند و اینکه قول آن کس باشد که تفضیل پیغامبران گوید بر فریشتگان. جز که اینکه ----- (۱-۲). همه نسخه بدلها بجز قم: فریشتگان. (۳). مل: اما. (۴). آط، آب، آج، لب: در اینکه تفضیل بر فریشتگان. (۵). قم: به. (۶). آط، آب، آز، آج، لب: يعمل. (۷). همه نسخه بدلها همیشه. (۸). سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۲۱. (۹). سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۲۳. (۱۰). همه نسخه بدلها، بجز قم: النظر. (۱۱). مل: النظر. [.....]

(۱۲). آط، آب، آز، آج، لب: متفضّلند. (۱۳). همه نسخه بدلها: عزرائیل. (۱۴). همه نسخه بدلها: ایشان. (۱۵). همه نسخه بدلها: بنی آدم. (۱۶). سوره ص (۳۸) آیه ۷۵. (۱۷). قم: باشید. صفحه: ۲۵۲ را تأویل باید کردن تا مستقیم شود. چه ظاهر حدیث مشوش است. روایت کردند که ابو هریره را پرسیدند از اینکه آیت، گفت: المؤمن اکرم علی الله من الملائكة الذین عنده. مؤمن بر خدای گرامی تر است از فریشتگان که نزدیک اویند. یَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ، یاد کن ای محمد آن روز که ما باز خوانیم هر مردمانی را به امامشان. زجاج گفت: عامل در یوم هم آن است که در یوم اول بود فی قوله: یَوْمَ يَدْعُوكُمْ ... «۱»، و عامل آن جا اینکه است:

(۱۲). آط، آب، آز، آج، لب: متفضّلند. (۱۳). همه نسخه بدلها: عزرائیل. (۱۴). همه نسخه بدلها: ایشان. (۱۵). همه نسخه بدلها: بنی آدم. (۱۶). سوره ص (۳۸) آیه ۷۵. (۱۷). قم: باشید. صفحه: ۲۵۲ را تأویل باید کردن تا مستقیم شود. چه ظاهر حدیث مشوش است. روایت کردند که ابو هریره را پرسیدند از اینکه آیت، گفت: المؤمن اکرم علی الله من الملائكة الذین عنده. مؤمن بر خدای گرامی تر است از فریشتگان که نزدیک اویند. یَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ، یاد کن ای محمد آن روز که ما باز خوانیم هر مردمانی را به امامشان. زجاج گفت: عامل در یوم هم آن است که در یوم اول بود فی قوله: یَوْمَ يَدْعُوكُمْ ... «۱»، و عامل آن جا اینکه است:

فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ... «۲»، و گفته‌اند: عامل در او فَضَّلْنَاهُمْ است، برای آن که فضل اینکه روز پدید آید. مفسران خلاف کردند در آن که مراد به امام چیست، مجاهد و قتاده گفتند: یعنی پیغامبران، و اینکه قول روایت کرده‌اند از ابو هریره از رسول - علیه السلام. و ابو صالح و ابو نصره «۳» و ضحاک گفتند: بکتابهم الذی انزل علیهم، به آن کتاب که خدای بر ایشان فرستاده باشد. جهودان را به توریت و ترسایان را به انجیل و مسلمانان را به قرآن. حسن بصری و ابو العالیه گفتند: باعمالهم، به عملهای ایشان که کرده باشند و اینکه روایت عوفی است از عبد الله عباس، که او گفت: ای بما عمل و املی فکتب علیه، آنچه کرده باشند و املا کرده و فریشتگان بر او نوشته [۱۳۹- ر]

قتاده گفت: به نامه عملشان، و دلیل اینکه تأویل قوله فی سیاق الایه: فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ، و نظیرها قوله: وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ «۴»، نامه عمل را امام خواند. ابو هریره روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: هر که او مالی در سبیل خدای نفقه کند روز قیامت او را از بهشت ندا کنند که اینکه عوض بهتر است تو را یا آن مال که خرج کردی! آنگه از هر دری از درهای بهشت داعیان دعوت می‌کنند اهل آن در را، اهل نماز را از در نماز و اهل روزه را از در روزه و اهل جهاد را از در جهاد و اهل صدقه را از در صدقه. یکی از جمله صحابه گفت: یا رسول الله؟ و کس «۵» باشد که او را از اینکه همه درها ندا کنند! گفت: بلی؟ و امید است که تو از آنانی. بعضی دگر گفتند: مراد به امام لوا است و عرب امام خواند لوا را برای آن که لشکر به او اقتدا کنند. بعضی دگر گفتند: به مادرانشان باز خوانند، و گفتند: در اینکه ----- (۲-۱). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۵۲ و ۵۱. (۳). آب، آز: ابو نصر. قم، آط: ابو نصره. (۴). سوره یس (۳۶) آیه ۱۲. (۵). آط، آب، آز، آج، لب: کسی. صفحه: ۲۵۳ سه حکمت است: موافقت عیسی - علیه السلام - و اظهار شرف حسن و حسین - علیهما السلام - و پرده فرو گذاشتن است بر اولاد زنا. سعید جمیر گفت از عبد الله عباس که: به امامشان که ایشان را با هدی یا با ضلالت خوانده باشد. علی بن طلحه گفت: بائمتهم فی الخیر و الشر، قال الله تعالی: وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا... «۱»، وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ «۲» - الایه، و گفته‌اند: بمعبودهم، ایشان را به آن معبودان باز خوانند که پرستیده باشند ابو القاسم عیید الله «۳» بن عامر الطائی - روایت کرد از پدرش از رضا - علیه السلام - از پدرش از پدران از امیر المؤمنین - علیه السلام - که، رسول - علیه السلام - در اینکه آیت گفت: فردا «۴» قیامت هر قومی را به چند چیز باز خوانند: به امام زمانشان که به او اقتدا کرده باشند و به سنت پیغامبران و به کتاب خدایشان. فضالہ بن ایوب روایت کند: از صادق جعفر بن محمد - علیهما السلام - از پدران از رسول - صلی الله علیه و علی آله - که گفت: چون روز قیامت باشد و خلاق را در سعید سیاست بدارند، منادیی از قبل رب العزّه ندا کند: اینکه فلان بن فلان الامام العادل و شیعه! فیقبل الامام العادل و شیعه حوله قد اظلتهم غمامه من نور العظمه و علی رأس الامام العادل لواء مکتوب علیه لا اله الا الله محمد رسول الله الامام العادل ولی الله، امن هو و شیعه من سخط الله گفت: منادی ندا کند از قبل رب العزّه که: کجاست فلان بن فلان! امام عادل او روی فراز کند و شیعت او پیرامن او ابری از نور عظمت سایه بر ایشان فگنده لوای بر بالای سر او، بر آن جا نوشته: لا اله الا الله محمد رسول الله الامام العادل ولی الله، ایمن «۵» است او و شیعت او از خشم خدای. آنگه منادیی ندا کند از قبل قدیم جل جلاله: اینکه فلان بن فلان امام الضلاله و شیعه! کجاست فلان بن فلان امام ضلالت و شیعه او! او روی فراز «۶» کند و شیعه او پیرامن او، ابری سیاه سایه بر ایشان فگنده بر بالای سر او لوایی بر وی نوشته: لا اله الا الله محمد رسول الله فلان بن فلان و شیعه آسون من رحمه الله، فلان پسر فلان و شیعت او نومیدند از رحمت خدای آنگه او را و اتباع او را در دوزخ اندازند. آنگه رسول - علیه السلام - اینکه آیت بخواند «۷»: یوم ندعوا کُلَّ اُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ. ----- (۱).

سوره انبیاء (۲۱) آیه ۷۳. (۲). سوره قصص (۲۸) آیه ۴۱. (۳). آط، آب، آز، آج، لب: عبد الله. (۴). قم، آج، لب: فردای، آط: فردا و قیامت. [.....]

(۵). قم: امن است. (۶). همه نسخه بدلها: فرا کند. (۷). قم: بر خواند. صفحه: ۲۵۴ شیخ ما - رحمه الله علیه - اعنی الشیخ ابا محمد

بن عبد الرحمن بن الحسینی الفارسی ثم الخزاعی گفتی «۱»: گروهی گمان برند «۲» که اینکه آیت وعد است و به خلاف آن است، چه اینکه آیت وعید است به آن معنی که دعوت دو است: دعوت با ثواب و دعوت با حساب. اما دعوت با ثواب - قوله تعالی: وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ... «۳»، و دعوت با حساب اینکه آیت است: يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ، بیانش آن است که مفضل بن عمر «۴» روایت کند از صادق جعفر بن محمد - علیهما السلام - که او را از اینکه آیت پرسیدم، گفت: یا مفضل؟ چون روز قیامت باشد، منادی ندا کند: یا ایها المقتدون بالبررة المعصومین هلموا الی الحساب [۹۳۱- پ]

فو الله لدعاؤکم بنا و انتسابکم الینا اشدّ علینا من حسابکم و عذابکم، ای آنان که در دنیا «۵» اقتدا به معصومان کردی به شمار گاه آیی. آنگاه گفت: به خدای که اینکه که شما را به ما باز خوانند و با ما نسبت کنند در آن مجمع بر ما سخت تر آید از حساب شما و عذاب شما برای آن که اینکه چو «۶» تشویری و خجالتی باشد که نا پاکی را به پاکی نسبت کنند و آلوده‌ای را به نا آلوده‌ای «۷» باز خوانند و عاصی را در پی معصومی دارند. و باقر - علیه السلام - گفت: کونوا لنا زینا و لا تكونوا علینا شینا، ما را زین باشی و بر ما شین مباحشی که به خدای خدا که حیای ما از عصاء شیعت ما در قیامت سخت تر باشد. از حیاء ایشان از گناهشان تا فردا قیامت یکی را از شیعه ما بنزدیکتر از او آرند و بدارند با نامه سیاه و حالی تباه. او سر در پیش فکنده از شرم گناه با راست نگرد، مصطفی را بیند - علیه السلام - گوید او را: بد امت بودی مرا و با چپ نگرد مرتضی را بیند گوید بد شیعت «۸» بودی مرا بیان اینکه آن خبر است که، نافع روایت کند از عبد الله عمر که رسول - صلی الله علیه و علی آله - گفت: الا - من طلبنی یوم القیامة فلیطلبنی عند المیزان محمداً و وجهی عرقاً جبینی حیاء ممّا حدثت امتی بعدی، گفت: هر که مرا جوید روز قیامت، گو مرا بنزدیک تر از جوی روی سرخ شده و پیشانی خوی گرفته به شرم آنچه امتان من از پس من کرده باشند، یا عجب «۹» -----

----- (۱). همه نسخه بدلها: گفت. (۲). همه نسخه بدلها: بردند. (۳). سوره یونس (۱۰) آیه ۲۵. (۴). همه نسخه بدلها، بجز قم: عمرو. (۵). قم: دار دنیا. (۶). قم: چون. (۷). آب، آز، آج، لب: نالوده‌ای. (۸). آب، آز: شیعتی. (۹). همه نسخه بدلها اگر. صفحه: ۲۵۵ آن معصومان را از کرده تو شرم خواهد بودن تو را از کرده خود شرم نیست؟ باش تا فردا که تو را در موقف محاسبیت بدارند، وَ لَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ... «۱»، سرها در پیش افکنده، روی آن ندارند «۲» که سر بردارند و چشم آن ندارند که چشم باز کنند، بر راست نگرند انبیا را بینند، و بر چپ نگرند اوصیا را بینند [از پیش نگرند ملائکه مقرب را بینند] «۳» قاضی که رشوت نگیرد، گواهان «۴» که میل نکنند، ترازویی که در او شططی نباشد، شماری که در او غلطی نباشد، محاسبی که او را سهو نباشد، خطابی که در او لغو نباشد. آن بیچاره در چنان حالتی «۵» بر چنان مثالی هیچ فریاد رس ندارد و هیچ منقسی «۶» ندارد جز امید به رحمت خدای و شفاعت معصومانی که او امروز خود را بر فتراک ولایت ایشان بسته است، امید آن را که فردا نسبتش با او و دعوتش با او کنند که، يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ، امید است که بدوش «۷» باز خوانند و نامش از جریده او بر خوانند. بیماری را چاره از طیب گشاید. به شرط آن که طیب بیمار نبود، چه اگر طیب بیمار بود او را نیز طیبی باید «۸» ببیدای و الطیب مریض محمد بن سنان روایت کند از علی بن موسی الرضا - علیهما السلام - که او گفت: یک روز مردی بنزدیک من آمد و گفت: یا بن رسول الله؟ من تو را و پدران تو را دوست دارم، دوستی «۹» که به احسان نیفزاید «۱۰» و با ساءت کم نشود، فردا قیامت مرا هیچ سود دارد! گفت: بلی که مرا روایت است از پدرانم از زین العبادین علی بن الحسین که او گفت: روز قیامت بنده‌ای را بیارند از شیعت ما که او از دنیا برفته باشد، علی اسوء الحال و حسابش بر آرند، حق تعالی فرماید که: به دوزخش برند «۱۱»، او گوید: بار خدایا «۱۲»؟ مرا وسیلتی هست بنزدیک تو. گوید چیست آن وسیلت! گوید: دوستی محمد و آل محمد. حق تعالی گوید: نعمت الوسیلة، نیک «۱۳» وسیلت است اینکه، و ----- (۱). سوره سجده (۳۲) آیه ۱۲. (۲). قم: ندارد. [.....]

(۳). اساس ندارد، از قم، افزوده شد. (۴). همه نسخه بدلها: گواهانی. (۵). همه نسخه بدلها: حالی. (۶). اساس: متنفس، با توجه به

نسخه آط، تصحیح شد. (۷). آط، آج، لب: بدویش. (۸). آج شعر. (۹). همه نسخه بدلها، بجز قم: دوستی. (۱۰). آج: بیفزاید. (۱۱). قم: برید. (۱۲). همه نسخه بدلها: بار خدایا. (۱۳). قم: بزرگ. صفحه: ۲۵۶ بفرماید تا او را به بهشت برند. مرد چون اینکه بشنید، بیوفتاد (۱) و از هوش برفت از اینکه بشارت و می گفت: یوم نَدْعُوا كُلَّ أَنْاسٍ بِإِمَامِهِمْ، چون ساعتی بود، بدیدند جان داده بود. فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِئِمِينَةٍ، هر که را نامه (۲) به دست راست دهند، فَأُولَئِكَ يَقْرَأُونَ كِتَابَهُمْ، ایشان نامه‌های (۳) خود برخوانند و بر ایشان هیچ فیتیلی ظلم نکنند، و فیتیل آن باشد که مردم انگشت به هم (۴) بمالد، آنچه حاصل آید از چرک چو (۵) پلته‌ای خرد (۶) و باریک [۱۴۰-] آن را فیتیل خوانند، فعیل به معنی مفعول. و گفته‌اند: چیزکی (۷) باشد باریک در میانه (۸) شکاف استخان (۹) خرما و نقیر (۱۰) آن گو (۱۱) باشد چو (۱۲) نقطه‌ای بر پشت استخان (۱۳) خرما. و قطمیر پوستکی تنک باشد که لفاف استخان (۱۴) خرما بود و اینکه همه عبارات و کنایات باشد از قَلت و حقارت چیزی. و ظلم در لغت نقصان باشد، یعنی ایشان نامهشان (۱۵) برخوانند و حق ایشان چیزی باز نگیرند و بخش نکنند. اگر گویند نه ظاهر آیت اقتضای آن می‌کند که آنان را که نامه به دست چپ دهند بر ایشان ظلم کنند، گوئیم: اینکه قول به دلیل الخطاب باشد و آن درست نیست بنزدیک بیشتر اهل علم. جواب دیگر از اینکه آن است که: در جمله آنان که ایشان را نامه به دست چپ دهند، کافران باشند و ایشان را خود بنزدیک خدای حقی نباشد که از ایشان باز گیرند یا نقصان کنند. وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى، حق تعالی گفت: هر که (۱۶) در اینکه سرای کور باشد، او در قیامت کور باشد. مفسران خلاف کردند در آن که هَذِهِ، اشارت به چیست. بعضی گفتند: راجع است با آن نعمتها که در آیات مقدم رفته است. عکرمه گفت: جماعتی از یمن بنزدیک عبد الله عتّاس آمدند و او را پرسیدند از اینکه آیت و از اینکه اشارت، گفت: بر خوان از پیش آیت: رَبُّكُمْ الَّذِي يُزْجِي لَكُمْ الْفُلُوكَ فِي الْبَحْرِ إِلَى قَوْلِهِ: تَفَضَّلًا. آنگه گفت: معنی آیت آن است که: هر کس که او در اینکه آیات و دلالات که مشاهد ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز قم: بیفتاد. (۲).

آج، لب: نامه‌ای. (۳). اساس و دیگر نسخه بدلها: نامها/ نامه‌ها، با حذف‌های بیان حرکت. [.....]

(۴). مل: بدان. (۵-۱۲). همه نسخه بدلها: چون. (۶). لب: خورد. (۷). آج، لب: چرکی. (۸). قم، آب، مل، آج، لب: میان. (۱۴-۱۳-۹). همه نسخه بدلها: استخوان. (۱۰). آب: نقسیر، آج، لب: تفسیر. (۱۱). آب، آج: کر. (۱۵). آط، مل: ایشان. (۱۶). آط، آج، آج، لب او. صفحه: ۲۵۷ است و محسوس و معاینه می‌توان دیدن و بضرورت دانستن نابینا باشد و نادان در آنچه نبیند (۱) از احوال قیامت و بعث و نشور و حساب و کتاب، اولتر که نابینا باشد و گمراهتر. بعضی دگر گفتند: اشارت به دنیاست و انما برای آن مصرح نگفت که قرینه آخرت با او خواست بودن، یعنی هر که در دنیا نابینا باشد از نظر کردن در آیات خدای، در آخرت هم نابینا باشد (۲). اگر گویند ظاهر آیت نه آن است که هر که در دنیا نابینا باشد، در آخرت هم نابینا، باشد و گمراهتر (۳)، چگونه روا باشد که خدای تعالی کسی را نابینا آفریند، آنگه او را به قیامت بر آن عقوبت کند به نابینای (۴)! دگر آن که در آخرت چگونه نابینا باشد و خدای تعالی می‌گوید: قَبْضَةُ يَوْمَ حَدِيدٍ (۵)، و می‌گوید: كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ... (۶)! جواب گوئیم، در اینکه آیت چهار وجه گفتند: یکی آن که: هر که او در دنیا نابینا باشد از آن که نظر و تفکر کند در آیاتی که او را به معرفت خدای رساند، او در نظر کردن در آیاتی که او را به علم رساند به حصول آخرت و بعث و نشور و ثواب و عقاب نابیناتر بود و از آن گمراهتر. و اینکه معنی قول عبد الله عتّاس است که ما گفتیم و بر اینکه قول هَذِهِ، کنایت باشد از آیات، یعنی عن النَّظَرِ فِي هَذِهِ الْآيَاتِ وَالْعَبْرَ. فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ، ای فی النَّظَرِ فِي الْإِدْلَةِ الْمَوْصَلَةَ إِلَى الْآخِرَةِ أَعْمَى. و جواب دوم آن است: وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ، ای فی الدُّنْيَا، هر که او در دنیا نابینا (۷) باشد از ایمان و معرفت خدای تعالی، او در آخرت نابینا باشد (۸) از ره بهشت و (۹) طریق نجات. و معنی آن که کافر روز قیامت ذلیل و مهین و عاجز و منقطع الحجة و آیس باشد از رحمت خدای. جواب سه‌ام (۱۰) آن است که: هر که او در دنیا نابینا باشد از ایمان (۱۱) و معرفت او در ----- (۱). اساس: بیند، به قیاس نسخه قم، تصحیح شد. (۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و گمراهتر. (۳). آب، آج اگر گویند به ظاهر آیت، آج، لب اگر گویند. (۴). همه نسخه بدلها،

بجز قم: نابینایی. [.....]

(۵). سوره ق (۵۰) آیه ۲۲. (۶). سوره انبیا (۲۱) آیه ۱۰۴. (۷). قم: کور. (۸). همه نسخه بدلها، بجز قم مل: نابینا تر. (۹). قم از. (۱۰). همه نسخه بدلها، بجز قم: سیم. (۱۱). قم: ایمه. صفحه: ۲۵۸ آخرت سیئ الحال و بغایت نکال و وبال باشد. و لفظ «اعمی» دوم (۱) عبارت است و کنایت از خسارت و زیانکاری و یأس و نومیدی، چنان که عرب گوید آن را که از کاری برگردد به یأس و خیبت و خسارت: رجع عن ذلك الامر اعمی سخن «۲» العین، چنان که آن را که مظفر و منصور برگردد. او را گویند: رجع قریر «۳» العین، و منه قوله تعالی: فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ «۴». و وجه چهارم آن است که: «عمی» اول از ایمان و معرفت است، و معنی ترک نظر در آیات خدای. و دوم «عمی» «۵»: بصر است در قیامت بر سیل عقوبت [۱۴۰-پ]، و بیان اینکه وجه، قوله: وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى، قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا، قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى «۶». اما جمع میان آیات و میان آنچه سایل گفت من قوله: كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ... «۷»، آن است که اینکه کنایت است عن سهوله الاعادة عليه تعالی و نفی التّعذر و المشقة عنه، نه «۸» مراد کیفیت شکل و هیأت است و نظیر «۹» او در معنی قوله تعالی: وَ هُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ... «۱۰» و قوله: فَبَصِّرْ رُكَّ الْيَوْمَ حَدِيدًا «۱۱»، معنی آن است که امروز تو را علم ضروری حاصل است که کافر بودی در دنیا به آنچه به دلیل ندانستی «۱۲» آن جا الاتری الی قوله: فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ «۱۳»، پس مراد به بصر علم است و منه قولهم: فلان بصیر بكذا «۱۴» و فلان ابصر بهذا من فلان. اگر گویند: مراد اعمی در آیت در هر دو جایگاه عمی «۱۵» بصر است یا عمی «۱۶» قلب یا حقیقت است یا کنایت، جواب گوئیم: به هیچ وجه عمی اول نشاید تا آفت عین باشد که نابینایی بود برای آن که آن آفت از جهت خدای بود یا از جهت غیر. و نشاید که خدای او را بر فعل غیر مواخذت کند. پس عمی «۱۷» اول را معنی ----- (۱). آط، آج، لب: در آیت، آب، آز در آیت. (۲). همه نسخه بدلها: سخین. (۳). مل: قدیر، آج، لب: قرین. (۴). سوره سجده (۳۲) آیه ۱۷. (۵). آط، آب، آز: در عمی دوم، آج، لب: عمی دوم. (۶). سوره طه (۲۰) آیات ۱۲۴ تا ۱۲۶. (۷). سوره انبیا (۲۱) آیه ۱۰۴. [.....]

(۸). همه نسخه بدلها: بجز قم و مل: به. (۹). همه نسخه بدلها بجز قم: نظر. (۱۰). سوره روم (۳۰) آیه ۲۷. (۱۱). سوره ق (۵۰) آیه ۲۲. (۱۲). آط، آب، آز، آج، لب: بدانستی، مل: دانستی. (۱۳). سوره ق (۵۰) آیه ۲۲. (۱۴). قم: بک. (۱۵). آط، آب، آز، آج، لب: اعمی. (۱۶). آط، آج، لب: اعمی. (۱۷). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: اعمی. صفحه: ۲۵۹ غفلت باشد «۱» و تغافل از نظر و تفکر در آیات و بینات و اعلام معجزات و ادله موصله به معرفت آنچه معرفت او واجب بود. و هذا من عمی القلب لأنة الجاهل الغافل یسمی اعمی القلب. اما «عمی» دوم در وجهی بیان کردیم که ضلال «۲» است از طریق بهشت و ثواب. و در «۳» وجهی بگفتیم که کنایت است از یأس و فوت نظر «۴» و در وجهی که مراد او «عمی» بصر است و آفت چشم علی سبیل العقوبه و به هیچ وجه نشاید که «عمی» دوم کنایت باشد از جهل و کور دلی. برای آن که معارف اهل آخرت ضروری باشد. چنان که بیان کرده‌اند در کتب اصول. اختلاف «۵» قراء در اینکه آیت: بدان که قراء خلاف کردند در تفخیم و اماله اعمی فی الموضعین، ابن کثیر و نافع و ابن عامر، به فتح میم خواندند در هر دو جای «۶» و حمزه و کسائی و عاصم فی روایت ابی بکر به کسر «میم» خواندند. فی الموضعین، و به روایت حفص، هر دو به فتح آمد «۷» از عاصم، اما ابو عمرو اول را اماله کرد و دوم مفتوح خواند «۸»، و هر گروهی را حجتی هست در قراءت، امیا آنان که اماله نکردند «۹» که بسیاری از عرب آنند «۱۰» که اماله نکنند و تفخیم اصل است و الاماله طرات علیه لعلنه، امیا حجت آنان که اماله کردند آن است تا بدانند که اینکه الفی است که منقلب گردد با «یا»، الاتری الی قوله: عمیت عینه، و جمع الأعمی عمی و عمیان «۱۱». و اما ابو عمرو برای آن اماله نکرد دوم را که او «۱۲» اعمی دوم را افعال تفصیل گفت لقوله: وَ أَصْلٌ سَبِيلًا، و چون چنین باشد اماله نکنند که اماله در اواخر «۱۳» کلمات باشد بیشتر، و اینکه جا مصدری «۱۴» مضمراست، من قوله «۱۵»: فَهَيَّوْا فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى، منه فی الدنیا او اعمی من غیره، و مثله: يَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفَى «۱۶»، یعنی اخفی من السِّرِّ. و افعال

تفضیل را من کذا به دنبال باشد. از اینکه وجه را ابو عمرو اماله نکرد دوم را. اگر گویند از اینکه دو لفظ هیچ «۱۷» افعال تفضیل --- (۱). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بود. (۲). همه نسخه بدلها: ضلالت. (۳). آج،

لب: درو. (۴). همه نسخه بدلها: ظفر. [.....]

(۵). آژ: اما خلاف. (۶). همه نسخه بدلها بجز قم: فی الموضعین. (۷). همه نسخه بدلها: بجز قم: آید. (۸). قم: کرد. (۹). قم گفتند، بقیه نسخه بدلها برای آن نکردند. (۱۰). آج، لب: عریانند، مل: عرب باشد. (۱۱). آج، لب: عمیا و عمیانا. (۱۲). همه نسخه بدلها: ندارند. (۱۳). آج، لب: آخرت. (۱۴). همه نسخه بدلها: مقدری. (۱۵). همه نسخه بدلها، بجز قم: لقوله. (۱۶). سوره طه (۲۰) آیه ۷. (۱۷). قم، آط، آب، مل، آج، لب: دو. آژ: در. صفحه: ۲۶۰ هست! جواب گوئیم: لفظ اول را معنی ره ندهد به هیچ وجه که حمل کنند بر تفضیل، و اما لفظ دوم بر قول آن که عمی «۱» آفت بصر گوید بر تفضیل حمل نتوان کردن «۲». برای آن که عرب الوان و عیوب را به لفظ افعال تفضیل نکنند او را و تعجب نکنند از او، لا یقولون هذا احمر من هذا و لا فلان اعور من فلان و لا احوال منه، و فی التّعجب ما احمره و اسوده و اعوره و احوله، و لکن ما اشدّ عوره و اظهر سواده و هذا اشدّ سوادا من ذلك. و علت اینکه گفتند که اینک خود بر صیغ افعال است بی زیادت و تعجب. چون زیادت خواهد بود «۳» در او آید و تعجب صیغی دگر [۱۴۱- ر]

باید «۴» تا به آن بدانند اینک معنی نو را و نه چنین است فاضل و افضل و عالم و اعلم. و علتی دیگر اینک گفتند که: الوان و عیوب از لزوم و دوامش مشتبه گشت به اسماء لازمه کالید و الرّجل فکما لا یقال ما ایداه و ما ارجله، کذلک لا یقال: ما احمره و اعوره. و یقال ما اشدّ سواده و اظهر حوله، کما یقال: ما اشدّ یده و رجله. و علتی دگر گفتند، و آن آن است که گفتند ایشان تعجب و تفضیل نکنند از فعلی که زیادت باشد بر سه حرف و الوان و عیوب بر افعال و افعال آید، نحو «۵»: احمرّ و احمازّ و احوّل و احوال. اگر گویند: چه گوی «۶» در حولت عینه و عورت! گوئیم: او منقول است من احوّل و اعورّ به دلالت آن که واو ش منقلب نمی شود با الف، لا- یقولون: حال و عار، کما قالوا: خاف و هاب. اما قراءت ابو عمرو که «اعمی» دوم بر تفضیل حمل کرد، بر قول او آیت را تفسیر نشاید دادن بر آن که: من کان فی الدّنیاء جاهلا بالله فهو فی الاخره اجهل، برای آن که معارف اهل آخرت ضروری باشد «۷»، یتوی فی المؤمن و الکافر. پس تفسیر «۸» بر اینک شاید دادن که: اسوء حالا و اجهل بطریق النّجاة «۹» و الرّشاد الی سبیل الخلاص. و الله اعلم بمراده، فاما قول الشّاعر: اما الملوک فانت الیوم الامهم «۱۰» لوما و ابیضهم سربال طباخ جواب از اینک است که اینک ابیض [نه] «۱۱» بر تفضیل است، بل مراد آن است که: و --- (۱). قم: اعمی. [.....]

(۲). قم: توان کرد. بقیه نسخه بدلها: نتوان کرد. (۳). آط، آب، آژ، آج، لب: خواهد بود. (۴). قم: باشد. (۵). آط، آب، آژ، آج، لب: چون. (۶). همه نسخه بدلها: گویی. (۷). آط، آب، آژ، آج، لب: بود. (۸). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: تفسیرش. (۹). آج، لب: النجار. (۱۰). اساس: المهم، به قیاس با نسخه قم، تصحیح شد. (۱۱). اساس: ندارد، از قم افزوده شد. صفحه: ۲۶۱ میضهم کقولهم فلان حسن الناس وجهها و شریفهم «۱» خلقا و وجهی دگر اینک گفتند: اینک را بر معنی حمل کرد شاعر، و اگر چه در لفظ «ابیض» گفت. مراد او نه لون است و بیاض او، و انما مراد او بخل است و خساست. فکانه قال: ابخلهم و احسبهم. و اما قول الممتبی: ابعده بعدت بیاضا لا بیاض له لانت اسود فی عینی من الظلم اینک نیز هم تفضیل نیست و معنی آن است: لانت اسود فی عینی و انت من الظلم، ای من عمله «۲» الظلم. و «من» تبیین راست چنین که گفتیم. و از صله افعال نیست، و هم اینک تأویل توان گفتن «۳» فی قول الشّاعر: یا لیتنی مثلک فی البیاض ابیض من اخت بنی اباض ای من قومها و جملتها، و اما قول الشّاعر: و ابیض من ماء الحديد کانه شهاب یدای اللیل داج عساکره خود از اینک باب نیست که ما در او بییم «۴»، برای آن که ابیض اینک جا نام شمشیر «۵» است، ای سیف ابیض کاین «۶» من ماء الحديد مطبوع منه و از صله افعال نیست. اینک جمله برای آن گفتیم تا کسی چیزی نیارد که آن اصل را که ما مقنن «۷» کردیم قدح کند. قوله تعالی: و ان کادوا لیفتنونک عن الذی اوحینا الیک، مفسران خلاف کردند در سبب نزول اینک آیت. سعید جبیر گفت: رسول- صلی الله علیه و علی آله- استلام حجر اسود می کرد در طواف خانه. مشرکان او را منع

کردند و گفتند: رها نکنیم تو را که استلام سنگ کنی الا آن که اینکه اصنام ما را استلام کنی، بر دل او بگذشت که اگر من چنین کنم و دلم به ایمان مطمئن، همانا باکی نباشد تا من از عبادت استلام باز نمانم. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. قتاده گفت: قریش شبی با رسول- علیه السلام- خلوت کردند و همه با او حدیث کردند و او را تعظیم و تبجیل -----
----- (۱). آب، آج، لب: شرفهم، آز: اشرافهم. (۲). همه نسخه بدلها: جمله. (۳). آط، آج، لب: توان گفت. (۴). قم: درورایم. [.....]

(۵). قم: سیف. (۶). آز: کان. (۷). قم: معین، آ، آج، لب: متیقن. صفحه: ۲۶۲ می کردند و می گفتند: تو سید مایی و پیشوای مایی و تو چیزی آورده‌ای که در عرب و عجم کس مانند آن نیاورد و غرض ایشان آن بود تا او را مخادعت کنند و بفرینند تا باشد که او مقاربت کند و بسازد با ایشان در بعضی مراد ایشان، خدای تعالی او را از آن عصمت کرد و اینکه آیت فرستاد. عبد الله عباس گفت: وفد ثقیف بنزدیک رسول آمدند و گفتند: با ما سه کار بکن تا ایمان [۱۴۱-پ]

آریم، رسول «۱» گفت: آن چیست! گفتند در نماز دولاً بنباشیم و اصنام را به دست خود نشکنیم «۲» و یک سال ما را به لات ممّع داری. رسول- علیه السلام- گفت: خیری نباشد در نمازی که در او رکوع نبود و سجود «۳» و ایا آن که اصنام به دست خود نشکنی «۴» اینکه روا باشد، و اما تمتع «۵» به لات. من اینکه نکنم. گفتند: یا محمد ما را می باید که از میان عرب «۶» تخصیصی باشد که از دیگران ممّیز باشیم. اگر گویند: چرا کردی! گو: مرا خدای فرمود. رسول- علیه السلام- ایشان را رها کرد و آب بخواست و وضو نماز کرد. گفتند: یا محمد «۷»؟ اکنون ما را یک سال مهلت ده تا ما برای بتان خود هدیه‌ای سازیم. آنگه ایمان آریم. رسول- علیه السلام- اندیشه کرد که «۸» ایشان را مهلت دهد. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: وَ إِن كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ، و نزدیک بود که اینکه کافران تو را مفتون کنند و از جای خود ببرند. از اینکه قرآن که ما به تو وحی کردیم تا چیزی دگر بر ما فرو «۹» بافی. و إِذَا لَاتَخَذُوكَ خَلِيلًا، پس آنگه تو را دوست گیرند. زجاج گفت: «ان» و «لام»، صله است برای تأکید و «ان»، مخفف است از ثقیله برای آن «لام» در خبر او است و التقدير: و انهم كادوا، و معنی آن است که: کادوا یفتنونك، نزدیک بود که تو را بفرینند و کاد فعل مقاربه است و اینکه فتنه اینکه جا استدلال «۱۰» و مکر و خدیعه است. و گفتند: مراد اضلال «۱۱» است، و اصل فتنه نوعی امتحان باشد که به آن طلب کنند خلاص چیزی از آنچه با او ملابسه کرده باشند. آنگه حق تعالی منت نهاد، گفت: -----

----- (۱). قم علیه السلام. (۲). آج، لب: بشکنیم. (۳). همه نسخه بدلها، بجز قم: رکوعی و سجودی نبود. (۴). آب، آز: نشکنید، لب: نشکند. (۵). همه نسخه بدلها: تمتع. (۶). همه نسخه بدلها، بجز قم ما را. (۷). مل: رسول الله. (۸). قم: تا. (۹). همه نسخه بدلها، بجز مل: فرا. (۱۰). قم: استرلال. (۱۱). آج، لب: ضلال. [.....]

صفحه: ۲۶۳ و لولا- أن تبتناك، و اگر نه آنستی که ما تو را بر جای بداشتیم به عصمت «۱». لقد کدت- ترکن- إلیهم شیئاً قلیلاً، نزدیک بود که ساکن شدی با ایشان. اندکی «۲» از آن اقوال که گفتیم. إِذَا لَادَقْنَاكَ، جواب شرطی محذوف است. یعنی اگر چنان کردی پس بچشانیدمانی «۳» تو را ضعف عذاب الحیوة، دو چندان عذاب که در حیات باشد، و دو چندان عذاب «۴» که در ممات باشد. یعنی عذاب مضاعف کردمانی تو را در دنیا و آخرت از عظم موقع اینکه معصیت و کثرت وقوع مفسدت «۵» عند آن از ضلال مردمان. قتاده گفت: چون «۶» آیت آمد رسول- علیه السلام- دعا کرد و گفت: اللهم لا تکنلی الی نفسی طرفه عین، بار خدایا مرا با من مگذار یک چشم زخم. ثم لا- تجد، آنگه گفت: اگر چنین بودی تو بر ما یاری و پستی نیافتی که تو را بر ما یاری کردی و عذاب «۷» ما از تو باز داشتی. و إِن كَادُوا لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ الْأَرْضِ، و اینکه «ان» نیز مخفف است از ثقیله. برای اینکه، «لام» با او ملازم «۸» است و نزدیک بود که تو را سبک گردانند از زمین لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا، تا تو را از آن جا بیرون کنند، یعنی «۹» زمین مدینه. کلبی گفت: مراد آن است که چون رسول- علیه السلام- از مکه به مدینه آمد. جهودان را خوش نیامد آمدن رسول- علیه السلام- به آن جا. و دانستند که از او بلا کشند. گفتند: یا محمد، نه تو پیغامبری «۱۰»! گفت: بلی گفتند: پس تو دانی که اینکه نه «۱۱» زمین

پیغامبران است «۱۲» و زمین پیغامبران شام است و ابراهیم آن جا بود «۱۳» و دیگر پیغامبران. اگر تو پیغامبری تو را به شام باید رفتن «۱۴» و اگر تو را آن جا از روم خوفی باشد خدای تو را نگاه دارد اگر پیغامبری و آن زمین مقدسه است و اینکه «۱۵» جا نه جای پیغامبران است چه اینکه شهری ----- (۱). مل: توفیق. (۲). آط، آب، آز، آج، لب: اندک. (۳). آط، آج، لب: بچشاندی، مل: بچشاندیدی. (۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و آج: عقاب. (۵). آط، آب، آز، آج، لب: مضرت. (۶). قم، آب، آز، آج، لب: حق. (۸). قم، آز: لازم. (۹). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل از. (۱۰). مل: پیغمبر، آز: پیغامبر مایی. (۱۱). آب، آز: «نه» ندارد. (۱۲). آب، آز: نیست. (۱۳). قم: بودی. (۱۴). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: رفت. [.....]

(۱۵). آب، آز، آج، لب: آن. صفحه: ۲۶۴ مجهول است. رسول- علیه السلام- خیمه به در زد. سه چهار میل از مدینه و در بعضی روایات تا به ذوالحلیفه «۱» بیامد و منتظر می بود تا اصحاب مجتمع شوند تا به شام رود چه گمان برد که جهودان اینکه به طریق نصیحت «۲» و مودت «۳» می گویند. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. وَ إِن كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوْكَ مِنَ الْأَرْضِ، ای ارض المدینه [۱۴۲-ر]. مجاهد و قتاده گفتند: مراد اهل مکه اند، و مراد به زمین، زمین مکه است. مجتمع شدند تا رسول را بقهر از مکه بیرون کنند، و اگر بکردندی خدای ایشان را امهال نکردی به غدای تا خدای پس از آن فرمود رسول را که: هجرت کند از مکه به مدینه. شهر بن حوشب گفت از عبد الرحمن بن غنم «۴» که: جهودان بیامدند و گفتند: یا با القاسم «۵»؟ اگر تو پیغامبری تو را به شام باید رفتن «۶» که آن زمین حشر و نشر است و جای پیغامبران است. رسول- علیه السلام- ایشان را باور نداشت «۷» برخاست «۸» به غزا به تبوک رفت و قصد او شام بود. چون به تبوک رسید، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: وَ إِن كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوْكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا، و رسول را فرمود تا با مدینه رفت و گفت: محیا و ممات تو اینکه جاست و مبعث تو از اینکه جاست، و إِذَا لَا يَلْبُثُونَ خِلَافَكَ، و آنکه گفت از پس تو ایشان مقام نکردندی و بنماندندی الّا روزگاری اندک. و اهل حجاز و ابو عمرو خواندند: «خلفك»، و باقی قراء خواندند: «خلافك» اعتبارا به قوله: فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعِدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ... «۹»، و معنی یکی باشد، قال الشاعر: عَقَبَ الرَّذَاذُ «۱۰» خلافها فكَانَهَا بَسَطَ الشَّوَابِطِ بَيْنَهُنَّ حَصِيرًا و مثله قوله: وَ إِذَا لَا تَمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا. «۱۱» سِنَّةً مِّن قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِن رُّسُلِنَا، نصب او بر فعلی مقدر باشد که لَا يَلْبُثُونَ بر او دلیل می کند، یعنی لَا يَلْبُثُونَ بَعْدَكَ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى يَهْلِكُوا هَلَاكًا مِّن كَذَّبُوا ----- (۱). آط، آب، آز، آج، لب: ذی الحلیفه. (۲). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: «نصیحت»

ندارد. (۳). قم: تودد. (۴). آط، آب، آز، آج، لب: علم. (۵). همه نسخه بدلها: ابا القاسم. (۶). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: رفت. (۷). همه نسخه بدلها: باور داشت. (۸). مل، آج، لب: درخواست. (۹). سوره توبه (۹) آیه ۸۱. (۱۰). آط، آج، لب: المراد. (۱۱). سوره احزاب (۳۳) آیه ۱۶. صفحه: ۲۶۵ بالرسول و كَسْتُنَا فِيمَن أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِن رُّسُلِنَا، همچنان که عادت و طریقت ماست، در پیغامبرانی که ما ایشان را پیش تو «۱» فرستادیم، چون امت ایشان را تکذیب کردند «۲»، ما ایشان را هلاک کردیم، با اینان نیز هم آن «۳» کنیم که با ایشان کردیم. و آن سنت و عادت آن بود که، تا پیغامبرشان در میان ایشان بودی عذاب نکردمانی ایشان را. چون پیغامبر از میان ایشان برون آمدی، ایشان را عذاب آمدی، یعنی که ایشان «۴» از عادت و سنت ما اینکه شناخته اند، چرا اختیار آن می کنند که تو از میان ایشان بروی، نه «۵» عذاب بر ایشان فرود آید، چه ایشان و جز ایشان در حمایت تواند از عذاب. و ذلک قوله: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ «۶»- الایه. وَ لَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا، و تو سنت ما را تحویل و تغییر و تبدیل نیابی، یعنی کس آن نتواند بگردانیدن «۷». و در نصب «سنت» کوفیان گفتند: بنزع الخافض ای کسنته من قد ارسلنا، و ربما قالوا بعدم الخافض و المعتمد ما قدمناه. قوله: أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ، اینکه «۸» امر است رسول را- علیه السلام- و امت را به اقامت نماز از وقت دلوک آفتاب. و در «دلوک»، خلاف کردند، ابراهیم التخعی «۹» و مقاتل «۱۰» حیان و ضحاک و سدی و یمان و ابن زید گفتند: «دلوک»، غروب باشد، فرو شدن آفتاب «۱۱». و بر اینکه قول امر به نماز شام باشد، قال الشاعر «۱۲»: هذا مقام قدمی رباح «۱۳» غدوة «۱۴» حتی دلکت

براح «براح»، اسم سائق الابل و «براح»، اسم للشمس، علم مبنی علی الکسر، کقطام و حدام و رقاش و یروی «براح» بکسر الباء جمع راحه، یعنی ان الناظر یضع کفه علی حاجبه «۱۵» من شعاعها لینظر ما بقی الی «۱۶» غروبها، و یقال: ذلک النجم اذا غاب. قال ذو الرّمّة: ----- (۱). آب، آز: پیش از تو. (۲). آز: گردن/ کردند. [.....]

(۳). قم: اینکه، آب، آز: همان. (۴). مل، آز را. (۵). قم: تا. (۶). سوره انفال (۸) آیه ۳۳. (۷). قم: کسی آن را بتواند گردانیدن. (۸). قم: اینکه جا. (۹). مل، آج، لب: النجعی. (۱۰). همه نسخه بدلها: مقاتل بن. (۱۱). آز: اقتات. (۱۲). آز شعر. (۱۳). آز، آج، لب: ریاح. (۱۴). آط، آب، آج، لب: عدوة، آز: عدوة. (۱۵). آط، آب، آز، آج، حاجیه. (۱۶). آز: من. [.....]
صفحه: ۲۶۶ مصابیح لیست «۱» باللواتی تقودها «۲» نجوم و لا بالافلات الدو [۱]

لك و دلیل اینکه تأویل، حدیث عبد الله مسعود است که او گفت: کان- علیه السلام- اذا غرب حاجب الشمس صلّی المغرب و أفطر إن کان صائماً. چون ابرو «۳» آفتاب فرو شدی، رسول- علیه السلام- نماز شام [۱۴۲- پ] کردی و اگر روزه داشتی، روزه بگشادی و سوگند خورد که اینکه ساعت وقت اینکه نماز است، و هی الّتی قال الله تعالی: أقم الصّلاة لدلوك الشمس. و عبد الله عباس و عبد الله عمر و جابر عبد الله انصاری و ابو العالیه و عطا و قتاده و مجاهد و حسن و مقاتل و عیید بن عمیر گفتند: دلوكها، زوالها. و اینکه روایت باقر و صادق است- علیه السلام- و دلیل اینکه تأویل حدیث ابو مسعود عقبه بن عمرو «۴» است که او گفت، رسول- علیه السلام- گفت: اتانی جبریل لدلوك الشمس حین زالت فصلی بی الظهر، گفت: جبریل به من آمد در وقت دلوك آفتاب چون زوال بیوده بود «۵» و در پیش ایستاد و «۶» نماز پیشین بکرد و من در پی او. و ابو برزه گفت: چون زوال آفتاب بیودی، رسول- علیه السلام- نماز پیشین بکردی و اینکه آیت برخواند: أقم الصّلاة لدلوك الشمس. جابر «۷» عبد الله انصاری گفت: رسول را- علیه السلام- به دعوت خواندم با جماعتی صحابه. چون طعام بخوردند وقت زوال بود، رسول- علیه السلام- از سرای «۸» بیرون آمد و گفت: اخرجوا فهذا حین دلكت الشمس، که اینکه آن وقت است که آفتاب به زوال رسید. و اینکه قول اولیتر است برای آن که جامع است نماز فرائض را جمله، برای آن که چون دلوك را بر زوال تفسیر دهند، نماز پیشین و دیگر در «۹» شود، و قوله: [إلی]

عَسَرَ اللَّيْلِ، نماز شام و خفتن در او شود. وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ، نماز بامداد باشد. پس آیت هر پنج نماز را مستغرق بود. و دلیل دیگر بر صحّت اینکه قول آن است که: جبریل- علیه السلام- چون رسول را نماز آموخت، ابتدا به نماز پیشین کرد، چنان که ابو هریره روایت کرد که، رسول- علیه السلام- گفت: جبریل به من آمد، آنکه که زوال آفتاب -----

---- (۱). آط، آب، آج، لیت، آز، لب: لست. (۲). آط، آب، آز، آج، لب: یقودها. (۳). قم: برو/ ابرو. (۴). آج، لب: ابو سعید عقبه بن عمر. (۵). آز: شده بود. (۶). آز: استاده. (۷). همه نسخه بدلها، بجز مل: جابر بن. (۸). مل، آج، لب: سرا. (۹). همه نسخه بدلها: در او. صفحه: ۲۶۷ بود و نماز پیشین بکرد و من در پی او. برفت چون سایه هر چیز همچند آن شد، باز آمد و نماز دیگر بکرد و من در پی او. چون آفتاب فرو شد باز آمد و نماز شام بکرد و من در پی او. چون شفق «۱» فرو شد باز آمد و نماز خفتن بکرد و من در پی او. چون صبح برآمد و نماز بامداد بکرد و من در پی او. آنکه روز دیگر آمد، آنکه «۲» سایه هر چیز «۳» همچندان بود و نماز پیشین «۴» کرد و من در پی او، و چون سایه دو چندان شد باز آمد و نماز دیگر کرد و من در پی او. و چون آفتاب فرو شد نماز شام کرد و چون دو دانگ «۵» از شب برفت باز آمد و نماز خفتن کرد. و چون روز روشن شد دگر روز باز آمد و نماز بامداد کرد و گفت: ای محمد «۶» نماز پیغامبران است که از پیش تو «۷» بودند. آنکه گفت: «ما بین هاتین الصّیلاتین وقت»، از میان اینکه وقت تا آن وقت، وقت است، یعنی روز اول نمازها به اول وقت کرد، و روز دوم به آخر وقت نماز کرد تا بدانند که اول کدام است و آخر کدام، و از میان اول و «۸» آخر نماز توان کردن، و مانند اینکه خبر به روایت جابر عبد الله انصاری آمد و به روایت عبد الله عباس، جز که در روایت جابر آمد که: صلّی بی جبریل و انا خلفه و الناس خلفی، جبریل نماز کرد و من در پی او و مردم در پی

من، و باقی حدیث بر آن سیاق که گفتیم: *إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ*، قیل: غسق اللیل ظلامه، و قیل: *أَوَّلُ ظَلَامِهِ*. عبد الله عباس گفت: بدو اللیل. قتاده گفت: *صَلَاةُ الْمَغْرِبِ*. مجاهد گفت: *غُرُوبُ الشَّمْسِ*. ابو عبیده گفت: سواده. قال ابن قیس الرقیات (۹). *أَنَّ هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَسَقَا* و اشتکیت الهم و الارقا و غسق اللیل، یغسق غسوقاً (۱۰) اذا اظلم. و *قُرْآنُ الْفَجْرِ*، ای قراءه الفجر، یعنی *صَلَاةُ الْغَدَاةِ*. بگفتیم (۱۱): نماز شام و خفتن داخل است در غسق اللیل [۱۴۳-ر]

و مراد به *قُرْآنُ الْفَجْرِ*، نماز بامداد است. و کنایت کرد از او به قرآن، و مراد قراءت (۱۲)، چه قراءت، از جمله ارکان او رکنی است. و در نصب او دو وجه گفتند: یکی آن که ----- (۱). قم آفتاب. (۲). همه نسخه بدلها که. (۳). همه نسخه بدلها هر چیزی. (۴). قم، مل: دیگر. (۵). قم، آز: دنگ. [.....]

(۶). همه نسخه بدلها اینکه. (۷). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: پیش از تو. (۸). قم: تا. (۹). *أَطُ، آج، لَب: الزَّوْمَانِ*. (۱۰). *أَب، آز: غَسَقَا*. (۱۱). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل که. (۱۲). مل است. صفحه: ۲۶۸ عطف است بر *صَلَاتِ*، ای اقم قرآن (۱) الفجر. و دگر بر اغرا، ای، *عَلَيْكَ بِصَلَاةِ الْفَجْرِ*، ای الزمها و لا تقصیر (۲) فیها، *إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانِ مَشْهُودًا*، که نماز بامداد نماز مشهود (۳) است. یعنی فریشتگان شب و روز حاضر باشند به او برای (۴) آن که وقت نزول اینان باشد و صعود ایشان (۵). فریشتگان شب در آخر دیوان عملش بنویسند، و فریشتگان روز در اول دیوان، اگر به اول وقت کند. و (۶) اینکه دلیل است بر آن که تغلیس نماز بامداد مستحب است، چنان که مذهب ماست، و در آیت دلیل است بر آن که وجوب نماز به اول وقت تعلق دارد، چنان که مذهب ماست و مذهب شافعی و بیشتر فقها خلافا لاهل العراق. و ابو سلمه روایت کرد از ابو هریره که، رسول - *صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ* (۷) - گفت: نماز جماعت را تفضیل داده‌اند بر نماز تنها به بیست و پنج نماز، و نماز بامداد را فریشتگان شب و روز حاضر آیند، اگر خواهی بخوانی: *إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانِ مَشْهُودًا، وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ*، «من» تبعیض راست از شب، یعنی در بعضی از شب بیدار شو به، باللیل. مفسران گفتند: «تهجد» بیداری باشد پس از خواب، یقال: هجد اذا نام و تهجد اذا سهر، و قال بعض اهل اللغة: تهجد اذا نام و اذا سهر، و هو من الاضداد. یکی از جمله انصاریان گفت: من با رسول - *عَلَيْهِ السَّلَام* - بودم در سفری، شب در آمد. گفتم، بنگرم تا رسول نماز چگونه می کند، گفت: رسول - *عَلَيْهِ السَّلَام* - بخت، چون بیدار شد. سر سوی آسمان کرد و پنج (۸) آیت از آخر آل عمران بخواند (۹). *إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ - أَلَى قَوْلِهِ: إِنَّكَ لَا تُخَلِّفُ الْمِيعَادَ* (۱۰). *أَنَّهُ مَسَاكٌ بِرِغْفِ وَ كَارِ بَسْتِ، أَنَّهُ قَرِيبُهُ* آب بر گرفت و وضوی نماز باز کرد و نماز کرد - ما شاء الله، *أَنَّهُ بَخْتِ، أَنَّهُ بِرِخَاسْتِ* (۱۱)، همچنان کرد که اول کرده بود. ----- (۱). *أَب، آز: قراءت*. (۲). *أَج، لَب: تقصیر*. (۳). *أَسَاس، آج، لَب: مشهور*. با توجه

به معنی عبارت و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). مل: تا و رای آن که. (۵). *أَج، لَب: باشد*. (۶). قم او. (۷). *أَطُ، آج، لَب: علیه السَّلَام، آب، آز: علیه الصَّلوة و السَّلَام*. [.....]

(۸). *أَسَاس: چهار*، با توجه به نسخه آب و اشاره مجدد نسخه اساس در دو صفحه بعد، تصحیح شد. (۹). مل: بر خواند. (۱۰). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۰ تا ۱۹۴. (۱۱). مل: و پس برخاست، آب، لب: خواست. صفحه: ۲۶۹ بدان که: نماز شب از جمله سنتهای مؤکد است، و رسول - *صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ* - در وصیتش امیر المؤمنین (۱) را می گوید: یا علی *عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ*، علیک بصلاة اللیل، علیک بصلاة اللیل، بر تو باد که نماز شب کنی، و تکرار کرد سه بار برای تاکید. و رسول - *عَلَيْهِ السَّلَام* - گفت: (۲) «من کثر» صلاته باللیل حسن وجهه بالتهار، گفت: هر که را نماز بسیار بوده به شب، به روز رویش نکو باشد. و همچونین (۳) گفت - علیه السَّلَام: *بَشِّرِ الْمَشَّائِينَ إِلَى الْمَسَاجِدِ فِي ظُلْمِ اللَّيْلِ بِالنُّورِ النَّامِ*، یوم القیامه، مژده ده روندگان را به مسجدها در تاریکی شب به نور تمام روز قیامت. و وقت نماز شب آنکه بود که شب به نیمه رسد، در نصف آخر مستحب آن است که برخیزد و بر جامه خواب بنشیند تا ساکن شود و دعای مخصوص که هست بخواند من قوله: *الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَدَّ عَلَيَّ رُوحِي لِأَعْبَدَهُ وَ أَحْمَدَهُ* - تا به آخر. *أَنَّهُ مَسَاكٌ بِرِغْفِ وَ كَارِ بَسْتِ، أَنَّهُ قَرِيبُهُ* بر گیرد و کار بندد، *أَنَّهُ مَسَاكٌ بِرِغْفِ وَ كَارِ بَسْتِ، أَنَّهُ قَرِيبُهُ* به میان سرای آید و در اطراف آسمان نگرند و بگوید: *الهِی غَارَتْ* (۴) *النُّجُومِ وَ نَامَتِ الْعِیُونَ وَ أَنْتَ الْحَيُّ*

القیوم لا تأخذک سنه و لا نوم- تا به آخر دعا چنان که در کتب عبادات مسطور است. آنگه پنج آیت «۵» آخر آل عمران بخواند: *إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ - أَلَى قَوْلِهِ: إِنَّكَ لَا تُخَلِّفُ الْمِيعَادَ* «۶». آنگه برخیزد و وضوی نماز باز کند به شرایط خود. آنگه به نمازگاه آید و روی به قبله آرد و بگوید: *اللَّهُمَّ أَنْتَ اتَّوَجَّهَ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَ آلِهِ وَ اقْدَمَهُمْ بَيْنَ [یدی] «۷» حَوَائِجِي لِلدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ - أَلَى آخِرِ الدَّعَاءِ: آنگه به هفت تکبیر نماز ببندد «۸» وَ وَجَّهْتَ «۹» بخواند، وَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ «۱۰» بخواند وَ: قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ، «۱۱» وَ در «۱۲» دوم الْحَمْدُ «۱۳». وَ: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ «۱۴»، وَ میان هر دو رکعت دعای هست مخصوص، اگر داند بخواند [۱۴۳-پ]*

و آنگه شش رکعت نماز دیگر بکند به آنچه خواهد و داند. و مستحب آن است که سورت‌های دراز بخواند در او، چون سوره «الانعام» و «الکھف» و ----- (۱). آط، آب، آز، آج، لب علی، مل: علی بن ابی طالب. (۲). قم. کثرت. (۳). همه نسخه بدلها: همچین. (۴). آط، آب: غادت. (۵). مل: آنگاه اینکه آیت‌های. (۶). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۰ تا ۱۹۴. (۷). اساس: ندارد، از قم افزوده شد. (۸). قم: بیوندد، آط، آب، آز، آج، لب: بندد. (۹). اشاره است به سوره انعام (۶) آیه ۷۹. (۱۰-۱۳). اشاره است به سوره فاتحه الكتاب (۱). [.....]

(۱۱). سوره کافرون (۱۰۹) آیه ۱. (۱۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل رکعت. (۱۴). سوره اخلاص (۱۱۲) آیه ۱. صفحه: ۲۷۰ «الانبیاء» و مانند اینکه. اگر داند و وقت دارد آنگه دو رکعت نماز شفع کند «۱»، رکعت اول به «الحمد» و «سوره الملک» و دوم به «الحمد» و: *هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ* «۲»، و اگر وقت ندارد بر معوذتین اختصار کند، آنگه فصل کند میان شفع و وتر به سلام و دعای هست مخصوص بخواند آنگه نماز وتر کند. یک رکعت به آنچه خواهد از قرآن. آنگه دعای وتر بخواند و اگر دعا معین نماند، آن چه داند بخواند و خیر خود را و مسلمانان را از خدای بخواد «۳» و مستحب است که چهل مؤمن را نام بگوید یا بیشتر و خدای بخواد. آنگه رکوع کند و چون سر بردارد از رکوع دعای مخصوص بخواند و نماز تمام کند. اگر صبح اول برآمده باشد رکعتی الفجر بکند و الا تسبیح و تهلیل می کند تا صبح برآمدن. چون صبح دوم برآید نماز بامداد کند فریضه، فهذا معنی قوله: *فَتَهَجَّجِدْ بِهِ وَ قَوْلِهِ: نَافِلَةٌ لَكَ. عبد الله عباس گفت: خاصه لك. مقاتل حیان گفت: كرامه و عطية لك. و به روایتی دیگر «۴» عبد الله عباس گفت: فریضه لك و گفت: نماز شب بر رسول - علیه السلام - واجب بود و بر دیگران سنت. و اینکه قول اصحاب ظاهر است و اصحاب اخبار «۵». بعضی دیگر گفتند: در اول شرع نماز شب بر رسول - علیه السلام - واجب بود. آنگه خدای تعالی تخفیف کرد از او. قتاده و فراء گفتند: تطوعاً لك و فضیله، و عامه فقها بر این اند و اصل نافله «۶» ای زیادت و غنیمت را برای آن نفل خوانند که اینکه زیادت کرامتی بود که خدای تعالی داد اینکه امت را. و آنان که گفتند: فریضه بود بر رسول، گفتند: معنی آن است که زیاده لك علی الفرائض. عسی أن یبعثک، ای رجاء ان یبعثک ربك، امید آن را که خدای تعالی تو را به مقام محمود رساند و مفسران گفتند: «لعل» و «عسی» از خدای واجب باشد. و ما آنچه تحقیق آن است گفتیم در چند جای از اینکه کتاب و آن که اینکه طمع و رجا راجع نیست با خدای تعالی بل با مکلف تا مغری نشود به قبیح «۷» به اینکه امان «۸». و اما مقام محمود بیشتر اهل علم برآند که، مقام شفاعت است و آن مقامی است که یغبطه «۹» ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز مل در.*

(۲). سوره انسان (۷۶) آیه ۱. (۳). آج، لب: بخواند. (۴). قم: از عبد الله عباس. (۵). آج، لب: اخبار. (۶). همه نسخه بدلها زادت بود من قوله تعالی: *وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً* را. (۷). آج: قبح، لب: فتح. (۸). قم: اما، مل: امامان. (۹). آط، آب، آز، آج، لب: یغبط بها، مل: یغبط به. صفحه: ۲۷۱ به الاولون و الآخرون، و او را بر آن مقام تمنّا کنند اولینان و آخرینان. عبد الله مسعود را پرسیدند از اینکه، گفت: مقام خلت است. حذیفه بن الیمان را پرسیدند که: مقام محمود چیست! گفت: فردای قیامت خلاق را در صعیدی بدارند. هر کس سخن نیارد گفتن، اول کسی که او را بخوانند رسول ما باشد - صلی الله علیه و علی آله - چون او را بخواند او گوید: *لبيك و سعديك و الخير في يدك و الشر ليس اليك و المهدي من هديت و عبدك بين يدك منك و بك و*

لك و اليك لا- ملجأ و لا- منجا منك الا اليك تباركت و تعاليت سبحانك رب البيت. فذلك قوله: عَسَىٰ اَنْ يَّبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا. قتاده روایت کرد «۱» از انس مالک از رسول- علیه السّلام- که او گفت: روز قیامت مؤمنان گناهکار مجتمع شوند. خدای تعالی ایشان را الهام دهد تا گویند: بیای تا شفیع انگیزیم به خدای تعالی، تا باشد که مرا از اینکه مقام برهاند. آنکه بیایند، بنزدیک آدم آیند «۲» و گویند: یا آدم صفی؟ تو بنده‌ای که خدای تعالی تو را برگزید و به دست قدرت خودت «۳» بیافرید و فریشتگان را پیش تو به سجده «۴» آورد و تو را نامها پیاموخت، اگر شفاعت کنی خدای را برای ما. آدم گوید: لست هناک «۵»، من اینکه پایه ندارم، مرا خود خطیبتی هست که از آن شرم می‌دارم. از آن جا بیایند به «۶» نوح آیند. گویند ای نوح؟ تو اول پیغامبری که خدای تعالی او «۷» را به کافه خلقان فرستاد، اگر شفاعت کنی ما را. گوید: من اینکه پایه ندارم، به ابراهیم روی «۸». بنزدیک ابراهیم خلیل آیند، و گویند: ما را شفیع باش بنزدیک خدای تعالی، گوید: لست هناک، من اینکه قوت «۹» ندارم، به موسی روی «۱۰». بیایند به موسی آیند، او نیز جواب دهد «۱۱» همچونین [۴۴- ر]

به عیسی آیند او گوید: اینکه پایه «۱۲» کس را نباشد مگر محمّد را، که او سیّد اولین و آخرین است. ایشان پیش «۱۳» من آیند و پیش من صف کشند و مرا گویند: ای سیّد اولین و آخرین؟ ما را شفیع باش بنزدیک خدای که آن پایه که تو ----- (۱). قم: کند. (۲). همه نسخه بدلها: ندارد. [.....]

(۳). آج، لب: خود. (۴). آط، آب، آز، آج، لب: به سجود. (۵). آط، آب، آز، آج، لب نیستم. (۶). آط، آب، آز، آج، لب: بر. (۷). آط، آب، مل، آز: ترا. (۸-۱۰). آب، مل، آز، آج، لب: روید. (۹). قم: پایه. (۱۱). آط، آب، آز، آج، لب که به عیسی روید. (۱۲). مل: پایه و منزلت. (۱۳). قم: به نزد. صفحه ۲۷۲ راست امروز کس را نیست. گفت: من برخیزم و ایشان دو صف کشیده پیش من و من در میان ایشان بروم و پیش خدای روم و دستوری خواهم، چون دستوری یابم به روی در آیم پیش خدای- عزّ و جل. حق تعالی گوید: سر بردار و بخواه تا چه می‌خواهی تا بدهند تو را. و شفاعت کن تا ببخشند. من سر بردارم و خدای را بستایم به تحمیدی که مرا آموخت. آنکه شفاعت کنم چندانی که مرا حد بر زده باشند به من بخشند باز دگر باره مراجعت کنم و پیش خدای تعالی به روی در آیم. خدای تعالی گوید: سر بردار و بگو تا بشنوند و بخواه تا ببخشند و شفاعت کن تا قبول کنند من دگر باره به شفاعت در آیم. از خدای تا به حدی شفاعت کنم و قبول افتد و من ایشان را به بهشت فرستم، دگر باره به روی در آیم و شفاعت خواهم گویند: سر بردار و بخواه، بخوام، جهانی دیگر را به من بخشند. بار چهارم گویم: بار خدایا؟ جماعتی مانده‌اند که ایشان را قرآن محبوس بکرده است. یعنی به حکم قرآن محبوس‌اند. به حق چندانی شفاعت می‌کنم تا هر کس را که گویند «لا اله الا الله» باشد و در دل او مقدار جوی ایمان بوده باشد بخوام و به من بخشند، تا چندانی شفاعت کنم که در دوزخ جز کافری «۱» محض نماند. یزید بن صهیب الفقیر گفت: من مردی برنا بودم و بر رای خوارج بودم که «فاسق» را کافر گویند، بر خاستم با جماعتی بسیار به حج رفتیم. چون به مدینه رسول آمدیم «۲»، جابر عبد الله انصاری را دیدم پشت به ستونی باز داده و ذکر دوزخیان می‌کرد من از سر جوانی گفتم: یا صاحب رسول الله اینکه چه حدیث است که تو می‌گویی و خدای تعالی می‌گوید: رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلُ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ «۳» و می‌گوید: كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا... «۴»، مرا گفت: ای جوان تو قرآن دانی! گفتم: آری. گفت: مقام محمود خوانده هستی «۵». رسول را علیه السّلام فی قوله تعالی: عَسَىٰ اَنْ يَّبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا، گفتم: آری آن چه مقام است! گفت: آن مقامی است که خدای تعالی او را آن جا بدارد و به شفاعت او خلائقی «۶» را از دوزخ بیارد. آنکه در اینکه حدیث گرفت و آنچه از رسول ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز قم: کافر. (۲). آط، آب، آز، آج، لب: در آمدیم، مل: آمدم. (۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۲. (۴). سوره سجده (۳۲) آیه ۲۰. [.....]

(۵). آط، آب، آز، آج، لب: خوانده هستی، مل: خوانده‌ای. (۶). آط، آب، آز، آج، لب: خلقی. صفحه ۲۷۳ شنیده بود تا به آن جا رسید

که صراط چگونگی بر دوزخ نهند و خلقان چگونه بر او گذر کنند! آنکه گفت: رسول- علیه السّلام- گفت: گروهی را از دوزخ بیارند پس از آن که سوخته شده باشند و سیاه گشته چون چوب آنوس و ایشان را به جوی از جویهای بهشت برند و بشویند از آنجا برآیند به مانند کاغذ به سپیدی «۱»، ما از بر او بیامدیم و گفتیم: همانا اینکه پیر دروغ می گوید بر رسول «۲» روز کی چند در مدینه مقام کردیم، وبایی در ما افتاد که از ما جز یک مرد از مدینه بیرون نیامد باقی بمردند. زهری روایت کرد از از زین العابدین علی بن الحسین از پدرش از جدش از رسول- صلی الله علیه و علی آله- که او گفت: چون روز قیامت باشد، خدای تعالی فرماید تا زمین را بکشند همچنان که ادیم، تا هیچ آدمی را بیش از آن جای نباشد که قدم بر او نهد «۳» اول کس که او را «۴» بخوانند من باشم و جبریل بر راست عرش «۵» باشد. من گویم: بار خدایا! اینکه خیر داد مرا که تو او را فرستادی بر من به پیغام. خدای تعالی گوید: راست گفت، من فرستادم او را. آنکه به شفاعت درایم، گویم: بار خدایا! بندگان تواند و تو را پرستیده‌اند در اطراف زمین، مرا اجابت کنند، آن مقام محمود است. ابو الزّعر «۶» روایت کند از عبد الله سلام که او گفت: اول شفیع «۷» روز قیامت روح القدس باشد. جبریل پس ابراهیم پس موسی و عیسی پس پیغامبر شما برخیزد و شفاعت کند و کس را آن شفاعت نباشد که او را، آن مقام محمود است. قتاده گفت: از انس مالک که، رسول- علیه السّلام- گفت: [۱۴۴-پ]

فردا قیامت براق را پیش من آرند، گویند: به آن خدای که تو را به حق به خلقان «۸» فرستاد «۹» که بر من نشینی تا ضمان شفاعت نکنی مرا، و روایاتی «۱۰» دگر آن است که: مراد به مقام محمود، مقام رسول است بر عرش یا بر کرسی. عبد الله عمر روایت کرد که رسول- علیه السّلام- اینکه آیت برخواند آنکه گفت: ----- (۱). آط، آب، آج، لب: کاغذی سفیدی، آز: کاغذ سفید. (۲). همه نسخه بدلها: دروغ می گوید بر رسول. (۳). آط، آب، آز، آج، لب: پای بر زمین نهد. (۴). آط، آب، آز، آج، لب: اول کس را که. (۵). آط، آب، آز، آج، لب: من. (۶). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: ابو الزعری. (۷). آز، آج، لب: شفیع. (۸). آط، آب، آج، لب: خلق. (۹). آط، آب، آز، آج، لب: فرستاده است. (۱۰). آب، آز: روایتی. صفحه : ۲۷۴ خدای تعالی مرا چندانی نزدیک گرداند تا مرا بر عرش نشاند. و لفظ دیگر تا مرا بر سریر نشاند. ابو وائل «۱» روایت کرد کرد از عبد الله مسعود که، رسول- علیه السّلام- گفت: خدای تعالی ابراهیم را خلیل گرفت و صاحب شما را یعنی مرا، او خلیل خدای است و گرامی ترین خلقان بر خدای، آنکه برخواند: عَسَى أَنْ يَعْثُكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا، گفت: تا مرا بر عرش نشاند. سیف السدوسی روایت کرد از عبد الله سلام، که او گفت: روز قیامت کرسی «۲» بیارند «۳» و در پیش عرش بنهند و پیغامبر شما بر آن جا بنشینند. و لیث، از مجاهد، حدیث عرش روایت کرد و از اینکه امتناعی نیست، چه عرش خدای را- جل جلاله- نه جای نشست است. وَقُلْ رَبِّ ادْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ، عامه قراء «مدخل» و «مخرج» خواندند به ضم هر دو «میم» به معنی ادخال و اخراج. و حسن بصری مدخل و مخرج خواند، به معنی الموضع «۴»، و مفسران در تأویلش خلاف کردند. عبد الله عباس و حسن و قتاده گفتند: ادخلنی مدخل صدق، بار خدایا؟ مرا در جای صدق بر، یعنی مدینه و از جای صدق برون بر، یعنی مکه، و مفعول هم مصدر باشد، هم موضع باشد، هم مفعول باشد. و آیت گفتند، آنکه آمد که رسول «۵» را- علیه السّلام- هجرت فرمودند. ابو حمزه الثمالی روایت کرد از صادق جعفر بن محمد- علیهما السّلام- از پدرانش از رسول- علیه السّلام- که: رسول- علیه السّلام- اینکه آنکه گفت که در غار شد از مکه بیرون آمده «۶». پس مراد به مدخل، غار است، و به مخرج مکه. و گفتند: مُدْخَلَ صِدْقٍ، مدینه است، و مُخْرَجَ صِدْقٍ غار است. ضحاک گفت: ادخلنی مدخل صدق، گفت: مرا از مکه بیرون آر، و أَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ، و مرا باز مکه «۷» بر. در اول ایمن و در دوم ظافر «۸». عطیه «۹» گفت، از -----

--- (۱). آب، آز، ابو وابل. (۲). آط، آب، آز، آج، لب: کرسی را. [.....]

(۳). مل: سازند. (۴). آز: وضع. (۵). آز، آج، لب: ندارد. (۶). قم بود. (۷). مل: با مکه، آط، آب، باز با مکه، آز: باز به مکه، آج، لب: باز در مکه. (۸). آز: ظاهر. (۹). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: عطا. صفحه : ۲۷۵ عبد الله عباس: ادخلنی مدخل صدق فی

القبر، مراد آن است که مرا در گور بر، و آن جای صدق است، و مرا از گور بیرون آر به قیامت به محشر و آن جای صدق است. مجاهد گفت: ادخلنی فی امرک الذی أرسلتني به، مرا در آن کار بر که مرا برای آن فرستادی از ادای شریعت و تبلیغ رسالت، و مرا از عهده تکلیف و تبعیت گذارد آن «۱» بیرون آر، در هر دو جای «۲» با صدق. کلبی گفت: اینکه آنگه گفت که از تبوک باز گشت. گفت مرا در مدینه بر، و از مدینه بیرون آر و با مکه بر فتح بر آورده برای «۳» من. عطا گفت: ادخلنی فی طاعتک، مرا در طاعت خود بر به صدق و اخلاص و از عهده آن بیرون آر چون گذارده باشم بی تقصیر «۴». قتاده گفت از حسن: ادخلنی مدخل صدق، مرا به بهشت بر، و آخر جینی مخرج صدق، مرا از مکه به مدینه بر تا دعا جامع «۵» باشد دنیا و آخرت را. بعضی دگر گفتند، معنی آن است که: هر کار که مرا در او خواهی بردن به صد «۶» در بر و «۷» به صدق بیرون آر، و مرا از آنان مکن که یدخل بوجه و یخرج بوجه، که بر وی در شود و بر وی بیرون آید، فان ذا الوجهین لا یکون امینا عند الله، که دو روی بنزدیک خدای امین نباشد، و اجعل لی من لدنک سلیطاناً نصیراً، و مرا از نزدیک تو «۸» سلطانی و حاجتی کن منصور. مجاهد گفت: سلیطاناً نصیراً، ای حجه بینة. حسن گفت: ملکا قویاً، ملکی قوی که مرا به آن نصرت کنی بر آنان که با من دشمنی کنند «۹» و عزای ظاهر که دین تو به آن راست دارم. خدای تعالی او را به اینکه دعا ملک پارس و روم وعده داد. قتاده گفت: رسول- علیه السلام- دانست که او را بر آن کار قوت نباشد الا به سلطانی «۱۰» از قبل خدای تعالی، از خدای سلطانی خواست. منصور قوی مؤید من قبل الله. برای کتاب خدای و اقامت حدود او، و اینکه سلطان، رحمتی باشد از خدای تعالی که اگر نه آن رحمت بودی بهری بر بهری غارت کردند، [۱۴۵- ر]

و قوی ----- (۱). آب، مل، آز، آج، لب: گذاردن. (۲). همه نسخه بدلها: حال. (۳). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: برابر. (۴). آج، لب: بی تقدیر. (۵). مل: خاضع. (۶). قم: درو. آط، آب، آز، آج، لب: به صدق بر. (۷). همه نسخه بدلها بجز قم: ازو. [...]

(۸). مل: خود. (۹). آج، لب: بر من دشمنی کردند. (۱۰). قم: سلطان. صفحه: ۲۷۶ ضعیف را بخوردی. بعضی دگر گفتند: فتح مکه خواست «۱». کلبی گفت: مراد به اینکه سلطان نصیر، عتاب «۲» بن اسید بن ابی العیص بن امیه است که رسول- علیه السلام- او را بر مکه عامل کرد و گفت: برو که من تو را عامل کردم علی اهل الله، یعنی اهل حرم خدای. و او مردی سخت بود بر فاسقان، و لاین بر مؤمنان. او گفت: و الله که اگر کسی از نماز جماعت باز ایستد گردنش بزنم، که تخلف نکند از نماز جماعت الا منافقی. اهل مکه گفتند: بر اهل خدای عامل کرده ای «۳» عتاب «۴» بن اسید را و او اعرابی جلف جافی «۵» است. رسول- علیه السلام- گفت: من در خواب دیدم که عتاب «۶» بن اسید به در بهشت فراز آمد و در بجنانید، جنبانیدنی سخت. در بگشادند و او در رفت خدای به او اسلام را نصرت کرد و او مسلمانان را نصرت کرد بر کافران پس «سلطان نصیر» آن است. و قل جاء الحق و زهق الباطل، ای جاء القرآن و ذهب الشیطان. زهق، ای بطل و هلک، اینکه قول قتاده است. سدی گفت: حق، اسلام است، و باطل شرک. و گفتند: حق، دین «۷» خداست، و باطل اصنام و اوئان. ابن جریج گفت: حق، جهاد است و قتال. إن الباطل کان زهوقاً، که باطل، مادام زاهق بوده است و هو من قولهم: زهقت نفسه اذا خرجت، و زهق السهم اذا جاوز الغرض، چون تیر از نشانه بگذرد و ضایع شود. عبد الله مسعود و عبد الله عباس گفتند: چون رسول- علیه السلام- مکه بگشاد، پیرامن کعبه سیصد و شست بت نهاده بودند و هر قومی روی به صنم خود کرده. رسول- علیه السلام- بر آن بتان می گردید و چوبکی «۸» در دست داشت. آهنی در سر آن زده و در چشم و روی پهلوی آن بتان می زد و می خواند: و قل جاء الحق و زهق الباطل، إن الباطل کان زهوقاً، به هربت که بگذشت «۹» به روی در آمد. مشرکان با یکدیگر می گفتند: به سر: سخت ساحر است اینکه محمد؟ و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمۃ للمؤمنین، آنگه خدای تعالی گفت: ما ----- (۱). قم: است. (۲-۴-۶). همه نسخه بدلها بجز قم: غیاث. (۳).

مل، آج، لب: کرد. (۵). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: عامی. (۷). مل: بر. (۸). مل: شفتکی. (۹). آط، آب، آز، آج، لب: آن بت. صفحه: ۲۷۷ فرو می فرستیم از قرآن آنچه او شفاست و رحمت مؤمنان را. و وجه تسمیت «۱» قرآن شفا سه معنی دارد: یکی آن که

بر دست آن کس که ظاهر شد دلیل نبوت و صدق او کرد تا مردم از حیرت (۲) ضلالت به او هدایت یافتند و خلاص، چون بیمار (۳) که از علت شفا یابد، و وجه دوم آن که در او بیان است و ادله واضحه که صاحب شک و شبهت چون در او نظر کند به علم رسد و علم، شک او زایل گرداند و چون قدیم - تعالی - شک و نفاق را به بیماری تشبیه کرد. فی قوله: *فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ* (۴)، ای شک و نفاق، علوم و ادله را وصف کردن به شفا، من احسن الوصف و اوقع التشبیه باشد. و وجه سهام آن که ممتنع نبود که مردم به او تبرک کنند و استشفاء، و به او طلب شفا کنند، چه اخبار به اینکه وارد است و از جمله نامهای فاتحه کتاب یکی «سوره الشفا» است. و صادق - علیه السلام - گفت: هر که را بیماری باشد باید که بامداد چون روی از نماز بر گرداند، هفت (۵) بار الحمد بخواند و باز بر او دمد و اگر به نشود روز دیگر هفتاد (۶) بار بخواند، من ضامنم به شفا، الا که بیماری باشد که اجل او در آن باشد. رسول - علیه السلام - گفت: القرآن هو الدواء. و رجاء الغنوی گفت، از رسول - علیه السلام - شنیدم که گفت: من لم يستشف بالقرآن فلا شفاه الله، هر که او به قرآن طلب شفا نکند خدای او را شفا مدهاد. *وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا*، و اینکه قرآن کافران را نینفازد (۷) جز زیانکاری، برای آن که به او انتفاع برنگیرند و در او اندیشه نکنند تا به او مهتدی شوند. همام گفت، از قتاده شنیدم که او گفت: هیچ کس نباشد که با قرآن مجالست کند و الا از نزدیک او با زیادتی یا نقصانی برخیزد، یعنی قرآن شفا و رحمت است مؤمنان را و خسار (۸) و تباب است ظالمان را و کافران را و اینکه آیت برخواند. قوله تعالی - عز و جل:

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۸۳ تا ۱۱۱]

[اشاره]

وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَى بِجَانِبِهِ وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يُؤْسَا (۸۳) قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرْبُكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا (۸۴) وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (۸۵) وَ لَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَ كَيْلًا (۸۶) إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا (۸۷) قُلْ لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا (۸۸) وَ لَقَدْ صَدَقْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرَ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا (۸۹) وَ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَبُوعًا (۹۰) أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَ عِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا (۹۱) أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتِ عَلَيْنَا كَيْفًا أَوْ تَأْتِي بِلِلِّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا (۹۲) أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِزُجَيْكَ حَتَّى تُنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا (۹۳) وَ مَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبْعَثِ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا (۹۴) قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا (۹۵) قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۹۶) وَ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يَضِلَّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ عُميًا وَ بُكْمًا وَ صُغْمًا مَا وَاهُمْ جَهَنَّمَ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا (۹۷) ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِأَنْتَهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَ قَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَ رُفَاتًا أِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا (۹۸) أَوْ لَمْ يَزُوا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَ جَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا - لَا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا - كُفُورًا (۹۹) قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَيْتُمْ حَشِيَّةَ الْإِنْفَاقِ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا (۱۰۰) وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَمَسَّلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا (۱۰۱) قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ بِصَائِرٍ وَ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا (۱۰۲) فَأَرَادَ أَنْ يَنْتَفِزَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَ مَنْ مَعَهُ جَمِيعًا (۱۰۳) وَ قُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا (۱۰۴) وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَّلَ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا (۱۰۵) وَ قَرَأْنَا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَ

نَزَلْنَاهُ تَنْزِيلًا (۱۰۶) قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا- تُوْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا (۱۰۷) وَ يَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا (۱۰۸) وَ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَ يَزِيدُهُمْ خُشُوعًا (۱۰۹) قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَ لَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَ لَا تُخَافِتْ بِهَا وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (۱۱۰) وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَّلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ كَبْرَهُ تَكْبِيرًا (۱۱۱) «۹»

[ترجمه]

----- (۱). آط، آب، آز، آج، لب: تشبیه. (۲). آط، آب، آج، آج. و. (۳). آط، آب، آج، لب: بیماری. (۴). سوره بقره (۲) آیه ۱۰ و مائده (۵) آیه ۵۲. [.....] (۵). مل: یک بار. (۶). آط، مل، آج: هفت. (۷). آط، آب، آز: بنیفازد. (۸). آط، آب، آز، آج، لب: خسارت. (۹). اساس: یوسا، که با توجه به رسم الخط قرآن مجید تصحیح شد. صفحه: ۲۷۸ چون نعمت کنیم بر آدمی، برگردد و دور کند جانب خود چون به او رسد بدی، باشد نوید. [۱۴۵-پ]

بگو همه کس کار کند بر خوی خود، خدای شما داناتر است به آن که او راه یافته تر است. می پرسند تو را از روح، بگو که روح از فرمان خدای من است و ندادند «۱» شما را از علم مگر اندکی. و اگر خواهیم ببریم آنچه «۲» وحی کردیم به تو، پس نیابی تو را به آن بر ما و کیلی. مگر بخشایشی از خدای تو که فضل او بر تو بزرگ بوده است. بگو اگر گرد آیند انسیان «۳» و جئیان «۴» بر آن که بیارند مانند اینکه قرآن، نیارند مانند «۵» آن، و اگر باشد بهری بهری را پشت. بگردانیدیم برای مردمان در اینکه قرآن از هر مثلی، سر باز زدند «۶» بیشترین مردمان مگر کفران نعمت. گفتند: باور نداریم تو را، تا بر آری «۷» برای ما از زمین چشمه‌ای. یا باشد تو را بستانی «۸» از درختان خرما و انگور. برانی «۹» جویها میان آن راندنی «۱۰». ----- (۱). آط، آب، مل، آج، لب: ندادیم، قم: نه دادند. (۲). قم، آط، آب، آج، لب: به آنچه. (۳). قم، مل: آدمیان، آط، آب: آدمی. (۴). قم، مل: پریان، آط، آب، آج، لب: پری. (۵). قم: به مانند. (۶). قم، مل: سر باز زدند / سر باز زدند با ادغام دو حرف همجنس در یکدیگر. (۷). قم: روان کنی. (۸). قم: بهستی. (۹). قم: بر آری. [.....]

(۱۰). قم: روان کردنی. صفحه: ۲۷۹ یا بیفگنی آسمان را چنان که گفتی بر ما پاره پاره یا بیاری خدای را و فریشتگان را گروه گروه یا باشد تو را خانه‌ای از زر، یا بر آسمان شوی «۱» و نگریم «۲» از رفتن تو تا فرو آری «۳» بر ما دفتری «۴» که ما خوانیم «۵»، بگو: منزّه است خدای من، بودم الّا «۶» آدمی فرستاده «۷». و چه باز داشت مردمان را از آن که ایمان آرند چون آمد به ایشان بیان، الّا آن که گفتند: فرستاده است خدای آدمی پیغامبر! بگو اگر بودندی در زمین فریشتگانی که می رفتندی ساکن «۸»، بفرستادمانی بر ایشان از آسمان فریشته‌ای پیغامبر. بگو: بس «۹» خدای گواه میان من و میان ایشان، او به بندگانش دانا و بینا بوده است. «۱۰» هر که را راه نماید خدای، او راه یافته است، و هر که را گمراه کند نیابی ایشان را یارانی [از فرود او] «۱۱»، و برانگیزیم ایشان را روز قیامت بر رویه‌اشان کوران و گنگان و کران، جای ایشان دوزخ بود، هر که فرو مرد بیفزاییم آن را درفش «۱۲». -----

----- (۱). قم: بر شوی تو بر آسمان. (۲). قم: باور نداریم. (۳). آط، آب، آج، لب: فرود آری. (۴). قم: ذکری. (۵). قم او را، مل: خانیم. (۶). قم: هیچ بودم من مگر. (۷). قم: پیغامبر. (۸). قم: ساکنان. (۹). قم است. (۱۰). اساس: یهدی، که با توجه به رسم الخط قرآن مجید تصحیح شد. (۱۱). اساس: از من، با توجه به معنی آیه از آج، آورده شد. (۱۲). همه نسخه بدلها، بجز قم: آتش. صفحه: ۲۸۰ آن جزای ایشان است به آن که کافر شدند به آیتهای ما، گفتند: چون باشیم ستخانها «۱» و پاره پاره «۲»، ما را زنده کنند خلقی نو! نمی دانند «۳» که خدای آن است که بیافرید آسمانها و زمین، تواناست بر آن که بیافریند مانند ایشان و کرد «۴» ایشان را وقتی که در آن شک نیست، منع کردند کافران الّا کفران نعمت. بگو اگر شما داری «۵» خزینها «۶» بخشایش خدای

من، پس نفقه نکنی ترس درویشی «۷» را، و بوده است آدمی تنگ فرا گیرنده. دادیم ما موسی را نه معجز «۸» روشن، پیرس از بنی اسرائیل چون آمد به ایشان، گفت او را فرعون: من می «۹» پندارم تو را ای موسی جادوی رسیده. [۱۴۶-ر]
 تو دانی که نفرستاد اینکه آیات مگر خدای آسمانها و زمین به بصیرتها و من گمان می برم تو را ای فرعون دیوانه‌ای ملعون. خواست تا برانگیزد ایشان را از زمین مصر، غرق «۱۰» کردیم او را و آنان که با او بودند جمله. گفتیم از پس او بنی اسرائیل «۱۱» را: بنشین در زمین چون آید وعده آخرت بیاریم شما را در هم پیخته «۱۲». ----- (۱). همه نسخه بدلها: استخوانها. [.....]

(۲). آج، لب: پوسیده. (۳). آط، آب: نینند، آج، لب: نه ببیند. (۴). آط، آب، آج، لب: کند. (۵). قم: درای. (۶). قم: خزنهای. (۷). آط، آب، آج، لب: فرونی. (۸). آط، آب، آج، لب: آیات. (۹). اساس: نمی، با توجه به اصل عربی کلمه و نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). آط، آب، مل، آج، لب: غرقه. (۱۱). آط، آب: فرزندان یعقوب، آج، لب: پسران یعقوب. (۱۲). آج، لب: در هم پیچیده. صفحه: ۲۸۱ و به حق فرستادیم آن را، و به حق فرود آمد، و نفرستادیم تو را مگر مژده دهنده و ترساننده. و قرآنی که پیراگندیم آن را تا بخوانی بر مردمان بر نهادگی «۱» و فرو فرستادیم آن را فرستادنی. بگو ایمان آری به آن یا نیاری آنان که دادند ایشان را علم از پیش او چون بخوانند بر ایشان در آیند بر زرخها به سجده. و گویند: منزّه است خدای ما [که] «۲» نوید خدای ما کرده خواهد بود. و در افتند به زرخها، می گریند و بیفزاید ایشان را فروتنی. بگو بخوانی خدای را یا «۳» رحمان را هر کدام که خوانی او را نامهای نکوتر است. آواز برمدار به نمازت و پوشیده مدار آواز به آن و بجوی میان آن راهی. و بگو: سپاس خدای را آن که نگرفت فرزندی و نبود او را انبازی در پادشاهی و نبود او را یاری از خواری و بزرگ دار او را بزرگ داشتی. قوله تعالی: وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ - الایه، حق تعالی در اینکه آیه صفت کفران نعمت آدمی گفت، که چون ما نعمت کنیم بر آدمی از انواع نعمت: از تندرستی و روزی فراخ و کار روانی «۴» و کامربایی «۵» و نظام امور و اتساق احوال بطر ----- (۱). قم: تأنی. (۲). اساس: اگر باشد، به قیاس با نسخه آج و معنی آیه، آورده شد. (۳). همه نسخه بدلها بخوانی. [.....]

(۴). مل: کار روایی. (۵). آط، آب، آج، لب: کامروایی، مل: کامرانی. صفحه: ۲۸۲ گیرد او را و برگردد و اعراض کند و نأی بجانبه، جانب خود از ما دور دارد ما را نخواند و از ما نخواهد و چون مستغنی شود، قیام به حق ما رها کند. و «النأی»، «البعده» قراء در اینکه کلمت «۱» خلاف کردند، ابو عمرو و عاصم و نافع و حمزه، فی بعض الروایات عنهم خواندند: «نأی»، به فتح «نون» و اماله «الف» به «یا». و کسائی و حمزه و خلف در سایر روایات از ایشان خواندند: «نای» «۲»، به کسر «نون» و الف «۳» بر اماله بر طریق اتباع کسره از پی کسره ببردند، و باقی قراء خواندند: به فتح «نون» و «الف» علی التّفخیم، و اینکه لغت اهل حجاز است. و ابو جعفر و ابن عامر خواندند: «و ناء» به وزن «شاء»، آنگه آن را دو وجه باشد: یکی آن که، مقلوب نای بود چون: راء و رأی، دوم آن که: از نوء باشد و آن نهوض بود، یعنی مستقل «۴» شود به خود و نماید که من به جانب خود قیام خواهم کردن، و انشد المبرّد «۵»: اغلام معلل راء رؤیا فهو یهدی بما رأی فی المنام اراد، رأی. اینکه همه «۶» شاهد وجه اول است از قلب، و بعضی اهل لغت گفتند: ناء، اذا نهض و اذا جلس، و هو من الاضداد، ای جلس بجانبه «۷»، یعنی به سر خود بنشینند. و إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانِ يُوَسَّأُ «۸»، و چون او را شری و آفتی و مضرتی و بیماری و درویشی رسید، نومید شود، و آن علامت لوم باشد و دناءت «۹» نفس باشد که مردم در نعمت بطر باشد و در شدت جزوع و یؤوس «۱۰». قُل، آنگه گفت: بگو ای محمّد اینان را که به اینکه صفتند: كُؤُلٌ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ، هر کس کار در خور «۱۱» خود کند بر عادت و جبّلت «۱۲» و سجّیت خود علی ما یشاکله، چنان که با او ماند و در او برازد «۱۳». ابن عبّاس گفت: علی ناحیته، مجاهد گفت: علی حدته، حسن و قتاده گفتند: علی نیته، ابن زید گفت: علی دینه، مقاتل ----- (۱). آج، لب: کلیمه. (۲). آج، لب: یای. (۳). آج، لب: علی التّفخیم. (۴). آج، لب: مستقبل. (۵). همه

نسخه بدلها عن ابی عبیده. (۶). همه نسخه بدلها، بجز مل: بیت. (۷). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بجانب. (۸). اساس: یؤوسا، که با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۹). مل: کساه. (۱۰). آط، آب، آز، آج، لب: یؤوس. (۱۱). مل: خورد. (۱۲). آط، آب، آز، آج، لب: حالت. [.....]

(۱۳). آط، آب، آز، آج، لب: خورد. صفحه: ۲۸۳ گفت: علی جبلته، فزاء گفت: علی طریفته، ابو عبیده گفت: علی خلیفته، و اینکه اقوال متقارب است و معنی آن که در پیش بگفتم. قولی دگر گفتند، و آن آن است که: علی شاکلته، ای علی اشتباهه، من قولهم: اشکل علیه الامر. بر قول اول، آن (۱) شکل باشد، و آن مثل است، و دوم (۲) از اشکال که اشتباه است، و قول اول [۱۴۶-پ] روشتر است برای آن که مورد اینکه مورد، آن مثل است که گفتند: کل امرء یشبهه فعله و کل رجل و ضیعته و کل اناء یترشح بما فیه. فَرُبُّكُمْ اَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ اَهْدَى سَبِيلًا، خدای شما عالمتر است به آن که بر راه راست مستقیمتر و مهتدی تر است. و برای آن گفت عقیب آن آیت که: قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ، تا نومید نشوند اگر در حال نعمت کفران و بطر کرده باشند، که خدای نعمت باز نگیرد از ایشان، اگر چه ایشان مستحق هر عقوبت باشند، چه هر کس کار در خور (۳) خود کند و آنچه به او لایق باشد. و قوله: سَبِيلًا، نصب او بر تمیز است. قوله: وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ - الآیة، ای محمد!؟ تو را از روح می پرسند، بگو که: روح از (۴) فرمان خداست. عبد الله مسعود گفت: با رسول - علیه السلام (۵) - می رفتم در مدینه، به جماعتی جهودان بگذشتیم، بعضی گفتند: از روح پرسیدی او را، بعضی دگر گفتند: پرسیدی از او. عبد الله گفت: من از پس او بودم (۶)، وحی بر او فرود آمد، او روی به جهودان کرد و اینکه آیت بر ایشان خواند. ایشان گفتند: ما بگفتیم (۷) که نباید پرسیدن (۸)، آنکه گفتند: ما در توریت همچین یافتیم که: روح از فرمان خداست. عبد الله عباس گفت، جهودان رسول را گفتند: یا محمد!؟ ما را خبر ده تا روح چه باشد، و روح را در تن چگونه عذاب کنند! رسول - علیه السلام - جواب نداد، برای آن که چیزی فرو نیامده بود در اینکه معنی. جبریل - علیه السلام - آمد و اینکه آیت آورد. و روایت کرده اند که جماعتی جهودان گرد آمدند و قریش را گفتند: از محمد پرسیدی تا روح چه باشد، و از جماعتی که در اول زمان مفقود شدند، و از مردی که به شرق و غرب زمین (۹) برسید! اگر از همه جواب دهد، پیغامبر است، و اگر از هیچ (۱۰) جواب ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز قم: از. (۲). همه نسخه بدلها: و بر. (۳). مل: در خورد. (۴). مل، آج، لب: در. (۵). مل: رسول الله. (۶). قم: بنزدیک رسول بودم - علیه السلام که. (۷). همه نسخه بدلها، بجز قم: نگفتیم. (۸). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: پرسید. (۹). آج، لب: جهان. (۱۰). آط، آب، آز، آج، لب: همه، مل: بعضی. صفحه: ۲۸۴ ندهد پیغامبر نیست، و اگر از بعضی جواب دهد و از بعضی ندهد (۱) پیغامبر است. بیامدند و پرسیدند. خدای تعالی (۲) فرو فرستاد در باب مفقودان اول زمان: اَمْ حَسِبْتَ اَنْ اَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِیْمِ (۳) - الآیة، و در باب آن مرد که به شرق و غرب زمین برسید، فرود آمد: وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ... (۴)، و در روح فرود آمد: جبریل است - علیه السلام. از امیر مفسران خلاف کردند در آن که اینکه روح چیست که ایشان پرسیدند: حسن و قتاده گفتند: جبریل است - علیه السلام. از امیر المؤمنین (۵) - علیه السلام - روایت کردند در اینکه آیت که او گفت: روح نام فریشته‌ای است که او را هفتاد هزار روی است، بر هر روی هفتاد هزار (۶) زبان است، به هر زبانی به هفتاد هزار لغت تسبیح می کند، از هر تسبیحی از تسبیحات او، خدای تعالی فریشته‌ای می آفریند که با فریشتگان می پرد تا به روز قیامت. عبد الله عباس گفت: روح، خلقی است از خلقان خدای تعالی، که خدای ایشان را بر صورت بنی آدم آفریده است (۷) و پای و سر و روی دارند، طعام و شراب خوردند، فریشته نیستند سعید جبیر گفت: خدای را هیچ خلقی نیست عظیمتر از روح جز عرش، و اگر خواهد تا هفت آسمان و هفت زمین فرو برد به یک لقمه (۸) تواند. به یک روی بر صورت فریشتگان است، و به یک روی بر صورت آدمیان. روز قیامت بر راست عرش بایستد و فریشتگان دیگر دون او، و او نزدیکتر فریشته‌ای است به (۹) خدای تعالی امروز، و جای او بنزدیک حجاب هفادم (۱۰) است، و روز قیامت هم مقربتر فریشته‌ای باشد و او از جمله آنان باشد که (۱۱) شفاعت کند برای اهل توحید. اگر نه آنستی که میان او و میان فریشتگان حجابی هست از نور،

اهل آسمان از نور او سوخته شدند. بعضی دگر گفتند: اینکه روح است که در آدمی مرکب است که قوام حیات به آن است که آدمی ----- (۱). همه نسخه بدلها: نه. (۲). قم آیت. (۳). سوره کهف ۱۸ آیه ۹. [.....]. (۴). سوره کهف ۱۸ آیه ۸۳. (۵). آط، آب، آز، آج، لب علی. (۶). آط، آب، آز، آج، لب دهان، در هر دهنی هفتاد هزار. (۷). اساس: آفریدست. (۸). آز: لقمه‌ای. (۹). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل نزدیک. (۱۰). همه نسخه بدلها، بجز قم: هفتم، مل: هفتاد دوم. (۱۱). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل روز قیامت. صفحه: ۲۸۵ با او زنده باشد و با فقد او زنده نماند. و بعضی دگر گفتند: مراد به روح، قرآن است. و قوله: *مِنْ أَمْرِ رَبِّي*، برای آن گفت که ایشان گفتند خبر ده ما را از اینکه قرآن [۱۴۷- ر]

که بر تو فرو می‌آید تا قدیم است یا محدث! او گفت: *مِنْ أَمْرِ رَبِّي*، از فرمان خدای است، یعنی محدث است و از فرمان خدای صادر است. بعضی دگر گفتند: مراد عیسی است - علیه السلام - که ایشان را در او شبهت افتاد تا چگونه بی‌پدر پدید آمد، خدای گفت: بگو که از فرمان خدای پدید آمد و روح نامی است مشترک میان اینکه چیزها. *وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا*، آنکه باز نمود که شما را که آدمیانی، از علم نصیب ندادند الا اندکی. قوله: *وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ*، آنکه گفت: اگر ما خواهیم اینکه قرآن که بر تو وحی کرده‌ایم ببریم، آنکه تو بر ما به آن و کیلی نیابی که پایمردی و و کیلی دری «۱» کند تو را. در اینکه دو قول گفتند: یکی آن که، اگر ما خواهیم اینکه شرع که بر تو فرستادیم ببریم آن را به طریقت نسخ، چنان که با پیغامبران دگر کردیم. و قولی دیگر آن است که، اگر ما خواهیم اینکه قرآن از میان شما برداریم و از دل‌های مردمان، چنان که در خبر آمد از هشام بن عروه عن ابیه، عن عبد الله بن عمرو «۲»، که: رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ - یک روز بیرون آمد و سر باز بسته بود از رنجی که می‌بود او را، و بر منبر شد و خطبه کرد و حمد و ثنای خدای کرد و صلوات داد بر محمد و آل محمد، آنکه گفت: اینکه کتابها چیست که شما می‌نویسی! کتابی است جز کتاب خدای! نزدیک است که خدای تعالی خشم گیرد برای کتاب خود؟ هیچ ورقی برها نکند و «۳» هیچ دلی که در او آیتی قرآن باشد الا بردار آن را. گفتند: یا رسول الله! احوال مؤمنان چگونه بود آن روز! گفت: هر که خدای به او خیر خواهد «۴»، او را توفیق دهد بر ثبات بر کلمت توحید، که «*لا اله الا الله*» است. عبد الله مسعود گفت: اول چیزی که شما از دین خود نیابی امانت باشد، و آخر چیزی که نیابی نماز باشد، و قومی باشند که نماز کنند و ایشان را دین نباشد، و روز «۵» آید که شما در روز آیی و از قرآن در میان شما هیچ نباشد. گفتند: چگونه بود یا با عبد الرحمن! و ما در ----- (۱). مل: و کیلی دری، آز: روی. (۲). مل: عبد الله بن عمر. (۳). قم در. (۴). قم: خیری

دهد. (۵). آط، آب، آز، آج، لب: روزی. صفحه: ۲۸۶ دلها یاد داریم آن را و پدران ما ما را آموخته‌اند! و ما فرزندان را می‌آموزیم و در مصحف‌ها نوشته‌ایم! گفت: از دل‌های شما بردارند، آنکه اینکه آیت برخواند: *وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ*. هم از او روایت کردند که او گفت: طواف خانه بسیار کنی، پیش از آن که اینکه خانه از میان شما بردارند و مردم جای او فراموش کنند، و قرآن بسیار خوانی پیش از آن که از میان شما بردارند. گفتند: «۱» هب؟ که اینکه «۲» مصاحف بردارند، آنچه در دل‌های مردان است چگونه بردارند! گفت: در روز آیند و فراموش کرده باشند، و نیز قول «۳» *لا اله الا الله*، بر قول اهل جاهلیت حاصل آیند و بر اشعار «۴» ایشان، و اینکه آنکه باشد که عذاب بر ایشان واجب شود. عبد الله بن عمرو «۵» گفت: قیامت برنخیزد تا قرآن با آن جا نشود که از او فرود آمد، و آن را دویی باشد چون دوی منج انگبین. حق تعالی گوید: تو را چه بوده است! گوید: بار خدایا! از تو آمدم «۶» و با تو آمدم، مرا می‌خوانند و بر من کار نمی‌کنند. و اینکه آنکه باشد که خدای تعالی تکلیف بردارد و دامن قیامت باشد، و الا تا تکلیف بر جای بود باید تا ادله شرع بر جای باشد. آنکه گفت: *إِلَّا رَحِمَهُ مِنْ رَبِّكَ*، تو را هیچ و کیلی در، نباشد که اینکه حمایت کند الله رحمت خدای که فضل و رحمت او همیشه بر تو بزرگ بوده است. *قُلْ لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ*، آنکه باز نمود که: اگر جن و انس مجتمع شوند بر «۷» آن که تا قرآنی مانند اینکه بیارند، نیارند و نتوانند آوردن، امّا از جهت فقد علم به نظم و ترتیب آن، بر قول آنان که وجه اعجاز فرط فصاحت گویند، و اما از آن جا که «۸» رها نکنیم و علم

نیافرینیم ایشان را به آن بر مذهب آنان که صرفه گویند، و لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً، و اگر بهری یار «۹» بهری باشند، و اگر چه متظاهر و متعاون باشند. گفتند: اینکه آیت آنکه آمد که کفّار گفتند: [۱۴۷-ب]

لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا... (۱۰)، و اینکه آیت جواب آن کس است که ما را گوید: چه
 --- (۱). قم: که هب. [.....]

(۲). مل: گفت: اگر اینکه. (۳). آز: قوله. (۴). همه نسخه بدلها، بجز مل: شعار. (۵). همه نسخه بدلها، بجز قم: عبد الله عمر. (۶).
 آط، آج، لب: آمده‌ام. (۷). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: برای. (۸). همه نسخه بدلها ما. (۹). مل: پشت. (۱۰). سوره انفال ۸ آیه
 ۳۱. صفحه: ۲۸۷ ایمنی «۱» از آن که در اقصای بلاد معارضه قرآن آورده باشند، و لکن به ما نرسیده باشد، یا «۲» اگر انسیان
 نیاوردند چرا نشاید تا جَنّیان آورده باشند! جواب آن است که گوئیم: اما اگر در بعضی بلاد آورده بودند می‌مکن بودی که به ما
 نرسیده بودی. از توفّر «۳» دواعی به نشر و اذاعت آن چنان که اینکه محالات و جزافات «۴» که گفته‌اند چون: فصول و غایات و مانند
 آن. و اما حدیث جَنّیان: ما وجود ایشان به سمع دانیم همان سمع آمد و ما را ایمن کرد به اینکه آیت از آن که ایشان اینکه قرآن را
 معارضه آورده باشند، بقوله: قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ آيَةٍ مِنْ آيَاتِنَا لَسَوْفَ يَأْتِيَنَّكَ أَيُّهَا الْكَافِرُ. و لقد صيرَفنا لِلنَّاسِ، و ما بگردانیدیم برای مردمان [در] «۵» اینکه
 قرآن از هر گونه مثلها. در او دو قول گفتند: یکی آن که هر نوع مثل زدیم تا مکلفان معتبر و متعظ شوند، و قولی دیگر آن است
 که: ما اینکه قرآن را به انواع فرستادیم، از حکم و امثال و مواعظ «۶» قصص و اخبار و «۷» نواهی تا فایده او عام بود، جز آن است که
 بیشترین مردمان ابا کردند و سر باز زدند، اَلَا أَنَا نَ كَافِرٌ بَاشَنَدٌ وَ جُحُودٌ كَنَنَدُ. و قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ
 يَثْبُوعًا، عكرمه روایت کند از عبد الله عباس که «۸»: عتبه و شیبیه پسران ربیعہ و ابو سفیان بن حرب و نصر بن الحارث و ابو البختری
 بن هشام و اسود بن المطّلب و زمعه بن الاسود «۹» و الولید بن مغیره و ابو جهل ابن هشام و عبد الله بن ابی امیة بن خلف و العاص بن
 وائل و نبیه «۱۰» و متبه پسران حجّاج مجتمع شدند در پس خانه «۱۱» پس از آن که آفتاب فرو شد. و گفتند: کس «۱۲» فرستی تا
 محمّد حاضر آید تا با او سخن گوئیم و او را عذر برانگیزیم. کس فرستادند که اشراف قوم تو مجتمع شده‌اند و می‌خواهند تا با تو
 سخن گویند، رسول- علیه السلام- (۱). قم: امنی. (۲). قم: آط، مل، آج، لب: تا.

(۳). آج، لب: توفیر. (۴). همه نسخه بدلها، بجز لب: خرافات. (۵). با توجه به معنی از نسخه بدلها افزوده شد. [.....]
 (۶). همه نسخه بدلها و. (۷). قم، آب، آز اوامر. (۸). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل گفت. (۹). آط، آج، لب: ربیعہ بن الاسود.
 (۱۰). اساس: بدره، با توجه به نسخه قم و اتفاق نسخ، تصحیح شد. (۱۱). همه نسخه بدلها کعبه. (۱۲). همه نسخه بدلها: کسی.
 صفحه: ۲۸۸ به ایشان ظنّ خیر برد و گفت: همانا ایشان را دل نرم شده است، «۱» بعضی نرم شدن «۲». برخاست و آن جا رفت و او
 بغایت حریص بود بر ایمان و رشد ایشان، و «۳» میان ایشان بنشست، گفت: چه کار را خواندی مرا! گفتند: ای محمّد؟ ما تو را برای
 آن خواندیم تا با تو عذر «۴» برانگیزیم، و الله که ما در عرب هیچ کس را نمی‌دانیم که بر قوم خویشان آن آورد «۵» که تو پدران و
 سلف را دشنام می‌دهی و دین ایشان را عیب می‌کنی و تسفیه احلام می‌کنی و خدایان را دشنام می‌دهی و تفریق الفت و جماعت
 می‌کنی، هیچ کار قبیح نماند که تو با ما نکردی. اگر اینکه «۶» به طمع مالی می‌کنی، ما هر کسی از مال خود تو را نصیبی دهیم، و
 اگر برای ریاست و سیادت می‌کنی، ما تو را سیّد خود کنیم، و اگر برای ملک می‌کنی ما تو را مملک گردیم «۷». و اگر تو را از
 جَنّیان خیالی می‌باشد، تا طلب طیب و «۸» دارو کنیم. رسول- علیه السلام- گفت: از اینکه معانی هیچ نیست. مرا نه مال می‌باید و نه
 ملک و نه ریاست، و لکن خدای تعالی مرا به شما فرستاده است و کتابی به من داده و مرا فرموده است تا: شما را بشارت دهم و
 بترسانم. من رسالت خدای برسانیدم و شما را نصیحت «۹» کردم. اگر از من بشنوی و قبول کنی، خیر دنیا و آخرت است شما را. و
 اگر ردّ کنی من نیز صبر کنم تا خدای تعالی میان من و شما حکم کند. گفتند: یا محمّد؟ تو می‌دانی که اینکه زمین ما تنگترین
 زمینهاست و کم آبر. اگر تو پیغامبری، از خدای درخواه تا اینکه کوهها «۱۰» از ما براند و زمین بر ما فراخ کند و جویهای آب پدید

آرد روان، چنان که در شام و عراق هست. و اینکه پدران ما را که رفته‌اند باز آرد و زنده کند، و از جمله ایشان قصی بن کلاب را خواهیم تا زنده کنی که او پیری راستگیر^(۱۱) بوده است، تا احوال تو از او پرسیم تا اینکه که می‌گویی حق است یا باطل! اگر اینکه بکنی و اینکه مردگان زنده شده تو را تصدیق کنند، ما تو را به راست داریم^(۱۲) [۱۴۸-ر]

و بدانیم که تو را از خدای ----- (۱). آط، آج، لب: با. (۲). آج، لب: شدند. (۳). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: آمد و. (۴). مل: عذری. (۵). مل: اف آورد. (۶). مل که تو می‌کنی. (۷). آب، آز: ملک کردیم، مل: گردانیم. [.....]

(۸). قم دوا و. (۹). آط، آب، آج، لب: نصیحت شما. (۱۰). آط، آب، آج، لب: کوههای ما، آز: کوهها و ما. (۱۱). مل: راستگیر، آط، آب، آج، لب: راستگو. (۱۲). آج، لب: به راست بداریم. صفحه: ۲۸۹ منزلتی هست و تو رسول خدای^(۱). رسول- علیه السّلام- گفت: مرا نه برای^(۲) اینکه فرستاده‌اند، مرا برای آن چه فرستاده‌اند گفتم و گزاردم^(۳)، اگر قبول کنی، حظّ دنیا و آخرت است شما را، و اگر قبول نکنی صبر کنم تا خدای میان من و شما حکم کند. گفتند: یا محمّد؟ اگر اینکه نکنی از خدای در خواه تا فریشته‌ای بفرستد از آسمان که تو را تصدیق کند، و در خواه تا تو را بستنهای بدهد، و تو را راه نماید به گنجها زمین، و تو را کوشکها بدهد از زر و سیم و تو را مستغنی کند از آن که در بازار طلب معاش باید کردن تو را، چنان که ما را. یا آسمان را پاره پاره بر ما فرو فگن^(۴). رسول- علیه السّلام- گفت: خدای به من^(۵) اگر خواهد اینکه همه بکنند، چه قادر است بر اینکه و بیشتر از اینکه. گفتند: ما شنیدیم که: اینکه قرآن تو را مردی می‌آموزد به یمامه^(۶) که او را رحمن گویند، و ما به رحمن بنگرویم. و عذر^(۷) برانگیختیم با تو، و ما دست از تو بداریم^(۸) تا تو را هلاک نکنیم، یا تو ما را هلاک کنی^(۹). یکی از جمله ایشان گفت: ما به تو ایمان نیاریم تا خدای را به ما نیاری با^(۱۰) جماعتی فریشتگان. رسول- علیه السّلام- از میان ایشان برخاست دلتنگ و بیرون آمد، و عبد الله بن ابی امیّه بن عبد الله بن عمرو بن مخزوم^(۱۱) با او برخاست- و او پسر عمه رسول بود- عاتک^(۱۲) بنت عبد المطلب، گفت: یا محمّد؟ قوم تو بر تو عرضه کردند آنچه شنیدی، قبول نکردی از ایشان و از تو کارهایی درخواستند که به آن منزلت تو بدانند اگر تو پیغامبری! نکردی^(۱۳). آنگه از تو هلاک و تعجیل آن خواستند، نکردی، به خدای که من به تو ایمان نیارم هرگز الا که راهی^(۱۴) سازی خود را بر آسمان و بر آسمان شوی به آن راه، و از آسمان نامه‌ای افلاخته^(۱۵) بیاری و جماعتی فریشتگان را که بر آن گواهی^(۱۶) دهند برای ----- (۱). قم، آط،

مل، آج، لب: خدایی. (۲). مل: به سوی. (۳). مل، آج، لب: گذاردم. (۴). همه نسخه بدلها، بجز مل: افگن. (۵). همه نسخه بدلها: خدای من. (۶). آج، لب: تمامه. (۷). آج، لب: عذری. (۸). اساس و قم: بنه داریم. (۹). آط، آب، آج، لب: نکنی. [.....]

(۱۰). آط، آب، آج، لب: یا. (۱۱). قم، آج، لب: محزوم. (۱۲). آط، آج، لب: عایله. (۱۳). آط، آب، آج، لب: بکردی، مل: بگوی. (۱۴). آج، لب: رهی. (۱۵). مل: اولاخته، آط، آب، آج، لب: بر افراخته. (۱۶). همه نسخه بدلها: گواهی. صفحه: ۲۹۰: تو، و آنگه که اینکه همه کرده باشی، گمان چنان است که هم تو را باور نداریم ما. رسول- علیه السّلام- برفت از آن جا، ابو جهل گفت با^(۱) جماعت: شنیدی آن چه ما بر محمّد عرضه کردیم و هیچ قبول نکرد و او به هیچ وجه از دشنام ما و دشنام خدایان ما و تسفیه احلام ما و تضعیف آرای ما باز نخواهد ایستادن! من هیچ چاره نمی‌دانم با او الا آن که فردا چون او آید و روی به کعبه کند در نماز چون به سجده شود، سنگی بردارم^(۲) به آن مقدار که توانم گرفتن^(۳) و بر سر او زنم و او را بکشم و از جور او باز رهیم ما و همه جهان. رسول- علیه السّلام- از آن جا دلتنگ باز گشت^(۴) و خدای تعالی اینکه آیات فرستاد به تسلیت رسول- علیه السّلام. و قالوا، گفتند اینکه کافران که ما ذکر ایشان کردیم: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ، ما تو را باور نداریم و به تو ننگرویم^(۵)، حَتَّى تَفْجَرَ لَنَا، تا بنگشایی برای ما از زمین چشمه‌ای آب، چنان که بر روی زمین روان گردد. کوفیان خواندند: حَتَّى تَفْجَرَ بِفَتْحٍ «تا» و ضم^(۶) «جیم» مخفّف، من فعل یفعل از ثلاثی مجرّد، و حجت ایشان آن است که ینوع واحد است. و باقی قراء به تشدید «جیم» خواندند از

بنای تفعیل، اما دوّم اعنی قوله: فَتَفَجَّرَ الْأَنْهَارَ، مفریان خلاف نرکندند در تشدید آن، برای آن که انهار جمع است. و جمع دلیل تکثیر کند، نحو قوله تعالی: وَ غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ... (۷) و ینبوع، یفعول باشد، من نبع الماء اذا خرج (۸) من الارض نبوعا. و اینکه بنا برای مبالغت گویند، چون یعسوب و یعفور (۹)، و جمعه ینابیع. و الفجر، الشَّقُّ و التَّفَجیر، تکثیر منه و منه: الفجر للَصَّیح لِأَنَّهُ ینشَقُّ، و منه الفجور لِأَنَّهُ خروج الی الفساد بشق عمود الحق. أَوْ تَكُونُ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَ عِنَبٍ، یا تو را بستانی باشد بسیار درخت، که درختان او زمین را بپوشد از آفتاب، از درختان خرما و انگور و آنکه تو جویها در او روان کنی در میان آن درختان. و نصب خِلالها، بر طرف است و نصب الْأَنْهَارَ، بر مفعول به است، و نصب تَفَجیراً، بر مصدر. و بیان کردیم که از پی فعل مصدر چرا آرند. اما للتأکید و تحقیق الفعل، او لیان کیفیت الفعل، و او لیان العدد. ----- (۱). آط، آب، آز، آج، لب:

ای. (۲). قم: برداریم. (۳). قم: بر توانم گرفتن. (۴). آز: با گشت. (۵). همه نسخه بدلها: بنگرویم. (۶). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: به فتح و ضم. (۷). سوره یوسف ۱۲ آیه ۲۳. [...]

(۸). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل اذا اخرج. (۹). قم، مل: یعقوب. صفحه: ۲۹۱ أو تُسْقِطُ السَّمَاءَ [۱۴۸-پ]، یا آسمان فرو افگنی (۱) بر ما، چنان که دعوی کرده‌ای پاره پاره. اهل مدینه و ابن عامر و عاصم خواندند: کسفا، به فتح «سین» جمع کسفه، کقطعه و قطع و خرقه و خرق. و باقی قراء به سکون «سین». قال ابو زید: کسفت الثوب اکسفه کسفا، اذا قطعته. و آن کس که او به تسکین «سین» خواند، جعله کسدره و سدر، من باب تمره و تمر. و الکسفه، القطعة من الثوب، و کسوف آفتاب از اینکه جاست، لانقطاع نورها. و شاید که اشتقاق او من کسفت الشیء إذا اغظيته (۲) باشد. و منه قولهم: فلان کاسف الببال اذا کان مغمّماً (۳) کان الغم کسف باله، ای ستره. بر اینکه وجه معنی آن بود که: تسقط السماء علينا طبقا، أو تأتي بالله و الملائکة قبیلاً، یا خدای را به ما آری با فریشتگان، قبیلاً. فزاء گفت: کفیلاً بذلک ضمینا، یعنی پایندان، و قبلت بذلک، ای کفلت به، و منه القباله (۴)، لِأَنهَا الْکِفَالَةُ بِالْمَالِ. و بعضی دگر گفتند: قبیلاً، ای مقابله، یعنی برابر. قتاده و ابن جریح گفتند: معنی آن است که نعاينهم معاینه، که ما ایشان را ببینیم معاینه، و القبیل القباله (۵) فکأنها ضامنهُ بالولد، قال الشاعر، نصالحکم حتی (۶) تبوءوا بمثلها کصرخه حلی بشرتها قبیلهای قابلتها، و بعضی دگر گفتند: قبیلاً، ای جماعات جمع قبیله، و نصب او بر حال است، و آیت دلیل است بر آن که ایشان با کفرشان مشبهی بودند، چه اینکه معنی روا ندارد الا آن که خدای را جسم گوید - تعالی علواً کبیراً. و قوله: أَوْ یَكُونُ لَكَ نَبِیٌّ مِنْ زُخْرَفٍ، یا تو را خانه‌ای باشد از زر، فی قول ابن عباس و قتاده و مجاهد، أَوْ تَرُقَى فِی السَّمَاءِ، یا بر آسمان شوی. و فزاء گفت: برای آن فی السَّمَاءِ، گفت: و علی السَّمَاءِ نگفت که، مرادشان آن بود که: به نردبان (۷) بر روی، و عرب گوید: رقیق فی السَّلامِ ارقی رقیقاً، و لَنْ تُؤْمِنَ لِرُقِیقٍ، ای لصعودک. و رقی بر وزن فعول است، و در اصل (۸) رقویک بود، جز آن که برای مجاورت «یا»، «واو» را (۹) «یا» کردند و در «یا» ادغام کردند، کما فعلوا فی دلی، جمع (۱۰) «دلو». و با ----- (۱). همه

نسخه بدلها: فرود افگنی. (۲). قم، آط، مل، آج، لب: اذا اغظيته. (۳). مل: مقيما. (۴). قم: كفاله. (۵). آب، آز: مقابله. (۶). آب، آز: آج، لب: اذا اغظيته. (۷). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: نردبانی. (۸). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: و اصل او. (۹). مل: با. (۱۰). آط، آب، مل، آز: لجمع. صفحه: ۲۹۲ اینکه همه برای آن که تو بر آسمان شوی ایمان نیاریم، تا برای ما کتابی یا نامه‌ای فرود آری، که ما خوانیم، که در آن کتاب باشد که ما را (۱) واجب است متابعت تو کردن. قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي، بگو منزه است خدای من. مکيان و شاميان خواندند: (قال سبحان ربي)، بر خبر از ماضی، و باقی قرا بر امر، و اینکه لفظ بر سبیل تعجب فرمود خدای تعالی و گفتند: لفظ تنزیه برای نفيه تشبیه آورد، از آنچه ایشان گفتند: أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةَ قَبِيلًا. هَلْ كُنْتَ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا، من هستم الا آدمی فرستاده! و اینکه که شما گفتمی در مقدور بشر نباشد و جز فعل قادر الذات (۲) نبود. وَ مَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا، آنکه بر سبیل تعجب گفت: چه منع کرده است مردمان را از آن که ایمان آرند؟ إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى، چون قرآن و بیان و ادله و معجزات به ایشان آمد، الا آن که می گویند: خدای آدمی (۳) را به پیغامبری فرستاده است! «ان» اول با فعل در محل نصب است بوقوع الفعل علیه مفعول دوم منع

است، و «ان» دوم اعنی قوله: إِلَّا أَنْ قَالُوا، در محل رفع است باسناد المنع الیه، و قوله: إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى، محل نصب است بر ظرف. قُلْ، بگو و جواب ده، یا محمد؟ بگو که: اگر در زمین فریشتگانی بودندی ساکن، یعنی اگر ساکنان زمین فریشتگان بودندی (۴)، ما از آسمان برای ایشان پیغامبری فرستادمانی (۵) فریشته تا از جنس ایشان بودی، چه هر پیغامبری باید تا از جنس امت بود تا امت را با او الف باشد و به او مستأنس شوند و عند نزول او ملجأ نشوند. و قوله: مُطْمَئِنِّينَ، نصب او بر حال است. حسن گفت: معناه قاطنین (۶) مقیمین. جبائی گفت: مخلصین عاصمین (۷)، کما قال: أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ... (۸) برای آن که پیغامبر (۹) آن جا بهتر به کار باید (۱۰) که مردم و اهل عصر روی به عصیان نهاده باشند [۱۴۹- ر]. آنکه گفت: یا محمد چون طمع تو از ایمان و رشد و صلاح ایشان منقطع شد، ----- (۱). قم: بر ما. (۲). قم: بالذات. [.....]

(۳). آط، آج، لب: آدمی، آب، آز: آدمین. (۴). آز: بودی. (۵). قم، آج، لب: فرستادی. (۶). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: قانتین. (۷). همه نسخه بدلها: عاصین. (۸). سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۶. (۹). آط، آب، آز: پیغامبری. (۱۰). قم، آط، آب، آز: آید. صفحه: ۲۹۳ قُلْ، بگو که: كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا، خدای بس گواه میان من و شما تا گناه از شماست یا تقصیر از من است، که او به بندگانش دانا و بیناست. وَ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ، و هر کس را که خدای هدایت دهد و الطاف با او پیاپی دارد و کتاب فرستد به او و پیغامبر فرستد به او، او مهتدی و ره یافته باشد. وَ مَنْ يُضِلِلْ، و هر که را او اضلال کند، یعنی خذلان کند او را. و اینکه را یا بر لطف تفسیر باید دادن یا بر حکم و تسمیه و یا بر ره بهشت و اضلال از ره ثواب شرح باید دادن، گفت: هر که را خدای تعالی هدایت دهد به آن تفسیرها که گفته شد، او مهتدی باشد، یعنی ملطوف یا محکوم به هدایت یا واصل به ثواب. و هر که را اضلال کند بر آن اقوال که گفتیم، فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ، نیابی ایشان را دوستانی از فرود او. وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ، و روز قیامت حشر ایشان بر رویهایشان کنم (۱). قتاده گفت از انس مالک، که او گفت: از رسول - علیه السلام - پرسیدم که خدای تعالی کافران را چگونه حشر کند بر رویها! گفت: آن خدای که قادر است که ایشان را بر پایها بدواند (۲)، ایشان را بر رویها برواند. و اوس بن خالد روایت کرد از ابو هریره که، رسول - صلی الله علیه و علی آله - گفت: روز قیامت خلقان را حشر کنند بر سه صنف، صنفی از ایشان پیاده باشند و صنفی سوار و صنفی را بر روی حشر کنند. گفتند: یا رسول الله؟ بر روی چگونه روند! گفت: همان خدای که ایشان را بر پایها روان کرد، ایشان را به (۳) روی برواند. قوله: عُمِيًّا وَ بُكْمًا وَ صُمًّا، کوران و گنگان و کران. و نصب او بر حال است بر (۴) مفعول. اگر گویند، چگونه گفت که: ایشان کور و کر و گنگ باشند و خدای تعالی می گوید: وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ... (۵)، و می گوید: سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَ زَفِيرًا (۶)، و می گوید: دَعَا هُنَالِكَ ثُبُورًا (۷)، و اینکه آیات مناقض اینکه آیت است! جواب گوئیم، عبد الله عباس گفت: معنی آن است که، ایشان کور باشند. از آن که چیزی نبینند که ایشان را باید، و کر باشند چیزی نشوند که ایشان را خوش آید، و لال (۸) باشند از حجت، سخنی نگویند که ایشان را در آن خیری باشد، ----- (۱). قم: کنیم. (۲). همه نسخه بدلها: برواند. (۳). همه نسخه بدلها، بجز مل: بر روی. (۴). همه نسخه بدلها: از. (۵). سوره کهف (۱۸) آیه ۵۳. (۶). سوره فرقان (۲۵) آیه ۱۲. [.....]

(۷). سوره فرقان (۲۵) آیه ۱۳. (۸). آط، آب، آز، آج، لب: گنگ. صفحه: ۲۹۴ چنان که مسکین الدار می گوید: اعمی اذا ما جارتی خرجت حتی یواری جارتی الخدر و یصم عمّا کان بینهما سمعی و مالی غیره و قر و قال آخر: ان یسمعوا رتبه طاروا بها فرحا متی و ما سمعوا من صالح دفنوا صم اذا سمعوا خیرا ذکرت به و ان ذکرت بسوء عندهم اذنوا و قال آخر: صم عمّا ساء سمیع حسن بصری گفت: اینکه آن وقت باشد که، فریشتگان جان ایشان بردارند و آنکه که ایشان را به موقف رانند رویها سیاه، چشمها کور. و بهری را چشمها ازرق. مقاتل گفت: اینکه آنکه باشد که ایشان را گویند در دوزخ: اخسوا فیها و لا تکلمون (۱)، پس از آن نه چیزی بینند، نه چیزی گویند، نه چیزی شنوند. و گفته اند: در بعضی مواقع چنین باشند (۲) و در بعضی مواقع چنان باشند (۳) مأواهم جهنم، جای ایشان دوزخ باشد کَلَّمَا حَیَّتْ زِدْنَاهُمْ، هر گه که فرو میرد (۴)، ما آن را درفش و لهب و بشخیدن بیفزاییم. ذَلِکَ

جَزَاؤُهُمْ، اینکه جزا و پاداشت ایشان است، بَأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا، «با»، مجازات و بدل راست و «ان» مع اسمها، و خبرها در جای مصدر است، یعنی بکفرهم بایاتنا، به آن که کافر شدند به آیات ما وَقَالُوا أِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا، و گفتند: چون ما استخوانهای (۵) پوسیده باشیم، ما باز دگر باره خلقی نو خواهیم شدن و ما را باز خواهند آفریدن، اینکه چه تعجب است و استعظام. نمی‌بینند، أَوَلَمْ يَرَوْا كَمَا خَلَقَ تَعَالَى آسْمَانَهَا وَ زَمِينَهَا بِيَأْفِرِدُ بَا عِظْمٍ وَ رَفَعَتْ وَ سَعَتْ وَ بَه آن فرو نماند به خلق شما با ضعفتان، و صغر و حقارتتان هم فرو نماند، و مثله قوله: لَخَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ... (۶) و قوله: أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا (۷). [۱۴۹-پ]

وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ و ایشان را یعنی، کافران را اجلی کرد و وقت هلاکی و عذابی که در او شکی نیست -----
 (۱). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۰۸. (۳-۲). قم، مل: باشد. (۴). آج، لب: می‌رود. (۵). همه نسخه
 بدلها: استخوانها، آب، آز و. (۶). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۵۷. (۷). سوره نازعات (۷۹) آیه ۲۷. صفحه: ۲۹۵ فَأَتَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا،
 ظالمان سر باز زدند یعنی کافران بجز کفران نعمت و جحود آیات و بیانات چیزی نکردند. قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي،
 آنکه گفت «۱»: یا محمّد! اگر شما مالک شوی بر خزاین و ملک زمین، و مراد به رحمت روزی است اینکه جا. اِذَا، پس هم باز
 گیری و بخل کنی خَشِيَةَ الْإِنْفَاقِ، ترس درویشی را، و نصب او بر مفعول له است کقولهم «۲»: فَعَلْتَ ذَلِكَ مَخَافَةَ الشَّرِّ، و مراد به
 انفاق ما يُوَدِّي اليه الانفاق است، و هو الاملاق. چه انفاق مؤدّی بود با املاق و درویشی، وَ كَانِ الْإِنْسَانُ قَتُورًا، و آدمی همیشه بخیل
 و ممسک بوده است، چه اینکه معنی در جبلت آدمی مرکوز «۳» است. وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ، ما بدادیم موسی را نه
 آیت روشن، در او خلاف کردند، عبد الله عباس و ضحّاك گفتند: مراد عصاست و دست بیضا «۴» و آن عقده «۵» که بر زبانش «۶»
 بود که خدای تعالی برگشاد، فی قوله: وَ أَحْلَلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي، يَفْقَهُوا قَوْلِي «۷»، و فلق دریا و طوفان و ملخ و کراهه «۸» و بزغ «۹» و
 خون. و عکر مه گفت و قتاده و مجاهد و شعبی و عطا و مطر الوراق: طوفان بود و ملخ و کراهه «۱۰» و بزغ و خون «۱۱» و عصا و ید
 بیضا و قحط و نقصان میوها «۱۲». محمّد بن کعب القرظی گفت، عمر عبد العزیز از من پرسید که: آن نه آیات کدام بود که آیات
 موسی بود! من گفتم: طوفان بود و ملخ و کراهه بزغ و خون، آیات مفصلات و عصا و ید بیضا و طمس و «۱۳» دریا. عمر گفت: من
 دانسته‌ام که طمس از جمله آیات نه «۱۴» است. محمّد بن کعب گفت: مرد «۱۵» با زن در بستر خفته بود، خدای تعالی هر دو را با
 سنگ کرد، عمر گفت: فقه، چنین باشد. آنکه کس فرستاد و کیسه‌ای پیش خواست در او چیزهای بود از آن عبد العزیز مروان «۱۶»
 که او در مصر یافته بود از بقایای «۱۷» آل فرعون. در آن جا خایه مرغ بود ----- (۱).
 همه نسخه بدلها، بجز قم و مل بگو. (۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: کقوله: ۳. آج، لب: مذکور. (۴). مل: ید بیضا. (۵). مل:
 عقده‌ای. (۶). قم: زفانش. [.....]

(۷). سوره طه (۲۰) آیه ۲۷ و ۲۸. (۸). آج: کراتنه. (۹). مل: وزغ. (۱۰). قم، آط، آب، مل، آز: کراهه. (۱۱). مل آیات مفصلات.
 (۱۲). میوها/ میوه‌ها. (۱۳). آط، آب، آز، آج، لب فلق. (۱۴). همه نسخه بدلها: نه گانه. (۱۵). آج، لب: مرد. ی (۱۶). عبد العزیز بن
 مروان. (۱۷). آز، آب: بقاهای. صفحه: ۲۹۶ از سنگ و جوز بود از سنگ، و انواع میوه‌ها بود از سنگ و مшти زر و سیم بود سنگ
 گشته، بر اینکه اقوال، آیات، به معنی معجزات و دلالات باشد. و بعضی دگر از مفسران گفتند: مراد آیات کتاب است. عبد الله بن
 سلمه روایت کرد از صفوان بن عسال «۱» المرادی که جهودی گفت جهودی دیگر را: بیایی تا از اینکه پیغامبر چیزی پرسیم. برفتند،
 رسول را از اینکه نه آیت پرسیدند «۲». گفت: اینکه نه آیت آن بود که، خدای تعالی گفت در تورات که: شرک میاری به
 خدای «۳»، و خون نا حق مریزی و زنا مکنی و ربا مخوری، و جادوی مکنی، و سعایت مکنی کس را به سلطان، و اسراف مکنی و
 قذف محصنات مکنی و از زحف مگریزی، و خاصه بر شما که جهودانی آن است که روز شنبه تعرّض ماهی گرفتن مکنی، بوسه بر
 دست او دادند و گفتند «۴»: گواهی دهیم که تو پیغامبری. رسول- علیه السلام- گفت: چرا ایمان نیاری! گفت «۵»: بدانکه ما را
 گفتند که: داود خدای را دعا کرد تا فرزندان او از پیغامبری خالی ندارد، و ما ترسیم که اگر به تو ایمان آریم جهودان ما را بکشند،

فَسَلَّ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ، پیرس ای محمّد از بنی اسرائیل چون موسی به ایشان آمد، فرعون او را گفت که: من گمان می‌برم اینکه موسی که تو مردی مسحوری، یعنی با تو جادوی «۶» کرده‌اند. اینکه قول کلبی است. عبد الله عباس گفت: مخدوعا، فریفته‌ای. محمّد بن جریر گفت: معطی علم السحر، علم سحر داده‌اند تو را تا اینکه چیزها که می‌کنی به سحر و جادوی می‌کنی. فزّاء و ابو عبیده گفتند: مسحوراً، ای ساحرا، مفعول در جای فاعل نهاد «۷»، کما یقال: هون میمون و مشنوم «۸»، ای یا من و شائم. بعضی دگر گفتند: مراد آن است که: إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى بَشَرًا ذَا «۹» سحر، ای ریه، تو آدمی همچون ما سحر داری «۱۰». تو را بر ما مزیتی نیست و بر اینکه قول «ظن»، به معنی علم باشد. قال لَقَدْ عَلِمْتَ، موسی - علیه السلام - گفت به جواب فرعون: تو می‌دانی به ----- (۱). آط، آب، آز، آج، لب: صفوان بن عبد الله، مل: صفوان بن عال. (۲). آز: پیرسیدن.

(۳). آز: خوی. [.....]

(۴). آز: گفتندی. (۵). قم، آب، مل، آز: گفتند، که بر متن مرجح می‌نماید. (۶). آج، لب: جادویی. (۷). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: نهاده. (۸). آط، آج، لب: میشوم. (۹). آط، آب، آز: بشرا اذا. (۱۰). آط، آب، آز، آج، لب یعنی شش. صفحه: ۲۹۷ حقیقت که اینک آیات کس نفرستاد مگر خدای عزّ و جل [۱۵۰- ر]، چه تو و امثال تو دانی که اینک نتوانند کردن. هؤلاء، کنایت است و اشارت به آیات و بصائر، جمع بصیرت باشد، و نصب او بر حال است از مفعول. جمله فزّاء خواندند: لَقَدْ عَلِمْتَ، به «تا» ی مفتوح، بر خطاب، مگر کسائی که او خواند: علمت به ضم «تا»، علی الخبر عن نفسه. موسی گفت: من دانسته‌ام و اینکه قراءت روایت کرده‌اند از امیر المؤمنین «۱» - علیه السلام. وَ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنَ مَثْبُورًا، و من گمان می‌برم تو را ای فرعون که مَثْبُور. عبد الله عباس گفت: مَثْبُور [ر] «۲»، معلون باشد. مجاهد گفت هالکا. قتاده گفت: مهلکا. ابن زید گفت: مخلولا لا عقل لک. مقاتل گفت: مغلوبا علی عقله. ابن کيسان گفت: بعیدا عن الخیرات. سعید جبیر گفت: سلّاحا فی القطفیة. مجاهد گفت: موسی عصا یفگند «۳»، ازدها شد و دهن بر سریر «۴» او نهاد «۵»، خواست تا او را فرو برد، فرعون در جامه حدث کرد، موسی - علیه السلام - گفت: وَ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنَ مَثْبُورًا، او را به اینکه سرزنش کرد. و روایتی دگر از عبد الله عباس آن است که: ناقص العقل. فزّاء گفت: مصروفاً عن الخیر، تقول العرب: ما تبرک عن هذا الامر، ای ما منعک و صرفک عنه و تبره الله تبراً، و تبره تشبیراً، لغتان. و قال ابن الزبیری: اذ اجاری الشیطان فی سنن الغیّ و من مال میله «۶» مَثْبُور «۷» فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ، خواست فرعون تا موسی را و بنی اسرائیل را از زمین مصر برانگیزد، آنچه او بر موسی و بنی اسرائیل «۸» انداخت بر خویشتن بربید «۹». فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فرعون را و آنان را که با او بودند در دریا غرق کردیم، جمیعاً، جمله، و نصب او بر حال است از مفعول، ای مجتمعین، چه ایشان در آن حال به یک جای بودند، کس نبود که بازماند «۱۰» از ایشان. ----- (۱). قم، آط، آب، آز علی، آج، لب و امام المتقین علی. (۲). اساس: ندارد، از قم، افزوده شد. (۳). آز و. (۴). مل: بر سر. (۵). قم و. (۶). آط، آج، لب: قال مثله. (۷). آب، آز، آج، لب قوله تعالی. [.....]

(۸). آط، آج، لب می. (۹). همه نسخه بدلها، بجز قم: بدید. (۱۰). آط، آب: باز نماند، آز: باز نماید. صفحه: ۲۹۸ وَ قُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ، و گفتیم: بنی اسرائیل را که: از پس فرعون، یعنی از پس هلاک فرعون، در زمین مصر بنشین، فَبِإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ، چون وعده قیامت آید، همه را بیاریم به یک جای با هم آمیخته، تا با یکدیگر مخاصمت کنند، ای ملتقین مختلطین، و نصب او بر حال است از مفعول، یقال: لففت الشیء بالشیء اذا خلطته به، قال الشاعر «۱»: لففتنا البیوت بالبیوت فاصبحت «۲» بنی عمنا من یرمهم «۳» یرمنامعا مجاهد و ضحاک گفتند: لَفِيفًا، ای جمیعاً. کلبی گفت: فَبِإِذَا [جاء] «۴» وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ «۷». وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَّلْ، آنگه گفت: ما اینکه قرآن را بحق فرستادیم و اینکه قرآن بحق فرود آمد، و ما تو را نفرستادیم الا بشارت دهنده و ترساننده، و نصب او بر حال است از مفعول. وَ قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ، و قرآنی که آن را مفزق و منجم کردی «۸»، نجم نجم و آیت آیت و سورت سورت بفرستادیم به حسب «۹» مصلحت و احتیاج، و نصب او بر فعلی مقدر است محذوف که اینکه فعل بر او دلیل می‌کند. و تقدیر آن «۱۰» است: و

فرقنا قرءانا فرقناه، ----- (۱). آب، آز شعر. (۲). مل: و اصبحت. (۳). قم، مل: یومهم. (۴). اساس: ندارد، با توجه به دیگر نسخه‌ها و متن قرآن مجید، آورده شد. (۵). آط، آب، آز، آج، لب و. (۶). همه نسخه بدلها: همچین. (۷). سوره توبه (۹) آیه ۳۲، و مؤمن (۴۰) آیه ۱۴ و سوره صف (۶۱) آیه ۸. (۸). همه نسخه بدلها: کردیم. (۹). مل: حکم. (۱۰). مل: اینکه. صفحه: ۲۹۹ چنان که گفت: وَالْقَمَرُ قَدَرْنَا مَنَازِلَ... «۱»، عبد الله عباس مشدد خواند «۲»، عبد الله عباس گفت: فَصَلِّ لِنَاهُ، بعضی دگر گفتند: بِنَاهُ. حسن گفت: فَرَّقَ اللَّهُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ. لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ، تا تو بر مردمان می‌خوانی به تائی و نهادگی در بیست و سه سال. وَ نَزَّلْنَاهُ تَنزِيلًا، و فرو فرستادیم آن را [۱۵۰-پ]

فرو فرستادنی. قُلْ آمَنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا، آنکه گفت: بگو ای محمد اینکه کافران را که: اگر شما ایمان آری به اینکه قرآن یا نیاری، إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ، آنان را که علم دادند ایشان را پیش از اینکه و پیش از نزول قرآن، و آن مؤمنان اهل کتابند، چون عبد الله سلام و اصحابش. إِذَا تَلَى عَلَيْهِمْ، چون اینکه قرآن بر ایشان خوانند، به روی در آیند به سجده «۳»، بر سبیل تواضع و تذلل. عبد الله عباس گفت: مراد به «اذقان»، وجوه است، رویها. و بعضی دگر گفتند: تخصیص «اذقان»، برای آن کرد که آن جای محاسن بود و عزت مردان «۴» در او بود، و آن را که در کسی غایه تواضع کند «۵»، او را گویند: محاسن «۶» پیش او در خاک می‌مالد. وَيَقُولُونَ، می‌گویند: سُبْحَانَ رَبَّنَا، منزّه است خدای ما، إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا، و (ان)، مخففه است از ثقیله، و التقدیر: انّه کان وعد ربنا لمفعولاً. و «ها»، ضمیر شأن و کار باشد، یعنی، وعده‌های خدای تعالی کرده خواهد شد، بدرستی. وَيَخْرُونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ، و به روی در آیند و سجده کنند گریان و محلّ بیکون، نصب است بر حال و يَزِيدُهُمْ خُشُوعًا، و بیفزاید ایشان را نزول قرآن خضوع و خشوع. یکی از جمله بزرگان گفت: هر کس که او را علمی باشد که آن علم او را به گریه نیارد علم او نافع نباشد او را. و اینکه آیت بخواند نظیر اینکه آیت قوله تعالی: إِذَا تَلَى عَلَيْهِمْ آيَاتِ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا «۷»، و نصب خشوعا بر تمیز است بعد تمام الكلام «۸». قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ، عبد الله عباس گفت: رسول- عليه السلام- شبی از ----- (۱). سوره یس (۳۶) آیه ۳۹. [...]

(۲). آط، آب، آز، آج، لب گفت، مل و گفت. (۳). آز: بر سجده‌ای. (۴). مل: مراد ان. (۵). قم: نماید. (۶). قم در. (۷). سوره مریم (۱۹) آیه ۵۸. (۸). قم: العلامت. صفحه: ۳۰۰ شبها نماز می‌کرد و در نماز می‌گفت: یا رحمن یا رحیم، مشرکان گفتند: محمد تا به اکنون یک خدای را می‌خواند، اکنون دو خدای را می‌خواند؟ «اللّه» را و «رحمن» را. ما «رحمن»، شناسیم الّا رحمن یمامه «۱» را، مسیلمه کذاب را خواستند. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: بگو ای محمد که اینکه چه انکار است به آن که من خدای به نام رحمن می‌خوانم! خدای را خواهی به نام الله خوانی، و خواهی به نام رحمن «۲». أَيُّ مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى. به هر نام که خوانی او را، او را نامها «۳» نیکوست. اینکه قول «۴» که مشرکان گفتند از ایشان، دلیل آن می‌کند که اعتقاد چنان داشتند که: اسم و مسمی یکی باشد، و الّا به اختلاف اسماء، حوالت نکردندی با اختلاف مسمی. وَ لَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ، میمون بن مهران گفت، رسول- عليه السلام- در اول شرع فرمودی نوشتن بسمک «۵» اللهم، بر عادت عرب در جاهلیت. چون بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، فرود آمد بفرمود نوشتن: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مشرکان گفتند: «رحیم» شناسیم، «رحمن» را نمی‌شناسیم. خدای اینکه آیت فرستاد. ضحاک گفت: سبب آن بود که جهودانی که ایمان آورده بودند، گفتند: یا رسول الله؟ ما در قرآن ذکر «رحمن» کمتر می‌یابیم و در تورات بسیار است، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، و قوله: أَيُّ مَا تَدْعُوا، «ما» زایده است، چنان که: اینما و متیما و اذما و حیثما، و محلّ او جزم است. بایا، و علامه جزم سقوط نون است از تدعون، برای آن که خطاب با جماعت است، و از پس «واو» «الف» باید نوشتن، تا فرق بود میان «واو» جمع و میان تدعو در خبر از واحد که «واو» لام الفعل باشد، و نصب «ایا» بر مفعول تدعو است، و «فاء» برای جزای شرط، فی قوله: فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَ لَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَ لَا تُخَافُ بِهَا، عبد الله عباس گفت: سبب نزول اینکه «۶»، آن بود که رسول- عليه السلام- چون نماز کردی، به قراءت آواز برداشتی. مشرکان بر قرآن طعن زدند و دشنام دادند رسول را و منزل

قرآن را. آنچه در آن میانه صغیر زدندی و دست بر دست زدندی و شعر خواندندی، تا رسول را به غلط افکندندی. -----

----- (۱). آج، لب: تمامه. (۲). آط، آب، آج، لب: خوانی، آج: خوانید. (۳). همه نسخه بدلها: نامهای.

(۴). آط، آب، آج، لب: قولی. (۵). اساس: اسمک، به قیاس، باقم، تصحیح شد. (۶). آط، آب، آج، لب آیت. صفحه:

۳۰۱ رسول آواز نرم کرد، چنان که صحابه نیز نمی‌شنیدند. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، گفت: «وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ» به نماز جهر مکن و آواز برمدار، جهری که مشرکان بشوند و طعنه زنند، و اخفات مکن، اخفاتی که یاران تو نشنود، و میان اینکه و آن طریقی بجوی. سعید جبیر گفت: پیغامبر در مسجد الحرام نماز کردی، آواز برداشتی به قراءت «۱». مشرکان گفتند: به قراءت آواز برمدار که خدایان ما را رنج است از آواز تو و الا ما خدای تو را هجو کنیم، اینکه آیت آمد. مقاتل گفت: رسول - علیه السلام - در سرای ابو سفیان بن حرب نماز می‌کرد بنزدیک صفا و آواز به قراءت برداشته «۲»، ابو جهل بگذشت [۱۵۱-ر]

و گفت: دروغ مگو بر خدای. رسول آواز نرم کرد. او پیامد «۳» مشرکان را گفت: من محمّد را از قراءت منع کردم، خدای اینکه آیت فرستاد. ابن سیرین گفت: آیت در حق دو صحابی آمد که یکی قراءت نماز سخت نرم خواندی، گفتی: اناجی ربّی، من با خدای مناجات می‌کنم، چه حاجت است به رفع صوت و دیگری نماز کردی و در جهر اسراف کردی، گفتی تا شیطان برمد و خفته بیدار شود، اینکه آیت آمد. رسول هر دو را گفت: طلب واسطه کنی از میان اینکه هر دو کار «۴». عایشه گفت: آیت در قومی اعراب آمد که در تشهّد جهر بی‌قاعده می‌کردند. حسن گفت: معنی آن است که، ریا مکن به نماز در علانیه، و نیز پوشیده مدار چنان که کس نداند. عبد الله عباس گفت: نماز به ریا مکن، و برای ترس مردمان رها مکن. ابن زید گفت: اهل کتاب را عادت آن بود که، در نماز اخفات کردند، آنچه در میانه به حرفی آواز برداشتندی، هر کس که آن بشنیدی به آن حرف آواز برداشتی، خدای تعالی نهی کرد رسول را از آن که چنان کند که ایشان «۵». نخعی و مجاهد و مکحول گفتند: اینکه در دعا بود، و مراد به صلوات دعاست. محمّد بن جریر گفت: محتمل است که جهر «۶» در نماز روز است و اخفات در نماز -----

----- (۱). آج، لب: قرآن. [.....]

(۲). آط، آب، آج، لب بود. (۳). آج، لب و. (۴). آط، آب، آج، لب اینکه و آن. (۵). قم کردند. (۶). قم، آط، آب، آج: نهی

از جهر، آج، لب: نهی از در جهر. صفحه: ۳۰۲ شب، یعنی به روز اخفات مکن «۱» و به شب جهر، و اینکه آن است که عمل طوایف بر اوست، و اصحاب ما حدّ جهر «۲»: آن نهادند که دیگران بشنوند، و حدّ اخفات آن که نشوند «۳». بعضی دگر گفتند:

اینکه در استغفار است که، اعراب پیامدندی و به آواز بلند گفتندی: اللهم اغفر لی الذنب الفلانی و ذنب کذا و کذا، و تصریح و

جهر می‌کردندی به گناهی که کرده بودندی. خدای تعالی نهی کرد ایشان را از آن. وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي، آنچه فرمود رسول را تا

بگوید «۴»: سپاس آن خدای را که او فرزند نگرفت، چه اینکه از صفات اجسام است اگر بر ولادت حمل کنند، و اگر بر طریق تبنی

گویند، هم از سر شهرت یا احتیاج باشد، و لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ، و او را در ملک انبازی نیست، چه اینکه همه «۵» از

علامت ضعف و احتیاج باشد، و لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الدُّلَّةِ، و او را دوستی و یاری و همکاری و حلیفی «۶» نیست تا به او متعزز شود

از مدلت. آنچه گفت: تعظیم کن خدای را غایت تعظیم، چه «۷» مستحق غایت تعظیم است. محمّد بن کعب القرظی گفت: اینکه

آیت، ردّ است بر جهودان و ترسایان و ثویان و مشرکان عرب و هر کس که با خدای شریک گفت، و بر صابیان که گفتند: لولا

اولیاء الله لذلّ الله، اگر خدای را اولیا نبودندی ذلیل بودی، خدای تعالی ردّ کرد به اینکه آیت بر همه. و در خبر است که رسول -

علیه السلام - اینکه آیت اهل خود و اهل البیت خود را باز آموخت «۸» و به اینکه وصیت کرد ایشان را. در خبر است که «۹» بنده

گوید: الله اکبر، ثواب او بیشتر بود از دنیا و هر چه در دنیا است. معاذ جبل گفت: رسول - علیه السلام - گفت: «۱۰» علیکم به آیه

العزّ، بر شما باد که آیت عزّ بسیار خوانی، گفتند: یا رسول الله؟ ما آیه العزّ «۱۱»! آیت عزّ کدام است! گفت، قوله: وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ

الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا - الايه. ----- (۱). قم، آج: کن. (۲). آط، آب، آج، لب بر. (۳).

آط، آب، آرز، آج، لب: او بشنود. (۴). همه نسخه بدلها که. (۵). همه نسخه بدلها: هم. (۶). قم، مل: خلیفتی، آرز: خلیفی. (۷). همه نسخه بدلها او. (۸). آط، آب، آرز، آج، لب: بیاموخت. (۹). قم چون. [.....]

(۱۰). قم، آط، آب، آرز: العزیز. (۱۱). آب، آرز: العزیز. صفحه: ۳۰۳ عمرو بن «۱» شعیب روایت کرد، عن ایبه عن جدّه که: رسول-صلی الله علیه و علی آله- چون کودکی از فرزندان عبدالمطلب چنان شدی که سخن توانستی گفتن، او را اینکه آیت بیاموختی. عبد الحمید بن واصل گفت: هر که او آخر بنی اسرائیل بخواند، خدای تعالی او را از ثواب چندانی بنویسد که آسمان و زمین و کوهها پر شود به آن، برای آن که خدای تعالی گفت: تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَنْفَطِرْنَ مِنْهُ وَ تَشْقَى الْأَرْضُ وَ تَحْزُنُ الْجِبَالُ هَيْدًا، أَنْ دَعَا لِلرَّحْمَنِ وَ لَدًّا «۲»، چون از گفت اینکه کلمت «۳» که اتّخاذ ولد است نزدیک آن بود که اینکه چیزها از آسمانها و زمینها و کوهها شکافته گردد از عکس او آبادان شود و بر جای بماند «۴»، پس ثواب خداوندش، به مقدار آن بود. اگر گویند: چرا خدای را حمد باید کردن بر آن که او فرزند نگیرد، و او را شریک نباشد! گوئیم: از اینکه دو جواب است، یکی آن که، بر قول آنان که فرق کردند میان شکر و حمد، اینکه «۵» لازم نیست، برای آن که ایشان گفتند، عرب گوید: حمدته علی فصاحته و شجاعته و شکرته علی نعمته، و تفسیر حمد به اینکه کردند که: الحمد رضا فعل الغیر، پس حمد بر خصال نکو باشد، و شکر بر نعمت. و جواب دیگر آن است که: حمد نه بر اینکه چیزهاست، بل اینکه چیزها صفت خدای است که او مستحق حمد و شکر است به نعمتهایی که کرد، چنان که یکی از ما گوید: [۱۵۱-پ]

حمدت فلانا «۶»، الطویل الجمیل، من فلان را حمد کردم که او طویل و جمیل است، شکر بر نعمت باشد نه بر طول و جمال. جواب دیگر آن است که: اگر فرزند داشتی خیر و نعمت همه برای او خواستی دون ما و جوابهای اول بهتر است. -----
----- (۱). مل، آج، لب: عمر بن. (۲). سوره مریم (۱۹) آیات ۹۰ و ۹۱. (۳). آج، لب: کلیمه. (۴). آب، آرز: نماند. (۵). قم: آن. (۶). آج: فلان. صفحه: ۳۰۴ سوره الکهف مجاهد و قتاده گفتند: اینکه سورت مکی است و صد و ده آیت است در کوفی و یازده در بصری، و پنج در مدنی و هزار و پانصد و هفتاد و هفت کلمت است، و شش هزار و سیصد «۱» و شست «۲» حرف است. و روایت است از سمره بن جندب از پدرش که او گفت: رسول-علیه السلام- گفت: هر که او ده آیت از سوره الکهف از بر خواند، فتنه دجال او را زیان ندارد و هر که «۳» سورت جمله برخواند به بهشت شود. اسحاق بن عبد الله ابن ابی فروه روایت کرد از رسول-علیه السلام- که او گفت: شما را راه نمایم بر سورتی که چون فرود آمد هفتاد هزار «۴» فریشته به تشییع او از آسمان فرود آمدند و عظمت او ما بین السّماء و الارض مملو بگرد! گفتند: بلی یا رسول الله؟ گفت: سوره الکهف است، هر که او روز آدینه بخواند هر گناه که در «۵» اینکه آدینه تا به آن کرده باشد بیامرزد او را و سه روز دیگر بر سری، و چندانی نور دهند او را که تا به آسمان برسد «۶» و او را از فتنه دجال نگاه دارد.

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۱ تا ۲۶]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا (۱) قَيِّمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِمَّنْ لَمْ تُدْرِكْهُ وَ يُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنْ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا (۲) مَا كُنْتُمْ فِيهِ أَبَدًا (۳) وَ يُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا (۴) مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا (۵) فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا (۶) إِنْ جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لَنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (۷) وَ إِنْ جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لَنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (۸) أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ

أَصْحَابِ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا (۹) إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا (۱۰) فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِتْرِينَ عَامَدًا (۱۱) ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمِيدًا (۱۲) نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى (۱۳) وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا (۱۴) هُوَ لَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْ لَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيْنَ يَدَيْهِمْ فَيَنْقُضُوهُمْ كَمَا تُخْلَقُ الْبَرَاقِعُ مِنْ دُونِ الْسَّمَاوَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۱۵) وَإِذْ اعْتَرَلْتُمُوهُمْ وَمَا يُعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَاوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَقًا (۱۶) وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَتَرَاوَرُّ عَنِ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا (۱۷) وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَذَاتَ الشَّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بِسِطِّ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَ لَلَّيْتُ مِنْهُمْ رُعبًا (۱۸) وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِتَسْأَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا (۱۹) إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذَا أَبَدًا (۲۰) وَكَذَلِكَ أَعْرَضْنَا عَنْهُمْ لِيَعْلَمُوا أَنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُيُوتًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمُ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَى أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا (۲۱) سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا (۲۲) وَلَا تَقُولَنَّ لَشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا (۲۳) إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِّي رَبِّي لِأَقْرَبٍ مِنْ هَذَا رَشَدًا (۲۴) وَكَلْبُوتًا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِتِينَ- وَأَزْدَادُوا تِسْعًا (۲۵) قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصَرَ بِهِ وَاسْمِعَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وُلِيِّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا (۲۶)

[ترجمه]

[به نام خدای بخشاینده مهربان] (۷) سپاس خدای را آن که بفرستاد به (۸) بنده اش «۹» قرآن «۱۰» نکرد آن را کزی. -----

----- (۱). آط، آب، آز، آج، لب: ششصد. (۲). همه نسخه بدلهای بجز قم: شصت. (۳). آط، آب، آز،

آج، لب: هر کس که. (۴). آط، آب، آز، آج، لب: هزار. (۵). همه نسخه بدلهای: از. (۶). آط، آب، آز، آج، لب: رسد. [.....]

(۷). اساس: ندارد، از قم آورده شد. (۸). همه نسخه بدلهای: بر. (۹). قم: خویش. (۱۰). قم را. صفحه: ۳۰۵ راست تا بترساند عذاب

سخت از نزدیک او و مژده دهد مؤمنان را آنان را که کار نکو کنند «۱» که ایشان راست مزدی نکو. ایستاده باشند در آن همیشه. و

بترساند آنان را که گفتند: گرفت خدای فرزندی. نباشد ایشان را به آن علمی «۲» و نه پدران ایشان را، بزرگ سخن «۳» است که

بیرون می آید از دهنها «۴» ایشان، نمی گویند الا دروغ. همانا تو هلاک خواهی کرد خود را بر اثر ایشان «۵» اگر ایمان نیارند به اینکه

حدیث به غم. ما کردیم آنچه بر زمین است زینت «۶» آن را تا بیازماییم [ایشان را] «۷» تا کدام نکو کارترند «۸». ما کنیم آنچه بر

زمین «۹» است، زمین ساده خشک. یا پنداشتی که اصحاب غار و رقیم بودند از دلالات «۱۰» ما عجب. چون باز شدند جوانمردان به

غار، گفتند: بار خدای ما بده ما را از نزد «۱۱» تو رحمتی و بساز برای ما «۱۲» از کار ما صلاحی. -----

----- (۱). قم: آنان که می کنند نیکیها. (۲). قم: از علم. (۳). آط، آج، لب: سخنی. (۴). همه نسخه بدلهای: دهنهای. (۵).

قم: اثرهاشان. (۶). قم: آرایش. (۷). اساس: ندارد، از قم، افزوده شد. (۸). قم: نیکوترست به کار. (۹). قم: آنچه بر آن است ساده

خشک. (۱۰). آط، آج، لب: از آیتهای ما شگفت، آب از آیتهای ما عجب. [.....]

(۱۱). قم، نزدیک، آب: نزدیک خود. (۱۲). همه نسخه بدلهای بجز قم: ما را. صفحه: ۳۰۶ بزیدیم «۱» بر گوشهای ایشان در غار سالها

به شمار. پس بیدار کردیم ایشان را تا بدانیم که کدام دو گروه شمارنده تر است، آن را که ایشان مقام کردند به غایت. ما

بگویم» (۲) بر تو خیر ایشان به درستی (۳) ایشان، جوانمردانی بودند که ایمان آوردند (۴) به خدا و بیفزودیم ما ایشان را لطف. و باز بستیم بر دل‌های ایشان (۵) چون بایستادند (۶) و گفتند: خدای ما خدای آسمانها و زمین است. نخوانیم جز او خدای را که گفته باشیم، بس بی‌قاعده‌ای. (۷) اینان آن قوم مانند (۸) که گرفتند به خدایی (۹)، خدایانی، چرا نیارند بر آن (۱۰) «حجتی روشن. کیست ظالم‌تر از آن که فرو بافد» (۱۱) بر خدای دروغ (۱۲). و چون دور شدی از ایشان و آنچه می‌پرستیدند مگر خدای را باز شوی (۱۳) با غارتا برافلاجد (۱۴) برای شما خدای شما از بخشایش، بیجارد (۱۵) برای شما از کارتان روزی. [۱۵۲- ر]

----- (۱). آب: صدای بزدم. (۲). آب، آج، لب: قصه کنیم. (۳). آط، آج، لب: بحق. (۴). آط، آب، آج، لب: بگرویدند. (۵). قم، آط، آج: دلهاشان، آب، لب: دلهایشان. (۶). آط، آب، آج، لب: برخاستند. (۷). قم: بس دروغی. (۸). اساس: قومند، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد. (۹). همه نسخه بدلها: گرفتند از فرود او. (۱۰). آج، لب: بر ایشان. (۱۱). همه نسخه بدلها: فرا بافد. (۱۲). همه نسخه بدلها: دروغی. [.....]

(۱۳). آب: باز گردید. (۱۴). قم: پیراگند، آط، آج، لب: باز کند، آب: پراگنده کند. (۱۵). قم، آط، آج، لب: بسازد، آب: آماده کند. صفحه: ۳۰۷ بینی آفتاب را چون برآمدی فرو می‌گردیدی از غارشان به جانب دست راست، و چون فرو شدی (۱) می‌گذشتی از ایشان به جانب دست چپ، و ایشان در فراخی بودند از او آن از آیات خداست، هر که راه دهد او راه یافته بود و هر که را گمراه کند نیابی او را یاری ره نماینده. و پنداری ایشان را بیدار (۲)، و ایشان خفته (۳) بودند و می‌گردانیدیم ایشان را به جانب (۴) راست و چپ و سگشان گسترده بود بازوهایش (۵) بر آستانه در اگر مطلع شدی تو بر ایشان پشت بر کردی (۶) از ایشان گریزان و پر باز کردندی تو را از ایشان به ترس. همچونین بیدار کردیم ایشان را تا پرسند میان ایشان، گفت گوینده‌ای از ایشان: چند مقام کردی! گفتند: مقام کردیم روزی یا بهری از روزی (۷). گفت (۸): خدای شما داناتر است به آنچه مقام کردی شما، بفرستی یکی را از شما (۹) به اینکه درمها (۱۰) به شهر، بگو تا بنگرد که کدام پاکتر طعامی است، گو بیارد شما به روزی از او و لطف کند و آگاه مکناد به شما کسی را. که اگر ایشان مطلع شوند بر شما، سنگسار کنند شما را یا باز برند شما را در دین خود، و فلاح نیابی (۱۱) پس هرگز. ----- (۱). آب: فرو رفتی. (۲). قم: خفتگان. (۳). همه نسخه بدلها: بیداران.

(۴). قم، آب دست. (۵). قم: دو بازو را، آط، آج، لب: بازویش، آب: هر دو بازویش. (۶). آب: برمی‌گردیدی. آج، لب: بر گردندی. (۷). قم: روز. (۸). همه نسخه بدلها: گفتند. (۹). آب: خود. (۱۰). قم: به درمهای شما. (۱۱). قم: نرهی شما. [.....]

صفحه: ۳۰۸ و همچونین اطلاع دادیم بر ایشان تا بدانند که وعده خدا حق است و قیامت را شکی نیست در او، چون منازعت می‌کردند میان ایشان کارشان، گفتند: بنا کنی بر ایشان بنایی (۱) خدایی ایشان عالمتر (۲) است به ایشان. گفت، آن کس (۳) که غالب بود (۴) بر کار ایشان: بگیریم بر ایشان (۵) نماز گاهی (۶). گویند: سه بودند، چهارمشان سگ بود، و گویند: پنج بودند و ششم سگ (۷) بود انداختن پنهانی (۸) گویند: هفت بودند و هشتمشان سگشان (۹) بود. بگو خدای من داناتر است به عدد ایشان، نداند ایشان را الا اندکی، خصومت مکن در ایشان الا خصومتی ظاهر، و فتوا مپرس در ایشان، از ایشان (۱۰) کسی را. و مگو چیزی را که من بکنم (۱۱) آن را فردا. الا که گوی اگر خواهد خدای، یاد کن خدایت را چون فراموش کنی، و بگو: همانا ره نماید مرا خدای من به نزدیکتر از اینکه به صلاح. مقام کردند در غارشان سیصد سال، و بیفزودند نه سال. بگو خدای داناتر (۱۲) است به آنچه ایشان ----- (۱). قم: بنا کردنی. (۲). قم، آج، لب: داناتر. (۳). قم، مل: آنان. (۴). قم، مل:

بودند. (۵). آط: ورایشان. (۶). قم: مسجدی. (۷). قم: سگ ایشان، آط، آب، آج، لب: سگشان. (۸). قم: انداختنی پنهانی. مل، آج، لب: انداختند. (۹). آط، آج، لب: کلبشان. (۱۰). همه نسخه بدلها، بجز قم: ندارد. (۱۱). قم: کننده‌ام. (۱۲). آط، آج، لب: داند. صفحه: ۳۰۹ مقام کردند. او راست غیب (۱) آسمانها و زمین. چه نیک می‌بیند (۲) و نیک می‌شنود، نیست ایشان را جز او (۳) یاری و انباز نگیرد (۴) در حکم خود کسی را قوله تعالی: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ، گفت: سپاس خدای را که کتاب قرآن بر

بنده‌اش محمد انزله «۵» کرد، قیماً، ای مستقیماً، در کلام تقدیم و تأخیری هست و تقدیر آن است که: انزل علی عبده الكتاب قیماً و لم يجعل له عوجاً. و قیماً «۶»، حال است از کتاب و او حال باشد از مفعول. و لم يجعل له عوجاً، و اینکه کتاب را کژی نکرد. و در معنی «قیم»، دو قول گفتند: یکی آن که راستی است که در او کژی نیست و دگر معنی آن که «قیم» بر دگر کتابها که حکم می‌کند به تصدیق آن، و در بعضی قراءت آمد: أنزل علی عبده الكتاب و لم يجعل له عوجاً، و لکن جعله قیماً. و «عوج»، گویند آن را که بتوان دیدن «۷»، کالدین و الامر و عوج فی العصا و الحایط بفتح العین لئیندر بأساً شدیداً، تا بترساند خلقان را از عذاب «۸» سخت از نزدیک او [۱۵۲-پ]. من لذنه، ابو بکر خواند عن عاصم تنها: من لذنه، به اسکان «دال» با اشمام ضمّه و کسر «نون» و «ها» و «یا» ی در لفظ از پس‌ها. و یبشّر المؤمنین الذین یعملون الصالحات، و بشارت دهد مؤمنانی «۹» را که عمل صالح و کار نیکو کنند. أن لهم، به آن که ایشان را خواهد بودن مزدی نیکو یعنی ثواب بهشت. و محلّان مع اسمها و خبرها نصب است بوقوع البشارة علیه، چه او متعدی بود به دو مفعول، يقال: بشّرته کذا و بکذا. ما کین فیهِ ایداً، و ایشان در آن مقیم باشند همیشه که آن را زوال نبود از ایشان و ایشان را فنا نبود از آن. و نصب ما کین، ای مقیمین، بر حال است از فعلی مقدر در لهم، ای تحصیل «۱۰» لهم و تثبت «۱۱»، و شاید که عامل در او اجرا حسنا باشد و التقدير: یؤجرون اجرا حسنا ما کین فیهِ ابدًا. -----

----- (۱). قم: نهان. (۲). قم به او. [.....]

(۳). همه نسخه بدلها: از فرود او. (۴). قم: و نه انباز گیرد، آج، لب: نه انبازی. (۵). آط، آب، آز، آج، لب: انزال. (۶). قم: واو. (۷). آط، آب، آز، آج، لب: بتوان دید. (۸). آب، آز: عذاب سخت. (۹). همه نسخه بدلها، بجز مل: مؤمنان. (۱۰). مل: حصل، لب: يحصل. (۱۱). آط، آب، آز، آج، لب: ثبت. صفحه: ۳۱۰ و ینذر الذین قالوا اتخذ الله ولداً، و بترساند «۱» آنان را که گفتند: خدای گرفت فرزندی که ایشان را به اینکه که می‌گویند علمی نیست بل از سر جهل و اعتقاد باطل می‌گویند و تقلید پدران، و نیز پدر ایشان را به آن علمی نیست. کبرت کلمه، بزرگ سخنی است اینکه که از دهن ایشان بیرون می‌آید. و نصب کلمه، شاید که بر تمیز بود و شاید که بر حال بود، ای کبرت الکلمه کلمه. آنکه اول بیفگند «۲» و هو کقولهم: نعم رجلا زید، ای نعم الرجل رجلا، و اینکه تمیزی بود بعد تمام الکلام. و روایت کردند از بعضی مکیان «۳»، خواندند: کبرت کلمه، کقولهم: کبر شأنک و کبر قولک. تخرج من أفواههم، در جای صفت کلمت است، إن یقولون: إلاً کذباً، ای ما یقولون، «ان»، به معنی «ما» ی نفی است، نمی‌گویند در اینکه گفتار آلا دروغ، و اینکه آیات بر سبیل طعن گفتند «۴» بر ایشان و ردّ قولشان. آنکه رسول را- علیه السلام- تسلیم داد و دلخوشی، گفت فلعلک باخ نفسک، همانا تو خویشان را هلاک خواهی کردن بر اثر ایشان. یعنی اینکه کافران که گفتند: لئن تؤمن لک حتی تفرج لنا من الأرض یبوعاً «۵»، يقال: بخ «۶» نفسه بیخعها بخعا، قال ذو الرمیة: ألاً ایهذا الباخع الوجد نفسه بشیء نخته عن یدیه المقادر اراد نخته فخفف، إن لم یؤمنوا، اگر ایمان نیارند ایشان به اینکه قرآن. و به اتفاق مراد به «حدیث» قرآن است، و چون خدای تعالی قرآن را «حدیث» خواند اند جای در کتاب، آن را قدیم گفتن خلاف بر خدای تعالی باشد. أسفاً، ای غضبا و حزنا. مجاهد گفت: جزعا و نصب او بر تمیز است. إنا جعلنا ما علی الأرض زینة لها، آنکه گفت: ما کردیم هر چه بر زمین آفریدیم زینت «۷» زمین. ضحاک گفت: یعنی مردان را خاصه به زینت زمین کردیم، و حمل او بر عموم اولیتر باشد. دگر آن که «ما» لما لا یعقل باشد و من لما یعقل گفت: «ما» هر چه بر پشت زمین است از انواع مخلوقات، حیوانات و جماد و نبات، و -----

----- (۱). اساس: بترسان، با توجه به معنی و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). همه نسخه بدلها: بیفگندند.

(۳). همه نسخه بدلها که. (۴). همه نسخه بدلها: گفت. (۵). سوره بنی اسرائیل (۱۱۷) آیه ۹۰. [.....]

(۶). آط، آب، مل، آز: نخع. (۷). آط، آب، آز، آج، لب: به زینت. صفحه: ۳۱۱ آنچه جز آن است. زینة لها، زمین را به آن بیاراستیم و آن را زینت زمین کردیم. لنبؤهم، تا بیازماییم ایشان را تا کدام نیکو عمل تر است، و نصب عملاً بر تمیز است، و مراد از ابتلا تکلیف است، چه تکلیف صورت امتحان دارد. و إنا لجاعلون ما علیها صیداً جزواً، «صعید»، زمین راست باشد و «جزوا»، زمینی

که باران بر او نیاید و بر او نبات نروید، یعنی ما پس از آن که آراسته باشیم و آبادان کرده، بیران «۱» کنیم و زمین ساده کنیم و بناها از او برداریم. مجاهد گفت: جُرْزَأُ، ای بلقعا یابسا لا نبات علیها، و مثله قوله: فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا، لا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَ لا أَمْتًا «۲». و عرب سال قحط را «سنه جرز» گویند، و «سنون اجراز»، قال الرّاجز: قد جرفتهنّ السنون الاجراز و يقال: اجرز القوم اذا صارت ارضهم جرزاً، و جرزوا ارضهم اذا اكلوا نباتها. قوله: أم حسبت أن أصحاب الكهف و الرّقيم، گفت: ای محمد تو می پنداری که قصه صاحب الكهف و اصحاب الرّقيم [۱۵۳- ر]

از آیات و عجایب ما عجب است، یعنی در جنب عجایی که در آیات و دلالات ماست از کمال قادری «۳» ما بس عجب نیست، چه آنچه من آفریده‌ام «۴» از آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها و اصناف مخلوقات، در او عجایب بیشتر است. و «کهف»، غبار باشد در کوه. و در «رقیم»، خلاف کردند، عبد الله عباس گفت: وادی «۵» است میان غضبان «۶» و وایله «۷» بیشتر از فلسطین و آن نام آن وادی است که، اصحاب الكهف در او بودند. کعب الاحبار گفت: نام دیه ایشان است، و بر قول عبد الله عباس من رقمه الوادی باشد، و آن، آن جا بود که آب در او باشد. عرب گوید کسی را که امر کند که در میان کاری «۸» شو: عليك بالرقمه و دع الصفه و صفتا الوادی، جنباه، یعنی در میان رو و کناره رها کن، یعنی اصل کار جوی و حواشی رها کن. سعید جبیر گفت: «رقیم»، لوحی بود از ارزش نام ایشان و تاریخ ایشان و تاریخ غیبت ایشان بر ----- (۱). قم: ویران. (۲). سوره طه (۲۰) آیات ۱۰۶ و ۱۰۷. (۳). همه نسخه بدلها: قادری. (۴). قم: ما آفریده‌ایم. (۵). همه نسخه بدلها، بجز قم: وادی. (۶). مل: عصان. (۷). قم، مل، آز، وایله. (۸). قم: باری. صفحه: ۳۱۲ آن جا نقش کرده بر در غار بنهادند تا مردم ببینند و از آن معتبر شوند. و بر اینکه تأویل «رقیم»، فعلیل باشد، به معنی مفعول من الرّقم، و هو الكتابه. قولی دگر آن است که، نافع روایت کرد از عبد الله عمر «۱»، و وهب روایت کرد از نعمان بشیر، از رسول - صلی الله علیه و علی آله - که او گفت: اصحاب الرّقيم، سه مرد بودند که از شهر بیرون آمدند به بعضی حوایج خود. باران بگرفت ایشان را، کوهی بود و در او غاری، گفتند: در اینکه غار شویم تا باران کم شود. چون در آن غار شدند، سنگی عظیم از کوه در افتاد و در در آن غار افتاد، و در غار بگرفت چنان که هیچ شکافی نماند که روشنایی در او فتادی «۲». ایشان فرو ماندند و گفتند: یا قوم؟ اینکه کاری عظیم است و جز خدای تعالی کشف اینکه بلا نتواند کردن «۳». بیاید تا هر یکی از ما عملی که در عمر خود کرده است خالص برای خدای، آن را شفیع سازیم، باشد که خدای تعالی بر ما ببخشد. یکی از جمله ایشان گفت: من در عمر خود حسنتی می دانیم که کرده‌ام، و آن، آن بود که من جماعتی مزدوران را به مزد گرفتم تا برای من کاری کنند. مردی دیگر آمد نماز پیشین، او را گفتم تو نیز کار کن تا مزد یک روزه بدهم تو را. چون نماز شام بود و هر یکی را مزدی می دادم به سویت «۴». یکی از جمله ایشان گفت: مرا همچند آن می دهی که آن را از نیمه روز کارد کرد. گفتم: یا سبحان الله؟ تو را با مال من چه سبیل است که من به آن چه کنم! تو مزد خود تمام بستان و تو را با کسی دگر کاری «۵» نیست. از من نشنید و به خشم برفت و مزد رها کرد. من آن مزد او نگاه می داشتم تا روزی گاو بچه‌ای می فروختند، من آن مزد او به آن بدادم «۶» در گله کردم بزرگ شد و آبستن شد، براد و از بچگان او بسیار پدید آمدند تا گله‌ای گاو شد. پس از مدتی دراز که سالها به اینکه «۷» بر آمد، پیری را دیدم ضعیف شده، بیامد و گفت: مرا بنزدیک تو حقی هست. گفتم: چیست آن! گفت: من آن مزدورم «۸» که آن روز «۹» مزد رها کردم. من در «۱۰» نگردیم، او را بشناختم، دست او ----- (۱). آط، آب رضی الله عنه. (۲). قم: افتادی، مل: یافتی. (۳). همه نسخه بدلها: بجز مل: کرد. (۴). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بر تسویه. [.....]

(۵). همه نسخه بدلها: کار. (۶). همه نسخه بدلها، بجز قم و. (۷). آط، آب، مل، آز، آج، لب: بر اینکه. (۸). آط، آب، آز، آج، لب: مرد. (۹). همه نسخه بدلها، بجز قم آن. (۱۰). قم آن، آط: در او. صفحه: ۳۱۳ گرفتیم «۱» و او را به صحرا بردم و گفتم: اینکه گاو گله تورا است. گفت: یا هذا؟ بر من استهزا مکن. گفتم: و الله که اینکه حق تو است و تو راست، و کس را در اینکه نصیبی نیست. او

آن بگرفت و بسیار دعا کرد. بار خدایا؟ اگر دانی که آن برای تو کردم، ما را خلاص (۲) ده، در حال، بهرانی (۳) از آن سنگ بیامد و بطرکید (۴) و ثلثی از او بیفتاد (۵) و روشنایی پدید آمد. دیگری گفت: من در عمر خود حسنتی کرده‌ام و آن، آن بود که سالی قحطی عظیم بود. زنی با جمال بنزدیک من آمد و از من گندم خواست به بها. گفتم: ممکن نیست الا به تمکین (۶) از نفس خود. ابا کرد و برفت، باز دگر باره (۷) باز آمد و طعام خواست، گفتم: ممکن نیست بدون نفس تو. تا سه بار برفت و از روی ضرورت باز آمد و من او را طعام ندادم. به بار چهارم گفت: اکنون تو را ممکن (۸) کردم از آنچه می‌خواهی. چون با او بنشستم به خلوت، خواستم تا دست به او دراز کنم، او را یافتم که می‌لرزید (۹). گفتم: اینکه چه حال است! گفت: از خدای می‌ترسم. من گفتم: [۱۵۳- پ]

یا سبحان الله؟ زنی در حال شدت و سختی و ضرورت از خدای می‌ترسد و من در نعمت و رخا از خدای نترسم؟ گفتم: بر خیز ای زن که تو را مسلم بکردم، و بیش از آن طعام که او می‌خواست بدم او را. بار خدایا؟ اگر دانی که آن برای تو کردم، اینکه بلا از ما کشف کن. پاره‌ای دیگر از آن سنگ شکسته شد و غار روشن شد. سدیگر (۱۰) گفت: من نیز حسنتی کرده‌ام و آن، آن بود که مرا پدری و مادری پیر بودند، و من گوسپند داشتم (۱۱). نماز خفنی (۱۲) پاره‌ای شیر برگرفتم برای ایشان و بیاوردم. ایشان خفته بودند مرا دل نیامد که ایشان را بیدار کنم و خواب بر ایشان پیشورم (۱۳). بر بالین ایشان بنشستم، گفتم: تا خود بیدار شوند و گوسپندان (۱۴) ضایع بودند و مراد دل به ----- (۱). قم: بگرفتم. (۲). قم، آج، لب: خلاصی. (۳). آب، آج، پر بهرانی خانی. (۴). مل: طراقی. (۵). قم: بیوفتاد. (۶). قم: که متمکن شوی. (۷). قم، آب، آج، بار دیگر، آط: باری دیگر. (۸). همه نسخه بدلها، بجز قم: تمکین. [.....]

(۹). آب: لژزید. (۱۰). قم، آط، آب، آج، لب: سه دیگر، آج: سیم دیگر. (۱۱). آب، آج: می‌داشتم. (۱۲). آب، آج: خفنی. (۱۳). قم: بشورم، آط، آج، لب: بیاشورم، آب: بیاشورم. (۱۴). آط: گوسفندان. صفحه: ۳۱۴ گوسپند (۱) مشغول بود. با آن همه از بالین ایشان برنخاستم تا صبح برآمد، و ایشان بیدار شدند، و من آن شیر به ایشان دادم. بار خدایا؟ اگر دانی که من اینکه برای تو کردم، اینکه بلا- از ما کشف کن. سنگ به یک باره (۲) از در غار بیوفتاد (۳) و ره گشاده شد و ایشان از آن جا به سلامت بیرون آمدند. اینکه قصه اصحاب الرقیم است. اما قصه اصحاب الکهف، قال الله تعالی: إِذْ أَوْى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ، اصحاب سیر خلاف کردند در سبب رفتن ایشان به کهف: محمد بن اسحاق بن یسار گفت: سبب آن بود که اهل انجیل تعدی از حد بردند، و فواحش در میان ایشان ظاهر شد، و پادشاهان طاغی شدند و به بت پرستیدن مشغول شدند، و برای طواغیت قربان کردند. و در میان ایشان جماعتی بودند بر دین عیسی - علیه السلام - متشدد و متمسک به آن، و پادشاه شهر ایشان مردی بود نام او دقیانوس، بت پرست بود و ظالم و قتال، و طالب آنان که بر دین مسیح بودند تا ایشان را عذاب کردی و از دین مسیح منع کردی و مادام در تتبع اینکه بود و در اطراف و نواحی مملکت (۴) خود می‌گردید، و هر کجا کسی بود (۵) بر دین عیسی - علیه السلام - او را می‌کشت و عذاب می‌کرد، و از آن دین منع می‌کرد تا به اینکه شهر آمد که اصحاب الکهف در آن جا بودند. مردم بگریختند و پنهان شدند و او مردم را می‌گرفت. هر که در دین او می‌رفت رها می‌کرد او را، و هر که اجابت نمی‌کرد، او را می‌کشت و عذاب می‌کرد و پایهای ایشان می‌برید. و از باره (۶) شهر می‌درآویخت. خدای پرستان چون دیدند، تضرع کردند با خدای تعالی و در عبادت بیفزودند و پناه با خدای دادند و می‌گفتند: رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا (۷)، اینکه جماعت بگریختند و از بیرون شهر (۸) نمازگاهی بود. آن جا رفتند، (۹) به عبادت و تضرع مشغول شدند و می‌گفتند: بار خدایا؟ شر اینکه طاغی کفایت کن. جماعتی از شرط (۱۰) دقیانوس که ایشان را بر اینکه کمار گماشته بودند، بر ایشان مطلع شدند، و ایشان را گفتند: شما ----- (۱). آط، مل، آج، لب: گوسفند. (۲). همه نسخه بدلها: بار. (۳). همه نسخه بدلها، بجز قم: بیفاد. (۴). همه نسخه بدلها، بجز مل: ملک. (۵). همه نسخه بدلها، بجز قم: بودی، مل: یافتی. (۶). آط، آب، آج، لب: با روی،

مل: دیوار. (۷). آج، لب الایة. (۸). قم: از شهر بیرون. [.....]

(۹). همه نسخه بدلها و. (۱۰). مل: شرطگان. صفحه: ۳۱۵ چرا از ملک بگریخته‌ای و از دین او رغبت نموده‌ای و برفتند و دقیانوس را خبر دادند از احوال ایشان. او کس فرستاد و ایشان را حاضر کرد بر آن هیأت که بودند با جامه عیاد^۱. رویها در خاک کالیده^۲ از سجده، و چشمها پر آب شده. ایشان را تهدید کرد و گفت: چرا به خدمت من نیامدی و برای اصنام قربان نکردی! اکنون مخیری، خواهی به دین من در آیی و خواهی اختیار کشتن کنی. ایشان را مهتری بود نام او مکسلمینا، او گفت: بدان که ما خدای را می‌پرستیم که خدای آسمانها و زمینهاست، و ما جز او را عبادت نکنیم، آن دگر تو دانی هرچه خواهی می‌کن، که ما از دین خود نگردیم، باقی همان قول گفتند^۳ که او گفت. دقیانوس بفرمود تا جامه‌های^۴ ایشان بکنند و ایشان را جامه‌ای دگر پوشانیدند، و ایشان را گفت: مرا دل نمی‌آید که شما را بکشم. مهلت دادم شما را چند روز [۱۵۴-۱] ر

تا اندیشه کنی و صلاح خود بینی و با دین من آیی، و گرنیایی خود در دست منی و خون شما ریختن بر من آسان است، و آنکه برخاست و از آن شهر به شهری دیگر رفت و ایشان را باز نداشت و حرس بر ایشان نگماشت^۵. چون دقیانوس از آن جا برفت، ایشان را در مهلت^۶ فرو گذاشت^۷. ایشان با یکدیگر گفتند: تدبیر آن است که تا اینکه طاغی غایب است، ما هر کسی از خانه پدران زادی برداریم و بگریزیم. آنکه برفتند و هر یکی از خانه پدر^۸ زادی برگرفتند و از شهر بیرون شدند و بر در^۹ آن شهر کوهی بود آن را ینجلوس^{۱۰} گفتند^{۱۱}. بر آن کوه غاری بود، در آن غار شدند و خدای را عباد می‌کردند. کعب الاحبار گفت: در راه سگی را دیدند، سگ در دنبال ایشان افتاد. چندان که رانندند او را و زدند، برنگشت تا به آواز آمد و گفت: چرا مرا می‌زنی! من از شما برنگردم که من دوستان خدای را دوست دارم، و من شما را به کار آیم چون بخشی شما را پاسبانی کنم. سگ را بخود بردند. عبد الله عیاس گفت: ----- (۱). مل: عبادات. (۲). آط، آب، آج، لب: مالیده. (۳). آط: گفتن. (۴). اساس و دیگر نسخه بدلها: جامه‌های / جامه‌های، با توجه به ادغام دو حرف همجنس. (۵). آج: بگماشت. (۶). مل: مهلت داد. (۷). آط، آب، آج، لب: پدران. (۸). مل: خویش، آط، آب، آج، لب: پدران. (۹). آط، آب، آج، لب: بیرون. (۱۰). آط، آب، آج، لب: بیخاوس. (۱۱). مل دو مرد مؤمن بودند. صفحه: ۳۱۶ در راه شبانی را دیدند با سگی، ایشان را گفت: شما چه مردمانی و کجا می‌روی! گفتند: ما از اینکه طاغیه^۱ روزگار می‌گریزیم. گفت: من نیز همکار شمایم و با ایشان برفت، سگ نیز در دنبال ایشان بود^۲. او را گفتند: ای جوانمرد؟ اگر تو مصاحب مایی، سگ نیست، سگ را از ما جدا کن. او گفت: اینکه سگ با من صحبت دیرینه دارد، شما برانی او را که من شرم دارم از او. ایشان او را برانندند، نرفت. چون بزود او را، آواز داد و گفت: مرا چرا زنی^۳ که من از شما به جفا برنگردم! ایشان در غار شدند و سگ بر در^۴ غار بخت و ایشان به عبادت مشغول شدند و آن نفقه خود در دست یکی از ایشان کردند، نام او میلیخا^۵. او هر روز به شهر رفتی و چیزی که ایشان را بایستی بیاوردی و تفحص اخبای [ر]

بکردی و ایشان را خبر دادی، تا روزی در بازار آمد، خبر دادند که: دقیانوس باز آمده است و طلب ایشان کرده^۶. باز آمد و ایشان را خبر داد، و ایشان سخت مضطرب شدند و اینکه نماز دیگر بود عند غروب الشمس. با یکدیگر گفتند: اینکه طعامکی^۷ که هست بخوری^۸ و پناه با خدای دهی^۹ تا خدای تعالی چه تقدیر کرده است. طعام^{۱۰} بخوردند و به عبادت مشغول شدند و سر بر سجده نهادند، خدای تعالی خواب بر ایشان افکند. سیصد و نه سال خفته بودند^{۱۱}. دقیانوس ایشان را طلب کرد و کس فرستاد پدران ایشان را حاضر کرد و گفت: پسران شما کجاند! ایشان را پیش من آری^{۱۲}. گفتند: ما احوال ایشان ندانیم. بر ما آن است که ما در طاعت توایم، و اما ایشان مالهای ما برگرفتند و از شهر برفتند. کسها^{۱۳} که ایشان را دیده بودند، گفتند: ایشان در غاری شده‌اند که بر در اینکه شهر است. بر کوهی که آن را ینجلوس^{۱۴} می‌گویند^{۱۵}. او برخاست^{۱۶} با لشکر آن جا آمد. هر ----- (۱). مل: طاغی. [.....]

(۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: برفت. (۳). قم: چه می‌زنی. (۴). آج، لب: دردر. (۵). همه نسخه بدلها، بجز قم: تملیخا. (۶). مل: می‌کند. (۷). مل: طعامی. (۸). آط، آب، آج، لب: بخوریم. (۹). آط، آب، آج، لب: دهیم. (۱۰). اساس: استطعام، به قیاس نسخه قم و اتفاق نسخ تصحیح شد. (۱۱). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بختند. (۱۲). آط، آب، آج، لب: ایشان. (۱۳). آط، آب، آج، لب: کسانی، مل: کسهایی. (۱۴). آط، آب، آج، لب: بیخاوس. (۱۵). آط، آب، آج، لب: می‌خواندند، قم، مل: می‌خوانند. [.....]

(۱۶). آط، آب، آج، لب: برخواست. صفحه: ۳۱۷ کس که خواست آن جا «۱» فرو شود از ترس نتوانست. آخر گفتند: یا ملک، اگر تو ایشان را به چنگ آری، چیزی «۲» نخواهی کردن جز کشتن! گفت: بلی «۳». گفتند: در اینکه غار بر باید آوردن تا اینان در آن جا بمیرند، و اینکه غار گور ایشان باشد. گفت: صواب است، و بفرمود تا در غار بر آوردند و ایشان خفته بودند و از آن بی خبر. در ملک دقینوس دو مرد بودند مؤمن: یکی، بندروس «۴» نام و یکی، رویاس. نامه‌های ایشان و نسبه‌اشان «۵» بر لوحی نوشتند از ارزیز، و در بنای آن سد نهادند. گفتند: تا باشد که وقتی کسی اینکه بنا بشکافد، از احوال ایشان خبر دهد مردمان را تا عبرتی باشد و شنوندگان را، تا آنکه که دقینوس هلاک شد و از پس او چند قرن بگذشت «۶»، خدای تعالی ایشان را بیدا کرد. عبید بن عمیر «۷» گفت: اصحاب الکهف، جوانانی بودند از فرزندان ملوک با طوق و یاره و گوشواره «۸» زرین. روزی از روزهای عید، ایشان بیرون آمدند و سگ صید با خود داشتند، خدای تعالی تنبیه کرد ایشان را و ایمان «۱۵۴-پ»

در دل ایشان افکند. ایمان آوردند هر یکی علی حده، به تنبیهی که خدای کرد ایشان را، و هر یکی ایمان خود از صاحبش پنهان داشت. چون با شهر آمدند در اینکه اندیشه افتادند و هیچ کس از ایشان اطلاع نداد صاحبش را بر سر خود. آنکه هر یکی «۹» اندیشه کرد که از اینکه شهر بیرون باید شدن تا شوم «۱۰» کفر و معاصی اینان به ما نرسد. هر یک از شهر بیرون آمدند، علی خفیة من صاحبه. چون به صحرا رسیدند، با هم افتادند «۱۱». هر یکی صاحبش را گفت: چرا بیرون آمده‌ای! او گفت: تو چرا بیرون آمده‌ای! «۱۲»! آخر اتفاق کردند بر آن که هر دو به کناره‌ای شوند و راز خود با صاحبش بگویند. همچونین «۱۳» کردند و راز بر یکدیگر آشکارا کردند. رأی همه بر ایمان متفق بود، و سگ صید با خود داشتند، گفتند: اکنون بیایی «۱۴» تا امشب با غاری شویم و آن جا بخسپیم، ----- (۱). مل: در غار. (۲). آط، آب، آج، لب: کاری. (۳). آج، آری. (۴). آج، لب: سدروس، آب، آج، لب: بیدروس. (۵). همه نسخه بدلها، بجز قم: نسبه‌های ایشان. (۶). آط: بگزشت. (۷). مل، آج، عمر، آج، لب: عبیده بن عبیر. (۸). همه نسخه بدلها، بجز قم: گوشوار. (۹). همه نسخه بدلها، بجز قم از ایشان، آج از اینکه. (۱۰). همه نسخه بدلها، بجز قم: شومی. (۱۱). آط، آب، آج، لب: رسیدند. (۱۲). اساس: افتادگی دارد، از قم افزوده شد. (۱۳). همه نسخه بدلها: همچنین. [.....]

(۱۴). آط، مل، آج، لب: بیایید. صفحه: ۳۱۸ و فردا تدبیر خود سازیم «۱». آن شب در غار شدند و بختند و خدای تعالی خواب بر ایشان مستمر کرد تا سیصد و نه سال بختند و کس راه با ایشان نبرد «۲»، جز آن که ایشان را مفقود یافتند. جماعتی «۳» که ایشان را همت بود لوحی بگرفتند و نامه‌های ایشان و انسبانشان و عددشان و تاریخ غیبتشان بر «۴» نوشتند که: فلان و فلان، و چند کس از معروفان و جوانان شهر مفقود شدند، و کس ایشان را باز نیافت، و خدای تعالی آن غار پوشیده کرد از چشم خلقان. و آن لوح در خزانه «۵» پادشاه نهادند، و گفتند: همانا اینان را شانی «۶» باشد. چون قرن‌ها بر آن بگشت «۷» و مدت به سر آمد. خدای تعالی اطلاع داد بر ایشان، چنان که گفت: وَ كَذَلِكَ أَعْرَضْنَا عَنْهُمْ «۸» - الآیه. وهب مته «۹» گفت: یکی از حواریان عیسی به در شهر اصحاب الکهف آمد و خواست تا در آن جا شود، او را گفتند: بر در اینکه شهر بتی نهاده است، کس را رها نکنند که در شهر شود تا آن بت را سجده نکند. او در شهر نرفت و بیرون «۱۰» شهر گرماوه‌ای بود، در آن گرماوه رفت و آن جا کار می‌کرد و مزدی می‌ستد و نفقه می‌کرد، و خدای را می‌پرستید. گرماوگان «۱۱» از قدوم او خیر و برکت بسیار دید، او را اکرام کرد، و مردم او را از

حسن سیرت و صلاح او دوست گرفتند، و او اخباری که از عیسی (۱۲) شنیده بود مردم را می‌گفت: و با خیر و با طاعت دعوت می‌کرد. جماعتی به او بگرویدند و او را با صاحب حمام شرط آن بود که به روز، کار او کند (۱۳) و به شب به کار خود مشغول باشد. تا یک روز پسر پادشاه آن شهر، زنی را برگرفت و بفرمود تا: گرماوه خالی کردند، و خواست تا در گرماوه شود. اینکه مرد او را پند داد (۱۴) و گفت: شرم نداری، و تو پسر ملک شهری و اینکه کار به تو زشت باشد؟ پسر پادشاه خجل شد و برگشت، باز آمد (۱۵) و خواست تا در گرماوه شود. مرد دگر باره نهی کرد و وعظ ----- (۱)۔

همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بسازیم. (۲). مل: نبردند. (۳). قم را. (۴). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل او. (۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: خزینه. (۶). آج، لب: نشانی. (۷). همه نسخه بدلها، بجز قم و آط: بگذشت، آط: بگشت. (۸). سوره کهف (۱۸) آیه ۲۱. (۹). آج: وهب بن متبه. (۱۰). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بر در. (۱۱). قم: گرماوه بان، آط، آب، آج، لب: صاحب گرماوه. (۱۲). لب: موسی. (۱۳). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بکند. [.....]

(۱۴). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: راه بنداد. (۱۵). مل: پس دگر باره باز آمد، آج: باز پس آمد. صفحه: ۳۱۹ کرد (۱)، برگشت. به بار سدیگر (۲) باز آمد و بانگ بر او زد و او را براند و در گرماوه رفتند. او دعا کرد، خدای تعالی هر دو را در آن گرماوه هلاک کرد و بگردند. ملک گفت: حال پسر من چه بود! گفتند: صاحب حمام (۳) او را بگشت. اینکه حواری با گرماوگان (۴) با جماعتی که مصاحب ایشان بودند از آن جا بگریختند. شب ایشان را دریافت. در غاری شدند و بختند و در راه مردی را دیدند صاحب زرعی، و سگی با خود داشت که زرع اونگاه داشتی. ایشان را گفت: شما چه قومی! گفت (۵): ما مردمانیم که از دست ظالمی گریخته‌ایم. او گفت: مرا می‌باید که با شما موافقت کنم. با ایشان برفت و سگ در دنبال ایشان. به شب در غار شدند و بختند، خدای تعالی خواب بر ایشان افگند، تا سیصد و نه سال بختند و کسان ملک که در طلب ایشان بودند، راه با ایشان بردند و چو ایشان را خفته یافتند، خواستند تا در آن جا شوند. ترس، منع کرد ایشان را، [۱۵۵- ر]

آخر گفتند: تدبیر آن است که، در اینکه غار برآرند (۶) تا اینان در آن جا (۷) بمیرند از گرسنگی و تشنگی. همچنان کردند. وهب گفت: ایشان در آن غار مدتی بماندند. وقتی شبانی به آن جا رسید و بر آن کوه گوسپند (۸) می‌چرانید، باران بگرفت. او را اندیشه کرد، گفت: در اینکه غار بیاید شکافتن تا به شب گوسپندان (۹) را در اینکه غار می‌برم. در آن غار باز کرد و خدای تعالی ایشان را از خواب بیدار کرد. محمد بن اسحاق گفت: پس از آن پادشاهی پدید آمد آن شهر را، مردی صالح، که او (۱۰) را تندوسیس (۱۱) گفتند، و او در ملک خود سی و هشت (۱۲) سال بماند و در ملک او هر گونه مردمان بودند، مؤمن و کافر و بت پرست. و پادشاه از آن رنجور بود، و ایشان را با خدای می‌خواند و تخویف می‌کرد به بعث و نشور، و ایشان می‌گفتند: ما هـیْ اِلَّا حَیَاتُنَا الدُّنْیَا نَمُوتُ وَ نَحْیَا... (۱۳)، ما حیات هم اینکه دانیم که در دنیا هست و پس از ----- (۱). قم: داد، او. (۲). آط، آج، لب: با سه دیگر. آب، آج: با سه کس دیگر. (۳). مل: گرماوگان. (۴). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: حمامی و. (۵). همه نسخه بدلها، بجز قم: گفتند. (۶). همه نسخه بدلها، بجز قم: برآریم. (۷). قم، آط، آب، آج: اینکه جا. (۸-۹). مل، آج، لب: گوسپند. (۱۰). قم: نام او. (۱۱). آط، آج: بندوسیس، لب: بندوسیس، مل: بندوسیس. (۱۲). آج، لب: هفت. (۱۳). سوره جاثیه (۴۵) آیه ۲۴. [.....]

صفحه: ۳۲۰ حیات دنیا حیاتی (۱) نشناسیم. چون پادشاه صالح از ایشان آن دید، با خدای تعالی تضرع کرد و گفت: بار خدایا؟ آیتی به اینان (۲) نمای که بدانند که بعث و نشور حق است. خدای تعالی خواست تا اظهار آیتی کند برایشان. در دل یکی از مردمان آن شهر افگند نام او اولیاس (۳) تا آن بنا بشکافتد و برای گوسپند (۴) حظیره‌ای کند، بیامد و آن بنیان بشکافت (۵) تا در غار گشاده شد. جماعتی را دید آن جا خفته و سگی بر در غار خفته. هر کس که خواست که آن جا فراز شود، نیارست فراز شدن (۶). اهل آن شهر به تعجب به نظاره آن جا آمدند، خدای تعالی ایشان را از خواب بیدار کرد تا بنشستند شادمانه، مستبشر، و بر یکدیگر سلام

کردند و گمان بردند که یک روز خفته‌اند یا بهری از روزی. و خدای تعالی بعث ایشان دلیل ساخت بر آن که بعث و نشور قیامت حق است. وهب گوید: ایشان بیدار شدند و احوال ایشان همچنان بود که آنکه که بختند، هیچ تغییری پذیرفته نبود (۷) تا جامه ایشان شوخنگن نشده بود. ایشان برخاستند (۸) و گمان بردند که در عهد دقیانوسند. برخاستند و نماز بگزارند و یملیخا که صاحب طعام ایشان بود. او را گفتند: برو و آن درمی چند ببر برای ما طعامی آر که ما گرسنه شده‌ایم و بنگر تا اینکه طاغیه (۹) طلب ما می کند و خویشتن بر احتراز دار. یملیخا (۱۰) گفت: دی همه روز در طلب ما بودند و امروز بی شک آن است که ما را ببرند، و اینکه آخر روزی است ما را از دنیا. مهتر ایشان گفت: ما توکل بر خدای کردیم، و بر دین حق مقام کنیم و جان به فدای دین کنیم. آنکه یملیخا (۱۱) برخاست (۱۲) و آن درمها برگرفت و از کوه به زیر آمد تا به شهر آید. در شهر آثار و اعلامی که او رها کرده بود به خلاف آن دید که او بگذاشته (۱۳) بود متورای وار به شهر درآمد، ترسان و مترقب از خوف دقیانوس. چون در شهر آمد، مردمان را دید بر شعار ملت عیسی، و نام ----- (۱). مل دیگر. (۲). آط: آیاتی به اینکه جماعت، آج، لب: آیتی بدین جماعت. (۳). همه نسخه بدلها، بجز قم: الیاس. (۴). مل، آج، لب: گوسفند. (۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بنا بگشاد. (۶). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: نتوانست شدن. (۷). آط، آب، آز، آج، لب: تغیر نپذیرفته بودند، مل: تغییری نرفته بود. (۸). همه نسخه بدلها، بجز قم: برخاستند. (۹). مل: طاغی. (۱۰-۱۱). آط، مل، لب: تملیخا. (۱۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: برخاست. (۱۳). آط: بگذاشته. صفحه: ۳۲۱ عیسی می گفتند و بر او صلوات می دادند. به عجب (۱) فرو ماند، گفت: من دوش از اینکه شهر برفتم و در اینکه شهر کسی نام عیسی نیارست بردن، اکنون شعار او آشکارا می گویند و می دارند، و او را خبر نبود که دقیانوس هلاک شده است از مدت سیصد (۲) سال باز (۳)، گرد آن شهر می گشت، کس را نمی شناخت و رسم و آیین ایشان به خلاف آن دید که او رها کرده بود. با خود گفت: همانا شهر غلط کرده‌ایم یا در خوابیم؟ آخر اندیشه کرد و گفت: در اینکه نزدیکی، شهر هم اینکه است. آخر مردی را گفت: اینکه شهر را چه خوانند! گفت: دفسوس (۴). بدانست که شهر آن است، و لکن مردمان آن شهر نه آن بودند. آخر، آن درمها که داشت بیرون کرد و آن درمها بود به نام و مهر دقیانوس از سیصد (۵) سال زده و بر شکل پای شتر بود به بزرگی. [۱۵۵-پ]

آن درمی چند بداد تا طعام خورد. مرد آن درم بستند و در او نگرید، [و نقش و سکه آن بخواند و تاریخ آن، عجب فرو ماند، در مرد نگرید] (۶)، مرد (۷) غریب و مجهول دید، او را گفت: اینکه درم از کجا آوردی! گفت: ای مرد تو را با آن (۸) چه کار؟ درم بستان و طعامی بده مرا به نرخ وقت. آن مرد، آن درم به دیگری نمود و دیگری به دیگری انداخت، و دست به دست بدادند (۹) و گفتند: اینکه (۱۰) مرد همانا گنجی یافته است (۱۱). او را گفتند: راست گو (۱۲) تا اینکه گنج کجا یافتی! و با ما مشترک کن تا ما راز تو با کس نگویم، که اینکه گنج تنها بر نتوان داشتن و به هر حال تو را در اینکه کار یاوران (۱۳) بایند (۱۴)، چه اگر نه چنین کنی سلطان وقت را بگویم و تو را از آن رنج رسد و چیزی به تو بنماند. او گفت: ای قوم شما چه می گوی! گنج چه باشد! اینکه درمی چند است که من دیروز (۱۵) داشتم و هر روز از اینکه خرج می کنم و کس مرا به گنج یافتن متهم نکرد. گفتند: محال مگو که اینکه درمها از تاریخ سیصد (۱۶) سال زده‌اند، و آواز بر آوردند و خبر ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز قم: تعجب. (۲). آج، لب ونه. [.....]

(۳). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: تا، مل: واو. (۴). مل: دقیانوس. (۵). قم واند، آج، لب ونه. (۶). اساس: ندارد، از قم افزوده شد. (۷). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: مردی. (۸). همه نسخه بدلها، بجز مل: اینکه. (۹). مل: می دارند. (۱۰). مل: ای. (۱۱). مل: یافته‌ای. (۱۲). لب: گویی. (۱۳). قم: یاروان، مل: یاران. (۱۴). قم: باید، آج، لب: یابند. (۱۵). قم: دی. (۱۶). قم واند، آز، آج، لب ونه. [.....]

صفحه: ۳۲۲ به پادشاه وقت رسید، و مردم بر او جمع شدند و او هیچ جواب نداشت آن حدیث ایشان را جز که خاموش می بود و

آن خاموشی در تهمت او زیادت می‌کرد. و در شهر دو پیشوای بودند، دو مرد صالح: یکی اریوس نام و یکی اسطیوس «۱» نام. او را بردند تا پیش ایشان، و او گمان برد که او را پیش دقیانوس می‌برند، و او می‌رفت دل بر مرگ نهاده، مدهوش، و مردم از «۲» او فسوس می‌داشتند، چنان که از دیوانگان. و او در دل خدای را می‌خواند و می‌گفت: ای خداوند آسمانها و زمینها؟ فریاد رس تویی در سختیها، مرا فریاد رس و با خود می‌گفت: کاشک ما به یک جای بودمانی و یا اصحاب من حال من بدانستندی؟ که ما را عهد چنان است با یکدیگر که به یک جای باشیم در حیات و ممات. آه دریغا؟ که اینکه جبار مرا بکشد و من ایشان را باز نیبم. همه راه اینکه اندیشه می‌کرد و شهادت می‌آورد و خدای را یاد همی کرد و پناه با خدای می‌داد. چون او را پیش اینکه دو رئیس «۳» صالح بردند، او در نگرید، دقیانوس نبود. ساکن شد. او را بداشتند آن جا و آن درمها به ایشان دادند. ایشان گفتند «۴» راست بگو تا اینکه گنج کجا یافتی! او گفت: گنج چه باشد! گفتند: اینکه نقش درم گویی «۵» می‌دهد بر تو که تو گنجی یافته‌ای از گنجهای قدیم و مهر باستان. یملیخا «۶» گفت: و الله که من هیچ گنجی نیافته‌ام و اینکه درم از خانه پدرم برگرفته‌ام و ضرب اینکه شهر است. من همین می‌دانم. گفتند: تو کیستی و پدر تو کیست! او نام خود بگفت «۷» و نام پدر، کس نبود که او را شناخت، چه مدت دراز در میان افتاده بود- سیصد و نه سال. گفتند: دروغ می‌گویی و با ما راستی بنمی‌گویی. او چیزی نمی‌توانست گفتن، جز که ساعتی خاموش می‌بود و ساعتی سوگند می‌خورد که او گنجی نیافته است. و مردم بهری می‌گفتند: دیوانه است، و بهری می‌گفتند: ابله است، و بهری می‌گفتند: طرّار است، و از راستی خبر نمی‌دهد. آخر یکی از آن رؤیسان بانگ بر او زد و او را تهدید کرد و گفت: گمان می‌بری که ما تو را باور خواهیم داشتن به آن دروغ و محال که می‌گویی، که اینکه مال پدر تو است، و نقش اینکه -----

(۱). آب، آز: اسطوس، مل: سطیوس، آط، آج، لب: بسطیوس. (۲). مل: بر. (۳). قم: مرد. (۴). همه نسخه بدلها ای جوانمرد. (۵). آط، آب، مل، آز، آج، لب: گواهی. (۶). آط، مل، آج، لب: تملیخا. (۷). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: ببرد. صفحه: ۳۲۳ درم از سیصد «۱» سال زده است؟ و تو کودکی، چون «۲» آمده‌ای تا بر ما پیران فسوس داری، و اعیان و معروفان اینکه شهر اینانند که اینکه جا حاضرند و خزاین اینکه شهر به دست ماست و ما از اینکه ضرب یک درم نداریم، ما تو را به اینکه رها نکنیم، اگر راست گفتی، فهو المراد، و الا ضرب و حبس و تعذیب «۳» باشد. یملیخا «۴» گفت: به خدا بر شما که من از شما چیزی پرسم مرا خبر دهی. گفتند: بگو. گفت: مرا بگویی تا دقیانوس الملک چه کرد، و او کجاست که اینکه شهر در دست او بود دیروز! گفتند: ما بر پشت زمین پادشاهی را ندانیم دقیانوس نام، و اینکه نام پادشاهی است [۱۵۶-۱] ر

که سالیان دراز است تا هلاک شد. یملیخا «۵» گفت: کس با من راست نمی‌گوید، بدان که «۶» ما چند یار بودیم و پادشاه اینکه شهر بر ما ستم کرد و اکراه تا ما را از دین مسیحی برگرداند، ما از او بگریختیم دیروز، و دوش بختیم و امروز من به شهر آمدم تا برای اصحاب «۷» طعامی خرم، در من آویختی و حوالت گنج می‌کنی بر من. اگر مرا باور نداری بیایی تا غار ما ببینی و اصحابان مرا بر کوه ینجلوس «۸». چون اریوس «۹» اینکه سخن بشنید، گفت: همانا اینکه مرد راست می‌گوید، و اینکه آیتی باشد از آیتهای خدای تعالی. و آنکه برخاستند آن دو رئیس و جمله اهل شهر و یملیخا «۱۰» در پیش ایشان ایستاد تا بنزدیک کوه ینجلوس «۱۱». آنکه ایشان را گفت: من از پیش می‌روم تا ایشان را خبر دهم تا بترسند که همانا خلقی عظیم به سر ایشان شویم. گفتند: روا باشد. و چون باز گشتن یملیخا «۱۲» بنزدیک ایشان دیر شد، گفتند ایشان: به هر حال چنان می‌نماید که دقیانوس یملیخا «۱۳» را بگرفته است و هر ساعت مترصد می‌بودند که لشکر آید و ایشان را نیز ببرد. چون آواز وقع سم اسپان و جله «۱۴» مردم شنیدند، قاطع شدند که لشکر دقیانوس است که به گرفتن ایشان آمده‌اند. با یکدیگر وصیت کردند و یکدیگر را وداع کردند و خویشتن به خدای تسلیم کردند. چون نگاه کردند یملیخا «۱۵» در آمد. او را گفتند: ما ورائک، چه حال است! ما را خبر ده. یملیخا «۱۶» ایشان را از -----

(۱). قم واند، مل و نه. (۲). همه نسخه بدلها: جوان. (۳). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: تهدید. (۴-۵). آط، مل، آج، لب: تملیخا. (۶). قم: بدانید که. (۷). قم خویش. (۸). آط: بنجوس، آز، مل: بنجلوس، لب: پنجوس.

[.....]

(۹). مل: اربوس. (۱۶-۱۵-۱۳-۱۲-۱۰). آط، مل، آج: تملیخا. (۱۱). آب: بنجلوس. (۱۴). همه نسخه بدلها: غلبه. صفحه: ۳۲۴ آنچه رفته بود خبر داد، و آن رئیسان و آن مردم بیامدند و ایشان را بدیدند و از آن حال شگفت «۱» فرو ماندند. چون نگاه کردند در آن بنیان که بعضی شکافته بود و بعضی بر جای، تابوتی دیدند از آهن، قفلی از سیم بر او زده. آن تابوت از آن جا، بر آوردند و آن قفل بگشادند. در آن جا دو لوح دیدند از ارزیز بر او نقش کرده که در فلان تاریخ در عهد مملکت دقیانوس، مکسلمینا «۲»، و محسلمینا «۳»، و یملیخا «۴»، و مرطونس «۵» و نسوطوس «۶»، و نیورس «۷»، و بکریوس «۸» و بطینوس «۹»، جوانانی بودند بر اینکه شکل و بر اینکه هیأت، از فتنه پادشاه وقت بگریختند که قصد ایشان می کرد برای دین، و در اینکه غار شدند. چون خبر یافتند از ایشان بدانستند که ایشان در غارند، در غار بر آوردند به سنگ و سخت کردند، و ما نامه‌های ایشان بر نوشتیم و احوال ایشان، تا اگر کسی بر ایشان مطلع شود بداند که حال ایشان چونین «۱۰» بود. چون آن بخواندند، به شگفتی فرو ماندند و مؤمنان را یقین بر یقین زیادت شد به قدرت خدای تعالی بر احیاء موتی، و از آن شگفت ماندند که ایشان همچنان جوان و تازه و بقوت مانده بودند، نه رنگ رویشان بگردیده بود و نه جامه ایشان شوخکن شده. آنگه اینکه دو رئیس نامه نوشتند به آن پادشاه صالح که نام او تندوسیس «۱۱» بود که: به تعجیل بیایی تا آیتی بینی از آیات خدای تعالی که با خلقان نمود بر صحت و نشور. و آن قصه در نامه شرح دادند. چون ملک صالح نامه بر خواند، از سریر ملک فرود آمد و روی بر خاک نهاد پیش خدای تعالی و بسیار بگریست و تضرع کرد و شکر گزارد «۱۲» خدای را تعالی بر اظهار آن آیت، و برخاست با لشکر و با اهل آن شهر آن جا آمد و آن حال بدید، و ایشان در غار به عبادت و تسبیح و تهلیل مشغول بودند. آنگه او را پرسیدند و بر او سلام کردند و گفتند: ما تو را وداع می کنیم که خدای تعالی ما را با حال اول خواهد بردن که ما از خدای درخواستیم. و پهلو بر زمین نهادند و بختند، و خدای تعالی جان ایشان ----- (۱). همه نسخه بدلها: به شگفت. (۲). آج، لب: مسلسلما. مل: مسلیجا. (۳). آط، آج، لب: محسلمینا. (۴). آط، مل، آج، لب: تملیخا. (۵). مل: مرطوس، آج: مرطوس. (۶). مل: سوطوس. (۷). آب، مل، آج: بیورس. (۸). آط، آب: بکریوس، آج، لب: بکریوس. (۹). آط، مل: بطینوس. (۱۰). همه نسخه بدلها: چنین. [.....]

(۱۱). آط، آب، آج، لب: بندوسیس، مل: انیدوسیس. (۱۲). مل، آج، لب: گذارد. صفحه: ۳۲۵ برداشت. پادشاه بفرمود تا ایشان را بر کفن «۱»، جامه‌های «۲» گرانمایه ساختند و تابوتهای زرین، و خواست تا ایشان را در آن جا نهند. در خواب دید که زر و دیقا «۳» گرد ایشان مگردان، ایشان را همچنان در غار رها کن. او ایشان را همچنان رها کرد و خدای تعالی ایشان را محجوب کرد [۱۵۶-پ]

به رعب، که کس نیارست گرد ایشان گردیدن و تعرض ایشان کردن. و بفرمود تا، بر در آن غار مسجدی بنا کردند که مردم در آن جا نماز کردند «۴»، و آن، حاجتگاهی شد. و آن وقت که احوال ایشان ظاهر شد، آن روز عیدی ساختند و در عبادت بیفزودند. اینکه حدیث اصحاب الکهف است. و در خبر می آید که رسول - علیه السلام - گفت: بار خدایا من ایشان را تو انم دیدن، خدای تعالی گفت: تو ایشان را «۵» نبینی و لکن وصی خود را با جماعت «۶» صحابه آن جا فرست تا ایشان را دعوت کنند با دین تو و ایمان آوردن «۷» به تو. گفت: بار خدایا؟ چگونه روند آن جا! حق تعالی گفت: بساطی بیار و ایشان را بر آن جا نشان و باد را بفرما تا ایشان را بردارد و آن جا برد. رسول - علیه السلام - فرمود تا: بساطی بگسترند «۸» و ابو بکر را گفت: بر یک گوشه بنشین و عمر را گفت بر یک گوشه و سلمان را بر یک گوشه و ابو ذر را بر یک گوشه، و علی را گفت: بر میان بساط بنشین. صحابه گفتند: یا رسول الله؟ خدای تو را فرمود که وصی خود را با قومی صحابه «۹» آن جا فرست از میان اینان وصی تو کیست! گفت: وصی من آن است که چون بر ایشان سلام کند، جوابش دهند و چون سخن گوید، با او مناظره کنند، و آنان که وصی من نهاند ایشان را دستور «۱۰» نیست که با او سخن گویند و جواب سلام او دهند. آنگه رسول - علیه السلام - باد را فرمود «۱۱» تا آن بساط «۱۲»

برداشت- وقت آن که از نماز بامداد فارغ شده بود- باد بساط بر گرفت و آن جا برد. امیر المؤمنین علی چون آن جا رسیدند «۱۳»، باد را گفت: بساط فرو نه «۱۴»، بساط بنهاد، و اول «۱۵» گفت ابو بکر را که: ----- (۱).
 آط، آب، آج، لب: کفنشان. (۲). آط، آب، آج، لب فاخر کردند. (۳). کذا در اساس با سه نقطه، دیقا/ دیفا/ دیبا، همه نسخه بدلها، بجز مل: دیبا، مل: دینار. (۴). همه نسخه بدلها: کردند. (۵). همه نسخه بدلها در دنیا. (۶). قم، آب، آج: جماعتی. (۷). آط، آب، آج، لب: آورند. (۸). همه نسخه بدلها: بگستردند. (۹). همه نسخه بدلها، بجز قم و آج به. (۱۰). آط، آب، مل، آج، لب: دستوری. (۱۱). قم، مل: بفرمود. (۱۲). همه نسخه بدلها را. [.....]

(۱۳). همه نسخه بدلها: رسید. (۱۴). همه نسخه بدلها باد. (۱۵). آج، لب: امیر اول، قم، آط، آب، آج: او اول. صفحه: ۳۲۶ برخیز و بر ایشان سلام کن، برخاست «۱» و سلام کرد، جواب ندادند. و عمر نیز سلام کرد، جواب ندادند و سلمان و ابو ذر سلام کردند، نیز جواب ندادند. امیر المؤمنین علی بر «۲» خاست «۳» و به در غار فراز شد و گفت: السّلام علیکم ایّها الفتیة. گفتند: و علیک السّلام و رحمة الله «۴». گفت: من رسول رسول خدایم - محمد مصطفی - صلی الله علیه و علی آله - به شما دعوت می کنم شما را با او و با دین مسلمانی. گفتند: مرحبا به و بک امنا و صدقنا، گفت: رسول خدای شما را سلام می کند. گفتند: علی محمد رسول الله السّلام ما دامت السّموات و الارض و علیک بما بلّغت. آنکه گفتند: رسول خدای را از ما سلام کن و درود ده که ما با خوابگاه خود رفتیم تا آنکه که مهدی از اهل بیت محمد خروج کند و ما در زمره او باشیم. امیر المؤمنین گفت: چرا جواب ایشان ندادی! گفتند: ما را گفته اند که: جواب ندهیم الا پیغامبری را یا وصی پیغامبری را. آنکه گفتند: ما با خوابگاه خود رفتیم و تو را وداع می کنیم. امیر المؤمنین باد را گفت: بساط بردار. باد بساط برداشت و با مسجد رسول آورد و جبریل آمد و رسول را خبر داد به آنچه رفت میان ایشان. رسول - علیه السّلام - علی را گفت: یا علی من گویم یا تو گوی! گفت: یا رسول الله آن نکوتر که تو گوی. رسول - علیه السّلام - ایشان را خبر داد به آنچه رفته بود «۵»، فذلک قوله: إِذْ أَوْیَ الْفِئْتَةُ إِلَى الْكَهْفِ، یاد کن ای محمد چون آن جوانمردان با غار شدند. سدر «۶» الصیرفی - روایت کرد از باقر - علیه السّلام - که او گفت: اصحاب الکهف صیرفیان «۷» بودند. يقال: اوی الیه یاوی، اذا انضم الیه و صار الیه و اویته الیه، ای ضمته الیه و «کهف»، شکافی باشد در کوه، و جمعه کهوف. گفتند: نام آن غار جبرم بود. فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً، گفتند: بر خدا بده ما را از نزدیک تو و از خزاین رحمت تو رحمتی، وَ هَبْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا، و بساز ما را از کار ما رشدی و صلاحی. عبد الله عباس گفت، معنی آن است که: با ما الطافی کن که عند آن طلب رضای تو کنیم، و به روایتی دگر هم از او رَشَدًا، ای مخرجا من الکهف [۱۵۷-]، ما را به سلامت از اینکه غار بیرون بر. و گفتند: رَشَدًا، ای صوابا. الزّشد ----- (۳-۱). آب، آج، لب: برخواست. (۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل

پای. (۴). قم و برکاته. (۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل میان ایشان. (۶). همه نسخه بدلها: سدید. (۷). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: صیاریان. صفحه: ۳۲۷ و الزّشد، لغتان، به معنی «۱» کالبخل و البخل. فَضَّرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِتْرِينَ عَيْدًا، بزدیم بر گوشهای ایشان در آن غار سالهای بسیار، و اینکه کنایت است از آن که خواب بر ایشان افگندیم، گفتند: معنی «ضرب»، اینکه جا ابتلاست چنان که گویند: ضربه الله بالفالج، ای ابتلاه به. و گفتند: معنی آن است که، ما به خواب گوشهای ایشان را از سمع منع کردیم. و هذا من قولهم: ضرب الامیر علی ایدی الرّعیة اذا منعهم من الفساد، و قال الاسود بن یعفر و کان ضریرا: و من الحوادث لا ابالک انّی ضربت علی الارض بالاسداد و منه: ضرب «۲» الخیام و ضرب السّرادق و ضرب السّد، برای آن که اینکه همه موانع است. و نصب «سنین» بر ظرف است و نصب «عدد»، بر بدل او، و شاید که تمیز باشد. و العدد، المعدود و العدّد، المصدر، کالقبض و القبض و التّقض و التّقص. تُسَمَّ بَعَثْنَاهُمْ، پس برانگیختیم ایشان را. و «بعث»، از خواب بر کردن «۳» باشد و فرستادن و تحریض «۴» کردن، يقال: بعثته من رقده، قال الله تعالی: مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَا... «۵» نواز بعث فرستادن، قوله: فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِیِّینَ «۶»، و قوله: فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا... «۷»، و از بعث تحریض «۸» قولهم: بعثته علی کذا، و به معنی نصب و اقامت آمد. فی قوله: وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَبِیًّا... «۹»، و

اینکه جا به معنی تنبیه «۱۰» است. لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحَزِينِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمِيداً، تا بدانیم، و معنی آن که در اینکه باب معامله آنان کردیم «۱۱» که ندانند تا بدانند چنان که در معنی امتحان گفتیم اند جای که، از آن دو گروه که خلاف کردند در مدت مقام ایشان در غار، قول «۱۲» که به صواب نزدیکتر است و که شمارنده‌تر است غایت مقام ایشان را آن جا. آنگه در آن دو گروه خلاف کردند، گروهی گفتند: هر دو کافر بودند، و گروهی گفتند: یکی ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل واحد. (۲). اساس: ضربت، به قیاس نسخه قم و اتفاق نسخه تصحیح شد. (۳). مل: برکنندن. (۴). همه نسخه بدلها، بجز قم: تحریص. (۵). سوره یس (۳۶) آیه ۵۲. [...]

(۶). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۳. (۷). سوره مائده (۵) آیه ۳۱. (۸). همه نسخه بدلها، بجز قم: تحریص، قم: و بعث به معنی تحریص آمد. (۹). سوره مائده (۵) آیه ۱۲. (۱۰). قم: تقریب. (۱۱). آط، آج، لب: کردم. (۱۲). مل: قولی. صفحه ۳۲۸ مسلمان بودند «۱» و یکی کافر. مجاهد گفت: اینکه خلاف فیما بینهم بود، خود اصحاب الکهف با یکدیگر خلاف کردند. گروهی دیگر گفتند: حزبی «۲» ایشان بودند و حزبی از قوم ایشان بودند. و قوله: أَحْصَى، افعال تفضیل است، و اینکه بنا در ثلاثی باید «۳»، در مزید نیاید از افعال «۴» و جز آن، البآ آن است که بر معنی حمل فرمود به معنی احفظ و اضبط و اصوب. و لبث، مقام باشد. و در نصب «امدا»، دو وجه گفتند، یکی: تمیز، کانه قال: ای الحزین اصوب عددا، و دوم: بر مفعول به، کانه قال: ای الحزین احصی غایه للبهیم فی الکهف «۵» و الامد، الغایه، قال النابغه: الّا لمثلک او من انت سابقه سبق الجواد اذا استولی علی الامد نحن نقص علیک نبأهم بالحق» قدیم - جل - جلاله - گفت: یا محمد؟ ما قصه و خبر ایشان بر تو قصه کنیم و بگویم بدرستی و راستی. و اصل القص «۶»، اتباع الاثر، و النبأ، الخبر. إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ، ایشان جوانمردانی بودند که به خدای ایمان آوردند. از اینکه جا گفتند: اصل جوانمردی ایمان به خداست، اگر آن را که از سر کفر ایمان آرد او را جوانمردی رسد، آن را که ایمان آرد لا عن کفر «۷»، لا جرم چنان که در ایمان رجحان داشت در فتوت آن رجحان دادند او را که از همه جهان نفی کردند و او را اثبات بر زبان جبریل که: لا سیف الّا ذو الفقار و لا فتی الّا علی و فتیت، جمع قلیل باشد، کغلمه و صبیئه، و زدنأهم هدی، و ما ایشان را هدی بیفزودیم. و اینکه «هدی» اینکه جا لطف است و بیان، و ما ایشان را الطافی بیفزودیم که ایمان و معارف ایشان عند آن بیفزود «۸». وَ رَبَطْنَا عَلٰی قُلُوبِهِمْ، و دلهای ایشان باز بستیم به اثبات «۹» توفیق و لطف تا بر ایمان و عمل صالح استقامت کردند و استدامت نمودند. إِذْ قَامُوا فَقَالُوا، چون «۱۰» پیش دقیانوس بایستادند، و گفتند او را چون ایشان را دعوت کرد با عبادت اصنام و قربان -----

----- (۱). همه نسخه بدلها: بود. (۲). همه نسخه بدلها، بجز مل از. (۳). همه نسخه بدلها، بجز مل: آید. (۴). آج، لب: فعل. (۵). قم: الکهفهم. (۶). آج، لب: القصص. (۷). قم زیادت بود. [...]

(۸). آج، لب قوله. (۹). قم و. (۱۰). قم در. صفحه ۳۲۹ طواغیت که: خدای ما خدای آسمانها و زمینهاست، ما بدون او و جز او و فرود او خدای «۱» را نخوانیم و نپرستیم [۱۵۷-پ]. لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا، در کلام محذوفی هست که «اذا» جواب اوست، و تقدیر آن که: لو دعونا مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا، چه اگر بدون او خدای را پرستیم، شطط گفته باشیم. عبد الله عباس و مقاتل گفتند: «شطط» جور باشد. قتاده گفت: دروغ باشد، و اصل او مجاوزة الحد و الافراط باشد، و منه شَطَطُ النَّهْرِ لجانبه، و منه الشَّطُّ الذی هو البعد، و يقال: اشطَّ فی الامر، اذا بالغ فی الاسراف، قال الشاعر: الا یا لقومی قد اشطت عواذلی و تزعم «۲» ان اودی بحقی باطلی هو لای قومنا اتخذوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً، اینکه هم حکایت کلام ایشان است که ایشان عیب می کنند قوم خود را به عبادت اصنام، گفتند: اینان که قوم مانند بدون خدای تعالی اصنام را خدایان گرفته‌اند، لَو لَا يَأْتُونَ [عَلَيْهِمْ] «۳» علی که و إِذِ اعْتَرَلْتُمُوهُمْ، آنگه حکایت آن کرد که ایشان با یکدیگر گفتند که: چون شما از اینکه کافران اعتزال کردی و دوری جستی و از آن معبودان که بدون خدای می پرستند از اصنام. و قوله: عَلٰی كِه إِلَّا اللَّهُ، در دو قول گفتند، یکی آن که: «الما»، به معنی غیر و سوی است. كقوله: لَو كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ... «۶»، و قول دیگر آن که: استثنای منقطع است که ایشان اعتزال از معبودانی کردند که نه خداست تعالی. و قول سهام، آن است

که: روا بود که استثنای متصل باشد، و در ایشان کسانی بودند که با عبادت اصنام خدای را پرستیدندی، جز که عبادت چنان، ایمان نباشد- و الله اعلم بمراده. و در وجه اول، تقدیر آن باشد که: و ما یعبدون من دون الله و سواه. و وجه دوم را، معنی آن باشد که: لکن الله لا یعترل فانه معبودنا. علی که فَأَوْوَا إِلَى الْكَهْفِ، با غار ----- (۱). مل: خدایی.

(۲). آط، آب، آج، لب: یزعم. (۳). اساس: ندارد، با توجه به متن قرآن مجید آورده شد. (۴). قم سلطانی. (۵). آج، لب: کلیمت.

(۶). سوره انبیا (۲۱) آیه ۲۲. صفحه: ۳۳۰ گریزی و با آن جا شوی تا خدای تعالی رحمت خود بر شما نشر کند و برافلاجد (۱). و نشر، پراگندن باشد، و نشر خلاف طی باشد، و جزم او به جواب امر است و «من» روا بود که تبعیض بود و روا بود که تبیین بود. علی که وَ يَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا، و بیجارد (۲) برای شما از کارتان روزی حلال. و «مرفق»، هر چیزی باشد که به آن انتفاع برگیرند. و در او لغت است: مرفق (۳) و مرفق. و بعضی گفتند: مرفق مصدر باشد، و مرفق آله الارتفاق. ابن عامر و اهل مدینه و ابو بکر خواندند: مرفقا به فتح «میم» و کسر «فا»، و باقی قراء به کسر «میم» و فتح «فا». قوله: وَ تَرَى السَّمْسَ، اکنون خطاب می کند با رسول، می گوید: ای محمد؟ تو آفتاب بینی در وقت بر آمدن. تَتَرَاوُرُ، ای تزاور، ای، تتمایل که هاگردیدی (۴) از غار ایشان به جانب دست راست. و ابن عامر و یعقوب خواندند: تَزَوَّرَ، علی وزن تحمّر، من الازو [ر] (۵) رو هو الميل و العدول. و باقی قراء، «تزاور»، به حذف «تا» ی تفاعل، استثقالا لاجتماع التائین. و إِذَا غَرَبَتْ، و چون آفتاب فرو خواستی شدن، یعنی بعد الزوال تَقْرَضُهم، بگذشتی از ایشان به جانب دست چپ. و اصل «قرض»، قطع بود، و قوله: ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ، صفت موصوفی محذوف است، ای جهة ذات الیمین و جهة ذات الشَّمَالِ. وَ هُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ، و ایشان در متسعی (۶) و فراخی بودند از غار، و جمعه: فجوات و فجا (۷). حق تعالی در اینکه آیت وصف آن کرد که ما ایشان را در آن غار از گرمای آفتاب نگاه می داشتیم تا ایشان را نرنجانند و گونه روی ایشان بنگرداند و جامه ایشان کهنه نشود، چه به بامداد و شبانگاه آفتاب از ایشان می بگردانید. آنگه گفت: ایشان در غاری فراخ بودند که باد در او جستی و نسیم بر ایشان آمدی تا هوا عفن نشدی که ایشان را از آن رنجی رسیدی. [۱۵۸-ر]

ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ، آن از آیات و علامات و عجایی است که خدای تعالی به خلقان نمود تا دلیل صنع لطیف او باشد، و آن که کمال علم و قدرت و حکمت او راست. ----- (۱). قم: بر افراجد. (۲). آج: بیجارد.

(۳). آب، آج، لب: مرفق. (۴). آط، آب، آج، لب: فردا گردیدی. (۵). اساس: ندارد، از قم، افزوده شد. [.....]

(۶). آج، لب: مستسعی. (۷). آج، لب: فجا. صفحه: ۳۳۱ آنگه گفت: هر که را خدای هدایت دهد به بیان و لطف و توفیق و تمکین، او ره یافته باشد. و هر که را او اضلال کند به خذلان، تو او را هیچ یاری راه نماینده به صلاح نیابی، یعنی نباشد، چه اگر بودی یافتندی. وَ تَحَسَّبُهُمْ، و تو پنداری ای محمد که، ایشان بیدارند، و بر حقیقت ایشان خفته اند (۱). و «ایقاظ»، جمع یقظ و یقظ باشد، کانجاد فی جمع نجد و نجد، للشجاع. و «رقود» جمع راقد، سجد فی جمع ساجد و «قعود» فی جمع قاعد. گفتند: برای آن گفت که: ایشان خفتگانی (۲) بودند چون بیداران که ایشان با آن که خفته بودند چشمها گشاده بودند، وَ نَقَلَبُّهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ، و ما ایشان را از اینکه دست در آن دست می گردانیدیم تا پهلوهاشان رنجور نشود. عبد الله عباس گفت: در سال یک بار فریشته ای بیامدی و ایشان را از اینکه پهلو در آن پهلو گردانیدی تا پهلویشان ریش نشدی. ابو هریره گفت: در سال دو بار ایشان را بر گردانیدندی. وَ كَلَبُّهُمْ بَاسِطًا، عبد الله عباس گفت: سگ ایشان سرخ بود، و مقاتل گفت: زرد بود. محمد بن کعب القرظی گفت: سخت زرد بود، چنان که با سیاه (۳) می زد، کلبی گفت: خلنج بود. بعضی دگر گفتند: بر لون آسمان بود. در خبر هست که متعنتی (۴) از امیر المؤمنین علی (۵) پرسید که: سگ اصحاب الکهف چه رنگ بود! او دانست که اگر به لونی معین اشارت کند که او را معلوم بود او بر آن برهانی خواهد و اقامت برهان بر اینکه معنی متعذر بود، گفت: بر رنگ سنگ بود (۶) برای آن که همه رنگ در سنگ توان یافتن. و از امیر المؤمنین علی روایت کردند که: نام او زیان (۷) بود. عبد الله عباس گفت: قطمیر (۸) نام بود. اوزاعی گفت: تنو (۹). جبائی گفت: حمران. عبد الله بن کثیر گفت: قطمور بود. سدی گفت: ثور بود. عبد الله سلام گفت:

مسبط (۱۰). کعب الاحبار گفت: صبا (۱۱) بود. وهب گفت: نع (۱۲) بود، و گفتند: قطنفیر (۱۳) بود. از بعضی صحابه روایت کردند که او گفت: اگر کسی ----- (۱). قم: خفتگانند. (۲). آط، آب، آز، آج، لب: خفتگان. (۳). همه نسخه بدلها، بجز مل: سیاهی. (۴). مل: شخصی. (۵). مل، آز، آج، لب علیه السلام. (۶). قم او. (۷). آط، آب، آز: زبان، مل: ریان. (۸). آج، لب: قطمر. (۹). آج، لب: منو. (۱۰). (۱۱). همه نسخه بدلها: صبا. (۱۲). قم: نفی. [.....]

(۱۳). قم: قطنفیر. صفحه: ۳۳۲ از کژدم (۱) ترسد، بگوید: سلام علی نوح فی العالمین (۲)، کژدم (۳) او را گزند نکند. و اگر از سگ گزنده ترسد، بگوید: وَ كَلْبُهُمْ بِاسِطٍ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ، سگ او را نگزد (۴). روایت کردند که (۵) صادق - علیه السلام - خواند: و کالبهم باسط ذراعیه، ای صاحب کلبهم بالوصید. مجاهد و ضحاک گفتند: «وصید»، فنا و پیرامن (۶) خانه باشد و اینکه روایت ابو طلحه است از عبد الله عباس. و سعید جبیر گفت: «وصید»، صعید باشد، و آن خاکی (۷) بود بلند و اینکه روایت عوفی است. سدی گفت: «وصید»، در خانه باشد، و اینکه روایت عکرمه است از عبد الله عباس، و قال الشاعر: بارض فضاء لا یسد (۸) و صیدها علی و معروفی (۹) بها غیر منکر عطا گفت: «وصید»، آستانه در باشد. قتیبی گفت: بنا باشد، و اصل او من قول العرب: آصدت الباب و اوصدته اذا اطبقته و اغلقته. حق تعالی گفت: و سگ ایشان بر (۱۰) در غار دستها گسترده (۱۱) بود و سر بر میان دو دست نهاده و می‌نگرید. آنگه بر طریق مثل گفت رسول را: لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَیْهِمْ، ای محمد؟ اگر تو بر ایشان مطلع شدی از ایشان بگریختی و تو را پر از ترس کردند از ایشان. و خدای تعالی ایشان را به ترس ممنوع و محبوب کرده بود تا هیچ جانور از ترس قصد ایشان نیارست کردن. و قوله: فراراً، نصب است، علی آنه مفعول له. و شاید که مصدری بود لا من لفظ الفعل، کانه قال: لفررت منهم فراراً، و شاید که مصدری بود در محلّ حال کانه قال: فراراً، و قوله: رُعباً، نصب بر تمییز است. کلبی گفت: خفته بودند، چشمها گشاده (۱۲) چنان که گفتی (۱۳) سخن خواهند گفتن. عبد الله عباس گفت با معاویه به غزوه المضیق بودیم به روم (۱۵۸- پ]

به غار اصحاب الکهف بگذشتیم (۱۴). معاویه گفت: اگر برویم و اصحاب الکهف را ببینیم! ----- (۱-۳). اساس: کژدم. (۲). سوره صافات (۳۷) آیه ۷۹. (۴). قم: گزند نکند. (۵). آج، لب امام الهمام جعفر بن محمد. (۶). آط، آب: پیرامن. (۷). قم: جای. (۸). آز: رسید، آج، لب: لاستدو. (۹). آج، لب: معروف. (۱۰). آط، آب، آز، آج، لب: نیز. (۱۱). آط، آج، لب: گسترانیده. (۱۲). مل: باز کرده. (۱۳). مل: کسی، همه نسخه بدلها، بجز مل: گفتی. (۱۴). آط: بگزشتم. [.....] صفحه: ۳۳۳ من گفتم: تو را بر ایشان سبیل نیست که آن کس را که به (۱) از تو بود، گفتند: لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَیْهِمْ لَوَلَّيْتُ مِنْهُمْ فِرَاراً وَ لَمَلَّيْتُ مِنْهُمْ رُعباً. معاویه گفت: من بروم از اینکه جا تا احوال ایشان بدانم. آنگه قومی را بفرستاد، گفت: بروی و بنگری و خبری با ما دهی. برفتند چون پای در در غار نهادند، خدای تعالی بادی بفرستاد که همه را بیرون (۲) کرد از آن جا. قوله: وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ، و همچونین (۳) از خواب بر کردیم (۴) ایشان را، یعنی همچنان که ایشان را در غار بردیم و بخوابانیدیم و به ترس ایشان را ممنوع کردیم، همچونین (۵) ایشان را از خواب بیدار کردیم تا یکدیگر را بپرسند. قال قائلٌ مِنْهُمْ، گفت گوینده‌ای از ایشان - و آن مهتر ایشان بود - مکسلمینا: کم لَبِثْتُمْ، چند گاه است تا شما اینکه جا مقام کرده‌ای! گفتند: روزی یا بهری از روزی. گفتند: رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ، خدای شما عالمتر است به مدت مقام شما. «ما»، مصدری است، ای بلبثکم (۶)، و المعنی بمدّه لبثکم چون گفتند: یوماً، روزی، بر نگریدند هنوز آفتاب مانده بود، گفتند: أَوْ بَعْضُ یَوْمٍ، یا بهری از روزی تا دروغ نباشد (۷). آنگه مهتر ایشان گفت: فَاَبْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ، یکی را از شما بفرستی با اینکه درمها که داری. گفتند: «ورق»، درم باشد زده و مهر (۸) نهاده، و گفتند: سیم باشد زده و نازده را «ورق» خوانند. و قرء در اینکه لفظ خلاف کردند، ابو عمرو و حمزه و خلف و ابو بکر عن عاصم خواندند: بورقکم، به فتح «واو» و سکون «را» و ابو عمرو، ادغام کرد «قاف» را در «کاف»، لقرب المخرج، بورقکم (۹)، و باقی قرء به فتح «واو» و کسر «را»، در او چهار لغت است: ورق، و ورق، و ورق، و ورق، ایضا: و الورق، ورق الشجر لا غیر. و قيل: الورق، المال من الابل، قال: اغفر خطایای و ثمر ورقی ای مالی، و قال: کان ایدیهن بالقاع الفرق ایدی جوار یتعاطین الورق -----

----- (۱). آط، آب، آز، آج، لب: بهتر. (۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: برون. (۳-۵). همه نسخه بدلها: همچین. (۴). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: برانگیختیم. (۶). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: یلبثکم. (۷). قم: دروغزن نباشند. (۸). مل بر او. (۹). کذا در همه نسخه‌ها. صفحه: ۳۳۴ هِذِهِ، اشارت است به آن درمها، اِلَى الْمَدِينَةِ، به شهر یعنی آن شهر که کوه بر در آن بود. گفتند: نام او «دفسوس» (۱) بود، و گفتند: «افسوس». و گفته‌اند: اینکه شهر است که آن را «طرسوس» می‌خوانند. فَلْيَنْظُرْ، گو بنگر. أَيُّهَا أَرْكَى طَعَامًا، ای ای الاطعمه (۲) از کی و اطیب. و نصب طعاماً، بر تمیز است. عبد الله عِبَّاس گفت: مراد آن بود که احل (۳) ذبیحه، حلالتر گوشتی که مسلمانان کشته باشند که (۴) در آن شهر بعضی مسلمانان بودند و بیشتر گبرکان بودند. و بعضی مفسران گفتند: مراد برنج (۵) بشیر بود. و اصل «زکا»، نما و زیادت بود، قال الشاعر: قِبَائِلُنَا سَبْعٌ وَ انْتَمَ ثَلَاثَةٌ وَ لِلسَّبْعِ از کی من ثلاث و اطیب فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ، بگو تا به شما آرد روزی و طعامی که شما را قوت باشد، وَ لِيَتَلَطَّفَ، و بگو تا رفیق و مدارا کند وَ لَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا، و نباید تا کسی را اعلام کند و از کار شما آگاه کند. إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ، که اگر بر شما ظاهر و مطلع شوند و جای شما بدانند. و گفتند، معنی آن است که: ان يظفروا بكم، يقال: ظهر (۶) علیه، اذا ظفر به. قال الله تعالى: فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ (۷)، ای ظافرین. يَرْجُمُوكُمْ، شما را سنگسار کنند. و گفتند: شما را دشنام دهند و قذف کنند. و گفتند: شما را بکشند. و گفتند: بزند شما را. أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ، یا (۸) شما را با دین و کیش خود برند، وَ لَنْ تَفْلِحُوا إِذَا أَبَدًا، آنکه شما فلاح و ظفر و نجات نیابی پس از آن هرگز اگر با دین ایشان شوی. وَ كَذَلِكَ أُعْثِرْنَا، و همچونین (۹) که آن دیگر کارها کردیم با ایشان، اَطَّلَع دَادِيم بر ایشان. يقال: عثرت على الشيء، ای (۱۰) اطلعت عليه. و اعثرت غیری، ای اطلعت عليه، یعنی ما مردمان را برایشان اطلع دادیم و احوال ایشان بر مردم ظاهر کردیم تا بدانند که وعده خدا حق است، یعنی وعده بعث و نشور. و نیز بدانند که قیامت -----

----- (۱). مل: دقینوس. (۲). آز: الطعمه. (۳). آب، آز، آج، لب: اجل. (۴). قم: چه. (۵). آز: بزنج. (۶). اساس: اظهر، با توجه به نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۷). سوره صف (۶۱) آیه ۱۴. (۸). اساس: تا، به قیاس نسخه قم و اتفاق نسخ تصحیح شد. (۹). همه نسخه بدلها: همچین. (۱۰). آط، آب، آج، لب: اذا. صفحه: ۳۳۵ [آمدنی] (۱) است و در او شکی نیست [۱۵۹-]. إِذِ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ، عامل در «اذ»، أُعْثِرْنَا باشد، و روا بود که فعلی محذوف بود چون اذکر، چون منازعت می‌کردند و خلاف افتاد میان ایشان، یعنی مردمان آن شهر را که بر ایشان مطلع شدند، أَمْرَهُمْ، در کار ایشان، یعنی اصحاب الکهف. و خلاف و منازعه میان ایشان در آن بود که مردم دو گروه شدند، کافران گفتند: ما بر (۲) اینان بنیانی و صومعه‌ای بکنیم که اینان از نسب ما اند. و مسلمانان گفتند: بر اینان مسجدی بکنیم که اینان از اهل دین ما اند. قال الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ، گفت، آن کس که بر کار ایشان غالب بود یعنی «تندوسیس» (۳) الملك و اصحابش که: ما بر اینان مسجدی بنا کنیم که در آن جا نماز کنند، و همچنان کردند. قوله: سَيَقُولُونَ، اینکه خبر است از غیب که خدای تعالی رسول را (۴) داد، گفت: جماعتی خواهند آمدن (۵) ترسایان بنزدیک تو و حدیث اصحاب الکهف خواهند کردن، و در عدد ایشان خلاف کردند (۶) تا پیش از آن که آمدند رسول صحابه را خبر داد تا ایشان را یقین زیادت شد. آنکه پس از آن وفد نجران آمدند و حدیث عیسی کردند و پس از آن حدیث اصحاب الکهف کردند و مهتر ایشان دو مرد بودند: یکی سید نام، و یکی عاقب. سید گفت: ایشان سه کس بودند، و چهارمشان سگ بود و اینکه سید نام، یعقوبی بود. و عاقب گفت: پنج بودند، و ششم ایشان سگ بود، و عاقب، نستوری بود. و مسلمانان گفتند: هفت بودند، و هشتم ایشان سگ بود. خدای تعالی قول مسلمانان را محقق بکرد و تصدیق قول ایشان کرد. پس آنکه حکایت قول ترسایان باز گفت (۷)، و قوله: رَجَمًا بِالْغَيْبِ، ای ظننا منهم علی غیر تحقیق، و قیل: قذفا بالظن من غیر یقین، قال: اجعل منی الحق غیباً مرجماً اما قوله: وَ تَأْمِنُهُمْ، بعضی کوفیان گفتند اینکه «واو» ثمانیه است، و اینکه را چند مثال آوردند (۸)، منها قوله: التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ، الی قوله: وَ التَّاهُونَ عَنِ الْمُتَكْرِ... (۹)، که ----- (۱). اساس: ندارد، از قم افزوده شد. (۲). مل: برای. (۳). مل: بیدوسیس. (۴). آج، لب: خبر. (۵).

قم از. (۶). آط، آب، آز: کردن. (۷). مل: کرد. (۸). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: گفتند. (۹). سوره توبه (۹) آیه ۱۱۲. صفحه: ۳۳۶ اینک هشتم است. و منها قوله فی صفة ازواج النبی: مُسَلِّمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ الی قوله: وَ أَبْكَارًا (۱)، اینک هشتم است که «واو» در اوست. و منها قوله: فی ابواب الجنة: حَتَّىٰ إِذَا جَاؤَهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا... (۲)، و در درهای دوزخ که هفت است، ففتح (۳) گفت، بی «واو». و گفتند: سبب آن است که عقد بنزدیک عرب اول هفت بود، چنان که اکنون ده است. قالوا: واحد، اثنان، ثلثة، اربعة، خمسة، ستة، سبعة و ثمانية. بعضی دگر گفتند: اینک «واو» حکم و تحقیق است، خدای تعالی اختلاف ایشان بگفت. آنکه آنچه حقیقت بود خبر داد به آن، «واو» (۴) برای اینک آورد، و اینک هیچ دو قول را حقیقتی نیست، و بر او برهانی نیست. و آنچه درست است بنزدیک محققان، آن است که: «واو» عطف است جمله‌ای را بر جمله‌ای. و آن جا که «واو» نیست، صفت و موصوف است. و گفتند: اینک هر سه، قول ترسایان بود، اول، سید گفت، و دوم عاقب، و سهام عبدالمسیح. و ظاهر با اینک ماند برای آن که هر سه بر یک حد حکایت کرد، بقوله: يَقُولُونَ. و آنچه رسول را فرمود، اینک است که گفت: بیان مکن و بگو که مرا به اینک علمی نیست، خدای عالمتر است به عدد ایشان. ما يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ مِنَ النَّاسِ، جز از اندکی از مردمان ندانند که عدد ایشان چند بود. عطا گفت: آن قلیل اهل کتابند. از عبد الله عباس روایت کردند، که او گفت: انا من ذلك القلیل، من از جمله آن اندکم که عدد ایشان داند. و آنکه نامهای ایشان بگفت، چنان که گفتیم پیش از اینک هفت کس را و هشتم سگ بود- و نام او قمطیر (۵)، سگی پلنگ رنگ بود. بالای سگی (۶) زینی (۷) بود و زیر کردی، یعنی نه بزرگ بزرگ بود و نه خرد خرد. قوله: فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا، تو در باب ایشان جدل و خصومت مکن، الا خصومتی ظاهر. و «المراء» و «المماراة»، الجدل. عبد الله عباس و مجاهد و قتاده و ضحاک گفتند: [۱۵۹-پ]

مراد به «مراء»، ظاهر آن است که چیزی مگو در باب ایشان الا آنچه ما تو را ظاهر کرده‌ایم و بر آن اطلاع داده. بعضی دگر گفتند: -
----- (۱). سوره تحریم (۶۶) آیه ۵. [.....]

(۲). سوره زمر (۳۹) آیه ۷۳. (۳). اشاره است به سوره زمر (۳۹) آیه ۷۱. (۴). قم: و. (۵). کذا در اساس، در صفحه ۳۳۱ به صورت «قمطیر» ضبط شده، قم، آب، مل، آز: قمطیر، آط، آج، لب: قمطر. (۶). آب: سگ. (۷). آج، لب: زهی. صفحه: ۳۳۷ مراد آن است که: مجادله مکن الا به حجت. و در آیت دلیل است بر آن که مجادله به حق روا بود، به باطل روا نبود. وَ لَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا، و فتوی مپرس در حق ایشان از هیچ کس. گفتند: سبب نزول آیت آن بود که: مشرکان رسول را گفتند: ما را خبر ده از اصحاب الکهف. رسول- علیه السلام- گفت: فردا خبر دهم شما را، و نگفت: ان شاء الله. جبریل بر دگر روز نیامد، و تا چند روز بر آمدن (۱) جبریل نیامد، و ایشان پیغامبر را- علیه السلام- طعن می زدند. او خواست تا از بعضی اهل کتاب پرسد که: در کتاب چه یافتی در حدیث اصحاب الکهف! جبریل آمد و قصه ایشان با رسول گفت. و او را نهی کرد از آن که از کسی فتوی پرسد. و قوله: وَ لَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ، آنکه رسول را ادب آموخت و آنچه مندوب الیه است گفت: مگو که من فردا کاری کنم الا آنکه که بگویی: ان شاء الله. بدان که ظاهر اینک لفظ نهی است و مراد امر بر سبیل ندب، برای آن که به اجماع اگر کسی گوید: من فردا فلان کار کنم و نگوید، ان شاء الله، به اتفاق ارتکاب محظوری نکرده باشد، و انما مأمور به رها کرده باشد. و بر آن جمله که گفتیم فی قوله: وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ... (۲)، آنکه در معنی آیت خلاف کردند. فزاد گفت: معنی آن است که مگو که من چیزی خواهم کردن فردا، الا آنچه خدای خواهد و خدا نخواهد الا طاعت. پس معنی آن است که عزم نیت جز (۳) بر طاعت مصمم مکن، و مگو که: من فردا کاری خواهم کردن الا طاعت، تا مردمان به تو اقتدا کنند، و اینک وجهی لطیف است که آیت با او بر ظاهر خود بماند و بر او هیچ سؤال (۴) نیاید مجبزه را. وجهی دیگر اینک گفتند که: در آیت محدوفی هست و آن، آن است که: وَ لَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا، الا ان تقول ان شاء الله. و عرب اضممار قول بسیار کنند، چنان که نظایر او برفت در بسیار جایها. وجهی دیگر آن است که ابو علی ----- (۱). قم: بر آمد. (۲). سوره بقره (۲) آیه

۳۵. (۳). آج، لب: جزم. (۴). آط، آب، آز، آج، لب: نبود. و. صفحه: ۳۳۸ گفت: برای آن فرمود گفتن: *إِلْمَا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ*، تا مردم ایمن «۱» باشند از آن که دروغ نیست آنچه می‌گویند، چه اگر مطلق گویند، ایمن «۲» نباشد که مانعی از موانع پیدا شود و آن خبر دروغ بود. و وجهی دگر آن است که گفتند: معنی آن است که: *إِلْمَا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ*، ان یمیتی او یعجزنی، *أَلْمَا* که خدای که «۳» مرا بمیراند یا عاجز کند یا ملجا «۴». و وجهی دیگر آن است که گفتند: *أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ*، در کلام برای آن است تا کلام را منع کند از نفوذ «۵» و مطلق نباشد که اینکه خبر غیب را می‌ماند، چنان که در سوگند آرند تا منع کند از حث «۶» و وقوع سوگند. اما سؤال مجبران «۷» بر اینکه که: *لِشَىءٍ*، عام است بر طاعت و معصیت و مباح برافتد، باید تا خدای مرید باشد همه را، جواب گوئیم: اینکه وجوه که گفتیم، جواب است از اینکه سؤال، خصوصاً جواب فزاء. دگر آن که: آیت وارد است مورد خشوع و خضوع و انقطاع با خدای. و به معصیت و مباح فرع نکنند با خدای، نبینی که به اجماع مستقیح دارند بل روا ندارد «۸» هیچ مسلمان که گوید: انا ازنی خدا ان شاء الله، من فردا زنا کنم ان شاء الله، دگر آن که: غرض گوینده از اینکه، لطف و تسهیل است، نبینی که فرق نباشد میان آن که گوید: انا افعال کذا ان شاء الله، و میان آن که گوید: اگر خدای توفیق دهد من چنین کنم. دگر آن که فرقی «۹» نباشد میان آن که گوید: من چنین کنم ان شاء الله و میان آن که گوید: اگر در اجل تأخیر باشد من چنین کنم، و اگر خدای فرو گذارد، من چنین کنم. و اینکه جمله دلیل آن است که اینکه لفظ بر وجه فرع و انقطاع گوید با خدای تعالی، و اینکه در معصیت بنرود. و در آیت دلیل است بر آن که: لفظ «شئی» اجرا کنند بر معدوم، برای آن که خدای آن را که فردا خواهد بودن شئی خواند. دگر آن که امر و نهی تعلق ندارد *أَلْمَا* به معدوم [۱۶۰-ر]

اکنون بدان که استثنا به مشیت «۱۰» را در کلام اثر است در تخصیص او و منع او از نفوذ، و در طلاق -----

----- (۲-۱). قم: امن. (۳). قم، آط، آب، مل، آز خواهد. (۴). قم: ناملجا. (۵). آج، لب: نفور. [.....]

(۶). مل: حیث. (۷). آط، آج، لب: مجبره، آب، آز: مجبران، مل: مخیران. (۸). آط، آب، آج، لب: ندارند. (۹). قم، آط، لب: فرق. (۱۰). آط، آز، آج، لب: استثنای مشیت. صفحه: ۳۳۹ بنزدیک فقها، و در سوگند بنزدیک ما و ایشان. *أَلْمَا* در مدّت، خلاف کردند، حسن بصری گفت: استثنا را اثر بود در کلام مادام تا از جای برخاسته نباشد. و از عبد الله عباس حکایت کردند که او گفت: تا یک سال او را اثر باشد، و اینکه قول، معتمد نیست. و مذهب درست «۱» آن است که: استثنا را اثر باشد در کلام مادام تا متصل باشد و یا در حکم متصل. و استثنا چون از کلام منقطع شد، انقطاعی که سامع را معلوم نشود که اینکه استثنا با اینکه کلام است، آن را اثر نبود. و دلیل بر صحّت اینکه مذهب، آن است که: اگر نه چنین بودی، هیچ عقد از عقود منعقد نشدی، چه ایمن «۲» نبودندی که او بعد از مدّتی استثنا کند و وثاقت برخاستی به خبر و به سوگند، و اینکه خلاف اجماع است. *أَلْمَا* استثنا در خبر و امر و نهی و سوگند شود، و او را در همه اثر باشد چون متصل بود، قوله: *وَ أَدْرُكُ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ*، و چون فراموش کنی [ذکر خدای کن. حسن گفت: معنی آن است که چون ذکر مشیت فراموش کنی] «۳» آنگه یاد آید، بگو: ان شاء الله. اینکه ذکر خداست که مراد است اینکه جا. بهری دگر گفتند، مراد آن است که: چون ذکر مشیت فراموش کنی، به توبه و تلافی آن بگو: *عَسَى أَنْ يَهْدِيَنَّ رَبِّي لِأَقْرَبٍ مِنْ هَذَا رَشْدًا*. و بعضی دگر گفتند: اینکه کلامی است مستأنف و متعلق نیست به اول، و عند قوله: *إِذَا نَسِيتَ*، وقف باید کردن. آنگه رسول را گفت: *وَقُلْ، أَنْتَ يَا مُحَمَّدُ. عَسَى أَنْ يَهْدِيَنَّ رَبِّي لِأَقْرَبٍ مِنْ «۴» قِصَّةِ أَصْحَابِ الْكَهْفِ رَشْدًا*، من امید دارم که خدای مرا ره نماید به بهتر از قصه اصحاب الکهف و از آن به صلاح نزدیکتر از آیات و معجزات، تا جواب آنان باشد که تو را پرسیدند از قصه ایشان، و تو توقّف «۵» نمودی از آن جا که تو را علمی نبود به آن. و نصب *رَشْدًا*، بر تمییز است. *وَلِكَيْتُوفِي كَهْفِهِمْ*، خلاف کردند در آن که اینکه از کلام کیست! بعضی گفتند: از کلام جهودان است و «قالوا»، در کلام مقدر است، ای قالوا، یعنی الیهود. جهودان گفتند که: ایشان در غار سیصد و نه سال مقام کردند، چه اگر نه چنین باشد اینکه را معنی نبود که گفت: *قُلْ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِئُوا*، چه اول قطع است و ----- (۱). همه نسخه بدلها: بجز قم و مل: صحیح. (۲). قم: امن. (۳).

اساس: ندارد، از قم، افزوده شد. (۴). آج، لب: هذا. (۵). مل: وقف نمودی. صفحه: ۳۴۰ دوّم ابهام، و اینکه قول قتاده است، گفت: و دلیل «۱» صحّت اینکه، قراءت عبد الله مسعود است که خواند: فقلوا و لبثوا «۲». و مطر الوراق گفت: اینکه جایگاه قول جهودان است. خدای بر ایشان رد کرد، بقوله: قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا. دیگر مفسّران گفتند: اینکه کلام خداست - جل جلاله - و خبر است از مدّت مقام ایشان در غار اینکه مقدار. اما قوله: قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا، برای آن گفت که جهودان در عهد رسول گفتند: از آنکه که ایشان در غار شدند، الی یومنا هذا، سیصد و نه سال است. خدای تعالی گفت: شما را به اینکه علمی نیست، من دانم که ایشان چه مقدار آن جا بودند، و اینکه که شما گفتی خود مدّت مقام ایشان است در غار. حمزه و کسائی خواندند: ثلاث ماء سنين، به اضافه. و باقی قراء به تنوین. اما آنان که به تنوین خواندند، گفتند: ثلاث مائة، نصب بر ظرف «۳» است، و سنين، بدل است از او. و بعضی دگر گفتند: در کلام تقدیم و تأخیری هست و آن، آن است که: و لبثوا فی كهفهم سنين ثلاث ماء چنان که صمت ایاما خمسۀ و سرت سنين عشرۀ. و گفتند: «سنين» تمییز است از آن جا که کلام محتمل بود، ایام و شهور و سنين را تمییز «۴» کرد به سنين. و اینکه وجه ضعیف است برای آن که، آنچه ما بعد «ماء»، باشد و بالای آن از عقود به اضافه گویند و ممیّز مفرد، چنان که ثلاثمائه سنۀ. وجهی دگر گفتند، و آن آن است که: علی جواب السائل آمد، اینکه، کأنه لما قال: ثلاث ماء سأل سائل. و قال: هذا العدد من الايام او الشهور او السنين، فقال: سنين، و مثله قوله: يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ، رجال... «۵»، علی قراءۀ من قرأ بالفعل المجهول، کأنه لما قال يسبح فقال [۱۶۰-پ]

قائل من ذلك المسبح، فقال رجال. اما بر قراءت آنان که به اضافه خواندند، ابن خالویه گفت: اینکه قراءت ضعیف است از آن جا که ممیّز مفرد بایست. و ابو علی الفارسی گفت: اینکه هم «۶» آمده است که اضافه تمییز «۷» با جمع کنند، چنان که گفت: ----- (۱). همه نسخه بدلها: بر. (۲). آط، آج، لب: فقالوا او لبثوا. (۳). آط، آب، آز، آج، لب: تمییز. (۴). قم: متمیّز. [.....]

(۵). سوره نور (۲۴) آیه ۳۶ و ۳۷. (۶). اساس: همه، به قیاس نسخه قم و اتفاق جمیع نسخ، تصحیح شد. (۷). اساس: سنين، به قیاس نسخه آط، تصحیح شد. صفحه: ۳۴۱ فما زودنی غیر سحق عمامة «۱» و خمسمیء منها قسی یمان و قوله: تسعاً، نصب او بر ظرف است، ای تسع سنين. و شاید که مفعول به باشد. و اینکه روشنتر است برای آن که، زاد و ازداد، هر دو به یک معنی آمده است. و حسن بصری خواند: تسعا و كذلك تسعون، به فتح «التا» فیهما، و آن لغت است جز که کسر بیشتر است و معروفتر. قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا، گفتند: اول خبر داد رسول را به مقدار آن علی التحقیق، آنکه گفت: اگر جهودان از تو پرسند ایشان را مگو «۲»، حوالت بر علم من کن، بگو: اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا، که صلاحی به اینکه متعلق است. لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، غیب آسمان و زمین او راست، او داند آنچه از امور و احوال اهل آسمان و زمین پوشیده و غایب است از شما. أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ. اینکه صیغت «۳» امر دارد، و معنی تعجب است، یعنی ما اسمعه و ابصره، چه بینا و شنواست او اعمال و اقوال بندگانش را، بر او هیچ پوشیده نماند. ما لَهُمْ مِنْ دُونِهِ، نیست ایشان را، یعنی اهل آسمان و زمین را بدون او یاری و ناصری، وَ لَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا، و او انباز نگیرد در حکم خود هیچ کس را. جمله قراء چنین خواندند علی الخبر عنه تعالی، مگر ابن عامر که او خواند: و لا تشرک به «تا» ی خطاب و جزم «کاف» علی نهی المخاطب «۴»، یعنی ای مخاطب مکلف انباز مگیر با او در احکام او، و کس را انباز او مشناس. و قوله تعالی:

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۲۷ تا ۵۱]

[اشاره]

وَ اتل ما أوحى إليك من كتاب ربك لا تبدل لكلماته و لن تجد من دونه ملتحداً (۲۷) و اصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغداة و العشي يريدون وجهه و لا تعد عيناك عنهم تريد زينة الحياة الدنيا و لا تطع من أغفلنا قلبه عن ذكرنا و اتبع هواه و كان أمره فُرطاً (۲۸) و قل الحق من ربكم فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر إنا أعتدنا للظالمين نارا أحاط بهم سرادقها و إن يستغيثوا يغاثوا بماء كالمهل يشوي الوجوه بئس الشراب و ساءت مرتفعاً (۲۹) إنا الذين آمنوا و عملوا الصالحات إنا لا نضيع أجر من أحسن عملاً (۳۰) أولئك لهم جنات عدن تجري من تحتهم الأنهار يحلون فيها من أساور من ذهب و يلبسون ثياباً خضراً من سندس و إستبرق متكئين فيها على الأرائك نعم الثواب و حسنت مرتفعاً (۳۱) و اضرب لهم مثلاً رجلين جعلنا لأخيهما جنتين من أعناب و حفنهما بنخل و جعلنا بينهما زرعاً (۳۲) كلتيا الجنتين آتت أكلها و لم تظلم منه شيئاً و فجرتا خلأ لهما نهراً (۳۳) و كان له ثمر فقال لصاحبه و هو يحاوره أنا أكثر منك مالا و أعز نفراً (۳۴) و دخل جنته و هو ظالم لنفسه قال ما أظن أن تبيد هذه أبداً (۳۵) و ما أظن الساعة قائمة و لن ردت إلى ربى لأجدن خيراً منها منقبلاً (۳۶) قال له صاحبه و هو يحاوره أكفرت بالذي خلقك من تراب ثم من نطفة ثم سواك رجلاً (۳۷) لکننا هو الله ربى و لا أشرك بربى أحداً (۳۸) و لو لا إذ دخلت جنتك قلت ما شاء الله لا قوة إلا بالله إن ترن أنا أقل منك مالا و ولداً (۳۹) فعسى ربى أن يؤتین خيراً من جنتك و يرسل عليها حساباً من السماء فتصبح صعيداً زلقاً (۴۰) أو يصبح ماؤها غوراً فلن تستطيع له طلباً (۴۱) و أحيط بشمره فأصبح يقلب كفيه على ما أنفق فيها و هى خاوية على عروشها و يقول يا ليتنى لم أشرك بربى أحداً (۴۲) و لم تكن له فئة ينصرونه من دون الله و ما كان منتصراً (۴۳) هنالك الولاية لله الحق هو خير ثواباً و خير عقاباً (۴۴) و اضرب لهم مثل الحياة الدنيا كماء أنزلناه من السماء فاختلط به نبات الأرض فأصبح هشيماً تذروه الرياح و كان الله على كل شىء مقتديراً (۴۵) المال و البنون زينة الحياة الدنيا و الباقيات الصالحات خير عند ربك ثواباً و خير أملاً (۴۶) و يوم نسير الجبال و ترى الأرض بارزة و حشرناهم فلم نغادر منهم أحداً (۴۷) و عرضوا على ربك صيفاً لقد جئتمونا كما خلقناكم أول مرة بل زعمتم أن نجعل لكم موعداً (۴۸) و وضع الكتاب فترى المجرمين مشفقين مما فيه و يقولون يا ويلتنا ما لهذا الكتاب لا يغادر صغيره و لا كبيره إلا أحصاها و و جدوا ما عملوا حاضراً و لا يظلم ربك أحداً (۴۹) و إذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا إلا إبليس كان من الجن ففسق عن أمر ربه أفتتجد ذنوبه و ذريته أولياء من دونى و هم لكم عدو بئس للظالمين بدلاً (۵۰) ما أشهدتهم خلق السماوات و الأرض و لا خلق أنفسهم و ما كنت متخذ المصلين عضداً (۵۱) «۵»

[ترجمه]

بر خوان آنچه وحی کردند به تو از کتاب خدایت که گرداننده نیست سخنها او را، نیابی از فرود او جای میلی. صبر کن و باز دار خود را از «۶» آنان که خوانند خدای را به بامداد و شبانگاه، می‌خواهند روی او نباید «۷» که برگردد چشمه‌هایت از ایشان، ----- (۱). اساس: امامه، به قیاس نسخه قم و اتفاق جمیع نسخه تصحیح شد. (۲). آج، لب: بگو. (۳). آط، آج، لب: صفت. (۴). آط، آج، لب: الخطاب. (۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و. (۶). همه نسخه بدلها: با. (۷). قم: مبادا صفحه : ۳۴۲ می‌خواهی «۱» زینت «۲» زندگانی نزدیکتر، فرمان میر آن را که ما غافل کردیم دل او را از ذکر ما به دنبال «۳» هوای خود رفت و بد کار او ضایع کردن. بگو که حق از خدای شماسست، هر که خواهد گو ایمان آر و هر که خواهد گو کفر آر «۴»، ما بنهادیم «۵» برای کافران «۶» آتشی که گرد درآید به ایشان سرا پرده‌هایش، و اگر فریاد خواهند، فریاد رسند ایشان را به آبی چون دردی زیت بریان کند رویها را، بد شراب «۷» است آن و بد جای است آن تکیه گاه «۸». آنان که ایمان آوردند و کار نکو «۹» کردند ما ضایع نکنیم مزد آن کس که کار نکو کند. آنان که بود ایشان را بهشتها مقام، می‌رود از زیر ایشان جویها، به حلی ایشان کنند در آن جا از دستورنجه «۱۰» از زر و درپوشند جامه‌های سبز از دیبایی تنک و ستبر، تکیه زده باشند در آنجا بر تختها، نیک ثواب است و نیکو تکیه گاه است، بزن برای ایشان مثلی، دو مرد کردیم یکی را از ایشان دو بستان از انگور «۱۱» گرد آن گرفتیم «۱۲» به

درختان خرما و کردیم میان آن کشتی. هر دو بستان بداد میوه‌ایش و نکردی نقصانی (۱۳)، از او چیزی. بگشادیم میان آن جوی. ---

----- (۱). آط، آج، لب: می‌خواهند. (۲). قم، آب: آرایش. (۳). قم: پس روی، آط، آب:

از پس، آج، لب: از پی. (۴). آط، آب، آج، لب: کافر شو. [.....]

(۵). قم: ساخته‌ایم. (۶). مل: ظالمان. (۷). قم، آط، آب، آج، لب: شرابی. (۸). آط، آب: و بد جای تکیه‌گاه را. (۹). همه نسخه

بدلها، بجز قم: عمل صالح. (۱۰). قم: دستور نجنها. (۱۱). قم: انگورها. (۱۲). قم: گرد در گرفتیم. (۱۳). قم: کم نکردی از او چیزی،

آط، آج، لب: ظلم نکرد از او چیزی. صفحه: ۳۴۳ و بود او را مالی (۱)، گفت برادرش (۲) را و او مناظره می‌کرد با او: من بیشترم از

تو به خواسته (۳) و عزیزتر به گروه. [۱۶۱-ر]

در- شد در بستانش و او ظالم خود بود، گفت: نپندارم که هلاک شود اینکه هرگز. و نپندارم که قیامت برخیزد و و اگر مرا باز برند

با خدایم یابم بهتر از آن بازگشتگاه (۴). گفت او را رفیقش (۵) و او مناظره می‌کرد با او کافر شدی (۶) به آن که بیافرید تو را از

خاک پس از آب (۷)، پس راست کرد تو را مردی! لکن مرا او خدای پروردگار شرک نیارم به او کسی را (۸). چرا چون در بستانت

شوی بگو (۹) آنچه خدای خواهد قوت نیست الّا به خدای. اگر می‌بینی تو مرا کمتر از تو به مال و فرزندان (۱۰). باشد که خدای

بدهد مرا بهتر از بستان تو و بفرستد بر آن عذابی از آسمان در روز آید خاکی (۱۱) نرم شود. یا در روز آید آب او به زمین فرو شده

نتوانی تو او را طلب کردن. ----- (۱). قم: میوه‌ها، بقیه نسخه بدلها: میوه. (۲). آط،

آب، آج، لب: رفیق. (۳). آط، آب، آج، لب: مال. (۴). قم: بازگشتن جای. (۵). مل: برادرش. [.....]

(۶). اساس: شد، به قیاس با نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). آج، لب: نطفه. (۸). قم: لکن من او خدای است پروردگار من و شرک

نیارم به خدایم یکی را. (۹). آط، آب، آج، لب: گفتی. (۱۰). قم: فرزند. (۱۱). آط، آب، آج، لب: خاک. صفحه: ۳۴۴ گرد

در آیند به میوه او (۱) در روز آید می گرداند دستهایش بر آنچه هزینه (۲) کرده بود در آن و آن افتاده بود بر چفتهایش (۳) گوید

کاشک (۴) من انباز نگرتمی به خدایم کسی را. و نبود او را گروهی که یاری او کنند از فرود خدا، نباشد او کینه کش (۵). آن جا

ولایت خدای را باشد که او حق است، او بهتر است به ثواب دادن و بهتر است به عاقبت. بزن برای اینان مثل زندگانی نزدیکتر (۶)

چون آبی که بفرستادیم آن را از آسمان آمیخته شد به او گیاه (۷) زمین در روز آمد خشک شده می‌برد آن را بادها و بوده است

خدای بر همه چیزی توانا (۸). خواسته و پسران، زینت (۹) زندگانی نزدیکتر است و آنچه باقی است و نیک است بهتر است به

نزدیک خدای تو به ثواب و بهتر به امید و آن روز که برانیم کوهها را و بینی زمین را ظاهر و گرد کنیم ایشان را، رها نکنیم از

ایشان کسی را. عرضه کنند ایشان را بر خدای تو ایستاده آمدی به ما چنان که آفریدیم شما را نخست (۱۰) بار بل دعوی کردی که

نکنیم ما شما را وعده‌ای. ----- (۱). قم: به میوه‌هاش. (۲). قم، مل: نطفه کند، آج، لب:

بدنیت. (۳). آط: چفتهایش. (۴). آب، آج، لب: کاشکی. (۵). قم: کینه کشی. (۶). آط، آب، آج، لب: دنیا. (۷). همه نسخه بدلها،

بجز قم: نبات. (۸). آط، آب، آج، لب: قادر. [.....]

(۹). قم، آط، آب: آرایش. (۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: اول. صفحه: ۳۴۵ بنهند نامه را بینی گناهکاران را ترسند (۱) از آنچه در

اوست. گویند: ای وای ما؟ چیست اینکه نامه را که رها نکرده است هیچ گناه خرد و بزرگ الّا بشمرده است آن را و یابند آنچه

کرده باشند حاضر، و بیداد (۲) نکند خدای تو بر کس. چون گفتیم فریتشگان را که سجده کنی آدم را سجده کردند مگر ابلیس که

بود از جن (۳)، برون آمد از فرمان خدایش می‌گیری او را و فرزندان او را دوستان به خلاف من (۴) و ایشان شما را دشمن اند، بد

است (۵) او ظالمان را بدلی. حاضر نیاوردم ایشان را به آفریدن آسمانها و زمین و نه به آفریدن نفسهای ایشان. نبودم گیرنده گمراه

کنندگان را بازو و یار (۶). قوله: وَآتَلُّ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ، خطاب است با رسول- علیه السلام- گفت: بخوان ای محمّد؟ آنچه بر تو

وحی کرده‌اند از اخبار (۷) اصحاب الکهف و جز آن، [اتل] (۸)، امر باشد از تلاوت. و بعضی دگر گفتند: «اتل»، متابعت کن آن را

که خدای بر تو وحی کرده است در قرآن از اوامر و نواهی و هر دو معنی محتمل است [۱۶۱-پ]، يقال: تلوت الرجل اذا تبعته اتلوه تلوا و تلوت القرآن تلاوة، و معنی هر دو با تتبع راجع است، چه قرآن خوان تتبع آیات و کلمات می‌کند، لا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ، کلام او را تغییر و تبدیل نکنند، یعنی در وعد او خلف نیاید و در خبر او کذب نرود «۹»، چه وعده او درست باشد و خبر او صدق. و لَنْ تَجِدَ، نیابی فرود او جز او پناهی و ملجائی. و گفتند: معدلی که از او میل کنی، و بر هر دو قول موضع باشد. و اصبر نفسك، ای --- (۱). قم: ترسندگان، آط، آب، آج، لب: ترسیده. (۲). آط، آب، آج، لب: ظلم. (۳).

قم، آط، آج، لب: پری. (۴). قم: آط، آب، آج، لب: فرود من. (۵). قم: بش است. (۶). قم، مل: به بازو، آط: به بازی، آب: بسازد، آج، لب: به یاری. (۷). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: قصه. (۸). اساس: ندارد، از قم افزوده شد. (۹). قم، نبود. صفحه: ۳۴۶ احبس نفسك، خویشان بازدار. و الصبر، حبس النفس علی ما یکره «۱»، با آنان که خدای را می‌خوانند به بامداد و شبانگاه. یُریدون و وجهه، روی او می‌خواهند، یعنی رضای او می‌جویند، یعنی طاعت به اخلاص می‌کنند لله، برای خدا، دور از ریا. قتاده گفت: مراد نماز بامداد و نماز شام است. کعب الاحبار گفت: و الله که مراد، اهل نماز فریضه‌اند. و لا تعد عیناک عنهم، و نباید که چشم تو از ایشان برگردد، یعنی باید تا پیش تو باشند و به چشم تو باشند. و قوله: تُریدُ زینة الحیاة الدنیا، در محلّ حال است، ای مریدا، در آن حال که مرید و طالب زینت دنیا باشی، و لا تطمع، و فرمان مبر آن کس را که ما دل او غال کرده‌ایم از ذکر خود «۲» به خذلان و تخلیت «۳» و او تابع هوای نفس خود است، نه تابع رضای ما. و کان امره فوطاً، و کار او ضایع کردن است. و اینکه قول قتاده و مجاهد و ضحاک است. داود گفت: فرط، ای ندما، پشیمانی. خباب گفت: هلاکا. ابن زید گفت: مخالفا للحق. مقاتل حیان گفت: سرفا. فزاء گفت: متروکا. ابو زید بلخی گفت: قدما فی الشر. ابو عبیده گفت: هو من قول العرب فرس فرط، ای سابق، و فرط منی قول، ای سبق. و منه قوله - علیه السلام - انا فرطکم علی الحوض، ای رائدکم و سابقکم، گفتند معنی آن است که: روزگار ضایع کرده باشد و کار خود معطل «۴». عبد الله عباس گفت: آیت در عینه بن حصن الفزازی آمد که او بنزدیک رسول آمد پیش از آن که ایمان آورد جماعتی درویشان بنزدیک رسول بودند، چون: سلمان پارسی و عمار و خباب و عامر ابن فهیره و مهجع «۵» و صهیب. و سلمان، گلیمی داشت عرق بر آورده و بوی کریه «۶» از او می‌آمد و او پاره‌ای برگ خرما بگرفته بود و زنبیلی می‌بافت. عینه گفت: ای محمد؟ تو را از اینان ننگ نمی‌آید و از بوی اینان کراهت نمی‌باشد که ما را یک ساعت وجه نیست با اینان نشستن! ما اشراف و سادات مضریم «۷» و نظر مردمان به ماست، اگر ما ایمان آریم به تو، مردمان ایمان آرند، و اگر «۸» نیاریم، نیارند. و ما را برگ نباشد که با اینان به یک جای بنشینیم، برای ما مجلسی ساز و برای ایشان مجلسی دیگر و وقتی

----- (۱). همه نسخه بدلها بجز مل: تکره. (۲). آط، آب، آز، آج، لب: خدا. (۳). آج، لب: تحلیه. [.....]

(۴). آط، آب، آز، آج، لب: کرده، مل گذاشته. (۵). آز: مهج. (۶). مل: بوی عرق و آب چشم. (۷). آط، آب، مل، آز، آج، لب: مصریم. (۸). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل ایمان. صفحه: ۳۴۷ دگر. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. ابو العالیه گفت: آیت در امیه بن خلف الجمحی آمد و اینکه قول او گفت. قتاده گفت: آیت در اصحاب صفه آمد و ایشان هفتصد مرد درویش بودند ملازمان مسجد رسول - علیه السلام. ایشان را ملکی و ضیعتی و زرعی و ضرعی و تجارتی نبود. نماز می‌کردندی و منتظر نمازی دیگر بودند. قتاده گفت: چون اینکه آیت آمد، رسول - علیه السلام - گفت: الحمد لله که در امت من کسانی هستند که خدای مرا گفت: خود را با اینان باز بند، آنکه گفت: بیان کن برای اینان که کافر و جاحدند، و بگو که: الحق من ربکم، گفتند: الحق خبر مبتدای محذوف است، یعنی اینکه قرآن و آنچه در اوست از اخبار و آیات و اوامر و نواهی و وعد و وعید حق است از خدای تعالی. و گفتند: الحق، مبتداست و من ربکم، در جای خبر اوست، یعنی الحق صادر من ربکم وارد منه و آت من قبله، حق از خدای تعالی صادر گشت از کتاب و پیغامبر و بیان و آنچه خلقتان در تکلیف به آن محتاجند. اکنون اختیار به ایشان است و عنان اختیار به دست ایشان است هر که خواهد، گو ایمان آر، و هر که خواهد گو کافر شو. و صورت امر است، و مراد تخیر بر وجه تهدید، چه خدای

را به ایمان ایشان حاجت نیست. اگر ایمان آرند ایشان را به آید» (۱) به ثواب [۱۶۲-ر]

و نعیم ابد رسند، و اگر کفر آرند ما بجارده‌ایم» (۲) برای کافران آتشی که سرا پرده‌های آن محیط است به ایشان و گرد ایشان در آمده است. و قوله: «أَعْتَدْنَا، مِنَ الْعِتَادِ، وَ هُوَ الْعِدَّةُ، أَنْ سَازگار باشد و «سرادق»، سرا پرده» (۳) باشد به مانند دیواری گرد خیمه، و خیمه در میان آن باشد. ابو سعید خدری روایت کرد» (۴) که، رسول- علیه السّلام- گفت: دوزخ را چهار سرا پرده است، کثافت» (۵) هر یکی چهل ساله راه. عبد الله عباس گفت: دیواری است از آتش گرد کافران در آمده باشد. کلبی گفت: کژدمی باشد که روز قیامت از دوزخ بر آید از آتش و در عرصه قیامت گرد کافران در آید به مانند حظیره‌ای، قال رؤبه: -----

----- (۱). آرز: بر آید. (۲). قم، مل: بیجارده‌ایم، آج، لب: بیجارده‌ایم. (۳). قم، مل: سرای پرده. (۴). همه نسخه بدلها، بجز مل از. (۵). آج، لب: کسافت. صفحه: ۳۴۸ یا حکم بن المنذر بن الجارود سرادق المجد علیک ممدود و قال سلامه بن جندل: هو المدخل الثّعمان بیتا سماؤه صدور الفیول» (۱) بعد بیت مسردق» (۲) بعضی دگر گفتند دودی باشد که روز قیامت از دوزخ بر آید و گرد کافران در آید، و هو قوله: انْطَلِقُوا إِلَى ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ، لَا ظَلِيلَ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ» (۳) - الاية. وَ إِن يَسْغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ، وَ اِگر فریاد خواهند فریاد ایشان رسند از تشنگی که ایشان را رسیده باشد به آبی چون دردی زیت. و اینکه روایت ابو سعید خدری است از رسول- علیه السّلام- که گفت: «مهمل»، دودی زیت باشد به گرما» (۴)، به صفتی بود که کافر بنزدیک روی برد گوشت روی او در آن جا فتد. عبد الله عباس گفت: آبی ستر باشد بمانند دردی زیت. اعمش گفت: عصاره زیت باشد. مجاهد گفت: خون و ریم باشد. ضحاک گفت: آبی سیاه باشد چه دوزخ سیاه است و هر چه در او باشد سیاه بود از درخت و آب و لباس و اهل او، ابو عبیده گفت: جواهر زمین باشد گداخته، یعنی مس و روی و آهن و ارزیز و مانند آن، گداخته و آمیخته. قتاده گفت: عبد الله مسعود به کوفه بود، مردی آمد و او را جامی آورد سیمین» (۵) زر بر او زده. او بفرمود تا چاله‌ای بر کنند در زمین و در آن جا نهادند، و آتشی عظیم بر او افروختند» (۶) بگداخت» (۷) و سرخ شد چون آتش. آنکه گفت غلام را: برو و اینکه جماعتی را که هر روز بر ما آیند، ایشان را بخوان. او برفت و ایشان را بخواند. جماعتی بسیار بیامدند. او گفت: در نگری اینکه بینی. گفتند: اینکه چیست! گفت: هذا شبه شیء بالمهمل الذی وعد» (۸) الله الکفار به فی النار، اینکه بهتر چیزی است به مانند گی به آن مهمل که خدای وعید کرد کافران را در دوزخ به آن. سعید جبیر گفت: مهمل، چیزی باشد که گرمای او به غایت رسیده باشد. ابو عبیده گفت، از منتجع بن» (۹) نبهان شنیدم که ----- (۱). آج، لب: القبول. (۲). آج، لب: ممدود. (۳). سوره رسالات (۷۷) آیات ۳۰ و ۳۱. (۴). قم: گرمی. [.....]

(۵). قم: مسین. (۶). همه نسخه بدلها: برافروختند. (۷). قم، مل، آج، لب: تا بگداخت، آط، آب، آرز: آنکه بگداخت. (۸). همه نسخه بدلها: اوعد. (۹). آط، مل، آج، لب: مسجع بن. صفحه: ۳۴۹ گفت: فلان ابغض الی من الطّیاء و المهمل، گفتم: مهمل چه باشد! گفت: آن که خمیر در میان آتش کنند، آنکه بردارند و انگشتهای آتش و جمرات در کنار» (۱) آن آویخته باشد. یَسْوِي الْوُجُوهُ، بریان کند رویها را و بسوزد. سعید جبیر گفت: اهل دوزخ چون گرسنه شوند، استغاثه» (۲) کنند و فریاد خواهند از گرسنگی ایشان را اغاثه» (۳) کنند به درخت زقوم، از آن بخورند، آن در تن ایشان چون آتش شود، و گوشت و پوست ایشان پخته گرداند، چنان که عرق بر آرند، پاره‌های گوشت ایشان با عرق بریزد» (۴)، آنکه تشنگی بر ایشان افتد، چند سال فریاد می کنند از تشنگی، ایشان را اغاثه» (۵) کنند به آبی چون مهمل، و آن آبی بود» (۶) گرمای آن بغایت رسیده که چون بنزدیک دهن برند گوشت روی ایشان در آن جا فتد» (۷). بِئْسَ الشَّرَابُ، بد شراب» (۸) باشد آن مهمل، وَ سَاءَتْ مُرْتَفَقًا، و بد جای تکیه باشد دوزخ و «مرتفق»، متکا باشد که مرفق بر آن جا نهند. عبد الله عباس گفت: منزلا. ضحاک» (۹) گفت: مجتمعا. عطا گفت: مقرّا» (۱۰). گفتند: مهادا، و گفتند: منزلا، و اصل او متکا بود که بر او و چایند» (۱۱) به مرفق، قال الشّاعر: قالت له و ا [ر]» (۱۲) تفقت الافرّقی یسوق بالقوم غزالات الضّحی و ارتفق الرّجل گویند، چون تکیه کند و خوابش نباشد. قال ابو ذؤیب الهدلی» [۱۶۲-پ]: نام الخلی و بت اللیل مرتفقا کان عینی فیها الصّاب

مذبح و گفتند: روا بود که از رفق باشد، و آن منفعت بود. *إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ*، آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند. در خبر آن خلاف کردند، بهری گفتند: *إِنَّا لَا نُضِيعُ*؛ در جای خبر اوست، چنان که شاعر گفت: *إِنَّ الْخَلِيفَةَ إِنْ اللَّهَ سَرِبَلَهُ* سربال ملک به ترجی الخواتیم ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز مل: کنار، مل: کنارهای.

(۲). قم، آط، آج، لب: استغاث. (۳). قم: آط، آب، آج، لب: اغاث. (۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و قم: برود. (۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: اجابت. (۶). آط، آب، آج، لب که: (۷). همه نسخه بدلها: فتد. (۸). آط، آب، آج: شرابی. (۹). همه نسخه بدلها: مجاهد. [.....]

(۱۰). قم بعضی. (۱۱). قم: بروچایند، آط، آب، آج، لب: بیاسایند. (۱۲). اساس: ندارد، از قم آورده شد. صفحه: ۳۵۰ و آن ضمیر که باید که در جمله خبری باشد، عاید با مبتدا در او مقدر است، و التقدیر: *إِنَّا لَا نُضِيعُ* اجر من احسن منهم عملاً، چنان که: *السِّمْنُ* منوان بدرهم، التقدیر منه، و گفتند: *أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ*، در جای خبر اوست. خدای تعالی گفت: آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند، ما مزد نیکوکاران ضایع نکنیم، یعنی ایشان نیکوکار باشند و ما مزد نیکوکاران ضایع نکنیم. *أُولَئِكَ*، ایشان آنانند که ایشان را باشد بهشتها مقام. و العدل، الاقامة. *تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ*، در زیر ایشان جویها می رود، یعنی در زیر کوشکها و درختان بستانهای ایشان، *يُحَلَّوْنَ فِيهَا*، در پوشانند ایشان را به حلّی و زینت، *مِنْ أَسَاوِرَ*، گفتند: «من» اول زیادت است و دو «۱» تبیین. و گفتند: هر دو تبیین است، دستفروجهای «۲» زرین. و «اساور»، جمع سوار باشد و گفتند: جمع اسوار «۳»، علی حذف الزیاده، چه اگر «یا» «۴» زیادت بودی «۵»، اساور بودی. و گفته اند: جمع اسوره باشد، و اسوره جمع سوار بود، فهو جمع الجمع. و يقال: سوار و سوار، بالكسر و الضم. و گفتند: اینکه از عادت ملوک بودی، یعنی اهل بهشت به زی و زینت ملوک باشند. سعید جبیر گفت: هر یکی از اهل بهشت سه دستورنجن «۶» دارند: یکی از سیم، یکی از زر، یکی از لؤلؤ و یاقوت. و *يَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا* و جامه های سبز پوشند از سندس و آن دیبای تنک باشد. و *إِسْتَبْرَقٍ*، و آن دیبای «۷» ستر «۸» باشد، و گفته اند: معرب است. *مُتَكِينِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ*، تکیه زده باشند در بهشت بر سریرها. و «اریکه»، سریری باشد که از بالای او قبه ای یا کله ای زده باشند. و نصب متکینین، بر حال است. *نِعْمَ الثَّوَابُ*، التقدير، نعم الثواب الجنة، نیکو ثواب است بهشت. و *حَسِبْتَ مُرْتَفَقًا*، و نکو تکیه گاهی است او، یا منتفعی «۹» و انتفاعی و منتفعگاهی. و *أَضْرَبَ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ - الْأَيَّةِ*، گفتند: اینکه آیات در حق دو برادر آمد از اهل مکه از بنی مخزوم: یکی مؤمن و یکی کافر. مؤمن، ابو سلمه بود - عبد الله بن ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز مل: دوم.

(۲). قم، آط، آب، آج: دستورنجنها، آج، لب: دستورنجنها. (۳). قم: اسور. (۴). آج، لب: با. (۵). آط، آب، آج: نبود. (۶). آط، آج، لب: دستورنجن، آج: دست و برنجن، مل: دست افرنجن. (۷). همه نسخه بدلها، بجز مل تخین. (۸). آط، آج، لب: سطر. (۹). همه نسخه بدلها بجز قم: با منتفعی. صفحه: ۳۵۱ عبد الاسد بن عبد یالیل بود، و او شهر ام سلمه بود پیش از رسول - علیه السلام. و کافر، الاسود بن عبد الاسد بن عبد یالیل بود. و گفتند: آیات بر سبیل مثل در رسول آمد - علیه السلام - و مشرکان مکه. و گفتند: اینکه مثل برای عیینة بن حصن زد، و برای سلمان پارسی «۱»، که قصه ایشان برفت. خدای مثل زد ایشان را به دو مرد در بنی اسرایل، دو برادر: یکی مؤمن «۲» یکی کافر. نام یکی، یهودا بود در قول عبد الله عباس. مقاتل گفت: یملیخا «۳» و نام کافر فطروس «۴» بود. وهب گفت: قطرف «۵» بود، و ایشان آنانند که خدای وصف ایشان کرد در سوره و الصافات. عبد الله مبارک گفت: از معمر از عطاء خراسانی «۶» که او گفت: در بنی اسرایل دو برادر بودند: یکی مؤمن، یکی کافر. ایشان را از پدر «۷» مالی رسید، هشت هزار دینار. قسمت کردند و هر یکی چهار هزار دینار برگرفتند. اما برادر کافر به هزار دینار سرای خرید، اینکه برادر مؤمن گفت: بار خدایا؟ برادرم در دنیا به هزار دینار سرای «۸» خرید و من از تو در بهشت سرای «۹» می خرم به هزار دینار. و آنگه آن هزار دینار به صدقه بداد. برادرش به هزار دینار ساز و تجمل آن سرای «۱۰» بخرد، او گفت: بار خدایا؟ برادرم هزار دینار به ساز و تجمل سرای کرد، و من آن سرای را که از تو خریده ام در بهشت، آن را ساز و تجملی «۱۱» می خرم و خدمتکار به هزار دینا [ر] «۱۲» و آنگه به صدقه

بداد. برادرش به هزار دینار ضیعتی خرید [۱۶۳-ر]

از دشت و آب و باغ و بستان. او گفت: بار خدایا؟ من از تو به هزار دینار ضیعتی می‌خرم در بهشت و هزار (۱۳) دیگر به صدقه داد. برادرش زنی خواست و هزار دینار در خرج آن (۱۴) کرد. او گفت: بار خدایا؟ برادرم زنی خواست و هزار دینار در راه آن کرد (۱۵)، من از تو زنی می‌خواهم از حور العین و اینکه هزار دیگر (۱۶) ----- (۱). قم، آط، آج، لب: فارسی. (۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و. [.....]

(۳). آط، آب، مل، آج، لب: تملیخا. (۴). آط: طوس. (۵). آط، آب، مل: فطیر، آج، لب: قطیر، آج، لب: قطیفه. (۶). آج: خوراسانی. (۷). قم، مل، آج به میراث، آط، آج، لب: را به میراث از پدر. (۸). آط، آب، آج، لب: سرایی. (۹). آج، سرایی. (۱۰). آط، آج: سرا. (۱۱). همه نسخه بدلها: تجمل. (۱۲). به قیاس دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۱۳). همه نسخه بدلها دینار. (۱۴). قم: در راه آن. (۱۵). آط، آج، لب: خرج کرد، مل: در باب خرج او کرد. (۱۶). قم: دینار، آط، آب، آج: دینار دگر. [.....]

صفحه ۳۵۲: باقی در راه آن کردم و آن نیز به صدقه داد. چون روزگار برآمد او محتاج شد و فرو ماند، با خود گفت: اگر بروم و احوال و حاجت [خود] (۱) برادرم [را] (۲) بگویم، همانا مرا یاری (۳) کند و بری. بیامد و بر راه بنشست، چون بر (۴) آمد، او را گفت: مرا شناسی! گفت: برادر منی فلان! گفت بلی. گفت: چه کار است تو را! گفت: حاجت مرا پیش تو آورد. گفت: آن مال را چه کردی! گفت: به صدقه بدادم، و قصه خود با او بگفت. او بر طریق استهزا او را گفت: إِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ (۵). آنکه گفت و الله که جوی ندهم تو را. و او را براند، و ذلك قوله: قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ، يَقُولُ أَ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ (۶) - الی قوله: فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ (۷) - الایات. و در قصه ایشان اینکه آیات بفرستاد. وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا، گفت: ای محمد! مثلی بزن برای اینکه کافران رَجُلَيْنِ، بدل مثل است. و گفتند: محل او جز است، ای مثل رجلین. جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا، که کردیم ما یکی را از ایشان دو بستان از انگور، یعنی رز. وَ حَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ، و گرداگرد آن درختان خرما، وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا، و در میان آن کشتزار گندم و جز آن. كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ، هر دو بستان. «کلا»، موحد اللفظ مثنی المعنی است، چنان که کل بنزدیک بعضی، برای آن گفت: ات، و نگفت: اتتا، قال الشاعِر: وَ كِلْتَاهُمَا قَدْ خَطَّ لِي فِي صَحِيفَتِي فَلَا الْعِيشَ أَهْوَاهُ وَ لَا الْمَوْتَ أَرْوَحُ وَ كَفْتُنْد: تقدیر آنست که: كل واحد منهما. آتت أكلها، ای اعطت ثمرتها (۸). هر یکی از آن بستانها میوه خود بدادی و بر آوردی، وَ لَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا، و هیچ کم نکردی از آن که سال اول بودی، وَ الظلم فی اللغه، هو التقصان، يقال: ظلمه حقه اذا نقصه (۹)، قال الشاعِر: يَنْقُصُنِي (۱۰) مالی کذا و لوی یدی لوی یده الله الذی لا ینغالبه ----- (۱-۲). اساس: ندارد، از قم آورده شد. (۳). قم، آط، آج،

لب: یاری. (۴). آب، آج، لب: برادر. (۵). سوره صافات (۳۷) آیه ۵۲. (۶). سوره صافات (۳۷) آیات ۵۱ و ۵۲. (۷). سوره صافات (۳۷) آیه ۵۵. (۸). همه نسخه بدلها: ثرها. (۹). آج، لب: اذا انقصه. (۱۰). کذا، در اساس و جمیع نسخ، در منابع چاپی به صورت «یظلمنی» و «تظلم» نیز ضبط شده است که با فحوای عبارت مناسبت می‌نماید. صفحه ۳۵۳ و پروی: الذی هو غالبه. وَ فَجَّرْنَا، براندیم و برگشادیم در میان آن بستانها جویی (۱) از آب روان. وَ كَانَ لَهُ ثَمْرٌ، و اینکه مرد صاحب بستان را از آن جا میوه‌ها بود، و ثمر (۲) جمع ثمار باشد، کحمار و حمر. و گفتند: ثمر و جمعه ثمر، کخشب و خشب، و گفتند: ثمر جمع ثمره، کتمر و تمره، و گفتند: ثمر همه جنس مال باشد. مجاهد گفت: مراد زر و سیم است، یعنی صاحب اینکه بستانها را (۳) زر و سیم بود. عبد الله عباس گفت: انواع مالها خواست. قتاده گفت: كل المال ثمر، همه (۴) را ثمر گویند. فَقَالَ لِصَاحِبِهِ، اینکه مرد مالدار آن برادر درویش را گفت: من به مال از تو بیشترم و به حشم و خدم از تو عزیزتر. وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ، آنکه خدای تعالی حکایت حال او کرد که او در بستان خود شد، وَ هُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ، «او» حال راست، در آن حال که (۵) ظالم نفس خود بود به آن که کافر بود به خدا، گفت: نپندارم که اینکه بستان هرگز هلاک شود و نپندارم که قیامت خواهد بودن. پس اگر چنان است که شما می‌گوی که ما را بعثی و نشوری خواهد بودن (۶) و ما را با خدای مردی و مرجعی است، باز گشت من با (۷) جای باشد به از اینکه. خدای تعالی از حماقت و اعتقاد

باطل او و ظنّ خطا و تمنّای محال او اینکه حکایت کرد. و اهل حجاز و ابن عامر خواندند: منهما منقلباً، ای من الجنّین، در مصاحف ایشان چنین است. قال له صاحبه، [گفت] «۸» او را رفیق و برادر مسلمان او، وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ، «او» حال است، در آن حال که با او مناظره می‌کرد. أَ كَفَرْتَ، کافر شدی به آن خدای که تو را از خاک بیافرید؟ یعنی اصل تو را که آدم بود! قولی دگر آن که آب «۹» نطفه از طعامی و غذایی بود که از خاک روید، پس اصل نطفه هم از خاک [۱۳۶-پ]

بوده باشد. ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ، پس از اینکه آب معهود که خدای از او خلق آفریند. و اصل نطفه -----
----- (۱). آز: جویی. (۲). آج، لب: ثمره. (۳). همه نسخه بدلها جز اینکه بستانها. (۴). قم مال. (۵). همه نسخه بدلها بجز قم و مل او. [...]

(۶). آط، آب، آز، آج، لب اگر. (۷). قم: باز. (۸). اساس ندارد، از قم آورده شد. (۹). در اساس لفظ «آب» تکرار شده است. صفحه: ۳۵۴ آب اندک باشد، من نطف اذا قطر. فعله به معنی مفعوله «۱» باشد، که قطر هم لازم است و هم متعدی. ثُمَّ سَوَّاکَ رَجُلًا، پس تو را مردی تمام سوی کرد، و اینکه حکایت تدریج خلق برای آن گفت، تا بدانند که اینکه، فعل قادری مختار است نه به طبع بوده است، چه اگر به طبع بودی به یک بار بودی، چنان که کتابت به قالب که به یک بار برآید. اما آن که به اختیار فاعل «۲» بود، حرف حرف در وجود آید به حسب ارادت او. قوله: لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي، تقدیر آن است که: لکن انا هو الله ربّي گفت، و لکن من نگویم که با خدای شریکی هست، بل گویم: او که الله است خدای من است. پس همزه از میان بیفگند دو «نون» به هم آمد ادغام کرد، چنان که شاعر گفت: و ترمینی بالطرف ای انت مذنب و تقلیننی لکن ایاک لا اقلی ای، لکن انا. نافع در روایت مسیبی و ابو جعفر و ابن عامر و رويس و برجمی در حال وصل به الف خواندند. چنان که شاعر گفت: انا سیف العشیره فاعرفونی حمید قد تذریت السناما و در آن که در حال وقف اثبات باید کردن خلاف نیست. کسائی گفت: در کلام تقدیم و تأخیری هست، و التقدیر: لکن الله هو ربّي. و ابی خواند: لکن انا هو الله [ربّي] «۳» بر اصل چنان که اظهار الف نکرد در لفظ در حال وصل. وَ لَا أَشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا، و من کس را انباز خدای نگیرم و کس را به شریک او نکنم. وَ لَوْ لَا، ای هَلَّا، قلت، چرا نگفتی چون در بستان خود شدی: ما شاء الله لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، روا بود که «ما» در محل رفع بود بر خبر مبتدای محذوف، و التقدیر: هی ما شاء الله. و شاید که محل او نصب بود بوقوع شاء علیه، ای ما شاء الله کان. و بر اینکه وجه «ما»، مجازات را بود، و التقدیر: ای شئی شاء الله کان. و بر اینکه تقدیر هم روا بود که «۴» محل «ما» رفع بود بر ابتدا، چه «ما» مجازات را بود، و التقدیر: ای شئی، به رفع. آنگاه او مبتدا باشد، و کان خبر او باشد. اگر گویند نه امت اجماع کرده‌اند بر اطلاق اینکه قول که: ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن، آنچه خدا خواهد بیاشد و ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز قم: مفعول. (۲). قم: کاتب. (۳). اساس:

ندارد، از قم افزوده شد. (۴). اساس ما، که زاید به نظر می‌رسد. صفحه: ۳۵۵ آنچه نخواهد نباشد، و اینکه به «۱» خلاف مذهب شماس است! جواب گویم که: اینکه بر تأویل باشد، چنان که اجماع امت است بر اطلاق آن که: لا مردّ لامر الله، فرمان خدای را رد نیست، چنان که تأویل اینکه کردند بر آن که صورت خبر است و مراد نهی، یعنی لا- تردّوا امر الله، و الواجب ان لا یرد، هم چونین آن کلمت مأوّل است بر آن که: ما شاء الله من فعل نفسه او من فعل غیره علی سبیل الاکراه کان و ما لم یشأ من هذین لم یکن، آنچه خواهد از فعل خود به اختیار و از فعل غیره بامشیت اکراه لا محال «۲» بیاشد، و آنچه نخواهد بر اینکه وجه نباشد. لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، قُوَّةَ نیست مگر به خدای، چه بر خلق قدرت «۳» جز خدای قادر نیست. قدیم- جلّ جلاله- قادر است به خود، و هذا معنی قولنا: قادر لنفسه او لما هو علیه فی نفسه، و هر قادر که جز اوست به اقدار او قادر است، تا او قدرتش ندهد قادر نباشد. پس اینکه است معنی آن که: لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. انس مالک روایت کند که، رسول- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ- گفت: هر که چیزی ببیند که او را نیکو در چشم آید بگوید: ما شاء الله لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، چشم بد به آن چیز نرسد. إِنْ تَرَنْ أَنَا، اگر می‌بینی مرا کمتر از تو به مال و فرزندان. و «انا»، دو وجه را محتمل است، یکی تأکید ضمیر متصل را، و یکی آن که فصل باشد، چنان که گفت «۴»: کنت انا القائم

و کنت انت «۵» الخارج. و «اقل»، منصوب است بر آن که مفعول دوم «ترن» «۶» است، و مَالًا و وَلَدًا، نصب هر دو بر تمیز است. و عیسی بن عمر در شاذ خواند: انا اقل، به رفع بر ابتدا و خبر، آنگه جمله در محل نصب باشد [۱۶۴-ر]

بر مفعول دوم «ترن» «۷». فَعَسَى رَبِّي أَن يُؤْتِيَنِي، امید است که خدای من مرا بدهد بهتر از بستان تو، برای آن که مرا با او ایمان و اعتقاد است. و يُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ، و فرو فرستد بر بستان تو حسابانی از آسمان. قتاده و ضحاک گفتند: عذابا. عبد الله عباس گفت: آتشی. ابن زید گفت: قضایی از خدای تعالی بخشم. اخفش گفت: تیری «۸» ناوکی، واحدها حسابانه. و گفتند: برای اینکه تیر ناوکی «۹» را حسابان خوانند، و حسابان، حساب ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز قم: بر. (۲). آط، آب، آز، آج، لب: لا محاله. (۳). آز، آج، لب: قوت. (۴). آب گفت. (۵). همه نسخه بدلها، بجز قم: کنت انا. (۶-۷). اساس: ترنی، به قیاس آط، تصحیح شد. [...]

(۸). آب، آز: تیر. (۹). آب، آز، آج، لب: ناوک. صفحه: ۳۵۶ باشد که آن بسیار بود در یک مجری. فشبَّهها بكثره الحساب. زجاج گفت: حُسباناً، ای عذابا حساب ما کسبت یداک، عذابی بر وفق و حساب آنچه کرده باشی نه بیشتر و نه کمتر تا عدل باشد، و اینکه وجهی لطیف است. فَتَصِيحُ صَعِيداً زَلْفًا، در روز آید اینکه بستان تو خاکی املس ساده که بر او نبات نباشد، و اینکه قول قتاده است. مجاهد گفت: رملها هائلا و ترابا، ریگی روان. عبد الله عباس گفت: او مانند جرز است در معنی. أَوْ يُصِيحُ مَأْوَها غَوْرًا، ای غائرا، یا در روز آید و آبش به زمین فرو شده، و برای مبالغت مصدر به جای اسم فاعل بنهاد، چنان که عنتره گفت: تظلّ جیادهم نوحا علیهم مقلّده اعتنتها صفونا «۱» فَلَئِن تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلْبًا، تو توانی آن را طلب کردن و با دست توانی آوردن. وَ أُحِيطَ بِبَنَمِرِهِ، و محیط شوند و گردمیوه او در آیند. و اینکه عبارتی است از اهلاکی بر وجهی که از او هیچ سلامت نیاید، پنداری اهلاک به مانند حایطی محیط گشت به آن، و منه قوله: قَدْ أَحاطَ اللَّهُ بِهَا... «۲»، و قوله: أَحاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا... «۳»، و قوله: إِنَّ بِهِ وَاللَّهِ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ «۴»، و قالوا: احاط بهم العدو إذا هلكوا عن آخرهم. فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ، در روز آید و دست می گردانند. و اینکه عبارتی است از حسرت و پشیمانی. و گفتند: یعنی دست بر دست می زند و اینکه از عادت متحسّر «۵» و متلهّف «۶» باشد، قال بعض المحدثين: و انى اذا ما فاتنى الامر لم ابت اقلب كفى اثره متندما و لكنّه ان جاء عفوا قبلته و ان فات لم اتبعه هلا و لیتما وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِها، «واو» حال است، در آن حال که آن فرو فتاده باشد بر چفتهایش، و گفته‌اند: بر سقّفهایش. و گفته‌اند: خالیة من سقوفها و بنائها. و علی، به معنی «من» باشد. و بر طریق پشیمانی گوید: یا لیتنی، کاشک تا من با خدای انباز نگرفتمی. -----

----- (۱). اساس: صفوفا، که به قیاس قم و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲) و سوره فتح (۴۸) آیه ۲۱. (۳). سوره كهف (۱۸) آیه ۲۹. (۴). سوره بروج (۸۵) آیه ۲۰. (۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: متحسّر. (۶). اساس: متلهّف، که به قیاس نسخه قم و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۳۵۷ آنگه حق تعالی حکایت کیفیت حال او کرد، گفت: و او را نباشند گروهی و لشکری که یاری او کنند: و لَمْ تَكُنْ «۱» و ما كان مُنْتَصِرًا، و او انتقامی نتواند کشیدن. هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ، آن جایگه به یقین بداند که ولایت خدای راست - جل - جلاله - بحق، که او حق است و ما دون او از معبودان باطل. حمزه و کسائی خواندند: الولاية، به کسر الواو، و باقی قرآء به فتح «واو». بعضی گفتند: هر دو لغت است، كالدلالة و الدلالة، و بعضی دگر گفتند: الولاية به کسر، مصدر والی باشد، و به فتح مصدر ولی. يقال: ولی بین «۲» الولاية و وال بین «۳» الولاية. و بعضی دگر گفتند: الفتح للمصدر، و الكسرة للصفة «۴»، برای آن که بناء فعاله مصدر را باشد، كالتسماحة و الظرافة و الكرامة، و فعاله صنعت «۵» را باشد، كالخیاطة و التساجه و الحياكة، ولایت خدای راست. ابو عمرو و کسائی خواندند: الحق به رفع بر صفت ولایت، و باقی به جر بر صفت نام خدای - جل - جلاله - چنان که گفت: ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ... «۶»، و در مصحف عبد الله هست: لله و هو الحق، و آن که «۷» حق صفت خدای باشد. و در مصحف ابی - هست: هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ، چنان که حق صفت ولایت باشد. هُوَ خَيْرٌ تَوَابًا، او بهتر است به ثواب دادن [۱۴۶-پ]. اگر گویند اینکه آنگاه باشد که ثواب دهنده دگر باشد، گوئیم: اینکه بر دو وجه بود، یکی آن که ممتنع نبود که ایشان

اعتقاد کرده باشند که جز خدای ثواب دهنده‌ای هست. دگر آن که ثواب جزا باشد، یعنی از هر جزا دهنده‌ای خدای بهتر است و جزای او و عاقبت آن. وَ خَيْرٌ عُقْبَاءُ، و بهتر به عاقبت. عاصم و حمزه خواندند: عقباء، به سکون «قاف» و باقی قراء به دو ضمه. و هما لغتان للعاقبه، و هُنَالِكَ، اشارت است به روز قیامت. و ولایت به فصح «واو»، ضدّ عداوت باشد، و به کسر «واو» امارت. و نصب او بر تمیز است. وَ اضْرَبْ لَهُمْ مَثَلًا الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، آنگه گفت: یا محمد؟ برای اینکه کافران مثلی بزن زندگانی دنیا را. و بگو: که او چون آبی است که ما آن را از آسمان فرو ----- (۱). اساس: یکن، که با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۲-۳). آط، آب، آز، آج، لب: من. (۴). آب: للصفه. (۵). همه نسخه بدلها، بجز قم: صفت. (۶). سوره انعام (۶) آیه ۶۲. (۷). قم، آط، آب، مل، آز: بر آن که، آج، لب: بدان که. [...]

صفحه ۳۵۸ فرستیم. به آن آب باران، نبات بروید از زمین انواع «۱» و آمیخته شود و به هم برپیخته شود. آنگه بس برنیاید که بینا که آن را تازه و سبز و مؤنق و با طراوت می‌بینی، زرد شود و خشک گردد و باد آن را در جهان ببرد. دنیا با اینکه ماند، بینا که مرد در او بر سر عیش و عشرت و کامرانی و کاروانی و جوانی و مال و فرزندان و نظام امور کارها ساخته و مرادها حاصل کرده، برگردد از اینکه روی بر آن روی [توانگری با درویشی بدل شود و تندرستی به بیماری و کارروانی] «۲» به فرو ماندگی و زندگانی به مرگ تا هر چه دیده باشی به خلاف آن شود، چنان که اگر ببینی بازنشاسی. مطرف بن عبد الله بن الشخیر گفت: در خفض عیش ملوک منگر و درجه «۳» ملوکانه ایشان در آن نگر که عن قریب یا حال ایشان منقلب شود و ملک منتقل، یا ایشان از «۴» ملک و ملک زایل و مرتحل «۵». محمد بن الحسین بن عبید «۶» گفت، بر کوشکی دیدم نوشته - باعالی الحجار «۷» - اینکه بیتها: بالله ربک کم قصر مررت به قد کان یعمر باللذات و الطرب طارت عقاب «۸» المنایا فی جوانبه فصار من بعده للویل و الخرب یکی از جمله صالحان گفت: مرا به سواد کوفه شغلی بود به خورنق و سدیر بگذشتم آن سرایهای نعمان منذر دیدم بیران شده و از او آلا رسوم و آثار نمانده، بایستادم ساعتی اعتبار را. آنگه گفتم: اینکه سکانک! اینکه جیرانک! ما فعل قطانک! هاتفی آواز داد: افناهم حدثان الدهر و الحقب و غالبهم زمن فی صرفه نوب کانوا فبانوا و فی الايام معتبر حتی تصرف فی اطوارها العقب مساءة و سرور تلوه ترح و غبطة شوبها هم له «۹» کرب علی بن ابی مریم گفت: به سویقه عبد الوهاب بگذشتم و خراب شده بود، بر دیواری نوشته دیدم: ----- (۱). قم: به انواع. (۲). اساس: ندارد، از قم افزوده شد. (۳). قم: هر چه صفت. (۴). قم:

تا ایشان را. (۵). قم هیچ نماند. (۶). آط، آب، آج، لب: العبید. (۷). آط، آج، لب: الحجاب. (۸). اساس: عفات، که به قیاس دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). اساس: قوله، که به قیاس دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه ۳۵۹ هذا منازل اقوام عهدتهم فی خفض عیش و عز ما «۱» له خطر صاحب بهم صائحات الدهر فانقلبوا الی القبور فلا عین و لا اثر یکی از جمله صالحان در خواب دید یحیی «۲» خالد برمکی را، در آن وقت که وزیر بود که: در جانب غربی بغداد ایستاده بود، از جانب شرقی آواز آمد و گوینده‌ای اینکه بیت «۳» بخواند: کان لم یکن بین الحجون الی الصیفانیس و لم یسمر بمکه سامر یحیی خالد جواب داد «۴»: بلی نحن کنا اهلها فابادنا «۵» صروف اللیالی و الجود العواثر چهل روز تمام نشد تا ایشان را نکبت رسید، و ابو العتاهیه «۶» گوید: جمعوا فما اکلوا الذی جمعوا و بنوا مساکنهم فما سکنوا و کأنهم کانوا بها ظعنا لَمَا «۷» استراحوا ساعة ظعنوا عبد الملک بن عمیر گفت: سر حسین بن علی - علیهما السلام - دیدم پیش عبید الله زیاد «۸» نهاده و در قصر الاماره کوفه، و سر عبید الله زیاد دیدم پیش مختار ابو عبیده نهاده، و سر مختار ابو عبید دیدم پیش مصعب زبیر نهاده و سر مصعب زبیر دیدم پیش عبد الملک مروان نهاده [۱۶۵-]، اینکه همه در مدّت دوازده سال بود. و رسول - علیه السلام - گفت: ما امتلأت دار حیره الا امتلأت عبرة، هیچ سرای پر از خورمی «۹» نشد الا پر از آب چشم شد. هشام الکلبی گفت: چون خالد ولید، عین التمر بگشاد، احوال دختران نعمان بن المنذر پرسید، گفتند: یکی بمرد و یکی در بعضی حجره هاست به عبادت «۱۰» مشغول است. نزد او رفت و بر او سلام کرد و گفت: حال شما چگونه اینکه جا رسید پس از آن که پادشاهان عرب بودی! گفت: مجمل گویم یا مفصل! گفت: مجمل. گفت: روزی آفتاب برآمد و هیچ رونده نبود در خورنق

و ----- (۱). اساس: ممّا، که با توجه به نسخه قم تصحیح شد. (۲). قم، آط، مل، آج، لب: یحیی بن. (۳). همه نسخه بدلها، بجز قم: بیتها. (۴). مل: یحیی خالد چون اینکه بشنید به جواب او اینکه بگفت. (۵). اساس و قم: فاذا دنا، که با توجه به نسخ آط، آب، مل، آج، تصحیح شد، آج، لب: ابادها. [.....]

(۶). اساس: ابو العالیه، به قیاس قم و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد. (۷). دیگر نسخه بدلها، بجز قم: قد. (۸). قم لعنه الله، دیگر نسخه بدلها علیه اللعنه. (۹). همه نسخه بدلها: خزّمی. (۱۰). آط، آج، لب: صلوات. صفحه: ۳۶۰ سدير و الأ زیر دست ما بود، و هم آن روز آفتاب فرو نشد تا هر که ما را دید بر ما رحمت کرد. آنگه گفت: «فینا» (۱) نسوس الناس و الامر امرنا اذا نحن فیهم سوقة تنتصف فأفء لدنيا لا يدوم نعيمها تقلب تارات بنا و تصرف قوله: فأصبح هشیماً، ای مهشوما مکسورا، فعیل به معنی مفعول، و الهشم، الکسر. تذروه الریاح، ای تسفیه. و الدایات، بادهایی باشد که به آن غله پاک کنند و گاه از او جدا کنند و آلت آن کار را مذرآت گویند، باد آن گیاه خشک را از اینکه روی بر آن روی می‌زند. و كان الله على كل شئٍ مقتدراً، و خدای تعالی بر همه چیز قادر است. المال و الثبون زینة الحیاة الدنیا، آنگه حق تعالی برای تزهید مردمان در سرای فانی و زینت آن و اغترار به غرور آن گفت: مال و فرزندان، زینت اینکه زندگانی نزدیکتر است تا به مال مستظهر باشد و به فرزندان معتز (۲). چون بنگری آن اعتزاز، اغترار است، پنداری از مصحف محصف برخواند. از حق تو آن است که چشم به مال داری. همت تو همه به مال است و کمتر چیز بر تو کار مآل است، نمی‌دانی که مال را زوال بود و مرجع با مال بود، بر تو مرد آن است که او را مال است، و بر خدای مرد آن است که او نیکو حال (۳) است. عبد الله عمر گفت از رسول - صلی الله علیه و علی آله - شنیدم که او گفت: امت من در دنیا بر سه طبقه‌اند، اما طبقه اول، جماعتی‌اند که رغبت نکنند در جمع مال و ادخار او و سعی نکنند در اقتنا و احتکار او. از دنیا به سدّ جوعت و ستر عورت راضی باشند، و توانگری ایشان در آن بود که ایشان را به آخرت رساند. ایشان آنان باشند که: فلا خوف علیهم و لا هم یحزّون (۴). و اما طبقه دوم آنان باشند که مال دوست دارند و لکن جمع او از پاکتر طریقی کنند و از حلالتر وجهی و صرف آن با نکوتر راهی کنند، به آن میرت کنند و صلت رحم کنند و با درویشان مواسات کنند و در اجتناب -----

--- (۱). اساس و دیگر نسخه بدلها، بجز لب: بینا، لب: فینا، که بر دیگر نسخه بدلها مرجح می‌باشد. (۲). اساس، قم، مل: مغتر، به قیاس با دیگر نسخه و معنی عبارت تصحیح شد. (۳). در حاشیه نسخه آط: مآل. (۴). سوره یونس (۱۰) آیه ۶۲، نیز اشاره است به: سوره بقره (۲) آیات ۳۸ و ۶۲ و ۱۱۲ و ۲۶۲ و ۲۷۴ و ۲۷۷، و آل عمران (۳) آیه ۱۷۰، و مائده (۵) آیه ۶۹، و انعام (۶) آیه ۴۸، و اعراف (۷) آیه ۳۵، و احقاف (۴۶) آیه ۱۳. صفحه: ۳۶۱ حرام چنان باشد که یکی از ایشان دوست‌تر دارد اگر سنگ خورد از آن که درمی از حرام به (۱) دست دارد (۲) یا نه در ره طاعت صرف کند یا از حق منع کند یا خازن آن باشد تا به وقت مرگ. ایشان آنان باشند که اگر خدای با ایشان مناقشت کند عذاب کند ایشان را و اگر عفو کند ایشان را برهند. و طبقه سهام (۳) آنان باشند که، جمع مال دوست دارند از حلال و حرام و منع کنند آن را از واجبات، اگر نفقه کنند، اسراف کنند و اگر (۴) امساک کنند به (۵) بخل و احتکار کنند، ایشان آنان باشند که، دنیا زمام دلهای ایشان را به دست گرفته باشد تا ایشان را به دوزخ رساند. و الباقیات الصّالحات، و آن اعمال نیک که بماند. مفسّران خلاف کردند در «باقیات صالحات»، عبد الله عباس و عکرمه و مجاهد گفتند: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر است. چون بنده اینکه کلمات گوید، گناه از او ریختن گیرد، چنان که برگ از درخت. اینکه خبر، ابو الدرداء روایت کرد از رسول - صلی الله علیه و علی آله. عبد الله [۱۶۵- پ]

[عمر (۶)، و سعید بن المسيّب و عطاء بن ابی رباح گفتند: «باقیات صالحات»، آن است که بنده گوید: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوه الا بالله (۷). خالد بن عمران روایت کرد که: یک روز رسول - علیه السلام - بیرون آمد و صحابه را گفت: خذوا جنتکم، سپرها برگیری. گفتند: یا رسول الله؟ دشمنی حاضر آمده است! گفت: نه، و لکن سپرهایی که شما را از دوزخ نگاه دارد. گفتند: یا رسول الله؟ و آن سپر (۸) کدام است! گفت: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و

لا- قُوَّةَ اَلَا بِاللَّهِ، که اینکه کلمات مقدّماتند و معقّباتند و مجنّباتند «۹» و باقیات صالحاتند ابو سعید خدری از رسول- علیه السّلام- روایت کرد که او گفت: باقیات صالحات بسیار گوی. گفتند: باقیات صالحات کدام است! گفت: ملت است. گفتند: آن چیست! گفت: ملت است، تا چهار بار بگفت، آنکه [گفت] «۱۰»: تکبیر و تهلیل و ----- (۱).

مل: در. (۲). همه نسخه بدلها، بجز مل: آرد. (۳). قم: سوم، مل: سیوم، آط، آب، آز، آج، لب: سیم. (۴). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل نه. (۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: و. [.....]

(۶). از اینکه جا، اساس افتادگی دارد، از قم آورده شد. (۷). سوره کهف (۱۸) آیه ۳۹. (۸). آط، آب: سپرها. (۹). قم، آب: مجنّتان، که با توجه به معنی نسخه آط، تصحیح شد. (۱۰). از آط، آورده شد. صفحه: ۳۶۲ تسیح و تحمید است، و لا حول و لا قُوَّةَ اَلَا بِاللَّهِ. عبد الله بن عبد الرحمن مولى سالم بن عبد الله گفت: سالم مرا بنزدیک محمّد بن کعب القرظی فرستاد، گفت: یک ساعت فلان جای حاضر آی تا حدیثی کنیم «۱». حاضر آمد، یکدیگر را پرسیدند، آنکه سالم، محمّد بن کعب را گفت: باقیات صالحات را معنی چیست! گفت: لا اله الا الله و الحمد لله و سبحان الله و الله اکبر و لا حول و لا قُوَّةَ اَلَا بِاللَّهِ «۲». سالم گفت: لا حول و لا قُوَّةَ اَلَا بِاللَّهِ «۳» را از کی باز در اینکه «۴» آورده‌ای! گفت: از آنکه که ابو ایوب انصاری را دیدم، او مرا گفت که از رسول- علیه السّلام- شنیدم که گفت: شب معراج مرا به آسمان بردند، ابراهیم خلیل را دیدم مرا تقریب و ترحیب کرد. من جبریل را گفتم: اینکه کیست! گفت: اینکه ابراهیم خلیل است. ابراهیم مرا گفت: امتت را بگویی تا در زمین بهشت غرس بسیار بنشانند که تربتش پاکیزه است و زمینش فراخ. من گفتم: غرس بهشت چه باشد! گفت، گفتن: لا- حول و لا- قُوَّةَ اَلَا بِاللَّهِ «۵». سعید جبر و عمرو بن شرحبیل و ابراهیم مسروق گفتند: باقیات صالحات، نمازهای پنج است و آن، آن حسنات است که سیئات را ببرد. علی بن ابی طلحه گفت از عبد الله عباس که او گفت: اعمال صالحه است «۶» گفتن: لا اله الا الله و استغفر الله، و صلوات بر محمّد و آتش و نماز و روزه و حج و عتق و جهاد و صلت رحم، و جمله حسنات که ثواب آن ابد الدهر بماند. عطیه گفت از عبد الله عباس که: آن سخن نیکوست. حسن بصری گفت: نیات است که به آن اعمال قبول کنند. قتاده گفت: هر طاعت باشد که برای خدای کنند. ابو جعفر الباقر- علیه السّلام- گفت: قیام اللیل لصلاة اللیل، به شب برخاستن «۷» است برای نماز شب. امّی قوله: کَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ، ظاهر «۸» چنان می نماید که تشبیه حیات دنیا به آب است، و اهل اشارت گفتند: حکمت در آن که خدای تعالی دنیا را به آب تشبیه کرد، آن است که آب قرار نگیرد در یک جای، [بل رونده باشد چون راه ----- (۱)].

آط، آب، آز، لب: سخنی گویم. (۵-۳-۲). سوره کهف (۱۸) آیه ۳۹. (۴). آج، لب: آن جا، مل، آط، آب، آز جا. (۶). آط، آز، آج، لب: صالحات است از. (۷). آط، آب، آز، آج، لب: برخاستن. (۸). همه نسخه بدلها: به ظاهر. صفحه: ۳۶۳ یابد «۱». دنیا همچنین است بر کس «۲» بنماند. دگر آن که «۳» بر یک حال بنماند، چون در جای باز دارند، لون و طعم و رایحتش متغیر گردد، دنیا همچنین بر یک حال بنماند، یک بار اقبال کند و یک بار ادبار. دگر آن که، آب در جای بدارند، روزی چند بماند باز خوشد، بهری به زمین فرو شود و بهری هوا ببرد، دنیا همچنین است، روزی چند بماند و باز فانی شود. دگر آن که، آب ممکن نباشد که کسی در او شود و بعضی از آن آب در او نگیرد و تر نشود، دنیا همچنین است، هیچ کس نباشد که از فتنه و بلیت او سلامت یابد «۴». دگر آن که، چون آب به اندازه بود نفع «۵» کند، چون از اندازه بشود، همه مضرت بود. اما درست آن است که خدای تشبیه دنیا که کرد به اینکه جمله، حدیث کرده به آب باران که از آسمان بیاید در وقت ربیع و بر زمین آید و از زمین نبات بروید، تا فصل ربیع باشد و هوا به اعتدال بود و باران می آید و نبات سبز می باشد، چون فصل تابستان در آید و باران از آسمان نیاید، آن نبات بخوشد «۶» و زرد شود و بیوفتد «۷» و باد آن را در جهان پراکنده کند. و آن که اول گفتم، سخن اهل تذکیر است. قوله: وَ یَوْمَ نُسِیْرُ الْجِبَالِ، و یاد کن ای محمّد آن روز «۸» که ما کوهها را به رفتن آریم. وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً، و تو زمین را ظاهر بینی در او هیچ کوهی و بنایی و حصنی و شهری و عمارتی نباشد، همه زمین ساده بود. گفتند: وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً را معنی آن است که: ما باطن

زمین را ظاهر کنیم، برگردانیم تا آنچه در بطن او بود بر ظهر آید. و گفتند: مراد آن است که، مردگان را از او برانگیزیم. و حشرناهم، و ما خلقان را جمع کنیم و برانگیزیم و هیچ کس را رها نکنیم که حشر نکنیم. در خبر می آید که: چون روز قیامت باشد و اسرافیل صور در دمد، خدای تعالی اینکه کوهها را به رفتن آرد تا بر زمین می‌روند، آنگه بادی در آید و آن را بردارد و در هوا برد» (۹) به مانند پشم زده، و ذلک قوله: وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (۱۰).

(۱). از آط، افزوده شد. (۲). همه نسخه بدلها: کسی. (۳). آط، آب، مل، از آب. [...]

(۴). آط، آب، از: یابد. (۵). آب، آج، لب: نافع. (۶). آط، آب، از، آج، لب: خشک شود. (۷). همه نسخه بدلها: بیفتد. (۸). همه نسخه بدلها: روزی. (۹). همه نسخه بدلها: ببرد. (۱۰). سوره قارعه (۱۰۱) آیه ۵. صفحه: ۳۶۴ این کثیر و ابو عمرو خواندند: یسیر الجبال، به فتح «یا» و رفع جبال بر فعل مجهول، و باقی قراء: نسیر علی الخیر منه تعالی علی وجه التعظیم. و عَرَضُوا عَلٰی رَبِّكَ صِفًا، و اینکه خلقان را عرضه کنند بر خدای تو صف صف. و گفتند: صفا، ای قیاما. در کلام محدوفی هست و التقدير: ثم یقال لهم، پس گویند ایشان را. ظاهر عام است و معنی خاص، یعنی کافران را گویند همچنان آمدی بنزدیک ما که ما اول آفریدیم شما را. گفتند: معنی تشبیه در کما، آن است که همچنان زنده آمدی که اول آفریدیم شما را و آن استبعاد زنده شدن امروز زایل است. بعضی دگر گفتند: بر ما برهنه آمدی همچنان که در دنیا برهنه آمدی. و گفتند: غرلا، همچنان ختنه ناکرده آمدی، بیانش قوله - علیه السلام: یحشر الناس یوم القیمة حفاة عراة غرلا، گفت: پای برهنه و تن برهنه و ختنه ناکرده باشند. در خبر است که عایشه گفت: یا رسول الله؟ و زنان نیز برهنه باشند! گفت: آری. گفت: وا سواتاه، وا رسواتیا؟ رسول - علیه السلام - گفت: روز قیامت هر کسی را چندانی در پیش باشد از احوال قیامت که نداند که مرد کدام است و زن کدام، لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ یَوْمَئِذٍ شَأْنٌ یُعِیْنُهُ (۱). بل زَعَمْتُمْ، بل دعوی کردی شما که کافرانی که شما را وعده گاهی نخواهد بودن و معاد و مرجعی نیست که شما برای جزا با آن جا شوی. قوله: وَ وُضِعَ الْكِتَابُ و بنهند نامه، یعنی نامه‌های اعمال خلقان به حاضر کنند، تو گناهکاران را بینی ترسان از بیم آنچه در آن نامه باشد. چون نامه به دست ایشان دهند و فرو نگرند، همه عملهای خود بینند از نیک و بد در او ثبت کرده، گویند: یا وَیَلْتَنَا، ای وای بر ما؟ اینکه چه نامه است که هیچ گناه خرد و بزرگ در او رها نکرده‌اند و الا در اینکه نامه جمع کرده‌اند و بر شمرده؟ اهل علم در «صغیره» و «کبیره» خلاف کردند، عبد الله عباس (۲) گفت: تبسم صغیره باشد و قهقهه کبیره، و اینکه بر سیل مثل گفت. سعید جبر گفت: صغیره چشم زدن و اشارت کردن و لمس کردن باشد، و کبیره زنا. و مشایخ معتزله گفتند: صغیره هر گناهی باشد که عقاب آن در جنب اجتناب کبایر محبط شود، و اینکه مذهب را بنابر احباط باشد، [چون احباط باطل بود، اینکه حد باطل باشد] (۳). و بنزدیک ما،

(۱). سوره عبس (۸۰) آیه ۳۷. (۲). مل: عبد الله مسعود. (۳). از آط، افزوده شد. صفحه: ۳۶۵ صغیره و کبیره به اضافه با یکدیگر باشد، هر گناهی که به اضافه با گناه دیگر (۱) صغیره بود عقابش کمتر باشد، و آنچه (۲) بیشتر بود آن کبیره باشد. پس یک گناه به اضافه هم صغیره باشد هم کبیره (۳) بالاضافه الی ما هو اکبر منه صغیره باشد و بالاضافه الی ما هو اصغر منه کبیره باشد. و آن چه از سلف حکایت کردیم، دلیل صحت اینکه قول می‌کند، چه به معنی فرقی نیست. وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا، و آنچه کرده باشند حاضر یابند (۴)، یعنی نسخت و تفصیل (۵) نوشته آن با جزای آن از ثواب و عقاب. وَ لَا یَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا، و خدای تو بر کسی ظلم نکند، حق او باز نگیرد و نقصان نکند و به گناه کسی دیگری را نگیرد و بار کسی بر کسی دیگر نهد. وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ، آنگه حدیث آدم کرد و ابلیس در اینکه میانه، برای آن تا تشبیه کند آن متکبران را که استنکاف می‌کردند از مجالست صحابه، که یاد کنی حدیث ابلیس متکبر که تعظیم کرد از آن که آدم را سجده کند به علت اصل خلقت که من با او چه کردم از طرد و لعنت و عقاب (۶) ابد که او را خواهد بودن، گفت: وَ إِذْ قُلْنَا، و یاد کنی. چون گفتیم ما فریشتگان را که سجده کنی آدم را. همه سجده کردند الا ابلیس، که او از جن بود. علما خلاف کردند در آن که ابلیس فریشته بود یا جنی - و اینکه فصل به استقصا گفتیم در سوره البقره. امّا قوله: کان مِنَ الْجِنِّ در او دو قول گفتند: عبد الله عباس

گفت: جن، قبیله‌ای (۷) اند از فریشتگان ایشان را جن خواندند، خدای تعالی ایشان را از آتش سموم آفرید و دیگر فریشتگان را از نور. و نام ابلیس [به سریانی عزازیل بود و به تازی حارث، و او از جمله خازنان بهشت بود] (۸) در پیش فریشتگان آسمان دنیا بود و فرمان آسمان دنیا و فرمان زمین به دست او بود و خدای او را در آسمانها عبادت بسیار کردی، جز آن که منافق بود چنان که بیان کرده‌ایم فی قوله: وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ، تکبر ----- (۱). همه نسخه بدلها عقابش کمتر

باشد آن. (۲). همه نسخه بدلها عقابش. (۳). همه نسخه بدلها صغیره. (۴). همه نسخه بدلها: باشد. [.....]

(۵). همه نسخه بدلها و. (۶). آب، آذ، عذاب. (۷). قم: قبیلی / قبیله‌ای، آج، لب: قبیله. (۸). قم: ندارد، از آط آورده شد. صفحه:

۳۶۶ کرد از اینکه سبب و گفت: أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ... (۱)، خدای تعالی او را مسخ کرد، آنگه گفت: اگر کسی خطیثی کند که از باب کبر باشد و در [درون] (۲) کبر دارد امید مداری به او، و اگر خطیثی باشد نه از باب کبر، امید داری که خطیثه آدم کبر نبود و خطیثه ابلیس کبر بود. و از اینکه جاست آن خبر که رسول - علیه السلام گفت: ۳، لو لم «تذنبوا لخثیت علیکم ما هو اشد من ذلك العجب العجب، و آنچه تحقیق است در اینکه باب بیان کرده‌ایم پیش از اینکه. روایتی دیگر از عبد الله عباس آن است که: ابلیس را برای آن جن و جنی خواند که او از خازنان بهشت و جنان بود، او را نسبت کرد با آن چنان که کوفی و بصری و مکی و مدنی. و حسن بصری گفت: ابلیس - علیه اللعنه - هرگز فریشته نبود و او پدر جنیان است چنان که آدم پدر بشر است. و در اخبار اصحاب ما هر دو آمده است و اختیار سید - رحمه الله - آن است که: ابلیس فریشته نبود و او «ابو الجن» است، چنان که آدم «ابو البشر» است، و استثنای منقطع است فی قوله: إِبْلِيسُ، چنان که برفته است. شهر بن حوشب گفت: ابلیس از آن جن بود که در زمین بودند، فریشتگان بیامدند و ایشان را آواره کردند و ابلیس را به اسیری به آسمان بردند. قتاده گفت: از آن جا جن خواندند او را که جن عن طاعة الله، از طاعت خدای جنون و دیوانگی کرد، فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ، فاسق شد از فرمان خدایش و بیرون آمد. و «فسق»، خروج باشد در لغت، يقال: فسقت الزطبة عن قشرها اذا خرجت. و موش را از اینکه جا «فویسقه» گویند لخروجها عن جحرها، و در عرف شرع هر معصیتی باشد که دون کفر بود، پس ابلیس به آن که کرد از نافرمانی و ترک سجده آدم فاسق بود و به اعتقاد صواب داشتن آن و تعلیل دیگر در [آن که در حکمت] (۴) نیکو نباشد (۵) که آن را که از نار بود فرمایند که سجده کن آن را که از خاک آفریده باشند، کافر بود، و در اصل خود کافر بود، لقوله: وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۶). و از ادله عقلی که برخاسته (۷) است بر بطلان ارتداد و احباط آن بیان رفته است در اینکه کتاب. آنگه ----- (۱). سوره اعراف (۷)

آیه ۱۲. (۲). از آط، افزوده شد. (۳). آذ: همه نسخه بدلها: لو لا. (۴). از آط، افزوده شد. (۵). قم: باشد، با توجه به دیگر نسخ تصحیح شد. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۳۴. (۷). همه نسخه بدلها، بجز مل: برخاسته. صفحه: ۳۶۷ خطاب کرد با آن کافران، گفت: أَ فَتَنَّا ذُنُوبَهُمْ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي، او را و فرزندان او را به دوستی (۱) گرفتی دون من، وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ، ایشان شما را دشمن اند. «او»، حال راست. حسن گفت (۲) «جنیان جمله، عن آخرهم فرزندان ابلیس اند. مجاهد گفت: ابلیس را چند فرزند بود، «لا قیس» است و «ولهان» و ایشان صاحب طهارت و نمازاند که بنی آدم را منع و تثبیط کنند از طهارت و نماز، و «هفاف» است و «مره»، و مره آن است که ابلیس را به او کنیت کنند و «ابو مره» خوانند او را و «زلنبور» است و او صاحب اسواق است، به هر بازاری رایتی دارد، مردم بازار را برفته و فساد حمل کند. و «ثبر» (۳) است و او صاحب مصائب است که مصیبت رسندگان را بر جزع و جامه دریدن حمل کند، و «اعور» است و او صاحب ابواب زنان (۴) است، دعوت کند با زنا کردن (۵)، و «مسطو» (۶) است و او صاحب اخبار است، خبرها دروغ افگند که آن را اصلی نبود. و «داسم» (۷) است و او آن است که چون مرد در خانه شود سلام نکند و نام خدای نبرد و چون طعام خورد نام خدای نبرد تا با او طعام خورد. مجالد (۸) روایت کرد از شعبی که گفت: روزی حمالی بیامد و خنبی در پشت گرفته و بنهاد و مرا گفت: شعبی تویی! گفتم: آری. گفت: ابلیس را زن بود! گفتم: به آن عرس (۹) من حاضر نبودم. دگر باره اینکه آیتم یاد آمد: أَ فَتَنَّا ذُنُوبَهُمْ وَ ذُرِّيَّتَهُ، دانستم که فرزند بی زن نباشد، گفتم: بلی زن بود او را و فرزندان. قتاده گفت: ایشان را

توالد باشد چنان که بنی آدم را. ابن زید گفت: آدم، «ابو البشر» است و ابلیس، «ابو الجن»، و آدمی نیست الّا با او یکی است از فرزندان ابلیس که او را اغرا و اغوا می‌کند. بِسِّ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا، بد بدل است ابلیس و فرزندانش کافران را از خدای تعالی که فرمان او رها کند و فرمان ایشان پیش گیرند. ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز مل: به دوستان. (۲). آب، از جمله شیاطین. (۳). مل: بتر. [.....]

(۴). آط، آب، آز، زنا. (۵). مل و از خانه به در رفتن. (۶). قم: مبوط، با توجه به دیگر نسخه بدلها آورده شد. (۷). آط، آج: داسمها، لب: در اسم. (۸). قم، آز، آج، لب: مخالف، که با توجه به دیگر نسخ تصحیح شد. (۹). مل: عروس. صفحه ۳۶۸: قوله: ما أَشْهَدُتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، سبب نزول آیت و وجه اتصال او به آیت متقدم آن است که: ایشان تولّی ابلیس برای آن کردند که اعتقاد کرده بودند که ابلیس و شیاطین غیب دانند تا ایشان را از غیب خبر دهند و اخبار آسمان دارند و بر اصول آن واقفند. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: از کجا آمد شما را که ایشان علم آسمان و زمین و اصول اشیاء دانند و من ایشان را حاضر نکردم [به خلق آسمان و زمین، و نه] «۱» به خلق خود «۲»! مفسّران بر آنند که ضمیر راجع است با شیاطین، فی قوله: ما أَشْهَدُتُهُمْ. کلبی گفت: راجع است با فریشتگان. و بعضی دگر گفتند: راجع است با کافران. وَ لَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ، و لا خلق بعضهم بعضا. ابو جعفر خواند: ما اشهدناهم «۳» بر خبر از جمع علی التّعییم. و وجهی دگر در معنی آیت، آن گفتند که: من ایشان را حاضر نکردم در وقت خلق آسمان و زمین و خلق ایشان، استعانه بهم، تا مرا یاری دهند «۴»، وَ مَا كُنْتَ تَتَّخِذُ الْمُضْتَلِينَ عَشُدًّا، و من گمراه کنندگان را به بازو و یار و معاون نگیرم. و در «عصدا»، پنج لغت است: عصدا و عصدا و عصدا و عصدا و عصدا. [قوله تعالی] «۵»:

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۵۲ تا ۵۹]

[اشاره]

وَ يَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا (۵۲) وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَ لَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا (۵۳) وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا (۵۴) وَ مَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَ يَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةٌ الْأُولِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا (۵۵) وَ مَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ يَجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ مَا أَنْذَرُوا هُزُومًا (۵۶) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَ نَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِن تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا (۵۷) وَ رَبُّكَ الْعَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبْتُمْ لَأَجَلٌ لَّهُمْ الْعَذَابُ بَل لَّهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا (۵۸) وَ تِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا (۵۹)

[ترجمه]

و آن روز که گوئیم بخوانیدشان انبازان مرا آنان که دعوی کردی بخواندشان پس جواب ندهند ایشان را و کنیم میان ایشان هلاک گاهی. و بینند گناهکاران دوزخ را گمان برند که ایشان درافتند در آن جا و نیابند از آن [برگشتگاهی] «۶». و بدرستی که بگردانیدیم در اینکه قرآن مردمان را از هر مثلی و بوده است آدمی بیشتر چیزی به خصومت. ----- (۱). از آط، آورده شد. (۲). همه نسخه بدلها، بجز مل: خودشان. (۳). قم: اشهدتهم، که با توجه به دیگر نسخ تصحیح شد. (۴). همه نسخه بدلها بیاننش. (۵). قم: ندارد: با توجه به آط، و دیگر نسخه بدلها آورده شد. (۶). ضبط قم مخدوش است، از

آط، آورده شد. صفحه: ۳۶۹ «۱» و چه منع کرد مردمان را که ایمان آرند چون آمد به ایشان قرآن و آموزش خواهند از خدای خود مگر نه آن که آید به ایشان سنت پیشینگان «۲»، یا آید به ایشان عذاب روبروی. و نفرستادیم پیغامبران را الا مژده دهنده «۳» و ترساننده «۴»، و جدل کنند آنان که کافر شدند به ناحق تا به باطل کنند به آن حق را و گرفتند آیت‌های من و آنچه ترسانیدند ایشان را به آن سخریت. و کیست ظالمتر از آن که او را یاد دهند آیات خدایش، برگردد از آن و فراموش کند آنچه پیش داشته بود دست‌های او، ما کردیم بر دل‌های ایشان پوششها از آن که بدانند آن را و در گوش‌های ایشان گرانی، و اگر بخوانی ایشان را با راه راست راه نیابند پس هرگز. و خدای تو آمرزنده است و خداوند بخشایش اگر بگیرد ایشان را به آنچه اندوخته باشند، تعجیل کند ایشان را عذاب، بل ایشان را وعده‌ای هست که نیابند از خلاف آن پناهی «۵». و آن شهرهاست که ما هلاک کردیم آن را چون ظلم کردند و کردیم هلاک ایشان را وعده‌ای. قوله تعالی: وَیَوْمَ یَقُولُ: یَا کُنْ ای محمّد؟ آن روز که ما گوئیم اینکه کافران و مشرکان را: نادوا، بخوانی و ندا کنی، امر است از منادات. شُرْکَائِی الدِّینِ زَعَمْتُمْ، آن انبازان مرا که دعوی کرد که در الهیت انبازمنند و ایشان را بدون من (۱). اساس، تا اینکه جا افتادگی داشت، که از قم نقل گردید. (۲). قم، مل: پیشینان. [.....]

(۳). قم، آط، آب: دهندگان. (۴). قم: بیم کنندگان. (۵). قم: پناهگاهی. صفحه: ۳۷۰ عبادت کردی، و اینکه صورت امر دارد و مراد تهکم و سخریت است، برای آن که ارادت مقرون نیست با اینکه. فَدَعَوْهُمْ، آن کافران بخوانند معبودان خود را، ایشان جواب ندهند. آنکه گفت: وَجَعَلْنَا بَیْنَهُمْ مَوْبِقًا، کنیم از میان ایشان مهلکی و هلاک گاهی. و اینکه قول عبد الله عباس است و قتاده و ضحاک و ابن زید و هو من أوبقته ذنوبه اذا القته فی الهلکة. حسن گفت: مَوْبِقًا، ای عداوة، میان ایشان دشمنی او کنیم «۱» بین العابد و المعبود. انس مالک گفت: «موبق»، نام وادی است در دوزخ پر از خون و ریم. کسائی گفت: وبق یبق وبقوا، مثل وثق یثق وثوقا، و زجاج گفت: وبق یوبق، کوجل یوجل. و موبق، مصدر باشد از او. وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ، و گناهکاران و کافران دوزخ بینند، فَظَنُّوا، یقین دانند که در آن جا خواهند فتادن. و اینکه «ظن» اینکه جا به معنی علم است، چه آنچه معاینه بینند به ضرورت دانند، ظن آن جا صورت نبدد، و ظن به معنی علم بسیار آمده است در قرآن و اشعار «۲»: فَقُلْتُ لَهُمْ ظَنُّوا بِالْفِی مَدَجِّجٍ سَرَاتِهِمْ فِی الْفَارَسِ الْمَسْرَدِ ای استیقنوا. وَ لَمْ یَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا، ای معدلا و جای عدول و برگردیدن نیابند از آن. وَ لَقَدْ صَيَّرْنَا فِی هَذَا الْقُرْآنِ، آنکه گفت: ما بگردانیدیم در اینکه قرآن برای مردمان از هر مثلی بر وجه بیان که ایشان به آن محتاج باشند، وَ كَانِ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ حَيْدَلًا، و آدمی بیشتر چیزی است به جدل و خصومت. و اصل «جدل»، شدة الفتل عن المذهب بطریق الحجاج باشد، و منه: الاجدل، للصریقر لشدته و قوته، و روا بود که اشتقاق او از جدالت باشد و هی الارض، یقال: جادلته فجدلته، مثل: صارعته فصرعته كأنه اوقعه علی الجدال، و نصب او بر تمیز است. وَ مَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ یُؤْمِنُوا، آنکه گفت بر طریق انکار و تقریر: چه منع کرده است مردمان را؟ لفظ، عام است و معنی خاص، یعنی کافران را از آن که ایمان آرند. إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى، چون بیان و قرآن و پیغامبر به ایشان آمد. وَ یَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ، و از خدای تعالی طلب مغفرت و آموزش کنند، إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ، الا آن که سنت اولینان به ایشان آید از عذاب استیصال. و «ان»، مع الفعل در محل رفع است (۱). همه نسخه بدلها:

افکنیم. (۲). اساس به آن، با توجه به اتفاق نسخ، ظاهرا زاید به نظر می‌رسد. صفحه: ۳۷۱ به آن که فاعل «منع» است، أَوْ یَأْتِيَهُمُ الْعِذَابُ قُبْلًا، یا عذاب به ایشان آید، قُبْلًا، ای مقابله و معاینه، چنان که ایشان معاینه بینند و به ضرورت دانند [۱۶۶-]. کوفیان خواندند: قُبْلًا، به ضم «قاف» و «با»، آنکه آن را دو معنی باشد، یکی: مقابله و معاینه، و یکی: جمع قبیل، کقمیص و قمص، یعنی انواع عذاب. و باقی قراء خواندند: «قبلا» به کسر «قاف» و فتح «با»، و آن را معنی مقابله [و]

معاینه باشد. کلبی گفت: مراد، قتل به تیغ است که روز بدر بود، یعنی هیچ عذر نماند اینکه کافران را در توقّف از ایمان، از آمدن کتب و رسل و اعدار و انذار و انواع بیان، مگر عذاب استیصال که به ایشان آید، چنان که طریقت و عادت پیشینگان بود یا عذاب

تیغ یا عذاب قیامت به ایشان آید، یعنی ایشان به منزلت آنانند که طالب عذاب باشند، آنکه ایمان آرند. عند آن بر سبیل الجا ایمانی که سود ندارد ایشان را، چنان که یکی از ما گوید: ما منعک من الصِّلاحِ اَلَا اَنْتَکَ لَمْ تُضْرَبْ «۱». و وجهی دگر آن که، هر چه التماس کردند و اقتراح از آیات و بینات بدیدند مگر اقتراح عذاب، آن ماند و بس، از جمله آنچه خواستند فی قولهم: اَللّٰهُمَّ اِنْ کَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِکَ فَامْطِرْ عَلَیْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ اَوْ اِثْنَا بَعْدَابٍ اَلِیْمٍ «۲». و ما تُرْسِلُ الْمُرْسَلِیْنَ اِلَّا مُبَشِّرِیْنَ وَ مُنذِرِیْنَ، آنکه گفت: ما پیغامبران را نفرستادیم الا تا بشارت دهند و ترساننده باشند. و نصب هر دو بر حال است از مفعول. آنکه گفت: وَ یَجَادِلُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بِالْبَاطِلِ، و اینکه کافران به باطل خصومت می کنند تا حقی را به باطل کنند به آن جدل. و دحض، ابطال و ازاله باشد، و اصل دحض، زلق باشد، قال طرفه: ابا «۳» منذر رمت [الو] «۴» فاء فهیته وحدت کما حاد البعیر عن الدّحض اراد المزلق. وَ اَتَّخَذُوا آیاتی، و آیات و دلالات و بینات من که فرو فرستاده‌ام و آنچه ایشان را به آن می‌ترسانند آن را سخریت گرفته‌اند. وَ مَنْ اَظْلَمَ، آنکه گفت: کیست در همه جهان از آن ظالمتر و ستمکارتر که او ----- (۱). آط، آج،

لب: یضرب. (۲). سوره انفال (۸) آیه ۳۲. (۳). اساس: انا، که با توجه به نسخه قم و دیگر نسخ تصحیح شد. (۴). اساس ندارد، از قم افزوده شد. صفحه: ۳۷۲ را تذکیر و تنبیه کنند به آیات «۱» و بینات من «۲» و معجزه رسولان من «۳» از آن اعر [اض] «۴» کند و عدول نماید و بگردد از آن و آنچه کرده باشد از اعمال بد فراموش کند، و ما بر دلهای ایشان پوشش کرده‌ایم از آن که بدانند آن را. و ضمیر فی قوله: اَنْ یَفْقَهُوْهُ، محتمل است که راجع باشد با «ما»، فی قوله: ما قَدَمْتُ یَدَیْهٖ، و روا بود که راجع بود با معنی آیات، چه مراد از او قرآن است جمله [نه] «۵» بر ابعاض آن. و در گوشه‌هایشان گرانی از آن که بشنوند- و اینکه را بیان کردیم اما بر خذلان محمول بود و اما بر تسمیت و حکم. و بلخی گفت: روا بود که اینکه بر سبیل حکایت است از ایشان، و «قالوا»، در کلام مقدر بود، چنان که حکایت کرد از ایشان: وَ قَالُوا قُلُوْبُنَا فِیْ اَکْثَرِهَا مِمَّا تَدْعُوْنَا اِلَیْهِ وَ فِیْ اٰذَانِنَا وَقْرٌ وَ مِنْ بَیْنِنَا وَ بَیْنِکَ حِجَابٌ... «۶»، آنکه گفت: ای محمد اگر ایشان را با مسلمانی دعوت کنی هرگز مهتدی نشوند و اجابت نکنند. و اِذَا، اینکه جا جزاست و ملغاست از عمل برای آن که جایی فتاد که ما بعد او معمول نتواند بودن، من قوله: اَبَدًا آنکه گفت: وَ رَبُّکَ الْغَفُوْرُ ذُو الرَّحْمَیْهِ، خداوند تو آمرزگار و بخشاینده است اگر به استحقاق و وفق «۷» عمل ایشان، ایشان را مؤاخذت کردی عذاب معجل کردی بر ایشان و ایشان را هلاک بر آوردی چه مستحق آنند، بَلْ لَّهُمْ مَوْعِدٌ، بل ایشان را موعدی و وقت و عده‌ای هست و مدّت مهلتی برای ابلاغ عذر و ابلاغ حجت که ایشان را از آن موثلی و منجائی و رستگاری نبود، من وَاَلْ یٰثِلْ اِذَا نَجَا، و یقال: لا وَاَلْتِ نَفْسَہٗ، ای لا نجت، و منه قول «۸» علی- علیه السّلام: «۹» و قد سئل ما بال درعک لا ظہر لها، قال: «اذا وُلّیت فلا وَاَلْتِ، ای لا نجت. قال الاعشی: و قد اخالس ربّ البیت غفلته و قد يحاذر منی ثم ما یثل و قال آخر [۱۶۶- پ]: [لا] «۱۰» وَاَلْتِ نَفْسَکَ خَلِیْتِہَا لِلْعَامِرِیْنَ و لم تکلم ----- (۱). آط، آب، آز، آج، لب خدای. (۲-۳). آط، آب، آز، آج، او. (۴-۵). اساس: ندارد، از آط افزوده شد. (۶). سوره فصلّت (۴۱) آیه ۵. (۷). آب: وقت. [...].

(۸). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل امیر المؤمنین. (۹). آط، آب، آج، لب علیه السّلام. (۱۰). اساس: افتادگی دارد، از قم افزوده شد. صفحه: ۳۷۳ وَ تِلْکَ الْقُرْیَ اَہْلَکْنَا هُمْ لَمَّا ظَلَمُوْا، «تلك»، اشارت [است به شهرهای هلاک شده و ع] «۱» ذاب رسیده، گفت: و آن شهرهاست که ما آن را هلاک کردیم چون ظلم و بیدادی کردند و کفر آوردند به ما و بر [خود و بر دیگران ظلم کردند] «۲»، وَ جَعَلْنَا لِمَهْلِکِهِمْ، و کردیم اهلاک ایشان را موعد و وقت وعده‌ای. و «مهلاک»، اینکه جا مصدر است، اما فی غیر [هذا الموضع. مفعول را سه] «۳» معنی باشد: مصدر و مفعول و موضع، و هر بنایی را که از مزید بر «۴» ثلاثی بود. قال الله تعالی: رَبِّ اَدْخِلْنِیْ مُدْخَلَ صِدْقٍ... «۵»، و قال «۶» الله تعالی: هَذَا مُعْتَسِلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ «۷»، ای موضع اغتسال. عاصم به روایت ابو بکر خواند: لمهلکمهم، به فتح «میم» و [«لام»، و به روایت حفص به فتح] «۸» «میم» و کسر «لام». و باقی قرآء به ضم «میم» و فتح «لام». آن که «میم» و «لام» مفتوح خواند، گفت: و مصدر است من هلاک یهلک هلا [کا و مهل] «۹» کا، مثل: طلع [یطلع] «۱۰» مطلعاً. و روا بود که مصدر اهلاک باشد چه بیشتر

مفعول که آید در مزید ثلاثی آید، نحو: اکرمته [اکرا] «۱۱» ما و مکرمما، ای جعلنا لإهلا-کهم موعدا، و اینکه اولیتر است به قرینه *أهلکناهم* در آیت. و آن کس که «لام» مکسور خواند، [گفت] «۱۲»: وقت هلاک باشد یا جای هلاک، مثل المشرق و المغرب. و سیبویه گفت، عرب گوید: رأیت الناقة علی مضرب [ها و منت] «۱۳» جها به کسر، ای وقت ضربها و نتاجها، و: ان فی الألف [درهم] «۱۴» لمضربا بالفتح، ای ضربا. و هر فعلی که بر فعل یفعل با [شد مصدر] «۱۵» ر از او به فتح بود و موضع به کسر، و نیز وقت به کسر، نحو: ضربه ضربا و مضربا، و المضرب الموضع. و هر فعلی که بر فعل یفع [ل بود به ضم «عین» مضاً] «۱۶» رع نحو: یدخل و یدخل، مخرج، موضع و مصدر از او به فتح بود، کالمدخل و المخرج، ألا آنچه شاذ باشد، کالم [سجد من سجد یسجد] «۱۷» و ربما که از فعل یفعل مصدر به کسر آید، کالمرجع، قال الله تعالی: ----- (۱۳-۱۱-۹-۸-۶-۳-

۱-۲). اساس: افتادگی دارد، از قم افزوده شد. (۴). دیگر نسخه‌ها: ندارد. (۵). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۰. (۷). سوره ص (۳۸) آیه ۴۲. (۱۲-۱۰). اساس و قم: ندارد، از آط افزوده شد. (۱۴). اساس و دیگر نسخه بدلها: ندارد، به قرینه منابع و مآخذ مربوط، افزوده شد. (۱۷-۱۶-۱۵). اساس: ندارد، از قم، افزوده شد. صفحه: ۳۷۴ *إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ*... «۱»، ای رجوعکم، و قوله [و] *يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ*

... «۲»، ای الحيض، و قوله: *وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا* «۳»، گفتند: مصدر است و اولیتر آن که وقت باشد، و المصدر المعيشة و المعيش، ایضا قال «۴» الشاعر: اليك اشكو شدة المعيش و حرّ ایام نتفن ریشی و اما بر قراءت عامه قراء [که مهلك خواندند به ضم] «۵» «میم» و فتح «لام»، بیان کردیم که اینکه بنا سه معنی دارد، اعنی مفعول. و اینکه جا هم مصدر را محتم [ل است و هم وقت را، بقوله «۶»]: *مَوْعِدًا* «۷» و موعدا نیز محتمل است اینکه دو معنی را، مصدر را و وقت را، و قوله: *أهلکناهم*، در مح [ل رفع است به خبر ابتدا، و قوله]: «۸» *لَمَّا ظَلَمُوا*، در محل نصب است علی الطرف ای وقت ظلمهم «۹». *تَمَّتِ الْمَجْلُدَةُ الثَّانِيَةَ عَشْرَةَ* [و يتلوه فی الثالث عشر] «۱۰». قوله: *وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَتَاهُ-الْآيَةَ*. و وقع الفراغ منه وقت الع [...] «۱۱» *الثلاثاء الثالث* و [...] «۱۲» *من سنة ستة و خمسين و خمس مائة*. و فرع من کتابته وقت الظهر فی يوم الاثنين الحادی عشر من ربيع الاول سنة تسع و [سبعين و خمس مائة] «۱۳». و هذا خط اصغر عباد الله و اقرهم الحسين بن محمد بن الحسن بن ابراهيم بن محمد العیار [...] «۱۴» و الحمد لله حمد الشاکرين و الصیلوه علی محمد و عترته الطاهرين غفر الله لمصنّفه و کاتبه و قاریه بحق محمد و علی و اولاد علی الطاهرين [۱۶۷-ر]. ----- (۱). سوره مائده (۵) آیه ۴۸ و ۱۰۵، و هود (۱۱) آیه ۴. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۲۲. (۳). سوره نبا (۷۸) آیه ۱۱. ----- (۴-۵-۷-۸). اساس: ندارد، از قم، افزوده شد. [...].

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم: و قوله. (۹). آج، لب: ظلمها. (۱۰). اساس: افتادگی دارد، به قیاس از نسخه آط، آورده شد. (۱۱). اساس: ناخواناست، ظاهرا باید کلمه‌ای باشد مثل: العصر، العشاء، الضحو. (۱۴-۱۲). اساس: بریدگی دارد و با هیچ نسخه‌ای قابل قیاس و تطبیق نیست. (۱۳). اساس: افتادگی دارد، با توجه به برگ [۸۴-ر]

از همین نسخه که به خط کاتبی واحد است، و احتمال قریب به یقین آورده شد. (۱۳). اساس: افتادگی دارد، با توجه به برگ [۸۴-ر]

از همین نسخه که به خط کاتبی واحد است، و احتمال قریب به یقین آورده شد.

جاهدوا بأموالکم و أنفسکم فی سبیل اللہ ذلکم خیر لکم إن کنتم تعلمون (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتبع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتبع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲-۲۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

